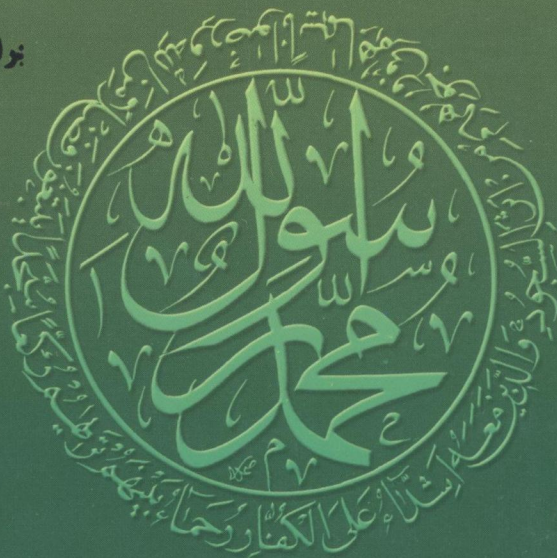


وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً مِّنَ رَبِّكَ

تربیت و حکومت در سیرہ رسول اللہ

بر اساس منابع اہل سنت



مؤلف: صالح احمد الشامی

مترجم: محمد ملازادہ

این کتاب از سایت کتابخانه
عقیده دانلود شده است.
www.aqeedeh.com

آدرس ایمیل: book@aqeedeh.com

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.sadaislam.com

www.mowahedin.com

www.videofarsi.com

www.zekr.tv

تربیت و حکومت

در

سیرۂ رسول اللہ

تألیف: صالح احمد الشامی

ترجمہ: محمد ملازادہ

SHami, Salih Ahmad

شامی، صالح احمد

تربیت و حکومت در سیره رسول الله / تألیف صالح احمد الشامی؛ ترجمه محمد ملازاده. - تهران: نشر احسان، ۱۳۸۵.
۴۴۵ ص.

ISBN 964-356-014-7

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: السيرة النبوية امه و بناء دولة.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. محمد ﷺ. پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. ۲. اسلام -- تاریخ.

الف. ملازاده، محمد، ۱۳۴۳ - ، مترجم. ب. عنوان.

۲۹۷/۹۳ RS ۲۲/۹/ش ۴۰۴۱

م۷۹-۲۳۴۶۴

کتابخانه ملی ایران

تربیت و حکومت در سیره رسول الله

صالح احمد الشامی

✦ مؤلف:

محمد ملازاده

✦ مترجم:

نشر احسان

✦ ناشر:

جلد ۲۰۰۰

✦ تیراژ:

اول - ۱۳۸۵

✦ نوبت چاپ:

چاپخانه مهارت

✦ چاپ:

۴۰۰۰ تومان

✦ قیمت:

➤ فروشگاه شماره ۱: تهران - خیابان انقلاب - روی روی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شماره ۴۰۶ - تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴

➤ فروشگاه شماره ۲: تهران - خیابان ناصر خسرو - کوچه حاج نایب - شماره ۱/۱۱ - تلفن: ۳۳۹۰۲۷۵۰

صندوق پستی: تهران ۳۸۵ - ۱۱۴۹۵

ISBN: 964-687-014-7

شابک: ۹۶۴-۶۸۷-۰۱۴-۷



نشر احسان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فهرست مطالب

۱۵ پیشگفتار مترجم
۲۱ مقدمه مؤلف
۲۳ روش بحث
۲۵ پیشگفتار مؤلف
۲۵ ۱- تبلیغ وظیفه اساسی رسول خدا ﷺ
۲۹ ۲- روش اصلاح امت اسلامی
۳۰ «کتاب و سنت» دو رکن اصلی حرکت اصلاحی اول

بخش اول:

۳۱ روند فراخوانی در مکه
	باب اول:
۳۳ مراحل فراخوانی در مکه
۳۴ زمینه
۳۵ فصل اول: فراخوانی مخفی
۳۶ فراخوانی رسول خدا هیچگاه مخفی نبود
۴۱ خانه ارقم

۴۳	مضروب واقع شدن حضرت ابوبکر (رض)
۴۴	فراخوانی سرتی فراگیر و همگانی نبود
۴۶	فلسفه پنهان کاری
۴۷	۱- تسهیل در رساندن آیات ...
۴۸	۲- تخفیف آلام اصحاب
۴۸	۳- دوری از فتنه
۴۹	۴- تمرین و آماده سازی
۴۹	۵- زیرنظر داشتن تحرکات دشمن
۵۱	فصل دوم: فراخوانی آشکار
۵۱	فراخوانی آشکار و علنی رسول خدا
۵۵	چگونگی علنی شدن فراخوانی اصحاب
۵۶	فراخوانی به دین به عنوان يك وظیفه

باب دوم:

۶۳	تربیت و پرورش در مرحله مکی
۶۵	فصل اول: عقیده، مبنای پرورش مکی
۷۱	۱- اثبات اینکه رسول خدا هم انسانی است مانند سایر انسانها
۷۲	۲- اثبات پیغمبری محمد ﷺ همانند سایر پیغمبران ﷺ
۷۲	۳- وظیفه اساسی انبیاء، تبلیغ رسالت
۷۳	۴- پیغمبر صاحب اخلاق عظیم
۷۵	اسلام و ایمان به غیب
۸۱	فصل دوم: صبر توشه راه
۹۱	فصل سوم: جهانی بودن فراخوانی
۹۷	فصل چهارم: قاعده صلبه

باب سوم:

۱۰۳	روش و علایم پرورش در مرحله مکی
۱۰۵	فصل اول: پرورش درونی (نفسی)
۱۰۵	رهایی از رسوبات جاهلی
۱۱۱	روش اخلاقی
۱۱۲	عمل صالح چیست؟
۱۲۱	فصل دوم: رویارویی با موانع خارجی
۱۲۷	این پیروزی بزرگ چیست؟
۱۳۷	فصل سوم: روند اجتماعی تربیت
۱۳۷	تربیت «فرد» در چارچوب جماعت
۱۴۰	رابطه مبتنی بر عقیده
۱۴۴	مفهوم مساوات
۱۴۹	عدم جواز هجرت به مکه
۱۵۳	فصل چهارم: روند اقتصادی تربیت
۱۵۳	مسدود کردن راه دعوت
۱۵۵	راهنماییهای قرآن
۱۵۷	تربیت و واقع عملی
۱۵۸	۱- صبر
۱۵۹	۲- بخشش و انفاق
۱۶۰	۳- تحریک احساسات انسانی
۱۶۱	۴- مناعت قبیله‌ای
۱۶۳	فصل پنجم: شاخصهای تربیت در مرحله مکی
۱۶۳	علایم و ویژگیهای تربیت
۱۶۴	۱- تربیت امت
۱۶۵	۲- تربیت با استفاده از حوادث
۱۶۹	۳- تربیت درازمدت

- ۴- تربیت و ارزش کار ۱۷۰
- خلاصه مرحله مکی ۱۷۱

بخش دوم: هجرت

- زمینه ۱۷۵
- فصل اول: هجرت به حبشه ۱۷۶
- خلاصه رویداد ۱۷۶
- عوامل و اسباب هجرت به حبشه ۱۷۷
- فقرا و مستمندان جزو مهاجرین نبودند ۱۷۸
- فصل دوم: هجرت به مدینه ۱۸۵
- تلاش به دنبال قاعده برای فراخوانی ۱۸۷
- زمینه سازی ۱۸۹
- ۱- زمینه سازی در افراد ۱۸۹
- ۲- زمینه سازی در مکان (مدینه) ۱۹۳
- پیشتان هجرت ۱۹۵
- هجرت رسول خدا ﷺ ۱۹۶
- استمرار هجرت و تأسیس قاعده ۱۹۸
- آیا پدیده هجرت برای همیشه پایان یافته ۲۰۳

بخش سوم:

- مرحله مدینه ۲۰۷
- پیش درآمد ۲۰۹
- باب اول:
- مرحله اول: تأسیس دولت ۲۱۱
- فصل اول: قبضه قدرت و به دست گرفتن زمام امور ۲۱۳

۲۱۴	رسول خدا فرمانروای مدینه
۲۱۶	یهود
۲۱۶	تشکیلات اجتماعی سیاسی
۲۱۸	متن منشور
۲۲۲	۱- قدرت سیاسی
۲۲۲	۲- امنیت عمومی
۲۲۲	۳- تکافل اجتماعی
۲۲۲	۴- تشکیلات اجتماعی
۲۲۲	۵- حفظ حریم جامعه از جرایم
۲۲۳	۶- حفظ امنیت شهر
۲۲۳	امنیت مدینه
۲۲۷	معنی این اذن و اجازه چیست؟
۲۳۳	فصل دوم: وضعیت اجتماعی
۲۳۳	ترکیب جمعیت
۲۳۵	ادامه پیوستن مهاجرین به رسول خدا در مدینه
۲۳۶	پیمان برادری بین مهاجرین و انصار
۲۳۹	تأسیس مسجد
۲۴۰	مسکن رسول خدا
۲۴۱	مقیاس و مساحت اتاقها
۲۴۳	فصل سوم: روند حرکت دعوت در مکه بعد از هجرت
۲۴۴	اوس و خزرج
۲۴۵	یهود
۲۵۰	يك حقیقت جو
۲۵۱	موضع سایر اعراب
۲۵۳	فصل چهارم: وضعیت اقتصادی (۱)

۲۵۳ مکه و مدینه
۲۵۵ خوشحالی و استقبال انصار از مهاجرین
۲۶۰ عفت و کار مهاجرین
۲۶۲ بازار تجارت
۲۶۵ فصل پنجم: وضعیت اقتصادی (۲) - (اهل صفه)
۲۶۵ تعریف صفه
۲۶۸ اهل صفه
۲۷۰ هزینه زندگی اهل صفه
۲۷۳ عوامل ضیقت و فشار زندگی
۲۷۵ کار و فعالیت اقتصادی اهل صفه
۲۷۸ يك توضیح و بیان
۲۸۱ انتهای نقش صفه
۲۸۳ يك خطا و اشتباه ناگوار و نابخشودنی
۲۸۷ فصل ششم: تربیت در مرحله اول مدنی
	باب دوم:
۲۹۱ مرحله دوم: (نبرد خونین)
۲۹۳ فصل اول: وضعیت سیاسی و نظامی (۱)
۲۹۴ آثار عمومی جنگ بدر
۲۹۶ آثار جنگ به نسبت مسلمین
۲۹۹ جنگ احد (۲)
۳۰۳ جنگ احزاب (خندق)
۳۰۷ فصل دوم: ترکیب جمعیت در مرحله دوم (جغرافیای مسکونی)
۳۰۸ مهاجرین
۳۱۱ فصل سوم: حرکت دعوت در مرحله دوم
۳۱۱ نفاق و دورویی

۳۱۶	روند حرکت دعوت در خارج از مدینه
۳۲۱	فصل چهارم: وضعیت اقتصادی در مرحله دوم مدنی
۳۲۲	مهاجرین سربار دیگران نبودند
۳۲۵	انتهای بحران
۳۲۹	اقتصاد و شرایط بحرانی
۳۳۱	متعلقات عمومی
۳۳۱	۱- بازار مدینه
۳۳۳	۲- چاه رومه
۳۳۵	سرشماری افراد
۳۳۷	فصل پنجم: تربیت در مرحله دوم مدنی
۳۳۷	۱- پرورش جهادی
۳۳۸	اخلاص و تجانس
۳۴۲	دروس تربیتی جنگ بدر
۳۴۵	درسهای تربیتی جنگ احد
۳۴۷	درسهای تربیتی جنگ خندق
۳۴۹	۲- پرورش اخلاقی
۳۵۰	واقعه افک
۳۵۹	۳- پرورش اقتصادی
۳۶۰	الف: بی‌نیازی نفسی
۳۶۳	ب: کار
۳۶۴	ج: خودکفایی
۳۶۷	د: پرورش بر بخشش و عطا
		باب سوم:
۳۷۱	مرحله سوم انتشار دعوت
۳۷۳	فصل اول: وضعیت سیاسی و نظامی

- ۱- صلح حدیبیه ۳۷۳
- عمره یا غزوه (جنگ)؟ ۳۷۶
- عقد صلح ۳۷۸
- ۲- رویدادهای پس از صلح ۳۸۱
- الف: موضوع یهودیها ۳۸۱
- فدک، وادی القری، و تیماء ۳۸۳
- ب: غزوات و سریه‌های پی در پی ۳۸۴
- ج: فتح مکه و عواقب آن ۳۸۵
- فصل دوم: وضعیت سکانی ۳۸۹
- فصل سوم: روند حرکت دعوت در مرحله سوم ۳۹۵
- آثار عملی صلح حدیبیه ۳۹۶
- و بعداً فتح مکه ۴۰۰
- قاصدها و پیکها ۴۰۳
- وفدها (نمایندگان) ۴۰۵
- گروه گروه به دین خدا داخل می‌شوند ۴۰۷
- فراخوانی جهانی اسلام ۴۰۹
- ادامه کید و توطئه‌های خائنانه ۴۱۰
- اقتصاد و روند حرکت فراخوانی ۴۱۱
- فصل چهارم: وضعیت اقتصادی (اسباب سختی زندگی) ۴۱۵
- ۱- غنایم خیبر ۴۱۷
- ۲- بازپرداخت بخششها به صاحبان اولیه ۴۱۸
- ۳- صفه ۴۱۹
- مهمان سرا ۴۲۰
- مسئولیت دولت ۴۲۱
- فصل پنجم: پرورش در مرحله سوم مدنی ۴۲۳

۴۲۶ ۱- صلح حدیبیه و ثمرات جهاد
۴۲۷ جنگ مؤته
۴۲۸ جنگ تبوک
۴۲۹ درسهایی از حنین
۴۳۰ اهمیت موقعیت جهاد
۴۳۴ ۲- پرورش اقتصادی
۴۳۸ نیروی بخشندگی
۴۴۰ هشدار و زنگ خطر
۴۲۳ خاتمه

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ، وصلوات الله وسلامه وبركاته ، على سيدنا و حبيبنا
محمد ﷺ وعلى آله واصحابه واتباعه اجمعين .

قال الله الحكيم :

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ
الْمُسْلِمِينَ﴾ (فصلت : ۳۳)

«و کیست که گفتارش نیکوتر و پسندیده‌تر باشد از (گفتار) آنکه (مردم را) به سوی
خدا بخواند و عمل شایسته انجام دهد و گوید من از (زمره) مسلمین می‌باشم . »
فراخوانی اسلامی ، به رهبری منجی بشریت ، حضرت ختمی مرتبت ،
محمد المصطفی ﷺ در بحبوحه ظلمات شرك و الحاد جاهلیت اولی ، همانند
خورشیدی فروزان ، بشریت سرگردان و گمراه را در پرتو انوار تابناك «هدایت خدایی»
به شاهراه سعادت و خوشبختی دارین ، رهنمون شد .

از برکات این دعوت عظیم بود ، که بشریت ستمدیده ، سعادت خود را
بازیافت و در راستای نجات خویش از یوغ ستم پیشگان استثمارگر ، مسلح به
اسلحه توحیدی ، راهی میدان جهاد رهایی بخش و مبارزه بی‌امان علیه تمامی
«طاغوتها» و اذئاب و اعوان سرسپرده آنان گردید و در يك جنگ بی‌امان پوزه آنها را
به خاك مالید .

این فراخوانی به انسان آموخت دارای چه حقوقی است و چه کسانی آن را از او
سلب نموده و چه کسانی می‌خواهند آن را به او برگردانند .

به او آموخت، چگونه از استعدادهای خدادادی خویش بهره جوید و آنها را چگونه و در چه مسیری بکار اندازد. به او آموخت چگونه از نعمتهای خدادادی استفاده نماید.

به او آموخت، رفتار، سیر و سلوک، اخلاق و سرشت چه کسانی را الگو و سرمشق خود قرار دهد و آنها را پیشوا و مقتدای خود بخواند و جامعه را از لوث وجود چه کس یا کسانی پاک نماید تا عوامل شر و فساد از جامعه ریشه کن شوند.

فراخوانی «توحیدی» رسول خدا ﷺ حدفاصل بین دو مقطع متفاوت تاریخ بشمار می رود: يك مقطع، مقطع جهل و نادانی، پوسیدگی فکری، انحراف در اخلاق و حکومت و معاملات، گمراهی اعتقادی، عدم آشنایی با منهای و برنامه صحیح زندگی و... مقطع دیگر، مقطع تکامل فکر و اندیشه بازگشت به مسیر صحیح زندگی، بازیابی موقعیت و جایگاه اصیل انسان در پهنه گیتی، استفاده از هدایت خدایی به عنوان منهای و برنامه صحیح زندگی.

رسول خدا ﷺ آورنده این دین، مبلغ این فراخوانی و مؤسس این حرکت است. او خود اولین کسی بود که در «التزام» به آن گوی سبقت را از همگان ربود و بیش از همه خود را مکلف به تطبیق و اجرای تمامی مواد آن می دانست و در تمامی میادین الگو و سرمشق عملی یاران و پیروانش بود تا آنجا که هرچه خود بدان عمل نمی کرد دیگران را نیز مأمور بدان نمی نمود.

او قبل از همگان و بیش از همگان جان خود را در طبق اخلاص نهاد تا آن را سخاوتمندانه در راه «فراخوانی خویش» به خداوند متعال ارزانی دارد.

او ﷺ قبل از همگان و بیشتر از همگان در راستای تربیت روح و درون، ساعتها به نیایش و مناجات و عبادت با خداوند می ایستاد و از این طریق، قلب پاک و صاف خود را صیقل می داد.

او ﷺ بیشتر از همگان، خود را ملزم به رعایت اخلاق دینی می دانست و در این زمینه هم الگو و سرمشق همگان بود. حتی روش و منش او در خانه نیز برای اصحاب کرام (رضوان الله علیهم اجمعین) درس اخلاق بود و وقتی از رفتارهای آن

بزرگوار آگاه می شدند دچار شگفتی و تعجب می گشتند. او این اخلاق نیکو پسندیده را از قرآن گرفته بود.

از حضرت عایشه - رضی الله عنها - منقول است که گفت: ﴿كان خلقه القرآن﴾^۱ او اخلاقش قرآن بود.

از اینرو، هزاران محقق و نویسنده، دانشمند و فرزانه، معلم و مربی، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، به تجزیه و تحلیل جوانب گوناگون سیره پاک و مطهر رسول خدا ﷺ پرداخته، و هریک در بُعدی از زندگی پر از اعجاز او کاوش کرده است.

نخبگان علوم سیاسی، در بینش و درایت سیاسی او، تحقیق نموده و در مقابل عظمت درك و بینش سیاسی او مبهوت و متعجب مانده اند.^۱

فرهیختگان و متخصصان امور نظامی، تاکتیکها و استراتژی جنگی او را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و در مقابل نبوغ نظامی او مبهوت مانده اند.^۲

عابدان، زاهدان و پارسایانی که تمامی عمر گرانبهای خود را صرف تصفیه درون و اصلاح نفس نموده در مقابل عبادت، زهد، پارسایی او متعجب و خیره و وامانده اند زیرا خود تمامی عمر را صرف این راه کرده و شیران شرزه آن بشمار می روند اما در مقابل او هیچ هستند!^۳

هر نابغه، دانشمند، عابد، فرمانده، و یا مدیری، به اندازه توان و وسع و استعداد خویش از اقیانوس ژرف سیره رسول خدا ﷺ برگرفته و عطش درونی خود را رفع نموده است، اما در واقع همگان از درك عظمت شخصیت کامل و همه جانبه او قاصر و ناتوان هستند....

چرا اینگونه نباشد و حال آنکه او رحمة للعالمین است.

۱. کتاب المنهج الحركي للسيرة النبوية، تأليف محمد منير القضايبان.

۲. به کتاب دروس عسكرية من السيرة النبوية، محمود شيت خطاب مراجعه شود. همچنین به کتاب المدرسة العسكرية النبوية، دکتر ابوفارس مراجعه شود.

۳. به کتاب الرسول: فصل القدوة العليا و کتاب شمایل و... مراجعه شود.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ - (انبیاء: ۱۰۷)

او به توصیف - قرآن کلام الله مجید - بر اخلاق عظیم است :

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ - (قلم: ۴)

او الگو و سرمشق بشریت است :

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ

وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ - (احزاب: ۲۱)

او آورنده دین حق و هدایت است :

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ

الْمُشْرِكُونَ﴾ - (توبه: ۳۳)

و بالاخره او رسول خدا برای بشریت است :

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ ...﴾ - (آل عمران: ۱۴۴)

فراخوانی جدید اسلامی که - بحمدالله - هم اکنون در سراسر گیتی رو به گسترش است و قرار است - إن شاء الله - برای دگر بار بشریت جاهلیت زده را از ظلمات شرك و الحاد نجات دهد و به شاهراه سعادتش رهنمون گردد، اقتدا به رسول خدا ﷺ و تاسی به او را در تمامی ابعاد و زمینه‌ها - بویژه بُعد حرکت و کار دینی - بر خود واجب و از اهم وظایف و تکالیف پیروان خود می‌داند.

از اینرو، تحقیق در منابع سیره - بعد از وحی و سنت قولی - مهمترین و درعین حال بهترین راهنما و راهگشای دعوتگران مسلمان می‌باشد تا «استراتژی» و «تاکتیکها»ی حرکتی خویش را از این منبع اصیل و از تاسی به او ﷺ برگرفته و سیره او را «برنامه کار» اسلامی خود قرار دهند.

بسیاری از «دعاة» معاصر، اسلوب دعوت در سیره را موضوع تحقیقات خویش قرار داده و با استفاده از آن، خدمات ارزنده ای به «دعوت و بیداری جدید اسلامی» نموده‌اند. مؤلف کتاب «السيرة النبوية تربية امة وبناء دولة» استاد صالح احمد الشامی حفظه الله یکی از این دعاة مخلص و خدمتگزار است.

اینجانب کتاب یادشده را در زمینه «تربیت و حکومت» در سیره رسول الله ﷺ

کم‌نظیر یافته و بعد از مطالعه آن دریافتیم که «دعوت‌گران» به این کتاب نیاز شدید دارند و چون همگان نمی‌توانستند از متن عربی استفاده لازم را ببرند، آن را به زبان فارسی برگرداندم و متن فارسی آن را تقدیم خواهران و برادران مسلمان بویژه سنگرنشینان سنگر دعوت مبارك اسلامى می‌کنم.

امیدوارم مورد استفاده خوانندگان واقع گردد.

و خداوند متعال آن را به عنوان ذخیره‌ای برای روزی که «لاینفع مال ولا بنون» از

من بپذیرد.

محمد ملازاده اشنویه

حسن آباد - ۸ / ۹ / ۷۷

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ، حمداً طيباً مباركاً فيه و افضل الصلوات و اتمّ التسليمات على سيدنا محمد ﷺ النبي الامي و على آله و صحبه و من دعا بدعوته الى يوم الدين اجمعين .

کتابهای نگارش یافته در زمینه سیره پاک و مطهر رسول خدا ﷺ به حد وفور در دسترس همگان قرار دارند و این بیانگر این واقعیت است که اندیشمندان و متفکران مسلمان، پی به اهمیت موقعیت و نقش سیره، در زنده نگاه داشتن و تقویت ایمان در دلها برده‌اند .

بنده که با تقدیم و نگارش این کتاب به خیل عظیم سیره نویسان می‌پیوندم و در این میدان وسیع قدم می‌گذارم، پیشاپیش متذکر می‌شوم که این کتاب تقلیدی از روش کلاسیک و سبک سنتی سیره نگاران گذشته نیست که تبیین و شرح رویدادهای جنگی (غزوات) یا توضیح صفات و شمایل رسول خدا ﷺ را اساس کار خود قرار داده‌اند و مبنای کارشان پژوهش در سیاست جنگی و اخلاقیات رسول خدا ﷺ است .

هدف من در نگارش این کتاب، توضیح و تشریح روند حرکت و فراخوانی اسلامی با استفاده از وقایع سیره است . در این کتاب روشن نموده‌ام که چگونه حرکت و فراخوانی رسول خدا ﷺ باعث گشت امتی ممتاز پرورش گردد و حکومتی بر پایه دین پا به عرصه وجود نهد .

گمان می کنم کار بنده - در نوع خود - تلاش جدیدی است در راستای تکمیل و تطویر خطوط عریض فراخوانی و پرورش در اسلام، با استفاده از سیره رسول خدا در عین اعتراف به قصور و نواقص فراوان. خوشحالم از اینکه کارم گامی است به این تونل عظیم. از خداوند منان خواستارم به کسان دیگری برای گام نهادن در این مسیر و تکمیل این طرح توفیق عنایت فرماید یا فرصت بیشتری به بنده ارزانی دارد تا نواقص را جبران، و عیوب را استدراک نمایم.

امیدوارم این گام، خالصانه برای خدا باشد. انه نعم المولی ونعم النصیر و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

صالح احمد الشامی

روش بحث

مطالب این کتاب را به سه بخش تقسیم کرده‌ام:

بخش اول: روند فراخوانی در مکه

این بخش به سه باب تقسیم شده:

باب اول: روند فراخوانی در مرحلهٔ مکی.

باب دوم: پرورش در مرحلهٔ مکی.

باب سوم: شاخصها و علائم پرورش در مرحلهٔ مکی.

بخش دوم: هجرت

این بخش به دو فصل تقسیم شده:

فصل اول: هجرت به حبشه.

فصل دوم: هجرت به مدینه.

بخش سوم: مراحل سه گانهٔ روند فراخوانی در مدینه

این بخش به سه باب تقسیم گردیده که هر باب بیانگر مرحله‌ای است:

باب اول: از هجرت تا جنگ بدر.

باب دوم: از جنگ بدر تا صلح حدیبیه.

- باب سوم: از صلح حدیبیه تا انتهای حیات مبارک رسول خدا ﷺ
 ضمناً هریک از ابواب سه گانه اخیر مشتمل بر پنج فصل است.
 ترتیب فصلها در هریک از ابواب به صورت ذیل است:
- فصل اول: وضعیت سیاسی و نظامی.
 - فصل دوم: ترکیب جمعیت.
 - فصل سوم: چگونگی روند فراخوانی.
 - فصل چهارم: وضعیت اقتصادی.
 - فصل پنجم: اسلوب پرورش.

پیشگفتار

(۱)

تبلیغ وظيفه اساسی رسول خدا ﷺ

از آنجا که «دین اسلام» برنامه زندگی است و اراده تکوینی خداوند بر این قرار گرفته که هدایت تشریعی بندگان درعمل به مفاد دین و سیر در مسیر تقوی جلوه گر شود. بخشی از رحمت خداوند نسبت به بندگان این بود که حامل رسالت ﷺ موظف گردید دین را عملاً بر واقعیت زندگی خویش حاکم گرداند تا حیات مبارک او - در همه حالات و شرایط - الگویی باشد که طالبان حقیقت و جویندگان هدایت و سالکان طریقت بدان تأسی جویند و از چشمه های فوارش رفع عطش کنند.

درقرآن کریم آیات فراوانی درتأیید این معنی وتبیین این حقیقت وجود دارد. ازجمله:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ - (احزاب: ۲۱)

«به تحقیق سرمشق و الگوی زیبایی در پیغمبر خدا برای شما است برای کسانی که امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند و خدا را بسیار یاد کنند.»

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ - (آل عمران: ۳۱)

«بگو اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید خداوند شما را دوست خواهد داشت و گناهانتان را می آمرزد و خدا آمرزنده مهربان است.»

امام ابن کثیر - رحمه الله - در تفسیر آیه اول می فرماید: «این آیه کریمه بیانگر این اصل اساسی است که اقتدا و تأسی به رسول خدا ﷺ در تمامی اقوال و افعال و حالات رفتاری بر ما واجب است، چرا که خداوند متعال در جنگ احزاب به مردم امر کرد در صبر و مصابره، جهاد و مرابطه، انتظار حصول فرج و درخواست پیروزی از خداوند و... رسول خدا را الگوی خود قرار دهند.»

در مقام استناد به این آیه می گویم: لازم است در تمامی شئون و رفتارهای خود رسول خدا را الگو قرار دهیم و سیره معطرش نصب العین ما در همه حرکات زندگی باشد.

بعد از درك این واقعیت که این آیه به مناسبت جنگ احزاب بر رسول خدا فرود آمده، روشن می گردد که اقتدا به او منحصر به اوقات امنیت و عادی نیست، بلکه در شرایط بحرانی و بروز مشکلات حاد، اقتدا به او حتمیت بیشتری پیدا می کند زیرا اقتدا به او در چنین شرایطی باعث تقویت روحیه و ثبات در میدان کارزار و صبر جمیل در مواجهه با مشکلات و سختیها می گردد. پس بر ما است در تمامی میادین زندگی به او اقتدا کنیم و میدان جنگ - که این آیه به مناسبت آن فرود آمد - یکی از آنهاست.

سید قطب شهید - رحمه الله - در تفسیر این آیه فرموده: «هرچند شدت و سختی آن روز به حدی بود که در وصف نمی گنجد با این حال رسول خدا ﷺ برای تمامی مسلمانان محل امن و اطمینان بشمار می رفت و سرچشمه اعتماد و آرامش بود. کنکاش در موضع او در این شرایط حاد و سخت (جنگ احزاب) درسی است که بایستی رهبران تمامی حرکات اسلامی از آن عبرت بگیرند و روش خود را از آن اقتباس کنند چرا که در آن سرمشقی است نیکو برای آنان که خواهان خدا و روز آخرت هستند.»^۱

آیه مبارکه سوره آل عمران، علاوه بر تقویت مفهوم و مصداق آیه ۲۱ سوره احزاب معنای دیگری نیز دربر دارد و آن اینکه: تبعیت از رسول خدا ﷺ و تأسی به او

۱. فی ظلال القرآن، جلد ۶، صفحه ۵۵۸ چاپ دار احیاء التراث، بیروت.

نشانه نورانیت دل به عشق خدا است که باعث می شود چنین بنده ای مورد الطاف بیکران خداوند متعال واقع گردد، مقام رفیعی که نیل به آن هدف نهایی هر مسلمانی است.

شایان ذکر است دایره «تبعیت و اقتدا» منحصر به اطاعت از اوامر و دستورات و اجتناب از منهیات نیست زیرا اقتدا بدین معنی است که «انسان در تمامی گفتار و کردار، عادات و عبادات، واجبات و مستحبات و... در شیوه عمل و روش ادا و طرز گفتار و... به رسول خدا ﷺ اقتدا کند و درست به شیوه و شکل او عمل نماید». اصحاب کرام (رضوان الله علیهم) این مطلب را بخوبی درک کرده بودند لذا هر چه را از رسول خدا دیده یا شنیده اند - بدون هیچ کم و کاستی برای ما بازگو کرده اند... مثلاً روش خوردن و آشامیدن، طرز گفتار و راه رفتن، و در يك کلام تمامی ویژگیهای انسانی رسول خدا ﷺ اعم از شؤونات خانوادگی و اجتماعی و سیاسی و... را بوضوح برای ما بازگو کرده اند. ﴿جزاهم الله عن الاسلام والمسلمین﴾.

علاوه بر نقل، خود نیز به تطبیق و انجام آن برمی خاستند و هدفشان جز اقتدا به او چیز دیگری نبود.

عبدالله پسر عمر (رضی الله عنهما) گاه گاهی به زیر درختی بین مکه و مدینه می رفت و آنجا می خوابید و می فرمود: رسول خدا ﷺ را دیدم که اینجا می خوابید.^۱ و می فرماید: «پدرم (عمر) جامه نوبی پوشید و مرا صدا زد و گفت: قیچی برابم بیاور... گفت: ای فرزندم اندازه طول آستینم را بگیر و دستان را بر سر انگشتانم بمال، هر چه از سر انگشتان زیاد باشد قطع کن. طبق دستور او عمل کردم. دیدم آستینهایش ناموزون و یکی از دیگری کوتاه تر است. عرض کردم: پدر اگر اجازه دهی آنها را مساوی کنم. فرمود: فرزندم به حال خود رهایش کن. رسول خدا ﷺ را می دیدم چنین می کرد و پیراهنش تا وقت پارگی و کهنگی این چنین می ماند و با چشم خود تار نخهای کهنه را می دیدم که از آستینهایش جدا و روی پاهایش می افتاد.^۲»

۱. حیاة الصحابة لکانهلوی، ۲/ ۳۵۶. فرموده هزار با اسناد بدون بأس آن را نقل کرده و هیشمی گفته راویانش اهل اعتمادند.

۲. حیاة الصحابة لکانهلوی، ۲/ ۳۵۴. به نقل از نعیم در حلیه ۱/ ۴۵.

این چنین بود اقتدای اصحاب بزرگوار (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین) به رسول برگزیده خداوند ﷺ تا آنجا که در اعمال و رفتارهای عادی نیز - که جزو مباحات بشمار می‌روند و مخالفت با رسول خدا در آنها گناهی ندارد - ریز و درشت به او تأسی می‌جستند.

با دقت در مضمون این دو آیه شریفه درمی‌یابیم که اقتدا به رسول خدا ﷺ منحصر به اعمال فردی و خصوصی نیست، بلکه باید در رفتارهای گروهی و جمعی نیز - همانند اصحاب کرام - به او اقتدا نماییم و مجموعه رفتار و سلوک او را - به صورت متکامل، منسجم، بهم پیوسته - الگو قرار دهیم و از خلال اقتدا به مجموعه رفتارهایش به مجموعه اخلاقی عظیم او متّصف شویم. نه اینکه یکایک رفتارهای اخلاقی او را جداجدا و منفرد الگو قرار دهیم. بلکه بر ما لازم است با یک بررسی دقیق روی مجموعه رفتار و گفتارش، آنها را جمع بندی نموده و هر یک را در وقت مناسب سرمشق قرار دهیم.

با بهره گرفتن از این شیوه تحقیق و تتبع در سیره رسول خدا ﷺ می‌توانیم به یک منهج حرکی پسندیده راه یابیم.

روشی که رسول خدا ﷺ برای فراخوانی مردم در پیش گرفت یگانه روشی است که امروز نیز می‌تواند توده های مظلوم را بار دیگر از تاریکیها و ظلمات جاهلیت قرن بیستم نجات دهد و به سوی انوار تابناک اسلام راهنما و راه گشایشان باشد. وقتی در سیره عطا آگین رسول خدا ﷺ امعان نظر می‌نماییم، می‌بینیم که فراخوانی در مکه سیزده سال تمام دوام یافت و قسمت اعظم قرآن کریم در این مرحله بر رسول خدا ﷺ فرود آمد. اما با این حال دولتی تشکیل نگردید و آیات قانون و شریعت بر رسول خدا فرود نیامد... دقت در این مطلب و تأمل فراوان روی آن، وظیفه مجاهدان و دعوتگران مسلمانی است که می‌خواهند یک حکومت اسلامی ایده آل بپا دارند و در سایه آن، یک زندگی سعادت‌مندانه برای بشریت - راه گم کرده - به ارمغان بیاورند.

بنابراین تربیت درازمدت بر ایجاد جامعه اسلامی پیشی گرفت و تمرین صبر و شکیبایی و تحمل درد و رنج در راه آرمان، مقدم بر تحمل صبر و مشقات در میدان

ستیز با دشمنان دین خدا شمرده شد. تحقیق پیرامون روند حرکت تکاملی اسلام در زمان رسول خدا ﷺ و شناخت ترتیب زمانی وقایع و رعایت آن بر علما و اندیشمندان مسلمان و دعوتگرانی که می خواهند رسول خدا را مقتدا و سرمشق خود قرار دهند و با تأسی به او بار دیگر حیات اسلامی را تجدید بنا نمایند، از اهم واجبات بشمار می رود.

سیره او ﷺ در مکه یا مدینه طبق نقشه خدایی پیش می رفت ... و هر قدمی از آن جزئی از برنامه کلی حرکت این دین محسوب می گردد. لذا بر ما واجب است از روند پیشرفت و تکامل این دین طبق نقشه خدایی اطلاع کامل و دقیق داشته باشیم تا در فراخوانی به سوی خدا راه هموار و مستقیم را در پیش گیریم.

البته نه با کل نگر و حوادث را موردی و به شکل عمل و عکس العمل دیدن، بلکه هر حادثه را باید از زوایای مختلف نگریست و مورد بررسی و تحقیق قرار داد ازجمله: زمان وقوع، حوادث قبل و بعد، شرایط اجتماعی، میزان استحکام پایه های دعوت به اسلام، مناسبات اجتماعی و اقتصادی و...

سیره رسول خدا ﷺ - در چهارچوب کلی آن - جنبه دیگری از جوانب متعدده تربیت نبوی بشمار می رود. بنابراین تحقیق در سیره و قرار دادن آن در دست افراد مخلص و بهره جستن از آن در راستای فراخوانی به سوی خدا امری لازم و ضروری بنظر می رسد.

(۲)

«اصلاح سرانجام این امت در گرو تبعیت از چیزی است که اوّل بار به وسیله آن اصلاح پیدا کرد.»

این جمله را امام و مفتی مدینه (مالک پسر انس) رحمه الله بر زبان راند و متضمن يك نظریه درخشان اصلاحی است و در واقع این جمله چیزی نیست جز فهمی دقیق و روشن از فرموده پیغمبر خدا ﷺ که گفت: «دو چیز در میان شما به ارث باقی گذاشته ام، مادام که به آنها چنگ بزنید هرگز دچار گمراهی نخواهید شد:

کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ .»

متن عربی حدیث: ﴿ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتما بهما کتاب الله و سنتی﴾

ماده اصلاح در حرکت اصلاحی اولیه کتاب و سنت بودند

اضافه می‌کنم حرکت اصلاحی اول ناگهانی و يك باره صورت نگرفت بلکه تابع خطوط و مراحل بود که قرآن و سنت از آنها پرده برداشته‌اند و چه بسا يك مطلب را طی چند مرحله توضیح داده و بیان کرده‌اند. مسأله تحریم خمر بر خواننده گرامی پوشیده و مخفی نیست.

پس خمیرمایه اصلاح و طریقه استعمال و بهره‌گیری از آن در دسترس است اما شناخت درمان به تنهایی برای رفع درد کفایت نمی‌کند بلکه علاوه بر آن نحوه استفاده از آن نیز باید مدنظر باشد.

بنابراین شناخت منهج و روش حرکت در سیره رسول خدا ﷺ ضروری و لازم بنظر می‌رسد بعد از شناخت، تبعیت از آن برای ما هموار می‌گردد تا هم در موضوع و هم در شکل، پیرو هدایت و تابع سنت شریفه او باشیم بدین شیوه سرانجام این امت اصلاح می‌گردد به وسیله همان چیزی که اول بار به وسیله آن اصلاح گردید.

بخش اول

روند فراخوانی در مکه

باب اول

مراحل روند فراخوانی در مکه

طی مرحله فراخوانی در مکه که ۱۳ سال دوام یافت تاکید بر ایجاد پایه محکم «قاعده صلبه»^۱ بود. این پایه بدین منظور بوجود آمد که در مراحل بعدی مسئولیت جهاد و مبارزه در راه تثبیت دین جدید را به عهده بگیرد. در این مرحله بر تربیت ایمانی افراد اهتمام بود تا در آینده بتوانند از عهده مسئولیت طاقت فرسایی که بر دوششان نهاده می‌شد برآیند. یگانه محرک آنان برای قیام به انجام وظایف محوله، تعهد ایمانی آنها بود و لا غیر. ایمان استقرار یافته در اعماق دل بود که آنها را به حرکت درمی‌آورد و غایتی که تعقیب می‌کردند چیزی جز جلب رضایت خداوند نبود. در صفحات آتی ضمن سه باب وقایع و رخدادهای این مرحله را مورد بحث و کنکاش قرار خواهیم داد.

۱. معنای آن در صفحات آتی خواهد آمد.

زمینه:

سعی می‌کنم در این باب روند فراخوانی اسلامی در مرحله مکه را به صورت عمومی مورد بحث و بررسی قرار دهم. به نظر می‌توان این مرحله را به دو مرحله کوتاهتر تقسیم کرد:

مرحله اول - با بعثت شروع، و با اسلام آوردن عمر (رض) خاتمه می‌یابد.
مرحله دوم - بعد از اسلام آوردن عمر شروع، و تاهجرت و استقرار در مدینه ادامه می‌یابد.
آنچه مرا بر آن داشت اسلام آوردن حضرت عمر را (رضی الله عنه) حدفاصل بین این دو مرحله قرار دهم دو عامل زیر بود:

۱ - مسلمانان بعد از اسلام آوردن حضرت عمر «رض» به عزت و مناعتی دست یافتند که قبل از آن ابداً از آن بهره‌ای نداشتند. حضرت عبدالله پسر مسعود در این زمینه می‌فرماید: اسلام آوردن عمر (رض) برای مسلمانان مایه عزت، هجرتش باعث پیروزی و نصرت و امارتش موجب رحمت بود. به خدا قسم جرأت نمی‌کردیم آزادانه در اطراف کعبه نماز بخوانیم مگر بعد از مسلمان شدن حضرت عمر (رض).

صهیب (رض) می‌فرماید: «وقتی عمر ایمان آورد قریش گفتند قوم دو نصف گشت و شخصیت او را به مثابه نصف افراد جامعه تلقی می‌کردند.»

۲ - با مسلمان شدن حضرت عمر (رض) دوران اختفا در خانه ارقم پسر ابی الارقم به سر رسید. قبلاً خانه ارقم مرکز تجمعات سری و جلسات تربیتی بشمار می‌رفت، اما با اسلام آوردن عمر (رض) این حالت پایان یافت هرچند در کتب سیره اسمی از آن در میان نیست. از این زاویه حوادث و وقایع این باب را در دو فصل مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم:

فصل اول: دوران فراخوانی مخفی

فصل دوم: دوران فراخوانی علنی.

فصل اول

فراخوانی مخفی

بسیاری از سیره نویسان بر این باورند که تا سه سال بعد از بعثت و نزول وحی بر پیغمبر ﷺ فراخوانی به توحید و اجتناب از شرک، مخفی و زیرزمینی بود. با مراجعه به منابع سیره درمی یابیم که حوادث و رخداد‌های این مرحله به صورت گسترده مورد تعرض و تحقیق قرار نگرفته اند تا آنجا که عنوان و فصل مستقلی راجع به حوادث این مقطع در کتب سیره به چشم نمی خورد بلکه سریعاً از آنها رد شده و ضمن سخن از فرایند فراخوانی اشاراتی به این مرحله داشته اند.

برای نمونه ابن هشام به نقل از ابن اسحاق می گوید: «... سپس خداوند عزوجل به پیغمبرش فرمان داد فراخوانی را علنی کند و آشکارا مردم را به یکتاپرستی بخواند. بنده به استناد به منابع موثق اعلام می کنم که بعد از گذشت سه سال از بعثت، رسول خدا (ص) فراخوانی خود را علنی و آشکار نمود.^۱ بعضی از منابع سیره از نگارش وقایع مربوط به این مرحله، بکلی غفلت ورزیده و چشم پوشیده اند.^۲

۱. سیره ابن هشام: ۲۶۲/۱

۲. ازجمله این منابع: کتاب مغازی رسول الله ﷺ نوشته عروه پسر زید، جمع و تحقیق دکتر محمد مصطفی الأعظمی، چاپ مکتبه التریبه عربی.

امام ابن حزم نیز در کتابش جوامع السیر، صفحه ۵۱ قولی شبیه کلام عروه دارد. او بعد از بسط سخن

فراخوانی رسول خدا ﷺ هیچگاه مخفی نبود

هرچند فراخوانی در سه سال اول بعثت سرّی و پنهانی بود اما منابع سیره نویسان نشان می‌دهند که رسول خدا ﷺ بعد از مبعوث شدن حتی برای يك لحظه هم از فراخوانی و ابلاغ دین کوتاهی نکرد و آشکارا به نشر افکار خویش پرداخت. در قرآن کریم آیه ای مشیر به فراخوانی سرّی سراغ نداریم. برعکس، آیات فراوانی به صورت واضح و صریح امر به تبلیغ و فراخوانی علنی نموده اند. از جمله:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ - (مدثر: ۱-۲)

«ای کسی که خود را در گلیم پیچیده ای * برخیز و (مردم را) بترسان.»

﴿فاصدع بما تؤمر﴾ - (هجر: ۹۴)

«پس آشکار کن آنچه را بدان مأمور گشته‌ای.»

﴿وانذر عشیرتک الاقربین﴾ - (شعراء: ۲۱۴)

«و بترسان افراد فامیل نزدیک خویش را.»

جای کمترین شکی نیست که رسول خدا ﷺ بعد از دریافت این اوامر فوراً به عملی کردن آنها برخاسته و کمترین سستی و تأخیر در مورد آن به دل راه نداده است.

برای مثال: امام بخاری و مسلم و غیر از ایشان در رابطه با آیه ۲۱۴ سوره شعراء از حضرت ابن عباس (رض) روایت کرده اند. وقتی آیه ﴿وانذر عشیرتک الاقربین﴾ فرود آمد رسول خدا ﷺ بر قلعه کوه صفا بالا رفت و با صدای رسا فریاد برآورد که مردم در اطرافش جمع شدند تا آنجا که آنهایی که خود قدرت راه رفتن



درباره مسلمانان اولیه و شمارش نزدیک به چهل نفر از آنها می‌گوید: «سپس رسول خدا ﷺ فراخوانی خود را آشکار کرد قریش در مقابلش به صف آرای پرداخته و علناً به مخالفت برخاستند. واژه «اعلن» که در جوامع السیر آمده مشیر به این است که فراخوانی علنی نبود. لازم به ذکر است از علنی نبودن، سرّی بودن آن فهم و استنباط نمی‌شود. چون گاهی کاری به صورت سرّی انجام نمی‌گیرد، در عین حال اعلان هم نمی‌شود.

نداشتند قاصدی روانه کردند. سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، ای فرزندان فهر، ای، فرزندان لوی، اگر به شما بگویم لشکری در پشت این کوه مستقر گردیده و می خواهد بر شما بتازد حرف مرا تصدیق می کنید؟

جملگی گفتند: بلی. فرمود: از عذاب قریب الوقوع شما را بیم می دهم. ابولهب عمویش - که در جمع حاضران بود - گفت خسارتمند شوی. فقط برای همین ما را فراخواندی و وقت و روز ما را به هدر دادی.

خداوند متعال در پاسخ او آیه: ﴿تَبْتَ يَدَا ابِي لَهَبٍ وَتَبْ﴾^۱ را نازل فرمود. آری اقدام و مبادرت رسول خدا ﷺ برای اجرا و تنفیذ امر پروردگار و مولایش این چنین سریع، صریح و بدون تأخیر بود. این سرعت عمل در اجرای اوامر منحصر به موضوع فراخوانی نبود، بلکه شامل تمامی اوامر مولی بود.

به همین خاطر است - والله اعلم - که امام ابن القیم جوزی (رحمة الله علیه) در مقام سخن از مراحل گوناگون جهاد رسول خدا ﷺ حرفی از «فراخوانی سرّی» به میان نیاورده و فرموده: «رسول خدا ﷺ از بدو بعثت تا بستر مرگ شب و روز بدون وقفه در جهاد و مبارزه بود و از وقتی که آیات ﴿يَا أَيُّهَا الْمَدْثَرُ * قُمْ فَاذْهَبْ * وَرَبِّكَ فَكْبِرْ * وَثِيَابُكَ فَطَهِّرْ﴾^۲ بر او فرود آمد دامن همت به کمر زده و در راه خدا به بهترین شیوه قیام نمود و شب و روز به صورت پنهان و آشکار لحظه ای از تبلیغ و فراخوانی فروگذار نکرد و چون آیه ﴿فَاذْهَبْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾^۳ بر او فرود آمد آشکارا و صریح به ابلاغ دین خدا همت گماشت و در این راه از توییخ ملامتگران و مانع اشکال تراشان و دشمنی معاندان و اذیت مخالفان، کمترین سستی به خود راه نداد و به فراخوانی بزرگ و کوچک، بنده و حرّ، زن و مرد، سرخ و سیاه، جنّ و انسان، عرب و عجم پرداخت و همگان را بدون تفاوت به دین توحید و سعادت دو گیتی و عبادت خداوند

۱. نابود و هلاک بآدمو دست (خود) ابو لهب و حقاً هم هلاک شد.

۲. سوره مدثر ۱ - ۴ ترجمه: ای گلیم بخود پیچیده برخیز و (مردم را) بترسان - و پروردگارت را بزرگ دان (تکبیر گوی) و جامه ات را پاکیزه بدار.

۳. حجر ۹۴، پس آشکار کن آنچه بدان مأمور گشته ای.

فراخواند.^۱

در تقویت این نظریه که رسول خدا ﷺ از بدو بعثت آشکارا مردم را به اسلام فراخواند و از اسلوب سرّی و مخفی کاری هرگز استفاده ننمود می توان به گفته ابن هشام استناد ورزید که به مناسبت اسلام آوردن حضرت ابوبکر (رض) می فرماید: «حضرت ابوبکر (رض) بلافاصله بعد از پذیرش اسلام، شروع به فراخوانی مردم به اسلام و خدا نمود و در این راستا کمترین تأخیر و سستی به دل راه نداد.»^۲

اگر نگوییم حضرت ابوبکر صدیق اولین کسی بود که به اسلام گروید بی شک او از زمره مسلمانان اولیه بشمار می رود. حال اگر فرض شود که استتار ایمان در مرحله فراخوانی سرّی بر همگان واجب بوده چگونه حضرت ابوبکر صدیق به خود اجازه داد از این قاعده عمومی واجب الاتباع تخلف ورزد؟

بنابراین به وضوح بر ما روشن است که رسول الله ﷺ در هیچ روزی از روزهای مبارک آغازین فراخوانی و بعثت - حتی برای یک روز هم - دعوت را مخفی ننمود، بلکه از روزی که مکلف به ابلاغ دین گردید آشکارا به فراخوانی مردم پرداخت،^۳ لکن در اوایل کار دعوت را تنها متوجه کسانی نمود که گمان می رفت فراخوانی و ندای او را لبیک می گویند.

این امر که رسول الله در بدو امر فراخوانی خود را متوجه افراد خاصی نمود

۱. زادالمعاد ابن القيم، ج ۳، ص ۱۲، تحقیق شعیب ارنؤط و عبدالقادر ارنؤط.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۲۴۹.

۳. مرحوم استاد محمد دروزه در کتاب السیره النبویه صورة مقتبسة من القرآن الکریم متمایل به این نظریه است و می گوید: «فراخوانی اسلام آشکار و در اوج عزت و مناعت شروع شد و علی رغم رأی کسانی که می گویند در بدو امر فراخوانی سرّی و مخفی بود اصلاً سرّیتی در کار نبود.»

بنابراین روایاتی - منقول از بعضی از اصحاب - دال بر سرّی بودن فراخوانی، چون روایت اسلام آوردن حضرت عمر که بعد از پذیرش اسلام از رسول خدا ﷺ پرسید: «آیا ما با برحق هستیم؟» فرمود: «بلی» گفت: پس چرا عقیده خود را مخفی بداریم؟ ... در توضیح این مورد و موارد مشابه می توان گفت: رسول خدا ﷺ به خاطر اصحاب ایشان را ملزم به احتیاط و مخفی کاری می نمود و از ادای نماز با ایشان در انتظار عموم خودداری می کرد و گرنه فراخوانی او علنی و آشکار بود و جز این شایسته شخصیت رسول الله ﷺ و زینده شأن رسالت او نیست. (سیره الرسول صورة مقتبسة من القرآن کریم، ج ۱، ص ۱۵۴ - ۱۵۵).

نشانه عدم جبهه‌گیری و سکوت قریش درقبال او است. شاید قریشیها در بدو امر فکر می‌کردند کار محمد ﷺ نیز چیزی شبیه متألّهین قبل از او است که به «حنفا» شهرت داشتند. امثال زید پسر عمرو پسر نفیل و ورقه پسر نوفل و... که کسی کاری به کارشان نداشت و آزادانه عقاید خود را ابراز می‌داشتند.

ابن اسحاق (رح) می‌گوید: «رسول خدا - بعد از بعثت - آشکارا به فراخوانی و تبلیغ دین جدید پرداخت و کسی هم مانع او نشد و به ردّ نظریات و دوری گزیدن از او نپرداخت تا اینکه کار به جایی رسید که به توهین و تقبیح خدایان آنها پرداخت. آنگاه سخن و عقیده او را سنگین و دشوار پنداشته تاب تحمل آن را نیاوردند. لذا علناً و آشکارا با او به ستیز و دشمنی برخاستند.»^۱

از مجموع اقوال سابق این نتیجه می‌گیریم که رسول خدا ﷺ فراخوانی و تبلیغ را آشکار و صریح شروع نمود و قبل از اینکه خانه ارقم پسر ابی الارقم به عنوان پایگاه و مقرّ دعوت مطرح گردد، افرادی که تعدادشان بالغ بر بیست مرد و زن می‌شد به اسلام گرویده بودند. در زندگینامه و شرح حال این مجموعه، مذکور است که قبل از خانه ارقم اسلام را پذیرفته‌اند.^۲ بعد از این بود که قریش در قبال دعوت اسلام موضع خصمانه در پیش گرفت و سرسختانه در مقابل آن ایستاد. رسول خدا ﷺ به منظور فراهم نمودن بستر و زمینه مناسب برای افراد جدید که خود را در آن مخفی کنند و از اذیت و آزار قریش - اگرچه برای مدتی - مصون بمانند و به فراگیری دین پردازند خانه ارقم را به عنوان پایگاه و مرکز فراخوانی انتخاب نمود.^۳

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲. افراد زیر از جمله کسانی هستند که مشهور است قبل از خانه ارقم به اسلام گرویده‌اند:

حضرات خدیجه ام المؤمنین، علی پسر ابی طالب، زید پسر حارثه، ابوبکر صدیق، عثمان پسر عفان، زبیر پسر عوام، عبدالرحمن پسر عوف، سعد پسر ابی وقاص، طلحه پسر عبیدالله، ابوعبیده پسر جراح، ابوسلمه، ارقم پسر ابی الارقم، عبیده پسر حارث، سعید پسر زید و همسرش فاطمه دختر خطاب، عبدالله پسر مسعود، عیاش پسر ابی ربیع، عبدالله پسر جحش، معمر پسر حارث، حاطب پسر عمرو، واقد پسر عبدالله پسر مناف، عثمان پسر مظعون و برادرانش عبدالله و قدامه، عامر پسر ربیع، خنیس پسر حذافه. ۳. به نظر بنده قول درست و صواب در قضیه فراخوانی رسول خدا ﷺ و جواب لبیک اصحاب کرام به آن،

انتخاب خانه ارقم بدین منظور نبود که خود در آن مخفی گردد زیرا قریش کاملاً از فراخوانی او مطلع بودند و خوب می دانستند می خواهد چه بکند و چه

→

قبل از گزینش خانه ارقم به عنوان مرکز فراخوانی و تربیت، همان است که ذکر کردیم و اگر از باب اعتراض بر آن به نص موجود در البداية والنهاية، جلد ۳، صفحه ۲۴ استناد شود که به نقل از ابن اسحاق می گوید: وقتی رسول خدا ﷺ علی را به اسلام خواند او از پذیرش آن مهلت خواست. رسول خدا گفت: «ای علی، اگر اسلام را نمی پذیری مسأله را مکتوم بدار...» زیرا پیغمبر دوست نداشت قبل از اعلان و آشکار نمودن، سرش افشا گردد... .

در جواب می گویم: اولاً ابن هشام در سیره خود این روایت را نیاورده و احتمال دارد اجتناب او از آوردن آن به دلیل وجود نقص و طعن در سند آن باشد. ثانیاً در تتمه روایت مطالبی است که خلاف واقع به نظر می رسد، زیرا در تتمه اش آمده: علی هم این کار (توصیه رسول خدا ﷺ) را انجام داد و ایمان آورد و ایمان خود را از پدرش پنهان نگاه داشت.

سؤال اینجاست: چه عاملی باعث گردید حضرت علی ایمان خود را از پدرش پنهان کند و حال اینکه در آن وقت حضرت علی در خانه رسول خدا زندگی می کرد. چنانچه ابن هشام تصریح کرده. * (ابن هشام: ۱/ ۲۴۶)

ابن کثیر بعد از ذکر این روایت بلافاصله روایت دیگری از ابن اسحاق نقل می کند و در آن تصریح می نماید که حضرت علی در فتره فراخوانی پنهان در منزل رسول خدا ﷺ بوده... در خبر است که برادر مادری اشعت پسر قیس موسوم به عفیف تاجر بود و علاقه وافری به حضرت عباس داشت. در موسم حج به هم رسیدند. گوید هنگامی که با عباس نشسته بودیم ناگاه مردی از مخفیگاه بیرون آمده و رو به کعبه به نماز خواندن ایستاد. سپس یک زن و یک پسر بچه به بدنبال او بیرون آمده پشت سرش به نماز ایستادند. گفتم: ای عباس این چه دینی است؟ گفت: این مرد محمد است و گمان می برد به رسالت مبعوث گردیده. عفیف گوید: ای کاش همان روز ایمان می آوردم و نفر دوم می بودم.

علاوه بر این کثیر، امام طبری نیز این روایت را نقل کرده و دلالت دارد بر اینکه فراخوانی رسول از روز اول علنی و آشکار بوده، چون کسی که در پنهان، کاری کند آن را در ملاء عام انجام نمی دهد. به عبارت دیگر پنهان کار، در ملاء عام به نماز نمی ایستد. **

*** این روایت ابن کثیر به نقل از ابن اسحاق از جهاتی چند مورد انتقاد است:

۱- اشعت پسر قیس گوید: هنگامی که با عباس نشسته بودیم، مردی از مخفیگاه بیرون آمد و رو به کعبه به نماز ایستاد... از کجا و از چه چیزی برای اشعت معلوم شده که رسول خدا ﷺ در مخفیگاه بوده؟ اگر رسول خدا در خفا به سر می برد و از انتظار عموم پنهان بود، چگونه توانست برای اقامه نماز - که به خاطر آن مخفی شده بود - از مخفیگاه بیرون آید و نماز بخواند؟ این دو امر «در خفا زندگی کردن و نماز را در ملاء عام خواندن» متناقض می باشند!

۲- در روایت گوید: رو به کعبه به نماز ایستاد. این جمله واهی و بی پایه بودن روایت را بیشتر نشان

←

می گوید. بلکه به منظور و اهداف و اغراض دیگری بود که ان شاء الله بزودی از آنها سخن خواهیم راند.^۱

خانه ارقم

رسول خدا ﷺ خانه ارقم پسر ابی الارقم را - که یکی از ایمان آورندگان پیشتاز و اولیه بود - به عنوان مرکز و پایگاه مخفی فراخوانی انتخاب نمود. اینکه دقیقاً از چه تاریخی خانه ارقم به عنوان پایگاه فراخوانی مطرح گردید برای ما معلوم نیست. اما قدر مسلم اینکه این واقعه بعد از گرویدن جماعتی به اسلام صورت گرفته. احتمال دارد زمان انتخاب خانه ارقم به عنوان مرکز و پایگاه فراخوانی بعد از شدت یافتن و اوج گرفتن عداوت قریش با مسلمین بوده است.^۲

→ می دهد زیرا به تأیید تمامی مورخان و سیره نویسان و به نص صریح قرآن، پیغمبر ﷺ در طول فراخوانی مکی و بخشی از دعوت مدنی تا هنگام فرود آمدن آیه «فول وجهك شطر المسجد الحرام» رو به بیت المقدس نماز می خواند.

۳- اشعث گفت: ای کاش ایمان می آوردم و نفر دوم می بودم و در روایت آمده پشت سر او زنی و پسریچه ای به نماز ایستادند. اگر يك زن و يك پسریچه (خدیجه و علی) پشت سر او بوده اند. دعای اشعث برای نفر دوم بودن در پذیرش اسلام معنی و مفهومی ندارد. باتوجه به این موارد می توان به بی اساس بودن روایت ابن کثیر پی برد. (مترجم)

۱. هرچند نظر و دیدگاه مؤلف عالیقدر، مبنی بر اینکه فراخوانی رسول خدا ﷺ از بدو امر علنی و آشکار بوده و اصلاً خفا و پنهان کاری در میان نبوده است، از جهاتی مقبول و معقول به نظر می رسد. زیرا:

الف: رسول خدا از همه کس شجیعتر بوده است.

ب: همواره آماده فداکاری در راه آرمان بوده.

ج: خداوند او را پشتیبانی نموده است.

د: طبیعت رسالت آن را ایجاب می کند و... این امور فراخوانی علنی را از او ایجاب می کنند. مع الوصف تقریباً تمامی سیره نویسان اتفاق نظر دارند که فراخوانی رسول خدا ﷺ در سه سال اول مکی، مخفی بوده است. (مترجم)

۲. در کتاب المنهج الحركي للسيرة النبوية، جلد اول، صفحه ۴۹ نوشته استاد منیر محمد الفضبان آمده که

تا هنگام مسلمان شدن حضرت عمر پسر خطاب (رض) خانه ارقم نقش خود را به عنوان پایگاه و مرکز تجمعات ایفا کرد، اما بعد از اسلام آوردن عمر - که در سال ششم بعثت واقع شد^۱ - دیگر در کتب سیره ذکری و بحثی از خانه ارقم و مرکزیت فراخوانی آن وجود ندارد. زیرا - چنانکه ابن هشام فرموده - «بعد از اسلام آوردن حضرت عمر و حضرت حمزه (رضی الله عنهما) مسلمانان عزت و مناعت پیدا کردند. ^۲ قریب چهل نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ در خانه ارقم ایمان آوردند که از جمله می توان، حضرات عمار، صهیب (رضی الله عنهما) را نام برد.

ابن سعد از ابی عبیده پسر محمد پسر عمار نقل کرده که عمار (رضی الله عنه) فرمود: «بر در خانه ارقم - که رسول خدا آنجا بود - به صهیب پسر سنان برخورد کردم گفتم: چه چیز پای شما را به اینجا کشانده؟ گفت: شما برای چه به اینجا آمده‌ای؟

→ رسول خدا به سه علت خانه ارقم را به عنوان مرکز و پایگاه دعوت انتخاب نمود. ضمناً استاد غضبان اتخاذ خانه ارقم را به عنوان پایگاه در مرحله دوم دعوت (یعنی مرحله سریت تنظیم و جهریت فراخوانی) ذکر کرده، نه در مرحله فراخوانی سری، او گوید: «مبالغه در مخفی کاری و تعمیه کاری از دید قریش به حد اعلا رسیده بود، از اینرو به سه دلیل خانه ارقم را به عنوان مخفیگاه تعیین نمود.»
دلیل اول: مسلمانی ارقم آشکار و شناخته شده نبود بنابراین قریش تصور نمی کرد جلسات و دیدار محمد ﷺ و یارانش در خانه او صورت گیرد.

دلیل دوم: ارقم (رضی الله عنه) از طایفه بنی مخزوم بود و قبیله بنی مخزوم پرچمدار مخالفت و رقابت با بنی هاشم بشمار می رفت. پس اگر اسلام آوردن ارقم معروف و مشهور هم بود احتمال برگزاری جلسات در خانه او محتمل به نظر نمی رسید چون به مثابه نشست در قلب خانه دشمن تلقی می شد.

دلیل سوم: ارقم (رضی الله عنه) جوان شانزده ساله ای بیش نبود و اگر روزی قریش به فکر حمله به مرکز فراخوانی می افتادند هرگز به خاطرشان خطور نمی کرد که خانه مردی چون ارقم را مورد تهاجم قرار دهند، بلکه متوجه منازل رسول خدا و اصحاب بزرگواری چون ابوبکر و عثمان و... می شدند.

ظن قوی قریش بر این بود که تجمعات در خانه یکی از بنی هاشم یا ابوبکر یا عثمان یا غیر اینها صورت می گیرد. (المنهج الحرکی، ج ۱، ص ۴۹) (نقل از مترجم).

۱. ابن سعد در الطبقات این قول را به نقل از ابن المسیب نقل کرده و ابن الجوزی فرموده بر این قول اتفاق وجود دارد (شرح الزرقانی علی المواهب ۱/ ۲۷۲).

۲. سیره ابن هشام ۱/ ۳۴۶.

گفتم: می‌خواهم نزد محمد ﷺ بروم و کلامش را گوش بدهم. گفت: منم برای همین منظور به اینجا آمده‌ام. بعد از این گفتگو هردو وارد شدیم حضرت ﷺ اسلام را بر ما عرضه کرد آنروز تا شامگاه در آنجا درنگ نمودیم. سپس بصورت مخفی خارج شدیم.^۱

علاوه بر صهیب و عمار، ایاس و عامر پسران بکیر و افراد دیگری در همین خانه به اسلام شرفیاب گشتند. نکته دیگر اینکه تجمع مسلمانان محصور به خانه ارقم نبود، بلکه در خانه های دیگری نیز جمع می شدند و به فراگیری قرآن می پرداختند اما خانه ارقم در میان آنها نقش کلیدی و اساسی را ایفا می کرد.^۲

مضروب واقع شدن حضرت ابوبکر (رض)

در یکی از روزهای اول فراخوانی، حضرت ابوبکر (رض) به عنوان اولین مبلغ اسلام - بعد از رسول الله - به ایراد خطبه پرداخت و در نتیجه بشدت مضروب واقع شد. او را برداشته به طرف خانه بردند و هیچ احدی در مرگش کمترین شکی نداشت. وقتی به هوش آمد از مادرش جوایای حال رسول خدا ﷺ شد. گفت: اطلاعی از او ندارم. گفت نزد ام جمیل دختر خطاب برو... وقتی نزد ام جمیل رفت، چون ام جمیل به او اعتماد نداشت، هیچ پاسخی نداد و شخصاً نزد ابوبکر آمد و گفت: رسول خدا سالم و در خانه ارقم به سر می برد.^۳

سؤال حضرت ابوبکر از ام جمیل درباره مکان استقرار رسول خدا ﷺ - درحالی که او همواره با رسول خدا بود و بندرت از او جدا می گشت - نشان دهنده این واقعیت است که مسلمانان علاوه بر خانه ارقم در خانه ها و منازل دیگری نیز

۱. ابن سعد ۳/۳۴۷.

۲. برای مثال می‌توان به کلاس خباب پسرارت در خانه سعید پسر زید برای او همسرش فاطمه دختر خطاب اشاره کرد.

۳. برای اطلاع از تفصیل این حادثه به کتاب من معین السیره، نوشته مؤلف، ص ۶۲-۶۴ مراجعه شود.

گردهم می آمدند و گرنه امکان نداشت ام جمیل از مکان استقرار رسول خدا ﷺ باخبر باشد لکن حضرت ابوبکر در جریان وضع او نباشد چون تنها يك روز بود او رانديده بود .

این نشان می دهد که بیش از يك جا برای تجمع مسلمانان وجود داشته است . علاوه بر این ، اگر تنها از خانه ارقم برای تجمع استفاده می شد ، به علت کثرت رفت و آمد بزودی برای قریش - که همواره مترصد بودند - مکشوف می گردید .

فراخوانی سرّی فراگیر و همگانی نبود

در صفحات قبل گفتیم فراخوانی رسول خدا در ملأ عام و آشکار بود و تنها به بعضی از مسلمین اجازه می داد ایمان خود را پنهان دارند آنهم به خاطر موقعیت ویژه ایشان ، زیرا اگر اسلام خود را علنی می کردند دچار مشکلات فراوان می شدند .

قبلاً گفتیم حضرت ابوبکر نیز از روزهای اول ، دعوت خود را آشکار نمود . گمان می رود علاوه بر ابوبکر ، بیشتر کسانی که قبل از خانه ارقم ایمان آورده بودند اسلام خود را آشکار کرده باشند . در تأیید این نظریه همین بس که در مقطع کوتاهی از زمان ، آوازه اسلام در اذهان گسترش یافت و از مکه فراتر رفته به شهرها و دهات اطراف نیز رسید . برای اثبات این ادعا به ذکر دو واقعه اشاره می کنیم :

۱ - بخاری و مسلم (رحمهما الله) داستان مسلمان شدن حضرت ابوذر غفاری (رضی الله عنه) را - در مقطع اولیه فراخوانی - این چنین ذکر کرده اند :

حضرت ابوذر بعد از شنیدن خبر ظهور اسلام ، برادرش را روانه مکه کرد تا خبر دقیق ظهور و پیدایش دین جدید را برایش بیاورد ، اما اطلاعات او عطش درونی ابوذر را فرو ننشاند . این بود که خود به منظور دیدن رسول خدا ﷺ راهی مکه گردید ، اما به لحاظ رعایت مسائل امنیتی آشکارا پیگیر او نشد . بعد از سه روز بقاء در مکه و

نشستن به انتظار دیدار، حضرت علی (رض) را دید. علی از او پرسید: چه حاجتی پای تو را به اینجا کشانده است؟

گفت: اگر وعده بدهی از راهنماییم دریغ نکنی، مقصد و مطلب خود را خواهم گفت؟

علی گفت: وعده می‌دهم.

گفت: به منظور دیدن رسول خدا ﷺ به اینجا آمده‌ام.

علی گفت: ... فردا صبح به دنبال من راه بیفت. هرگاه چیزی دیدم که در آن خطری متوجه تو باشد، چنان توقف می‌کنم که گویا آب می‌ریزم ... و اگر به راه افتادم تو هم به دنبال من بیا تا اینکه به منزلی داخل می‌شوم، تو هم پشت سر من داخل شو. ابوذر تمامی دستورات او را مو به مو اجرا کرد تا بر رسول خدا وارد شد و در همان مجلس ایمان آورد.

بعد از پذیرش اسلام، رسول خدا ﷺ خطاب به او فرمود: به میان قومت برگرد و آنها را به دین اسلام فراخوان، تا آن گاه که دستور من به تو می‌رسد.

ابوذر گفت: سوگند به خدای که جانم در قبضه قدرت او است. اسلام خود را به طور آشکار با قریش در میان خواهم نهاد. سپس از خانه ارقم بیرون آمد و قصد خانه کعبه نمود. وقتی به کعبه رسید با صدای رسا بانگ برآورد: ﴿اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله﴾ قریشیها بر سرش ریخته و او را شدیداً مضروب کردند.^۱

سؤال: اگر فراخوانی رسول خدا در بدایت امر مخفی و پنهان بود، آوازه آن چگونه به گوش ابوذر رسید، حال اینکه او فرسنگها از مکه دور بود و در میان قبیله اش «غفار» زندگی می‌کرد؟

۲ - مسلم از ابوامامه روایت می‌کند که: عمرو پسر عبسة السلمی می‌گفت: من در زمان جاهلیت می‌دانستم که مردم گمراه هستند و دین آنها باطل است و

عبادت برای بتها کمترین فایده ای ندارد. شنیدم که مردی در مکه ظهور کرده و حرفهای تازه ای می گوید. سوار شتر شدم و به خدمتش آمدم. متوجه شدم این مرد محمد رسول خدا ﷺ است و چون قومش علیه او دلی پر از کینه و تنفر دارند در خفا بسر می برد.^۱

بار دیگر این سؤال را تکرار می نمایم. «اگر فراخوانی رسول خدا ﷺ مخفی بوده خبر آن چگونه به گوش عمرو رسید، درحالی که او در مکانی دور از شهر مکه زندگی می کرد؟

بدون شك رعایت پنهان کاری فقط منحصر به افراد معدودی بوده است اگر چنین نمی بود رسول خدا ﷺ ابوذر را از اعلام ایمان آوردن خود منع می فرمود، اما - چنانکه در حدیث پیش گفتیم - او را از این کار منع نکرد.

فلسفه پنهان کاری

دوران پنهان کاری در امر فراخوانی تا آخر سال ششم بعثت که مصادف است با اسلام آوردن حضرت عمر (رض) - ادامه یافت اما بعد از اسلام آوردن او، اسلام آشکار گردید و دوران اختفا در خانه ارقم پسر ابی الارقم به سر رسید.

لازم به تذکر است در دوران پنهان کاری همه افراد شرایط یکسانی نداشتند بلکه بعضیها اسلام خود را کاملاً پنهان کرده و بعضی دیگر گرویدن خود به دین را آشکارا و در ملأ عام به رخ مشرکین می کشیدند. برای نمونه عمر پسر خطاب - قبل از اینکه دین اسلام را بپذیرد - روزی ام عبدالله دختر ابی حثمه و همسر عامر پسر ربیع را دید که همراه همسرش خود را برای هجرت به حبشه آماده می کرد.

عمر گفت: ای ام عبدالله مثل اینکه خود را برای هجرت آماده می کنی؟
گفت: بلی، در جوار خانه خدا بر ما سخت می گیرید و ما را مورد اذیت قرار

۱. منظور از اختفای او را در صفحات قبل توضیح دادیم. (مؤلف)

می‌دهید، بنابراین ناچار هستیم از اینجا خارج شویم ... ببینید ام‌عبدالله و همسرش چگونه با صراحت مسأله هجرت را با عمر در میان می‌نهند و اصلاً ایمان و هجرت خود را از او پوشیده نمی‌دارند. اما از طرف دیگر، عمر تا روز مسلمان شدنش احساس نمی‌کند و نمی‌فهمد که خواهر و دامادش به کیش اسلام گرویده‌اند.

از مقایسه این دو رویداد بوضوح فهمیده می‌شود که مسأله پنهان نگهداشتن دین يك امر شخصی و فردی بوده و به موقعیت و شرایط افراد ارتباط داشته است. هرکس موقعیتش ایجاب می‌کرد اسلام آوردن خود را آشکار می‌نمود. ... اگر به دیده تحقیق به قضیه پنهان کاری و اختفای اسلام بنگریم درمی‌یابیم که این پدیده فواید کلانی برای مسلمانان دربر داشته است. ازجمله:

۱ - تسهیل در رساندن آیات قرآنی به مسلمانان

آیات قرآنی متضمن توجیهات و تعالیم کریمانه خداوند متعال، پی در پی بر رسول خدا ﷺ فرود می‌آمدند و بر هر مسلمانی لازم بود بر این تعالیم اطلاع و آگاهی پیدا کند. چون این آیات کریمه راهنما و توجیه گر افراد و اعضای «جماعت اسلامی» به سوی هدایت خداوندی و شاهراه سعادت به شمار می‌رفتند ... و قریش نیز همچو سدی خطرناک و بزرگ با تمامی توان و نیرو در مقابل این فراخوانی ایستاده و نمی‌گذاشتند پیام آن در قلوب مردم نفوذ کند. قرآن کریم از موضع خصمانه و خشن قریش این چنین پرده برمی‌دارد.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ﴾-

(فصلت: ۲۶)

«کفار (از سر عناد و دشمنی) گفتند به این قرآن گوش فرا ندهید و در آن بیهودگی

(سروصدا) راه اندازید، باشد که شما غالب و پیروز شوید.»

باتوجه به این موضع سخت و خصمانه قریش در قبال دین اسلام، چگونه به

رسول خدا اجازه می‌دادند با یارانش جلسه تشکیل دهد و تعالیم قرآن را به آنها یاد

دهد و به سوی حق رهنمونشان کند؟

این بود که مسلمانها به گروههای کوچک تقسیم شده و در خانه ها جلسه تشکیل می دادند و به تلاوت و حفظ قرآن کریم می پرداختند و کسانی که - به عللی - توان رفتن به خانه ارقم نداشتند، آیات قرآنی را بطور مکتوب دریافت می کردند یا کسی مأمور می گشت آیات را به آنها یاد دهد. نمونه واضح این اجتماعات را می توان در هسته سعید پسر زید و همسرش فاطمه و خباب پسر ارت و نفر دیگری که نامش نیامده می بینیم که وقتی حضرت عمر بر آنها وارد شد مشغول قرائت و مدرسه قرآن بودند.

۲ - تخفیف آلام اصحاب

رفتار خشونت آمیز قریش علیه کسانی که به دین اسلام گرویده بودند بشدت ادامه داشت و مسلمانان به خانه ارقم یا هر جایی که رسول خدا حضور داشت می رفتند و او آنان را دلجویی می کرد. این دلجویی باعث تخفیف آلام و تسکین دردهای ایشان می گردید

روزی حضرت ابوبکر بشدت مضروب شد و در این حال به سوی خانه ارقم رفت ... حضرت محمد ﷺ خود را روی او انداخته او را در آغوش گرفت و بوسید و دلجویی کرد^۱

۳ - دوری از فتنه

واقعیت این است که دین تکلیفی بر دوش انسان قرار می دهد که توان حمل آن را داشته باشد، اما چون همه انسانها در تحمل مشقات توان یکسان

۱. به کتاب من معین السیره نگاه کنید.

ندارند، مخفی کاری نوعی پوشش امنیتی برای آنها پدید می آورد تا برای مدّتی روی هویت خود پرده کشیده، آن را از دشمن پنهان کنند حضرت رسول خدا ﷺ با تمام قوا در تلاش بود کمترین گزند متوجّه هیچک از یارانش نشود.

۴- تمرین و آماده سازی

مرحله پنهان کاری تمرینی برای تطبیق دادن خود با وضع جدید و مفاهیم جدید به شمار می رفت. در این مرحله هر فرد تنها اعضای تجمّع و هسته خود را می شناخت. این امر باعث می شد پیوند قلبی بین مسلمانان قوّت بگیرد و روحیه شان تقویت گردد و توان بیشتری برای تحمّل مصایب و مشکلات پیدا کنند تا روزی که کارشان آشکار می شود، استقامت بیشتری داشته باشند.

۵- زیر نظر داشتن تحرّکات دشمن

یکی دیگر از فواید بسیار پنهان کاری زیر نظر گرفتن تمامی تحرّکات دشمن بود و بدین وسیله مسلمانان توانستند خود را از کید و فتنه آنها مصون بدارند و نقشه های شومشان را در نطفه خفه کرده و خنثی کنند.

نمونه زنده این کار نعیم پسر عبدالله النحام بود. او وقتی عمر را دید که شمشیر برهنه در دست، به سوی خانه ارقم در حرکت است، مشکوک گردید و پرسید: ای عمر می خواهی کجا بروی؟ گفت: می خواهم بروم کار این صابئی را یکسره کنم. نعیم گفت: ای عمر سوگند به خدا تو را فریب داده اند. آیا تصوّر می کنی اگر محمد را به قتل برسانی بنی هاشم تو را زنده بگذارند؟ چرا به خانه خودت بر نمی گردی که آنها را اصلاح کنی.

عمر گفت: کدام خانه و اهل و بیتم؟

گفت: پسرعمویت سعید پسر زید و خواهرت فاطمه دختر خطاب که هر دو

مسلمان شده‌اند.

آری مخفی‌کاری و پنهان نگاه داشتن اسلام به نعیم اجازه داد این موج خطرناک و نیروی فعال را از قصد خویش منصرف کرده متوجه جهت دیگری نماید و روحیه برتری جویانه و عظمت طلبانه او را خُرد و خاموش کند.

اگر اسلام آوردن نعیم آشکار می‌بود قطعاً نمی‌توانست سر راه عمر بایستد و او را از قصد و عزمش منصرف گردانده متوجه جهت دیگری نماید.

فصل دوم

فراخوانی آشکار

در این فصل پیرامون فراخوانی علنی به بحث و کنکاش خواهیم پرداخت و مراحل سیر صعودی فراخوانی در این مقطع را مورد ارزیابی دقیق قرار خواهیم داد. سپس به نقش و مشارکت فعال اصحاب بزرگوار (رضوان الله علیهم اجمعین) در میدان فراخوانی اشاره می‌نماییم.

فراخوانی آشکار و علنی رسول خدا ﷺ

در فصل قبل گفتیم رسول خدا ﷺ بلافاصله بعد از مأمور شدن، به انجام وظیفه مهم «انذار» و «ابلاغ» پرداخت و در این راستا کمترین سستی و تأخیر به خود راه نداد.

همچنین گفتیم قبل از اظهار عداوت قریش نسبت به دین اسلام، فراخوانی اسلامی به صورت آرام راه خود را می‌پیمود و در این مقطع زمانی مجموعه قابل توجه و چشمگیری به اسلام گرویدند.

اما بعد از به دشمنی و عداوت برخاستن قریشیها با اسلام و سدّ راه پیشرفت مسلمانان شدن، پیامبر و یارانش خانه ارقم پسر ابی الارقم را به عنوان مرکز تجمع برگزیدند که این وضعیّت تا سال ششم بعثت ادامه پیدا کرد.

با این وصف فراخوانی اسلامی در این مقطع محصور به مکه و اطراف آن نبود بلکه شواهدی در دست است که رسول خدا ﷺ در ابتدای سال چهارم بعثت فراخوانی خود را بر غیر قریشیها نیز عرضه نمود و به میان قبایل وارد می شد و از آنها می خواست دعوت او را اجابت نمایند و از او حمایت کنند تا در سایه حمایت آنها بتواند فراخوانی خود را به همه جهانیان برساند.

امام احمد به روایت از جابر می گوید: «رسول خدا ﷺ مدت ده سال تمام در مکه منزل به منزل و در بازار عکاظ و مجنه، و در مراسم حج و سایر اعیاد پیش افراد و قبایل گوناگون مردم می رفت و می گفت:

«کیست مرا در ابلاغ پیام و رسالت خدایی یاری کند تا در سایه حمایت او بتوانم وحی و پیام خدایی را به مردم ابلاغ کنم و در مقابل بهشت را برای او تضمین نمایم.»

اما کسی نمی یافت که او را پناه دهد و یاری رساند. نه تنها او را یاری و کمک نمی کردند بلکه اگر کسی از یمن و یا از قبیله مضر یا غیره به مکه می آمد قبل از اینکه رسول خدا را ببیند او را از او برحذر می داشتند و بیم می دادند و می گفتند مبادا جوان قریشی تو را فریب دهد و از دین و آیین نیاکانت برگرداند و اگر رسول خدا به میان قبیله یا کاروانی می رفت او را به اشاره انگشتان به همدیگر معرفی می کردند و مردم را از او برحذر می داشتند ...^۱

ابونعیم در کتاب دلائل النبوة، ص ۱۰۱ از عبدالله پسر کعب پسر مالک (رض) نقل می کند که: «فراخوانی رسول خدا ﷺ در سه سال اول بعثت مخفی و پنهانی بود و در سال چهارم آشکارا به آن پرداخت. ده سال تمام در مراسم حج و در بازارهای عکاظ و مجنه و ذی المجاز و... به دنبال مردم می گشت و آنها را به یاری می طلبد تا بتواند در سایه حمایت و یاری آنها، فراخوانی و دعوت خدایی را به گوش

۱. حياة الصحابة كانهلوى ۱/ ۲۴۵. او گوید: امام احمد و بیهقی نیز این حدیث را به طرق دیگری روایت کرده اند و در البداية والنهاية، ج ۳، ص ۱۵۹ نیز این حدیث آمده و حافظ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری ۷/ ۱۵۸ سند آن را حسن دانسته و حاکم و ابن حبان آنرا صحیح پنداشته اند.

مردم برسانند و در مقابل به آنان وعده بهشت می داد اما کسی نمی یافت که او را یاری رساند. به میان قبایل گوناگون می رفت ولی هیچ کس به دعوتش جواب لبیک نمی داد...»^۱

از این دو روایت و روایات دیگر درمی یابیم که فراخوانی رسول خدا ﷺ در سه سال اول بعثت منحصر به قریش و اهل مکه بود و با شروع سال چهارم دامنه آن گسترش پیدا کرد و رسول خدا دعوت را متوجه قبایل اطراف نمود و به مدت ۱۰ سال تمام به طور مداوم به فراخوانی آنها پرداخت. علت روگردانی از قریش و توجه به قبایل اطراف این بود که قریش نه تنها به دعوت او جواب لبیک ندادند، بلکه در مقابل، راه عناد و مخالفت را در پیش گرفته و سدّ راهش شدند. این بود که رسول خدا در مراسم حج و در بازارها خود را به سران قبایل می رساند و آنها را به دین اسلام فرامی خواند.

شایان توجه است که رسول خدا ﷺ به هنگام عرضه دعوت بر قبایل از آنها نمی خواست ایمان بیاروند و به دین اسلام بگروند، بلکه از آنها می خواست او را یاری دهند تا بتوانند در سایه حمایت آنها دعوت خود را به جهانیان عرضه بدارد.

او در این راستا تلاش طاقت فرسایی انجام داد اما مقاومت سرسختانه و جنگ شدید تبلیغاتی قریش علیه او، کاری کرده بود که زمینه به ثمر نشستن ندای رسول خدا و امکان پذیرش دعوت او از سوی قبایل به کلی از بین رفته بود و هیچ احدی حاضر به همکاری با او و حمایت از او نمی شد.

امام احمد و غیره از ربیعه پسر عباد از عشیرت بنی دئل - که بعدها اسلام را پذیرفت - روایت می کند که: «در زمان جاهلیت رسول خدا را در بازار ذی المجاز دیدم که می فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا﴾ - ()

«ای مردم بگوئید جز الله هیچ خدایی نیست رستگار می شوید.»

مردم اطراف او را احاطه کرده بودند و در پشت سرش مردی لوچ و سپیدچهره می‌دوید و می‌گفت: او دروغگو و صابئی است. هرجا می‌رفت این مرد دنبالش بود گفتم: این مرد کیست؟ گفتند: عمویش ابولهب است.^۱

ابن اسحاق گوید: «روش فراخوانی رسول خدا ﷺ چنین بود که هرگاه در مراسمی عده‌ای دور هم جمع می‌گشتند، رسول خدا ﷺ به نزد آنان می‌رفت و آنها را به اسلام دعوت می‌کرد و رسالت الهی را برای آنان توضیح می‌داد. و هرگاه درمی‌یافت که مرد شریف و بزرگواری وارد مکه شده فوراً به نزدش می‌رفت و او را به اسلام فرامی‌خواند.»^۲

آری، رسول خدا تا سال دهم بعثت بر این سبک به فراخوانی ادامه داد. در همان سال عمویش ابوطالب - که پشتوانه محکم و مدافعی بزرگ، برای او و فراخوانیش بشمار می‌رفت - از دنیا رفت. بلافاصله بعد از وفات او اذیت و آزار قریش شدت پیدا کرد. این بود که درصدد پیدا کردن مأمن و پناهگاهی برآمد تا در آنجا هم‌خود را از گزند قریش مصون بدارد و هم دعوت و رسالت خویش را رواج دهد.... شهر طایف در جوار مکه قرار داشت و نزدیکترین شهر به آن بشمار می‌رفت.... رسول خدا ﷺ درصدد برآمد به دعوت از سران قبیله هذیل برخیزد... اما آنها بسیار ناجوانمردانه دست‌رد بر سینه او نهاده و دیوانگان و بچه‌ها را علیه او تحریک نمودند، سنگبارانش کردند و از شهر بیرونش راندند. برآستی لحظات خطر و سختی بود که در وصف نگنجد... دوباره به مکه برگشت تا به تلاش دائمی و خستگی‌ناپذیر خود در راه عقیده و ایمان ادامه دهد... بلکه فرجی از سوی خداوند حاصل شود و رسول گرانمایه و دعوت‌غریب از این وضعیت ناهنجار خلاص شوند....

سرانجام خداوند در رحمتش را گشود و فرج را حاصل نمود. در موسم حج سال ۱۱ بعثت، رسول خدا گروهی از اهالی مدینه را دید. در مورد اسلام با ایشان

۱. البداية والنهاية لابن كثير: ج ۳ ص ۱۳۹.

۲. سیره ابن هشام، ۴۲۵/۱.

صحبت کرد، دعوتش را لبیک گفتند و به او ایمان آوردند و بیعت عقبهٔ اول با انصار صورت گرفت... بعد از مدتی رسول گرامی خدا ﷺ و یاران بزرگوارش راهی دیار نور نبوی (مدینه الرسول) شدند و شهر یثرب (مدینه) به پایگاه فراخوانی و پایتخت حکومت اسلامی مبدل گردید.

چگونگی علنی شدن فراخوانی اصحاب (رضوان الله علیهم)

در رابطه با اصحاب گرامی رسول خدا دو نوع اعلان وجود دارد:

الف - اعلان اسلام.

ب - اعلان فراخوانی.

الف - اعلان اسلام در ابتدای مقطع مکی عبارت بود از دعوت به آن به زبان حال که در واقع، تأثیر فراخوانی به زبان حال بسی عظیم تر و بیشتر از فراخوانی به زبان مقال است.

در فصل سابق متذکر شدیم که اسلام آوردن حضرت عمر (رض) به دوران استخفای آن عده از اصحاب که مسلمانی خود را مخفی نگاه داشته بودند پایان داد. اما اینکه بعضی ایمان به اسلام خود را مخفی نگاه داشته بودند، بدین معنی نبود که اسلام کاملاً مخفی بود و کسی تا آن روز اسلام خود را اعلان و آشکار ننموده بود، بلکه بالعکس فقط کسان معدودی اسلام خود را مخفی نگاه داشته بودند.

عملیات ایدائی و عذاب و اذیت قریش علیه مسلمانان از روزهای اول دعوت بشدت شروع گردیده بود... در توجیه و بیان علت بدرفتاری می توان گفت، چشم قریش توان دیدن جهد و اعلان دین از سوی اصحاب را نداشت، این بود که راه اذیت و آزار و بدرفتاری با مسلمانان را در پیش گرفتند.

وقتی دامنهٔ بدرفتاری علیه دینداران گسترش پیدا کرد، رسول خدا ﷺ به اصحاب (رض) دستور فرمود به حبشه هجرت کنند که این هجرت در واقع اعلانی دیگر و بیانگر قوت ایمان گرویدگان به دین بود. به علاوه، اسلام آوردن حمزه و

عمر (رضی الله عنهما) باعث شد بقیه کسانی که تا به آن زمان گرویدن به اسلام خود را مخفی نگاه داشته بودند آن را آشکار نمایند.^۱

بدون شك روش برخورد مشرکین با دین اسلام و پیروانش و شکنجه ایمان آورندگان و مقاومت سرسختانه مسلمانان و تحمل انواع عذاب و ناراحتی در راه عقیده و آرمان و ترجیح هجرت و ترك دیار و سرزمین، بر ارتداد و برگشتن از دین، مشرکین را در مقابل سؤال مهمی قرار داده بود و آن اینکه: «این چه دینی است که پیروان و گروندگان در راه آن آماده این همه جان نثاری و فداکاری و تحمل شداید هستند و حاضرند به خاطر آن ترك دیار کرده و از همه اقوام و اموال خود دست بردارند؟»

کمترین شك در این نیست که مسلمانان اولیه نقش فعالی در دعوت به این دین داشته و در این راه آثار محسوس و ملموسی از خود به جای نهاده‌اند.

حضرت ابوبکر (رض) بعد از اینکه خود به اسلام مشرف گردید، حضرات عثمان پسر عفان، زبیر پسر عوام، عبدالرحمن پسر عوف، سعد پسر ابی وقاص و طلحه پسر عبیدالله را به اسلام فراخواند و همگی دعوت او را اجابت کرده، ایمان آوردند.

فراخوانی به دین به عنوان يك وظیفه

فراخوانی به دین به عنوان يك وظیفه خطیر و اساسی برای تمامی مسلمانان مطرح بود... زیرا هر يك از ایمان آورندگان اگر در کسی خیر و نیکی می‌دید فوراً سراغ او را می‌گرفت و به دین اسلام دعوتش می‌کرد. اگر دعوتش را اجابت می‌کرد فوراً او را به خانه ارقم هدایت می‌نمود و در آنجا به حضور رسول خدا ﷺ شرفیاب می‌گردید و مسلمان می‌شد. در فصل سابق دیدیم که عمار و صهیب چگونه - بدون

۱. عبدالله پسر مسعود می‌گوید: ما تا هنگام ایمان آوردن حضرت عمر جرأت خواندن نماز در خانه کعبه را نداشتیم، اما وقتی او مسلمان شد و با قریش به منازعه برخاست زمینه آزاد شدن نماز خواندن در کعبه برای ما فراهم شد. (سیره ابن هشام: ۳۴۲/۱. شرح زرقانی بر مواهب به نقل از ابن ابی شیبہ و طبرانی ۱/ ۲۷۷)

موعد قبلی - بر در خانه ارقم به هم رسیدند و هریک از دیگری جویای علت آمدن به آنجا شد. سؤال اینجاست «اگر کسی آنها را به این مکان راهنمایی نکرده بود چگونه فهمیدند که رسول خدا ﷺ در آنجا قرار دارد؟» این امر گواه روشنی است بر اینکه مسلمانان افراد زمینه دار و دعوت پذیر را به سوی خانه ارقم راهنمایی می کردند. اضافه می کنم فراخوانی اصحاب بزرگوار به سوی دین، محدود به فراخوانی فردی نمی شد، بلکه دایره اش گسترش و عمومیت بیشتری داشت برای اثبات این مدعا دو مثال می زنم:

۱ - ابن اسحاق می گوید: یحیی پسر عروه پسر زبیر به نقل از پدرش گفت: «اولین کسی که در مکه مکرمه بعد از رسول خدا در ملا عام اقدام به قرائت قرآن نمود عبدالله پسر مسعود (رض) بود. گوید: یک روز اصحاب بزرگوار جمع شدند و گفتند تاکنون قریش قرآن را آشکارا از دهان کسی (غیر از رسول خدا) نشنیده است. چه کسی حاضر است آن را به گوش ایشان برساند؟

عبدالله پسر مسعود فرمود: من آماده این کار هستم. گفتند بیم داریم در صورت اقدام گزند از سوی ایشان متوجه تو شود. بهتر است کسی به این کار برخیزد که صاحب طایفه و بانفوذ باشد تا در صورت مواجهه با مشکل، طایفه اش به دفاع از او برخیزند.

عبدالله فرمود: بگذارید من به این کار اقدام کنم زیرا خداوند مرا از گزند ایشان مصون خواهد کرد. صبح روز بعد به مقام ابراهیم در جوار کعبه آمد. در آن هنگام قریش جلسه داشتند. عبدالله با صدای بلند و رسا شروع به قرائت قرآن نمود. بعد از بسم الله الرحمن الرحیم به تلاوت سوره الرحمن علم القرآن پرداخت. قریش در تلاوتش به تأمل افتاده و گفتند: پسر ام عبد چه می گوید؟! گفتند بعضی از آنچه بر محمد ﷺ فرود آمده تلاوت می کند. قریش (که تاب تحمل شنیدن کلام خدا را نداشتند) بر سرش ریخته و او را مضروب کردند و او هم تا آنگاه که خداوند خواست به قرائت ادامه داد. سپس به سوی یارانش برگشت درحالی که آثار ضرب و شتم بر سر و سیمایش کاملاً هویدا و آشکار بود. گفتند: به خاطر چنین پیامدی تو را از

قرائت بر حذر می داشتیم. گفت: هم اکنون دشمنان خدا نزد من از دیروز پست تر و حقیرتر می نمایند. اگر بخواهید فردا نیز این کار را تکرار خواهیم کرد.

گفتند: نه، کافی است زیرا تو فرموده خدا را به سمع و گوش آنان رساندی.^۱

۲- در کتاب البداية والنهاية به نقل از قاسم پسر محمد به روایت از حضرت عایشه (رض) آمده است که گفت: «روزی اصحاب بزرگوار رسول خدا ﷺ گرد آمدند. تعدادشان به ۳۸ نفر رسید. حضرت ابوبکر مصرانه از رسول خدا ﷺ تقاضا کرد به آنها اجازه دهد فراخوانی خود را علنی کنند.

رسول خدا در جواب فرمود: ای ابوبکر، تعداد نفرات ما هنوز کم و ناچیز است. اما حضرت ابوبکر پافشاری کرد تا سرانجام رسول خدا اجازه داد که مسلمانان در اطراف و نواحی مسجد پراکنده گشته و به میان طوایف و قبایل خود در داخل مسجد رفته و به فراخوانی آنها به دین پرداختند. حضرت ابوبکر (رض) به عنوان خطیب و سخنران بپا خاست. رسول خدا ﷺ در مسجد شرف حضور داشت. بدین ترتیب اولین خطیبی که در ملاء عام به ایراد سخنرانی پرداخت و مردم را به دین اسلام فراخواند حضرت ابوبکر بود. بر اثر این خطابه، سراسر وجود مشرکین را خشم فراگرفت و بر ابوبکر و سایر اصحاب شوریدند و آنها را مورد ضرب و شتم و تاخت و تاز قرار دادند.»^۲

این حادثه درحالی رخ داد که مسلمانان هنوز در خانه ارقم بودند و فراخوانی علنی نگشته بود.

باتوجه به آنچه ذکر گردید می توان ادعا کرد که بعد از خروج دسته جمعی از خانه ارقم و راهپیمایی به سوی خانه کعبه و ایراد سخنرانی از جانب حضرت ابوبکر در آنجا، مسلمانان به عنوان يك گروه و سازمان آشکار و علنی در جامعه مکه مطرح شدند. تعداد مسلمانان به رقم قابل توجهی رسیده بود، بنابراین قریش کیان و

۱. سیره ابن هشام ۱/ ۳۱۴-۳۱۵.

۲. البداية والنهاية ۳/ ۳۰.

موجودیت خود را از سوی آنان در شرف نابودی و اضمحلال یافتند. از اینرو راه مقابله و عداوت سرسختانه با آنها را در پیش گرفتند. این امر باعث شد رسول خدا ﷺ برای بار دوم به بعضی از اصحاب مأموریت بدهد هجرت کنند و راهی حبشه شوند. در این مرحله تعداد مهاجرین نسبتاً زیاد بود زیرا بیش از هفتاد مرد و ۱۸ زن از مکه خارج شده و راهی حبشه گشتند.

هرچند بعد از هجرت این عده، تعداد نفرات باقی مانده در مکه کم بود اما بازهم وجود ظاهری خود را در عرصه شهر حفظ کرده و حیات اسلامی خود را ادامه می دادند و بر حفظ عقیده و آرمان خویش بسیار جدی و حریص بودند و با قلبی مالمال از اعتقاد و اطمینان و روحیه قوی به کار خود مشغول بوده و کمترین اهمیتی به اذیت و آزار قریش نمی دادند.

برای نمونه حضرت ابوبکر قصد کرد به حبشه مهاجرت کند، مردی به نام پسر دغنه او را در جوار خود امان داد و نگذاشت هجرت کند. او در جوار ابن الدغنه در مسجدی که در خانه اش ساخته بود به تلاوت قرآن می پرداخت. قریش از شنیدن صدای قرآن نگران و هراسان بودند و پیش ابن الدغنه رفتند و به او پیشنهاد دادند ابوبکر را از تلاوت قرآن منع کند یا از پناه دادن او برگردد. حضرت ابوبکر حاضر به پس دادن پناه ابن الدغنه و تحمّل شداید گردید اما تن به ترك تلاوت قرآن نداد.

عثمان پسر مظعون بعد از بازگشت از مهاجرت حبشه به پناه ولید پسر مغیره درآمد، لکن بعد از مدتی از پناه او بیرون آمد و به در جوار و پناه خدا بودن اکتفا کرد.

این حرکات اصحاب و ثبات آنان در راه آرمان، باعث می شد کاخ رفیع شوکت و ابهت و اقتدار قریش درهم فرو ریزد و ترس و هیبت آنان از قلوب مسلمانان رخت بر بندد زیرا مسلمانان از شکنجه هراسی نداشتند و به آن عادت کرده بودند. این بود که آشکارا به خدمت رسول خدا ﷺ شرفیاب می شدند و از او کسب تکلیف می کردند.

در کتاب صحیح البخاری آمده که روزی خباب پسر ارت به خدمت رسول خدا ﷺ آمد. رسول خدا در سایه کعبه دراز کشیده بود. از او خواست برایش

دعا کند که خداوند درمقابل اذیت و شکنجه مشرکین به او صبر و ثبات عنایت فرماید.^۱

مقصود این است که دیدار اصحاب با رسول خدا آشکارا و در ملأعام صورت می گرفت. قرآن کریم یکی از این دیدارها را برای ما نقل می کند که نموداری از واقعیت جامعه آن روز می باشد و بیانگر این است که مسلمانان در روز روشن و بدون محابا دور هم جمع می شدند. خداوند می فرماید:

﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُخْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ * وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ - (انعام: ۵۰-۵۲)

«و بترسان به وسیله قرآن کسانی که می ترسند از اینکه در پیشگاه خداوندشان گرد آورده می شوند برای آنان جز خدا یاور و میانجیگری وجود ندارد. آنان را بترسان، شاید پرهیزگاری پیشه کنند * و کسانی را مران (از خود) که سحرگهان و شامگاهان خدای را به فریاد می خوانند و هدفشان فقط (جلب رضایت) او است، نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است تا آنان را از خود برانی (در صورت اقدام به راندن آنان) از زمره ستمگران خواهی بود ...»

امام ابن کثیر می گوید: امام احمد از ابن مسعود روایت کرده که: گروهی از سران قریش بر رسول خدا ﷺ گذر کردند. خباب، صهیب، بلال و عمار در خدمت

۱. اصل حدیث در صحیح البخاری، شماره ۳۶۱۲ چنین آمده است:

«خاباب گوید: نزد رسول خدا ﷺ شکایت کردم. او در سایه کعبه دراز کشیده و عبایش را به عنوان بالش زیر سر نهاده بود. عرض کردم: ای رسول خدا آیا از خدا برای ما طلب نصرت و پیروزی نمی کنی؟ آیا برای ما دعا نمی کنی؟ رسول خدا فرمود: در زمانهای قبل از شما مسلمانانی بودند که زنده به گور می شدند یا به وسیله آزه آنها را از وسط نصف می کردند یا به وسیله شانه های آهنین گوشت و پوست آنها را می کنند اما بازهم بر دین خویش استقامت می ورزیدند. قسم به خدا این دین موفق و پیروز می شود تا آنجا که کاروان و قافله از صنعا به حصرموت می رود و در این فاصله جز از خدا و یورش گرگ بر گله اش از هیچ چیز نمی ترسد، اما شما عجله می کنید.

او بودند. گفتند: ای محمد آیا به رفاقت اینهاراضی هستی؟ آیه ﴿وانذر به الذین...﴾^۱ فرود آمد.

و امام مسلم از سعد پسر ابی وقاص روایت کرده که شش نفر در خدمت رسول خدا بودیم. مشرکین به او ﷺ گفتند: اگر اینها را از مجلس خود برانی ما با تو خواهیم نشست. سعد گوید: من و ابن مسعود و مردی از هذیل و بلال و دو نفر دیگر که نام نمی‌برم، در خدمتش بودیم. آنچه که خدا خواسته بود به دل رسول خدا ﷺ خطور کرد و در دل چیزهایی با خود گفت. خداوند آیه ﴿ولا تطرد الذین...﴾^۲ را فرو فرستاد^۱. به این ترتیب، آشکارا و در ملا عام تعداد شش نفر به خدمت رسول خدا ﷺ می‌آمدند و هیچ باکی هم از قدرت و تهدیدات قریش نداشتند.^۲

این بود خطوط عریض و کلی فراخوانی اسلامی در مکه مکرمه تا هنگام هجرت به مدینه منوره.

۱. صحیح مسلم، شماره ۲۴۱۳.

۲. این حادثه بعد از بازگشت ابن مسعود از حبشه صورت گرفت. وقتی او و سی و سه نفر دیگر از اصحاب مهاجر از حبشه به مکه برگشتند، شنیدند که رسول خدا ﷺ و اصحاب به مدینه هجرت کرده اند. برای تحقیق بیشتر به کتاب نظرات فی دراسة السیرة نوشته مؤلف مراجعه کنید.

باب دوم

تربیت و پرورش در مرحلهٔ مکی

در این باب: ضمن چهار فصل از پایه ها و بنیانهای پرورش در مرحلهٔ مکی بحث خواهیم کرد. به ترتیب زیر:

فصل اول: پایه های پرورش.

فصل دوم: وسایل پرورش.

فصل سوم: تصویری صحیح از جهانی بودن فراخوانی.

فصل چهارم: هدف از پرورش ایجاد «قاعدهٔ صلبه» بود.

فصل اول

عقیده، مبنای پرورش مکی

عقیده اساسی و مبنای پرورش مکی را ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾ تشکیل می داد.

این «کلمه» بود که رسول خدا ﷺ از مردم می خواست آن را بر زبان جاری کنند و در مقابل به آنان وعده بهشت می داد.

این کلمه به مثابه دری بود که برای ورود به اسلام و پذیرش آن به ناچار می بایستی از آن عبور کرد.

مسلمان با بیان و تلفظ این کلمه هویت اسلامی خویش را آشکار می نمود. حضرت ابوذر بعد از پذیرش اسلام به مسجد الحرام رفت و با صدای بلند و رسا هویت اسلامی خویش را اعلام نمود و کلمه طیبۀ ﴿اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله﴾ را بر زبان جاری کرد و بدین وسیله خشم و غضب سران جاهلیت را علیه خود برانگخت.^۱

رسول خدا نیز در موسم حج در میان جمع مردم به طواف برمی خاست و به آنها می فرمود:

﴿يا ايها الناس، قولوا لا اله الا الله تفلحوا﴾

۱. متفق علیه در صحیح مسلم به شماره ۲۴۷۴ و در صحیح البخاری به شماره ۱۶۵۸ آمده است.

«ای مردم بگوئید هیچ خدایی وجود ندارد جز الله، رستگار می شوید.»

بلی، شعار اسلام تنها يك کلمه بود، اما کلمه ای معنی دار عمیق و جدا از تمامی کلمات معمول و مرسوم جامعه. گروهی از قریش مدتی قبل از مرگ ابوطالب به نزدش آمدند تا در مورد کار رسول خدا با او به گفتگو بنشینند... رسول خدا نیز در جلسه حضور داشت. خطاب به هیأت قریشی فرمود: «دعوت من در يك کلمه خلاصه می شود، آن را از من بپذیرید، به شما اطمینان می دهم با پذیرش آن صاحب امر و مالک عرب و عجم خواهید شد».^۱

ابوجهل گفت: «قسم به جان پدرت نه يك کلمه بلکه ده کلمه را از تو قبول خواهیم کرد.»

فرمود: «بگوئید لا اله الا الله و از پرستش و عبادت بتها دست بردارید.»

تمامی حضار شروع به کف زدن کردند.^۲

آری رسول خدا تنها پذیرش يك کلمه را از آنها می خواست، کلمه ای که هم مسلمانان و هم مشرکین مکه معنی و مفهوم آن را خوب درک می کردند، اما با این تفاوت که فهم مسلمانان همگام با تسلیم به مفهوم و مضمون آن و التزام به مقاصد آن بود، درحالی که فهم مشرکین توأم با رد آن و موضعگیری خصمانه در قبال آن و ایجاد سد بر سر راه آن بود!!

آنها خوب می دانستند که تحقق مفهوم آن در جامعه به معنی نابودی کیان و موجودیت ایشان است و قدرت طاغوتی آنها را خرد کرده و اوهام و اباطیل ایشان را محو خواهد کرد. گواهی ﴿لا اله الا الله﴾ دو رکن داشت.

۱ - اقرار به عبودیت و بندگی خداوند (الله) و بس.

۲ - شناخت کیفیت و چگونگی التزام به مفهوم بندگی خداوند که تلقی و دریافت آن تنها از طریق رسول خدا ﷺ امکان پذیر بود.

۱. روایت از طبرانی. هیشمی گوید: رجالش اهل ثقه هستند. به حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۷۲ مراجعه کنید.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۱۷.

این بود که با تحقق یافتن معنی و مفهوم این کلمه طیّبه در قلب و وجدان افراد مسلمان، تمامی اوهام و خرافات و گمراهیها از مظاهر زندگی و حریم درون آنان رخت برمی‌بست و با تمامی توان و وجود، منقاد و مطیع رسول خدا ﷺ می‌گردیدند و با کمال اعتماد و اطمینان، و از روی ایمانی استوار همچون کوه، گوش جان به آیات خدایی و دستورات رسول الله می‌سپردند و به اندازه ذره‌ای از آنها تخلف نمی‌ورزیدند!!

آری این است «ستون محکم و قاعده اساسی» که حیات مسلمان بر آن استوار است و قلب انسان مسلمان خیلی سهل و آسان تسلیم آن می‌گردد و بدان می‌گردد چون بدون شك «این قاعده» بیانگر حق است و در اوج صفا و پاکی قرار دارد و کدورت و تاریکی را به هیچ عنوان بدان راهی نیست. قاعده ای که فطرت سالم آن را می‌پذیرد و تسلیمش می‌گردد.

خداوند حکیم از سر رحمت خویش برای ترسیخ این قاعده در قلوب — با وجود بساطت و سادگیش — مدت زمان کافی — مرحله سیزده ساله مکه — را تعیین کرد طی این مدت طولانی وحی خدا مرتب بر رسول نازل می‌گشت تا ضمن تطبیق و اجرای آن در زندگی عملی، از ناحیه نظری نیز کاملاً توضیح داده شود. تمامی آیات قرآنی فرود آمده طی — ۱۳ سال — مرحله مکی در راستای تقریر و تثبیت این قاعده بودند تا بخوبی توضیح داده شود و از زنگ شبهات و التباس بدور گردد و خرافات و اباطیل عقاید پوچ از ساحت مقدس آن زدوده گردد. مشرکین قریش به این واقعیت که «خالق» فقط خداست صریحاً اعتراف داشتند و قرآن نیز این مطلب را از ایشان نقل می‌نماید:

﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ - (عنکبوت: ۶۱)

«اگر از مشرکین سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر گردانیده در جواب گویند: خداوند(الله)، پس چگونه است که به او افترا می‌بندند (و غیر او را همباز او قرار می‌دهند)؟!»

اما با وجود اعتراف به حصر خالقیت در او، شرکاء و همبازانی برای او قائل می شدند. این بود که برای بیان و تقریر وحدانیت خدا و زدودن اوهام و خرافات از صفحه دل‌هایشان، آیات قرآنی به صورت مرتب فرود می آمد.

﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهِينَ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإَيُّيَ فَارْهَبُونِ * وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصْبَاً أَغْفِرَ اللَّهُ تَتَّقُونَ﴾ - (نحل: ۵۱-۵۲)

«و خداوند فرمود: دو خدا را (برای خود) نگیرید. نیست او جز خدای واحد، پس تنها از من بترسید فقط ملك او است آنچه در آسمانها و زمین است. این حق فقط از برای او است. آیا از غیر خدا پرهیزکاری خواهید داشت؟!»

قرآن در پاسخ به مشرکین که می گفتند بتها در نزد خداوند برای ما شفاعت خواهند کرد، به پوچی دلیل آنها اشاره کرده و می گوید:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى ...﴾ - (زمر: ۳)

«(مشرکین گویند) ما پرستش نمی کنیم این بتها را جز برای اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند به نزدیکی راستین ...»

در جای دیگری از قرآن، خداوند در مقام نفی شریک از خویش، آنها را به اندیشه و تعقل فراخوانده و می فرماید:

﴿أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهِةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ * لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ اللَّهِ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ * لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾ -

(انبیاء: ۲۰-۲۳)

«آیا خدایانی از زمین را به خدایی گرفته اند که (آنها را) زندگی دوباره بخشند * اگر در آسمانها و زمین غیر از خداوند، معبودها و خدایان دیگری می بودند قطعاً آسمانها و زمین تباه می گردیدند. پس خداوند صاحب اقتدار و سلطه بسی برتر از آن چیزهایی است که آنان بر زبان می رانند * در برابر کارهایی که انجام می دهد مورد بازخواست قرار نمی گیرد اما آنان مورد بازخواست واقع خواهند شد.»

سوره مبارکه اخلاص (توحید) را فرو فرستاد تا تأکیدی بر معنای یکتاپرستی باشد و جنبه دیگری از جوانب شرك (قرار دادن پدر و مادر و اولاد و همسر) را از

ساحت مقدّس ذات باری تعالی بزداید. پاك و منزّه است خداوند از توصیف دروغین ایشان. خداوند در سوره توحید (اخلاص) فرموده:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾
(اخلاص: ۱-۴)

«بگو اوست (الله) خدای واحد * خدای بی نیاز * فرزندی نزاده * و از پدر و مادری متولد نشده * و هیچ احدی همتا و همگون او نیست.»
آیات قرآنی در سوره های مکی به دنبال هم فرود می آمدند تا جوانب متعدده توحید را توضیح داده و شوائب شرك و دوگانگی را از تمامی این جوانب بزدایند.
از جمله مسائلی که درمکه آیات متعددی پیرامون آنها فرود آمد موارد زیر است.
۱- شعایر تعبّدی (عبادات) جز برای خدا جایز نیستند.

﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ * وَيَذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ - (انعام: ۱۶۲-۱۶۳)

«بگو به حقیقت نماز و عبادتم و حیات و مرگم برای خدای پروردگار عالمیان است همتا و همبازی برای او نیست. به این مأمور گشته ام و من اولین مسلمانان هستم.»
۲- دین که یکی از معانی آن خضوع و تسلیم محض است، جز برای خدا جایز نیست.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ بِالْحَقِّ فَاَعْبُدْ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ...﴾ - (زمر: ۲-۳)

«ما این کتاب را که دربرگیرنده حق و حقیقت است، بر تو فرستادیم. پس خدا را پرستش کن و پرستش خود را سره و خالص او گردان * هان عبادت خالصانه فقط برای خدا است و بس ...»

﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾
(- غافر: ۶۵)

«او است (خدای) زنده، هیچ خدایی نیست جز او، دین خود را برای او خالص گردانید، حمد و ثنا تنها خاص خداوند پروردگار جهانیان است.»

۳- تسلیم و انقیاد جز در مقابل حکم و قانون خداوند متعال، به هیچ عنوان و برای هیچ احدی جایز نیست و تمرّد در این زمینه به منزله سلب قدرت از او و نفی الوهیت او است.

﴿...إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ - (یوسف: ۴۰)

«... نیست فرمانروایی جز برای خداوند، امر کرده که جز او را عبادت و پرستش نکنید، این است دین راست و ثابت ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَا إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾ - ()

«گو (من) نیستم جز انسانی همانند شما، وحی شده به من که نیست خدای شما جز (الله) خدای واحد.»

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾ - (کهف: ۱۱۰)

آیا هست برای ایشان (مشرکین) شریکان و همبازانی که مشروع و قانونی کنند برای آنان از دین، چیزی که خداوند به آن اذن و اجازه نمی دهد؟

این چنین، آیات بیّنات خداوندی پشت سرهم بر رسول خدا ﷺ فرود می آمدند تا تمامی نکات مربوط به توحید و یکتاپرستی را به صورت واضح و روشن برای همگان بیان نمایند و تصویری شامل و کامل از الوهیت و ربوبیت خداوند را ارائه دهند ...

و همچنین مسأله عبودیت و بندگی به معنی شامل - که تمامی جوانب و شئون زندگی را دربر می گیرد - به انسان بفهماند و برایش توضیح دهند.

جنبه دیگری از جوانب متعدده عطوفت و رحمت خداوند متعال در رابطه با بشر این بود که حقیقت رسالت و رسول را برایش توضیح داده و آشکار فرمود ...
بیان و توضیح رسالت از این بابت ضرورت داشت تا امت محمدی ﷺ از انحراف و گمراهی که دامنگیر امتهای سابق گشته بود مصون و محفوظ بماند.

تقریر و توضیح مسائلی از این قبیل بیشتر بدین منظور بود که این حقایق - علی رغم وضوح و آشکار بودنشان - هرچه بیشتر روشن شوند و تمامی شبهات و

ترفندهای مشرکین - در زمینه رسالت - در نطفه خفه گردد. شبهاتی که مشرکین در رابطه با رسالت اقامه می کردند در موارد زیر خلاصه می شوند که قرآن کریم همه آنها را برشمرده و جواب رد داده است :

۱- اثبات اینکه رسول خدا ﷺ هم انسانی است مانند سایر انسانها

خداوند می فرماید :

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ - (کهف: ۱۱۰)

«بگو (من) نیستم جز انسانی همانند شما، وحی شده به من که نیست خدای شما جز (الله) خدای واحد.»

شبهه مشرکین در این بود که به انسان بودن رسول خدا اعتراض می کردند و می گفتند :

﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا﴾ - (فرقان: ۷)

«و (مشرکین از سر ناباوری) گفتند چه شده است این رسول (محمد) را که طعام می خورد و در بازارها راه می رود. چرا ملائکه به سوی او فرود نمی آیند تا همراه با او ترساننده (مردم) باشند؟»

خداوند در ردّ این شبهه فرمود :

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا أَنَّهُمْ يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ﴾ - (فرقان: ۲۰)

«و نفرستادیم قبل از تو از فرستاده و رسولان جز اینکه آنها (نیز) طعام می خوردند و در بازارها راه می رفتند.»

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا نَحْنُ الْوَحْيُ إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ * و ما جعلناهم جسداً لا يأكلون الطعام وما كانوا خالدين﴾ -

(انبیاء: ۷-۸)

«و نفرستادیم قبل از شما مگر مردانی که وحی می کردیم به آنها. پس از اهل ذکر

(آگاهی) سؤال کنید اگر (حقیقت قضیه را) نمی دانید * و قرار ندادیم آنها را اجسامی که روزی نخورند و آنها نیز جاوید نخواهند ماند . »

۲ - اثبات پیغمبر بودن محمد ﷺ همانند سایر پیغمبران ﷺ

سیره پیغمبران (صلوات الله علیهم اجمعین) همانند شمعی فروزان و خورشیدی تابناک در تاریخ امتهای می درخشد و نسلها یکی پس از دیگری آن را برای همدیگر نقل و بازگو کرده اند . چرا اینطور نباشد و حال اینکه پیغمبران در میان اقوام و مردمشان ستاره های تابناک و درخشان هدایت بوده اند . قرآن کریم به عنوان آخرین و کاملترین پیام آسمانی این حقیقت را تقریر فرموده و می فرماید :

﴿یس والقُرآن الحَکیم * انک لمن المرسلین * علی صراط مستقیم﴾ - (یس : ۱-۴)

«یس (خداوند به مقصود از آن دانایتر است) قسم به قرآن حکیم * بدرستی که تو از فرستاده شدگان هستی و بر راه راست و هموار قرار داری . »

۳ - وظیفه اساسی انبیاء، تبلیغ رسالت

پیغمبر از خود چیزی نمی گوید و کاری انجام نمی دهد کما اینکه او هیچ دخل و تصرفی در هستی ندارد و دارای هیچ صفتی از صفات الوهیت نیست ، بلکه او هم مانند سایر انسانها ، انسانی است که وظیفه تبلیغ بر دوشش نهاده شده :

﴿قُلْ مَا کُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرِّسْلِ وَمَا اَدْرِی مَا یَفْعَلُ بِی وَلَا بِکُمْ اِنْ اَتَّبَعُ اِلَّا مَا یُوحِی اِلَیَّ وَمَا اَنَا اِلَّا نَذِیرٌ مُّبِینٌ﴾ - (احقاف : ۹)

«ای محمد (بگو من نوبر پیغمبران و اول ایشان نیستم و نمی دانم خداوند با من چه می کند و با شما چه خواهد کرد؟ پیروی نمی کنم جز از چیزی که بر من وحی شده و من جز بیم دهنده آشکاری نیستم . »

و فرموده :

﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ - (تبارک: ۲۵-۲۶)

«و گویند این وعده کی خواهد بود اگر شما از راستگویان هستید؟ بگو نیست علم آن جز نزد خداوند، و نیستم من جز بیم دهنده آشکار.»

و فرموده :

﴿وَإِن كَانَ كِبَرَ عَلَيْكَ أَعْرَاضُهَا فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سَلَامًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بَأْيَةٌ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهَدْيِ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ - (انعام: ۳۵)

«و اگر رو گردانی ایشان از (دعوت) تو برایت سخت و سنگین است، چنانکه می‌توانی سوراخی در زمین بزنی یا نردبانی بر آسمان بگذاری و دلیلی برای ایشان بیاوری (چنین کن) ولی اگر خدا بخواهد آنان را بر هدایت جمع خواهد کرد، پس از زمره نادانان مباش.»

۴- پیغمبر صاحب اخلاق عظیم

پیغمبر هم همانند سایر انسانها بشر است. اما امتیاز او در این است که فطرتاً براخلاق فاضله آفریده شده است. در قرآن کریم آمده است :

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ - (قلم: ۴)

«بدرستی که تو بر اخلاق عظیم و بزرگی هستی.»

همین اخلاق عظیم و صفات کریمه بود که رسول خدا ﷺ را مبدل به سرمشقی زیبا و الگویی حسنه برای همه انسانها کرده بود و او با استفاده از این صفات پسندیده توانست با همه انسانها - با وجود اختلاف و چندگونگی در اخلاق و طبایعشان - رفتار حسنه و برخورد پسندیده داشته باشد و همگی را مجذوب و شیفته خود گرداند و با همگان به اندازه ظرفیت عقل و ادراکشان صحبت و گفتگو کند.

این چنین، در ضمن سالهای فراخوانی مکی، اصحاب بزرگوار (رض) با مشاهده وقایع و رخدادهای متعدد و اتخاذ موضع عملی در مقابل آنها، دریافتند و بخوبی فهمیدند که «هیچ معبود بر حقى جز الله وجود ندارد و محمد ﷺ رسول خداست». در سایه این عقیده بود که به وقت پیشامد حوادث ناگوار و دشوار به خدا پناه می بردند و با تضرع و زاری و از افق بیم و امید او را می خواندند و دست راز و نیاز و دعا به سوی او دراز می کردند و به درگاهش به عبادت می ایستادند و از اینکه خانه قلب آنها را به نور ایمان روشن کرده و طریقه هدایت و معرفت حق را به آنها داده بود، او را از صمیم قلب حمد و ستایش می نمودند.

تا آنجا که رفتار احترام آمیز آنها با رسول خدا ﷺ نیز نشأت گرفته از این دیدگاه بود که قرآن کریم با تعالیم روح بخش و روشنگرش ایشان را به این گونه رفتار هدایت کرده بود. آنها در روشنائی تعالیم ربّانی قرآنی دریافته بودند که رسول خدا با ایشان از پدر مهربانتر و بامحبت تر است.

این دیدگاه بود که زید پسر حارثه (رضی الله عنه) را وادار کرد که از بازگشت با پدرش به میان قبیله و خویشاوندانش خودداری ورزد و ماندن در خدمت رسول خدا را بر بازگشت ترجیح دهد.^۱

۱. داستان زید پسر حارثه در سیره ابن هشام چنین آمده: «حکیم پسر خرام پسر خویلد چند برده از شام به مکه آورد که زید در میان آنان بود. خدیجه دختر خویلد (رضی الله عنها) که عمّه حکیم بود، به نزد او رفت. خدیجه آن وقت همسر رسول خدا بود. حکیم به او گفت: عمه جان از میان این برده ها هر کدام را انتخاب کنی مال تو باد. حضرت خدیجه زید را انتخاب نمود و با خود به خانه آورد. رسول خدا (ص) از خدیجه خواست زید را به او ببخشد. خدیجه هم او را به رسول الله بخشید. رسول خدا ﷺ او را آزاد کرد و به پسرخواندگی خود درآورد. این واقعه قبل از بعثت بود.

حارثه چون خبر پسرش را دریافت بسیار نگران شد و قصیده ای در وصف غم هجران او بسرود.

بکیت علی زید ولم ادر مافعل احی فیرجی ام اتی دونه الاجل

فوالله ما ادری وانی لسائل اغالک بعدی السهل ام غالک الجبل - الخ

گریستم بر زید و نمی دانم آیا او زنده است تا انتظار بازگشتش داشته باشم یا اینکه اجلش فرارسیده.

سوگند به خدا نمی دانم و خواهانم که بدانم آیا بعد از من جایگاهت دشت و صحرا است یا کوه و جبل؟ پدر زید به نزد رسول خدا آمد. رسول خدا او را بین بازگشت به میان قبیله اش و ماندگاری پیش او مختیر نمود. زید ماندگاری نزد رسول خدا را بر بازگشت با پدرش به میان قبیله اش ترجیح داد. (سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۰-۲۳۱) (مترجم)

اصحاب کرام از خلال واقع عملی و زندگی روزمره، یقین حاصل کرده بودند که رسول خدا ﷺ نیز - همانند سایر انسانها - بشر است و هیچ اطلاعی بر غیب ندارد. يك روز مشرکین قریش به تحریک و تعلیم یهود درباره تعدادی جوان - اصحاب کهف - از رسول خدا ﷺ سؤال کردند. رسول خدا گفت: «فردا به سؤالتان پاسخ خواهم گفت». فراموش کرد کلمه ان شاء الله را بر زبان بیاورد. مدت ۱۵ شبانه روز به انتظار ماند و چیزی از وحی بر وی القا نشد. بعد از ۱۵ شبانه روز خداوند متعال این دو آیه سوره کهف را بر او فرو فرستاد:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ اِنِّیْ فَاعِلٌ غَدًا اِلَّا اِنْ يَشَاءَ اللّٰهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِیتَ وَقُلْ عَسٰی اَنْ یَّهْدِیْنِیْ لِقَرْبٍ مِنْ هٰذَا رَشْدًا﴾ - (کهف: ۲۳-۲۴)

«درباره هیچ چیز مگو فردا آن را انجام می‌دهم، مگر اینکه بگویی - اگر خدا بخواهد - و چون دچار فراموشی شدی، پروردگارت را به خاطر بیاور و بگو امید است پروردگارم مرا به چیزی رهنمون کند که از این به خیر و صلاح نزدیکتر باشد.»

این پانزده شبانه روز برای حضرت محمد ﷺ و یارانش (رضوان الله علیهم) روزگاری دردآور و سخت بود، زیرا کفار و مشرکین تمسخرکنان می‌گفتند: محمد وعده داد فردا جواب ما را بدهد لکن ۱۵ شبانه روز گذشت، اما هنوز جوابی درکار نیست. اما اصحاب کرام از خلال این واقعه دریافتند که همه چیز به دست خدا است و این واقعیت را نه به صورت يك نظریه بلکه به عنوان يك واقعیت عینی و ملموس مشاهده کردند. از این واقعه بخوبی فهمیدند که - فاعل مایشاء - فقط الله است و رسول الله منذر و مبشری بیش نیست که به امر خداوند مردم را به سوی شاهراه حق و سعادت راهنمایی می‌کند.

اسلام و ایمان به غیب

ایمان به غیب در باور و اندیشه اسلامی، به عنوان يك رکن «پایه» مطرح است و شامل ایمان به خداوند، ملائکه، جن و روز آخرت می‌شود. در قرآن کریم هیچ

قضیه ای به پنهان و گستردگی قضیه «ایمان به روز آخرت» مورد تحقیق و کاوش قرار نگرفته است. قرآن مسأله معاد را در سه بُعد مورد بررسی قرار داده:

۱- زنده شدن بعد از مرگ.

۲- حشر و دادگاه حسابرسی و جزاء.

۳- سرانجام ورود به یکی از منزلین (بهشت جاوید یا دوزخ ابدی).

مشرکین بُعد اول قضیه - برانگیخته شدن بعد از مرگ - را منکر می شدند و در نتیجه دو بُعد دیگر (ایمان به حشر و بهشت و دوزخ) را نیز انکار می کردند.

به لحاظ شدت انکار و تکذیب مشرکین نسبت به روز آخرت و متعلقات آن، آیات قرآنی وارده در مورد آن خیلی فراوان، و دارای اسالیب و شیوه های گوناگون بود که هریک از این آیات و اسالیب برای تنبیه و بیداری افراد با شعور و اهل خرد و هوش، کافی و قانع کننده بود.

خداوند در سورة مبارکه یس گوشه ای از انکار و موضع مشرکین را بازگو می کند و می فرماید:

﴿اولم یر الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین * وضرب لنا مثلاً ونسی خلقه قال من یحیی العظام وهو رمیم * قل یحییها الذی انشأها اول مره وهو بکل خلق علیم﴾ - (۷۷-۷۹: ۵۶)

«مگر نمی بیند انسان که به حقیقت ما او را از نطفه ای آفریدیم، پس او (با ما) دشمنی آشکار است * و برای ما (از استخوان پوسیده) ضرب المثل زد و خلقت خویش را فراموش نموده، و گفت چه کسی این استخوانها را زنده می گرداند و حال آنکه پوسیده شده اند بگو زنده می کند آنها را کسی که برای بار اول آنها را آفریده و به عرصه وجود آورده و او به هر چیزی دانا است.»

بعد از این حجت دامغه و دلیل واضح و روشن، خداوند متعال در حرکت دیگری با اسلوب و برهان جدیدی ما را متوجه قیامت می نماید که این برهان بس عظیم تر و واضح تر از برهان قبلی جلوه می کند، می فرماید:

﴿اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یحیی مثلهم بلی وهو

الخلاق العليم * انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون فسبحان الذي

بیده ملکوت کل شیئی والیه ترجعون ﴿۸۰-۸۲﴾ (یس: ۸۰-۸۲)

«آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده است قدرت ندارد به گونه خودشان (آنها را دوباره) بیافریند؟ آری (می تواند چنین کند) چرا که او آفریدگاری بس آگاه و داناست. هرگاه خدا چیزی را بخواهد که بشود (کار او) تنها این است که خطاب بدان گوید بشود و آن هم (در حال) می شود. پس پاك و منزّه است آنکه به دست او است مالکیت هر چیز (آسمانها و زمین) و به سوی او بازگردانده می شوید.»

در سوره مبارکه ق باور غلط مشرکین را بازگو می فرماید که می گفتند بعد از مرگ و فنا دیگر بازگشتی وجود ندارد و حیات دیگری در کار نیست.

﴿اِذَا مَتَّوْكَنا تَراباً ذالِك رَجعُ بَعيدٍ﴾ (ق: ۳)

«(مشرکین می گفتند) آیا اگر مردیم و به گِل و لای تبدیل شدیم (دوباره به زندگی بازمی گردیم؟) چنین چیزی بعید به نظر می رسد.»

خداوند متعال بعد از گردش و حرکتی در ملکوت آسمانها و زمین و نشان دادن بعضی از آثار و مظاهر قدرت خویش به آنان جوابی واضح و روشن می دهد و می فرماید:

﴿اَفَلَمْ يَنْظُرُوا الى السَّماءِ فَوْقَهمْ كَيفَ بَنَيناها وَ زَيناها ما لَها مِنْ فَرْجٍ وَ لا اَرْضٍ

مَدَدناها وَالقَينا فيها رَواسِی وَانْشاَنا فيها مِنْ کُلِّ زَواجٍ بِهَیجٍ * تَبْصَرةً وَذَکْری لَکُلِّ عَبدٍ مَنیْبٍ وَنَزَلْنا مِنْ السَّماءِ مائاً مَبارِکاً فَانْزَلْنا بِه جَنَّتٍ وَحَبَّ الحَصیدِ وَالنَّخْلَ باسْقاتٍ لَها طَلعُ نضیدِ رَزْقاً لِلْعَبادِ وَاحِیِّنا بِه بِلَدَةٍ مَیّاتٍ کَذَلیکَ

الْخُروج﴾ (ق: ۶-۱۱)

«آیا به آسمان ننگریسته اند که چگونه آن را بنا کرده ایم و آراسته ایم و هیچگونه خلل و شکافی در آن وجود ندارد و زمین را گسترانیده ایم و در آن کوههای محکم و استوار فرو افکنده ایم و از هر نوع گیاه بهجت انگیز و مسرت بخش در آن رویانده ایم؟ (همه اینها را) به منظور بینش و بیداری بخشیدن به جمله بندگان توبه کننده آفریده ایم و از آسمان آب پربرکتی بارانیدیم و بدان باغها رویانده ایم و

دانه‌های (کشتزارهایی) که درو می‌گردد برآورده‌ایم و درختان خرماي بلندی که در آن شکوفه‌های متراکم و چین چینی هستند. همه اینها به منظور بخشیدن روزی به بندگان است و به وسیله آب باران سرزمین مرده را زنده گردانده‌ایم و زنده شدن انسانها نیز چنین است. »

در سورة قیامت می‌فرماید :

﴿لَا اَقْسَمُ بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ وَلَا اَقْسَمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ اَیَحْسَبُ لَانْسانِ اَنْ لَّنْ نَّجْمَعَ عِظامَه بَلٰی قَادِرِینَ عَلٰی اَنْ نَّسُوْیَ بَنَانَه﴾- (قیامت :-)

«سوگند یاد نمی‌کنم به روز قیامت (سوگند به روز قیامت) و سوگند به نفس ملامتگر، آیا انسان گمان می‌برد که استخوانهایش را جمع نخواهیم کرد؟ نه اینطور نیست، بلکه ما قادریم سرانگشتانش را به صورت مساوی و منظم دوباره اعاده نماییم و زنده گردانیم. »

قرآن کریم در مقام بحث از مسأله معاد و جهان آخرت به تقریر و اثبات آن اکتفا نکرده، بلکه برحسب عادتش همچون موارد مهم و اساسی دیگر، چنان به تفصیل جزئیات آن پرداخته که خواننده به هنگام قرائت آنها، گویی در دریای ژرف و جذاب آیات قرآنی غرق می‌شود، انگار خود ناظر بر صحنه‌های آن، و واقع در رویدادهایش می‌باشد و با گوش خود مناقشات و محاسبات آن را می‌شنود و با چشم خود می‌بیند که اعضاء و جوارح بر صاحبان خویش گواهی می‌دهند و انگار به چشم خود می‌بیند که کافران چگونه دست ندامت و حسرت را می‌گزند و از فرط شرمندگی و پشیمانی از عمق جان و درون فریاد سر می‌دهند.

﴿یا لیتنی کنت ترابا﴾- (عم :-)

«ای کاش به گل تبدیل می‌گشتم (و زنده نمی‌شدم). »

بعد از حساب دقیق نوبت پاداش و جزا فرا می‌رسد «بهشت جاودان یا دوزخ ابدی». قرآن کریم صفات هر يك از بهشت و دوزخ را چنان بیان فرموده که بمانند حقیقتی در نظر خواننده جلوه می‌کنند و انگار هردو پیش روی او قرار دارند. آنچه ذکر شد گوشه‌ای از جهان غیب بود که قرآن کریم به بیان و تقریر آن

پرداخته و از زوایای پنهان آن پرده برداشته تا بدین وسیله بنای ساختمان عقیده را در قلب و درون فرد مسلمان تکمیل گرداند.

این بود خطوط عمده و اساسی عقیده اسلامی که قرآن کریم طی ۱۳ سال مرحله پر از محنت مکه به بیان و توضیح آن پرداخت و از آن تجاوز نکرد، بلی، سیزده سال از ۲۳ سال دوران بعثت صرف انقلاب درونی و بنای ساختمان عقیده گردید. هدف از این همه توجه و اهتمام به عقیده چیزی جز رسوخ و تثبیت آن در قلوب ایمان‌آوردندگان نبود، به گونه‌ای که باورش‌شان ثابت و استوار و مبتنی بر بینش و آگاهی و تعقل باشد.

قرآن کریم با تأکید فراوان روی عقیده، در واقع روی ایجاد بینش و نگرش آگاهانه و تصوّر صحیح از دین در درون مسلمان تأکید می‌نماید. به عبارت دیگر روی شناخت و معرفت تأکید می‌ورزد تا انسان براساس آن جایگاه خود را در این هستی پهناور درک کند و بیابد.

«قرآن مکی سرّ وجود انسان و وجود هستی پیرامون او را تفسیر و تبیین می‌کرد به او می‌گفت: چیست؟ از کجا آمده؟ چگونه آمده؟ برای چه آمده؟ چه کسی او را به اینجا آورده؟ و در نهایت این سیر و گردش سرانجام به کجا خواهد رفت؟ چه کسی او را از عدم و نیستی به حیطة هستی و وجود آورده و چه کسی او را از جهان بیرون می‌برد و سرانجام او به کجا ختم می‌شود؟

به او تفهیم می‌کرد که این هستی پهناور که اطراف او را احاطه کرده و آن را می‌بیند چیست؟ از طریق ملاحظه و دقت و تعمق در هستی درمی‌یابد که عالمی دیگر وجود دارد و با کسب اطلاعات بیشتر بر آن اشراف می‌یابد، ولی حقیقت آن را به وسیله حواس خمسّه درک نمی‌کند. به او می‌فهماند که این جهان از چه سنخی است؟

کیست که این وجود و هستی پر از اسرار را آفریده و به گردش درمی‌آورد و آنرا

اداره می‌کند؟

به او می فهماند که چگونه با خالق هستی رابطه عبودیت برقرار کند و با هستی چگونه برخورد نماید و بندگان با خالق باید چگونه باشند و چگونه با او رفتار نمایند.^۱

بلی، مفهوم عقیده با این وسعت و گستردگی که از دایره يك نظریه علمی محض خارج و به اعماق درون نفوذ می کرد، و در تمامی پایه های اجتماع بسط و گسترش می یافت، پایه و اساس پرورش اسلامی بویژه در مرحله مکی را تشکیل می داد، نکته ای که قرآن مرتب از آن سخن می راند.

فصل دوم

صبر: توشهٔ راه

تغییر دادن واقع (حاکم) جاهلی و تبدیل آن به يك واقع اسلامی کاری سهل و ساده نبود که بتوان طی مدت زمان کوتاه و از راه پند و اندرز به آن دست یافت، بلکه به جهاد و مبارزهٔ خستگی ناپذیر و عزم آهنین و اراده فولادین چون کوه نیاز داشت. استقامت و پایداری بر این جهاد نیز آسان نبود و به تمرینهای فراوان و تحمل مشکلات و آبدیده شدن در کورهٔ مصایب و سختیها نیاز داشت، چرا که همواره صبر وسیلهٔ نیل به اهداف بزرگ بوده و می باشد.

آری، پیروزی در مبارزه علیه جاهلیت به «صبر» نیاز دارد. بلی، «صبر»، اما «صبر» چیست؟

صبر موعظه نیست که بدان گوش فرا داده شود. درس نیست که حفظ و از بر گردد.

صبر موضع و موقف است به وسیلهٔ صبر صلابت اراده و قوت آن برای تحمل مشکلات در میادین مختلف زندگی به امتحان گزارده می شود. بدین علت تمرین صبر به مرور زمان نیاز دارد. زمانی که در خلال آن انسان به بوتهٔ آزمایش و امتحان انداخته می شود، از موضعی به موضع شدیدتر گام می نهد. این است که قرآن مکی مدام ما را به «صبر» فرامی خواند. به تعبیر شهید بزرگوار سید قطب (رحمه الله):

«خداوند جل جلاله از هرکس بهتر می داند که استقامت بر راه دشوار و پر از خطر، ایمان و جهاد در راه آن و تحمل سختیهای فراوان به صبر و شکیبایی طاقت فرسایی نیاز دارد و تنها در سایه بهره‌مندی از آن می‌توان بر عوامل مختلف بازدارنده و موانع متعدده سر راه، و تحریکات نفس و شهوات مادی غلبه پیدا کرد و تنها با بهره‌گیری از آن می‌توان از تمامی گردنه‌ها و موانع «جاهلیت» و نظام جاهلی گذشت و بر ویرانه‌های کاخ جاهلیت و شرک بنای مستحکم و استوار توحید را بنا نهاد و اساس فراخوانی خدایی را پی‌ریزی کرد ... پس برای قیام به این مهم و نیل به این اهم به صبر نیاز داریم. صبر بر ادامه طاعت و عبادات، صبر بر اجتناب و دوری از گناه و معاصی، صبر بر جهاد و تحمل مشقات در راه خدا، صبر در برابر کیدها و حيله‌های گوناگون جاهلیت زدگان، صبر بر طولانی بودن راه و دیررس بودن پیروزی، صبر بر گستاخی باطل و قلت و (در عین ناتوانی) انصار و اعوان دعوت، صبر بر طولانی و پر از خار و خاشاک بودن طریق، صبر بر قطع دلبستگی به دنیا و تفاقل بر جهاد، صبر بر گمراهی قلوب و بیماری عناد و درد روگردانی از دین خدا و برنامه انسانساز اسلام ...»^۱

آری، جاهلیت با تمامی قوا و با همه طغیان‌ش در برابر «دعوت اسلام» به صف آرایی و مقابله پرداخت و برای مسدود نمودن راه خدا و دعوت دین از تمامی وسایل و امکانات در دسترس بهره گرفت. با وجود همه این موانع، دعوت هم‌نوا بود و تازه روزهای اول قیام را پشت سر می گذاشت، لذا لازم بود برای مقابله با جاهلیت و طاغوت و به زانو درآوردنش از زاد و توشه‌ای بهره‌مند باشد و بی‌گمان این توشه جز «صبر» چیز دیگری نمی‌توانست باشد. تربیت و پرورش اراده افراد بر صبر و شکیبایی تا بتوانند تمامی موانع و عوایق جاهلی را از سر راه برداشته و سیر صعودی و پیشرفت خود را ادامه دهند و تا تحقق یافتن وعده خداوند و تمکین دین و برپائی جامعه توحیدی و به زبانه دان انداخته شدن جاهلیت و رواسب جاهلی، از

پای نایستند.

بدون شك طولانی شدن دوران محنت و تأخیر پیروزی باعث می گردد اراده و معنویت انسان سست گردد. این بود که آیات صبر همانند نیروگاهی، همت و اراده افراد را قوت می بخشیدند تا همواره با عزم راسختر و ایمانی محکمتر به راه خود ادامه دهند و در میدان مبارزه استوار بمانند.

برای همگان قضیه در مکه، همانند نمایشی در حال اجرا، روشن و آشکار بود، چرا که مسلمانان از سوی مشرکین مورد تعرض واقع می شدند و از اذیت مشرکین در امان نبودند. بدین سبب آیات مربوط به صبر و ترغیب بر آن پیوسته و به شیوه های گوناگون بر رسول خدا ﷺ فرود می آمد و داستان انبیاء و رسولان پیشین و چگونگی تحمل رنج و فشار از سوی مخالفین آنان را به منظور تسلی خاطر و دلجویی و درس عبرت برای رسول خدا بازگو می شد و از این طریق او را وادار به صبر می کرد.

﴿وَلَقَدْ كَذَّبَ رَسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبِرُواْ عَلٰی مَا كَذَبُواْ وَآوْاْ ذٰلِیْحٰی اِنَّا هُمْ نَصْرُنَا وَلَا مَبْدَلُ لِكَلِمٰتِ اللّٰهِ وَلَقَدْ جَاۤءَكَ مِّنْ نَّبَاِ الْمُرْسَلِیْنَ﴾ - (انعام: ۳۴)

«بدرستی که بسیاری از پیغمبران قبل از تو نیز تکذیب شده اند. پس صبر کردند بر آنچه تکذیب شدند و مورد اذیت قرار گرفتند تا اینکه نصرت و پیروزی ما شامل حال آنان گردید، و هیچ تغییر و تبدیلی در کلمات خداوند وجود ندارد و بدرستی که به سوی تو آمده بعضی از اخبار پیغمبران پیشین (تا برای شما مایه تسلی خاطر باشد).»

تمسخر و استهزاء یکی از اسباب تعذیب بشمار می رفت که مشرکین با استفاده از آن در مقابل فراخوانی اسلامی به مقاومت می ایستادند و بدین وسیله می خواستند اراده مسلمانان را تضعیف کنند و آنها را تحت فشار روانی قرار دهند. خداوند متعال در قرآن کریم به بحث از وضعیت پیغمبران پیشین و چگونگی مورد تمسخر واقع شدن آنها می پردازد و آنچه در این زمینه بر آنها رفته برای حضرت محمد ﷺ بازگو می کند تا بدین وسیله خاطر او و مسلمین را تسلی بخشد.

﴿وَلَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرَسُولٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخَّرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ - (انعام: ۱۰)

«بدرستی که استهزاء و تمسخر (فراوان) به رسولان و پیغمبران قبل از تو کرده شد، اما سرانجام وارگردید بر استهزاءکنندگان عاقبت و نتیجه استهزاء و تمسخرشان.» و می فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَخَذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا * أَهَذَا الَّذِي يَذَّكَّرُ الْهَتَكُمْ وَهُمْ يَذْكُرُ الْرَحْمَنُ هُمْ كَافِرُونَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ * وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ... وَلَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرَسُولٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخَّرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ - (انبیاء: ۳۶-۴۱)

«و هنگامی که کافران تو را می بینند تو را جز به تمسخر و استهزاء نمی گیرند * (گویند) آیا این است آنکه از خدایان شما (به بدی) یاد می کند و حال آنکه به قرآن (کلام) خداوند مهربان باور ندارند. انسان از شتاب آفریده شده، در آینده آیات خود را به شما نشان خواهم داد، پس طالب عجله نباشید. و گویند: کی خواهد بود زمان تحقق و فرارسیدن این وعده، اگر شما (پیغمبران) راست می گوید... بدرستی که پیغمبران قبل از تو نیز مورد استهزاء و تمسخر واقع گشته اند اما سرانجام وارد گردید بر استهزاءکنندگان عاقبت استهزاء و تمسخرشان.»

بلی، راه انبیاء (صلوات الله علیهم اجمعین) این است. لازمه سیر و حرکت در آن تحمل رنج و صبر و ثبات می باشد. اگر حربه تمسخر و استهزاء در به انحراف کشاندن دعوت دینی کارگر و مؤثر واقع نشود، جاهلیت متوسل به ابزار دیگری می شود تا با استفاده از آن دعوت را از طریق و مسیر اصلیش منحرف کند و آن را از سیر و حرکت بازدارد. احیاناً این وسایل می توانند عوامل درونی و نفسانی باشند. این است که جنگ روانی راه می اندازند و از این راه نفس و درون مجاهدان را فتح می کنند.

نمونه این جنگ روانی در بدو فراخوانی اسلامی در متهم نمودن رهبر (حضرت محمد ﷺ) به ساحر و شاعر و کاهن بودن جلوه می کرد. آیات روح بخش قرآنی پی در پی فروود می آمدند و رسول خدا را دلجویی می دادند و او را بر شکیبایی بر

آنچه می گویند تشویق می نمودند و چون این تهمت‌های دروغین و جنگ‌های درونی به مناسبت‌های گوناگون تکرار می شد، آیات تسلی بخش به صورت مکرر بر او فرود می آمد.

﴿فاصبر علی ما یقولون و سبّح بحمد ربك﴾- (ق: ۳۹)

«پس صبر پیشه کن بر آنچه می گویند و زبان به تسبیح و ثنای پروردگارت بگشای.»

﴿فاصبر علی ما یقولون و اذکر عبدنا داود﴾- (:)

«بر آنچه می گویند شکیبایی پیشه کن و یاد کن (محنت‌ها و ناراحتی و در نهایت صبر) بنده ما، داود را.»

﴿فاصبر علی ما یقولون و سبّح بحمد ربك﴾- (:)

«پس بر آنچه می گویند شکیبایی پیشه کن و زبان به تسبیح و ثنای پروردگار بگشای.»
و هرچه دامنه میدان جنگ با جبهه شرك و جاهلیت گسترش بیشتری پیدا می کرد و زمان آن طولانی تر می شد آیات اطمینان بخش مبنی بر اینکه او علیه السلام و یارانش بر حق هستند و باید در میدان تحمل شداید صبر پیشته کنند، بیشتر و بیشتر بر رسول خدا فرود می آمد.

﴿واتّبع ما یوحی الیک و اصبر حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین﴾-

(یونس: ۱۰۹)

«و پیروی کن از آنچه بر شما وحی شده و شکیبا باش تا آنگاه که خداوند حکم می کند و او بهترین حکم کنندگان است.»

﴿فاصبر ان العاقبة للمتقین﴾- (هود: ۴۹)

«پس شکیبا باش بدرستی که سرانجام از آن متقین است.»

﴿فاصبر ان وعد الله حق و استغفر لذنبك و سبّح بحمد ربك﴾- (غافر: ۵۵)

«پس شکیبا باش بدرستی که وعده خدا حق است و از گناهانت طلب بخشش کن و زبان به تسبیح و ثنای پروردگارت بگشای.»

﴿فاصبر ان وعد الله حق فاما نریئك بعض الذی نعدهم او نتوفینک فالینا

یرجعون﴾- (غافر: ۷۷)

«پس شکیبا باش بدرستی که وعده خدا حق است. اگر به تو نشان دهیم بعضی از

آنچه ایشان را وعده داده‌ایم یا تو را (می‌میرانیم و تمامی آنچه به آنها وعده داده‌ایم نمی‌بینی) پس (بدان) که آنها به سوی ما بازگردانده می‌شوند. «
﴿واصبر لحکم ربك فانك باعیننا﴾ - (طور: ۴۸)

«پس صبر کن بر حکم و دستور پروردگارت بدرستی که تو زیر نظر ما هستی (ما مراقب و نگهدارت می‌باشیم).»

﴿فاصبر ان وعد الله حق ولا يستخفك الذين لا یوقنون﴾ - (روم: ۶۰)
 «پس شکیبا باش، بدرستی که وعده خدا حق است و نکند کسانی که اهل یقین نیستند تو را به خواری و سبکی مبتلا کنند.»

و همچنین آیات فراوان دیگری که مسلمانان را بر صبر و شکیبایی فرامی‌خواندند و تشویق می‌کردند و صبر را به عنوان يك صفت اساسی لازم و همگام با ایمان مطرح می‌کردند. که نزد خداوند متعال بر آن اجر و ثواب فراوان کسب می‌کردند در سوره فرقان بعد از بیان و ذکر صفات «عباد الرحمن» می‌فرماید:

﴿اولئك یجزون الغرفة بما صبروا ویلقون فیها تحيةً وسلاماً﴾ - (فرقم: ۷۵)
 «آنها (صاحبان و دارندگان صفات قبل) غرفه‌های بهشت را به عنوان جزای صبر دریافت خواهند کرد و در آنجا مورد تکریم و سلام علیکم قرار خواهند گرفت.»
 و در سوره العصر آمده:

﴿والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وتواصو بالحق وتواصو بالصبر﴾ - (عصر)

«قسم به عصر (زمان یا نماز عصر یا ...) بدرستی که انسان در خسران است، مگر آنهایی که ایمان آورده و عمل نیکو انجام داده و مردم را به حق و صبر خوانده و توصیه کرده‌اند.»

و در سوره بلد می‌خوانیم:

﴿ثم کان من الذین آمنوا وتواصو بالصبر والرحمة﴾ - (بلد: ۱۷)

«سپس بوده از جمله کسانی که ایمان آوردند و به صبر و مرحمت توصیه کردند.»

و در سوره زمر می‌خوانیم:

﴿انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب﴾ - (زمر: ۱۰)

«وفا نمی شود با بردباران و شکیبایان جز اینکه پاداش کردار خود را بدون حساب دریافت خواهند کرد.»

در طول دوران ۱۳ ساله مکه آیات «صبر» بر رسول خدا ﷺ فرود می آمد و در تمامی مقاطع و مراحل مؤمنین را دلجویی کرده و آنها را بر تحمل مشقات و فشار به «صبر و شکیبایی» وامی داشتند.

به آنها یاد می دادند که چگونه در مواقع حساس خود را کنترل کرده و از عکس العمل های احساساتی پرهیز نمایند و به آنچه بر رسول خدا ﷺ فرود آمده متلزم باشند ... و در مقابل اوامر و دستورات رسول خدا انضباط و التزام از خود نشان دهند.

باتوجه به آنچه ذکر کردیم فلسفه و حکمت خودداری «رسول خدا ﷺ» و یاران باوفایش از جنگ مسلحانه در مقطع حساس و طولانی مکی روشن می گردد «زیرا فلسفه خودداری از جنگ مسلحانه رام کردن و به کنترل و انضباط درآور دن نفس سرکش و طغیانگر اعراب بود تا به شکیبایی خو بگیرد و از روی احساسات اقدام نکند و مطیع فرمان رهبر گردد و بدون اجازه او خودسرانه اقدام نکند. چون اعراب در زمان جاهلیت بسیار حماسی و احساساتی بودند و با اولین فریاد و نعره تحریک می گشتند و ابتدا بر تحمل ظلم شکیبایی نداشتند. این حمیت شدید با مسئولیت عظیم محول بر دوش آنها و اهداف انقلاب اسلامی ابداً سازگاری نداشت. چون تأسیس و بنای ساختمان عظیم اسلامی در بطن جامعه جاهلی کاری بس دشوار بود و جز با کنترل احساسات و اطاعت از دستورات رهبر مدیر و مدبر و خردمند امکان پذیر نبود و اگر اطاعت و فرمانبرداری از رهبر با احساسات همراه می شد، آتش جنگ را در درون شعله ور می کرد ... این بود که مردان با حمیت و غیرتی چون حضرت عمر پسر خطاب و حمزه پسر عبدالمطلب (عموی رسول خدا ﷺ) و امثال ایشان - از مسلمانان سابقین - توانستند خود را کنترل کرده و سالها منتظر دستور و فرمان رسول خدا ﷺ بمانند و کمترین حرکت احساسی از خود نشان ندهند و کاملاً

تسلیم فرمان رهبر باشند که از جانب خدا به ایشان می فرمود: «دست نگه دارید و نماز برپا دارید و زکات (اموال) پردازیدز»^۱ بدین وسیله دلها برای پذیرش و حمل بار مسئولیت خطیر تربیت می شدند و در آنها توازن بوجود می آمد. ^۲

از زاویه دیگر، چون مسأله، مسأله پرورش و آمادگی برای حمل مسئولیت بزرگ و خطیر - در آینده - بود، تنها مربی و مرشد می توانست اندازه موفقیت افراد ایمان آورده را در کسب صفات لازمه بسنجد و تعیین کند که شاگردانش به چه مرحله ای از دریافت تربیت نایل گشته اند و صفات لازمه را تا چه حدی کسب کرده اند.

در روشنایی مطالب فوق الذکر می توانیم عمق حدیث خباب پسر ارت را بفهمیم که گفت:

«روزی رسول خدا ﷺ در سایه کعبه دراز کشیده و عبایش را به عنوان بالش زیر سر نهاده بود. خدمتش رفتیم و از بدی حال خویش و بدرفتاری قریش شکایت نمودیم. عرض کردیم آیا برای ما طلب نصرت نمی کنی؟ آیا دست دعا به سوی خداوند بلند نمی کنی که از ما رفع ظلم کند؟»

فرمود: «قبل از شما مؤمنانی بودند که زنده به گور می شدند یا به وسیله آره از فرق سر تا نوک پا دو قطعه می شدند یا به وسیله شانه های آهنین تمامی گوشت و پوستشان از استخوان جدا می شد، ولی همه این اذیت و شکنجه های غیرانسانی کمترین سستی و خللی در عقیده و ایمان ایشان بوجود نمی آورد، بلکه استوارتر از کوه مرگ در راه عقیده را بر حیات و زندگی ذلت بار ترجیح می دادند». سپس فرمود: «قسم به خدا این دین به پیروزی خواهد رسید و روزی می آید که کاروان از صنعا تا حضرموت را می پیماید و طی این مسافت طویل، جز از خدا و از حمله گرگ بر وسیله نقلیه اش خوفی نخواهد داشت. اما شما عجله می ورزید.»^۱

۱. کفوا ایدیکم و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة. سورة نساء، آیه ۷۷.

۲. فی ظلال القرآن، ج ۱ ص ۱۸۵.

خباپ (رضی الله عنه) یکی از پیشتاژان تحمّل شکنجه و عذاب قریش بود. در راه خدا و آرمانهای مکتب خود انواع اذیت را تحمّل کرد تا آنجا که در صحیح البخاری آمده که ۷ مورد اثر داغ بر شکم و پهلوهایش وجود داشت. این بود که از فرط شکنجه و عذاب - وارده بر خود - به نزد مرشد و مقتدای خود، رسول خدا ﷺ می‌رود و به او شکایت می‌برد.

اما رسول بزرگوار خوب می‌دانست که مسلمانان هنوز مرحله مقدماتی را پشت سر نهاده و هنوز دوران محنت و امتحان به سر نرسیده و آنان بایستی آمادگی بیشتری پیدا کنند تا بتوانند از امتحانهای بعدی سربلندتر بیرون آیند. در این صورت است که او ﷺ در مورد ایشان به اطمینان می‌رسد که شایستگی حمل دعوت و مشقات آن را بخوبی پیدا کرده اند و می‌تواند در راه اقامه «حکومت پر از عدل اسلامی» از آنها به عنوان «سرباز واقعی» استفاده نماید.

بازگویی آلام و درد ایمان آورندگان پیشین - که مرتب قرآن از آنها یاد می‌کرد - مُسکنی بود که برآستی درد و آلام آنان را تخفیف می‌داد.

در آخر، ذکر این نکته خالی از فایده نیست که در هر حرکت پرورشی توجه به عامل زمان و بیان اهمیت آن لازم و ضروری است و بایستی مقدار تجربه‌های کسب شده از خلال حوادث گوناگون و نوعیت آنها مدنظر مربیان تربیتی و کارگزاران کار دعوت باشد. توجه به این امر برای «دعوتگران مسلمان» در شرایط حساس کنونی بیش از هر زمان دیگری لازم و ضرورت دارد.

فصل سوم

جهانی بودن فراخوانی

در کتاب سیره ابن هشام مبحث جنگ تبوك چنین آمده: «عادت رسول خدا ﷺ چنین بود هرگاه به جنگی می رفت آن را از یارانش مکتوم نگاه می داشت و جهت سیر و حرکت خویش را به صراحت تعیین نمی کرد.

اما در جنگ تبوك این چنین عمل نکرد و مقصد و جهت خود را آشکارا با اصحاب در میان نهاد، زیرا هم راه بسیار طولانی و پرمشقت بود، و هم به مصاف دشمنی می رفتند که از نظر تعداد نفرات و تجهیزات جنگی و تاکتیکهای پیشرفته جنگی خیلی قوی و خطرناك بود. لذا لازم بود اصحاب (رض) استعداد و آمادگی کافی را داشته باشند.^۱ این بود صفت و روش رسول خدا ﷺ در کارهای خطرناك و پر از مشقت، که به استعداد و آمادگی کافی نیاز داشت. این عملکرد دقیق و ریزبینانه ناشی از درك عمیق او از «برنامه فراخوانی» و روند حرکت آن بود. زیرا برای نیل به اهداف درازمدت و عبور از راههای طولانی و صعب العبور باید استعداد و آمادگی لازم را کسب کرد و باید قبل از حرکت شناخت دقیق و صحیحی از چگونگی راه و موانع و گردنه های آن به دست آورد، زیرا بی گدار به آب زدن موجبات هلاکت خود را فراهم کردن است.

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۱۶.

از روزهای اول معلوم و مشخص بود که فراخوانی اسلامی چه اهدافی را دنبال می کند. معلوم بود که این دین جهانی است و هدف نهایی آن برپایی حکومت عدل اسلامی بر گستره گیتی است... در اولین آیه که بر رسول خدا ﷺ فرود آمد. خطاب قرآن متوجه «انسان» بود، نه قوم و تیره خاصی.

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ (علق: ۱-۵)

«بخوان به نام پروردگارت، آنکه آفرید، آفرید انسان را از خون بسته (همانند زالو)، بخوان و خدایت آن بخشنده ترین و مهربانترین است که یاد داد به وسیله قلم، یاد داد انسان را آنچه نمی دانست.»

از همان روزهای اولیه دعوت، مفهوم جهانی بودن اسلام معلوم و روشن بود. مفهوم جهانی بودن دین اسلام از روزهای اول فراخوانی معلوم و آشکار بود، چون رسول خدا (ص) آشکارا و بی محابا از آن سخن می راند و اصحاب گرامی هم (رضوان الله علیهم اجمعین) آن را به عنوان يك حقیقت مسلم و غیرقابل انکار، فهم و درك کرده بودند و آن را یکی از ویژگیهای لازمه این دین می پنداشتند.

در حدیث خباب - که گذشت - گفتیم رسول خدا ﷺ فرمود: «قسم به خدا امر این دین چنان به اتمام می رسد که کاروان از صنعا تا حضرموت را بدون کمترین و کوچکترین خطر و ترس طی می کند و طی این مسیر جز از خدا و گرگ بر راحله اش ترسی نخواهد داشت».

در گفتگویی که در خانه ابوطالب بین رسول خدا ﷺ و سران قریش صورت گرفت، رسول الله ﷺ خطاب به ایشان فرمود: «حرفی هست اگر آن را از من بگیرید، صاحب و زمامدار اعراب خواهید شد و عجم ها نیز فرمانبردار شما خواهند گشت.»^۱ مسأله نزد رسول خدا ﷺ و یارانش (رض) مشخص و روشن بود و هیچ احدی کمترین شکی در آن نداشت. يك نگرش سریع و سطحی به آیات مکی - به شکل

عام - این مطلب را بوضوح روشن می نماید. چون در آیات مکی خطاب متوجه تمامی انسانهاست و جنس انسان قطع النظر از وطن، نژاد و زبان، مخاطب خداوند متعال است.

﴿ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طين﴾ - (مؤمنون: ۱۲)

«بدرستی که آفریدیم انسان را از عصاره ای از گِل.»

﴿ووصينا الانسان بوالديه﴾ - (لقمان: ۱۴)

«انسان را نسبت به پدر و مادرش وصیت کرده ایم.»

﴿وان ليس للانسان الا ما سعى﴾ - (نجم: ۳۹)

«و نیست برای انسان جز نتیجه سعی و تلاشش.»

﴿ايحسب الانسان ان لن نجعل عظامه؟﴾ - (قیامت: ۳)

«آیا می پندارد انسان که ما استخوانهایش را جمع نخواهیم کرد؟»

﴿ينبوا الانسان يومئذ بما قدم واخر بل الانسان على نفسه بصيرة﴾ -

(قیامت: ۱۳-۱۴)

«خبر داده می شود انسان آن روز (قیامت) به آنچه پیش و پس انداخته (چنین

نیست که می پندارید)، بلکه انسان بر نفس خویش بس آگاه است.»

﴿يوم يتذكر الانسان ما سعى﴾ - (نازعات: ۳۵)

«روزی که به یاد می آورد انسان آنچه را انجام داده.»

﴿يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم﴾ - (انفطار: ۶)

«ای انسان چه چیزی باعث شده که تو نسبت به پروردگارت مغرور شوی؟»

تمامی این آیات بینات بیانگر صفات رفتاری و اکتسابی انسان (بالعموم)

هستند. در آنها آنچه مورد توجه قرار گرفته «جنس انسان» است. انسان از حیث

اینکه در او نیروی خیر و شر به ودیعه نهاده شده، انسان از حیث عموم و قطع نظر از

زبان رنگ سرزمین و زمان، و

﴿ان للمتقين مفازا﴾ - (نبأ: ۳۱)

«بدرستی که هست برای پرهیزگاران جایگاه فوزی.»

﴿فاما من طغى وأثر الحياة الدنيا فان الجحيم هى المأوى واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى فان الجنة هى المأوى﴾ - (نازعات: ۳۷-۴۱)

«پس آنکه سرکشی کند و زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دهد، بدرستی که جهنم جایگاه او است و اما آنکه از (روز) وقوف در خدمت پروردگارش بترسد و نفس خود را از هوی و هوس بازدارد بدرستی که بهشت جایگاه او است.»

﴿ان الأبرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم﴾ - (انفطار: ۱۳-۱۴)

«بدرستی که نیکوکاران در نعمتهای بهشت و بدکاران در جهنم جای خواهند گرفت.»

این چنین، محور اصلی خطاب در آیات مکی، متوجه جنس انسان بود و او در آنها از دو بُعد «خیر و شر» مخاطب خداوند واقع می گردید.

دقت در این چند آیه و مجموعه دیگری از قرآن مکی جهانی بودن و انسانی (نه طایفه ای و منطقه ای) بودن این دین را بوضوح روشن می نمایند.

آری اسلام دین اعراب (به تنهایی) نیست، دین همه انسانها و همه زمانها است.

اگرچه جهانی بودن دعوت اسلامی از این آیات فهم می شود، با این حال خداوند این مطلب را صریحاً گوشزد فرموده تا کمترین شک و شبهه ای برای هیچ احدی در فرامرزی و جهانی بودن این فراخوانی خدایی باقی نماند. اینک بعضی از این آیات را طبق ترتیب نزول ذکر می کنیم:

﴿ان هو الا ذكر للعالمين لمن شاء منكم ان يستقيم﴾ - (تکویر: ۲۷-۲۸)

«نیست این قرآن جز تذکر و یادآوری برای جهانیان، برای کسانی از شما که بخواهند بر درستی و استقامت زندگی کنند.»

﴿قل يا ايها الناس انى رسول الله اليكم جميعاً الذى له ملك السموات والارض لا اله الا هو يحيى ويميت فآمنوا بالله ورسوله النبى الاى الذى يؤمن بالله وكلماته واتبعوه لعلكم تهتدون﴾ - (اعراف: ۱۵۸)

«بگو: ای مردم بدرستی که من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم. آن

خدایی که حاکمیت و مالکیت آسمانها و زمین از آنِ او و مختص به اوست . نیست خدایی جز او . زنده می گرداند و می میراند . پس به خدا و رسولش ایمان بیاورید . آن پیغمبر امّی که به خدا و کلمات او ایمان دارد ، از او پیروی کنید . باشد که از زمره هدایت یافتگان باشید .

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَلَ الْفُرْقَانُ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ - (فرقان: ۱)

«پاك و منزّه است آن خدایی که فرقان (قرآن) را بر بنده خویش (محمد) فرو فرستاد تا ترساننده همه جهانیان باشد .»

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ - (سباء: ۲۸)

«ما نفرستادیم تو را جز برای همه انسانها به عنوان مژده دهنده و بیم دهنده ، اما بیشتر مردم (این حقیقت را) نمی دانند .»

﴿إِن فِي هَٰذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ﴾ * وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - (انبیاء: ۱۰۶-۱۰۸)

«بدرستی که هست در این (قرآن) بلاغی برای کسانی که عبادتگرند . نفرستادیم تو را جز (به عنوان) رحمتی برای (همه) جهانیان .»

ممکن است سؤالی مطرح شود و آن اینکه : «بیان جهانی بودن فراخوانی رسول خدا چه فایده ای دارد؟»

در جواب می گویم : تبیین و توضیح این مطلب از این جهت لازم و ضروری به نظر می رسد که مسلمانان با فهم این حقیقت درمی یابند که چه مسئولیت خطیر و عظیمی بر دوش دارند و خداوند چه پیام مهمی به آنها سپرده است . مسئولیت و پیام ابلاغ «فراخوانی خدایی» به همه بشریت . تا استعداد و آمادگی لازم را برای حمل این وظیفه کسب کرده و در تمامی حرکات و کارها ، از روی علم و آگاهی گام بردارند . این وظیفه - حمل امانت خدا و تبلیغ آن به دیگران - به حدی مهم است که نیازمند نوعی پرورش مخصوص در مدت زمان طولانی است و این خود علت طولانی شدن مرحله مکّی را برای ما تبیین می نماید و به ما می فهماند که این مهم چه آمادگی و

استعداد روحی را می خواهد تا به عنوان «ره توشه» از آن استفاده شود .
آنچه ذکر شد حلقه های بهم پیوسته و مرتبط هستند که همدیگر را تکمیل و
محکم می نمایند و با دست به دست هم دادن همگی آنها زمینه ایجاد «قاعده صلبه»
برای فراخوانی اسلامی فراهم خواهد شد .

فصل چهارم

قاعده صلبه^۱

از روزهای اولیه فراخوانی رسول خدا ﷺ معلوم بود که این دین در نظر دارد از مسلمانان پیشتاز و طراز اول يك قطب ممتاز تشکیل دهد و از آنها يك مجموعه منسجم و بهم پیوسته و متشکل - براساس عقیده و باور «توحیدی» - بوجود آورد و با گردآوری همگی آنها در يك «تشکل» اعتقادی، به تمامی فواصل و امتیازات طبقاتی، قبیله ای و... برای همیشه پایان دهد و تمامی مسلمانان (زن و مرد، سید و برده، آزادکننده و آزادشده) به برادر تبدیل شوند و جامعه ای بوجود آید که در آن هیچ رنگی از امتیازات جاهلی به چشم نخورد.

این «تشکل» ایمانی روزبه روز در حال ترقی و پیشرفت بود تا سرانجام قریش را بر آن داشت در مقابلش دست به عکس العمل خشن و شدید بزنند و با ایجاد سد و موانع فراوان جلوی روند تکاملی و سیر صعودی آن را بگیرند. سید قطب شهید در این زمینه می فرماید:

«آری، حرکت اسلامی از بدو تولد با شدايد و سختیها دست و پنجه نرم کرد.

۱. واژه «قاعده صلبه» در فقه السیره به مجموعه ای از پیشتازان دعوت اسلامی و سابقین اولین اطلاق می گردد که قبل از آشکار شدن فراخوانی اسلامی ایمان آوردند و در راه عقیده تا دم مرگ آماده هر نوع فداکاری و جانبازی بودند. در کتاب المنهج الحركي نام ۵۷ نفر اصحاب بزرگوار زن و مرد به عنوان تشکیل دهندگان این قاعده آمده است. مراجعه شود به: جلد اول، صفحه ۲۴ تا ۲۷ (مترجم).

با ظهور حرکت توحیدی دین، نظام جاهلی احساس کرد خطر جدی کیان و موجودیت او را تهدید می نماید. این خطر در «شعار» ﴿لا اله الا الله محمد رسول الله﴾ نهفته بود. اما چون سران جاهلیت خوب می دانستند که مضمون و محتوای این شعار یعنی يك انقلاب همه جانبه علیه تمامی سلطنتها و قدرتهای زمینی که قدرت و سلطه خود را از غیر خدا و از قانونی سوای قانون خدا استمداد می جویند، و خوب می دانستند که مفهوم این شعار تمرّد نهایی علیه تمامی طاغوتها است و به منزله فرار و روگردانی از آنان و گرایش و بازگشت به خدا تلقی می شود.

این بود که قریش «این حرکت سازمان یافته توحیدی» را به عنوان خطری که کیان آنها را تهدید می کرد، تلقی می کردند. این حرکت تحت رهبری خردمندانه رسول خدا ﷺ اداره می شد و بجز در برابر خدا و رسولش ﷺ در مقابل هیچ نیرویی سر تسلیم فرود نمی آورد و علیه نظام جاهلی، قانون جاهلی، اوضاع جاهلی، تمرّد می نمود و به مبارزه برمی خاست.

این بود که «جاهلیت» احساس خطر نمود و بلافاصله علیه حرکت جدید موضع گرفت و يك جنگ تمام عیار در تمامی جبهه ها علیه آن راه انداخت و تمامی امکانات اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را علیه حرکت جدید و رهبری آن بسیج نمود.

در این هنگام و مقطع بود که دوران شکنجه و آزار فرا رسید و یکایک اعضای تجمع اسلامی مورد آزار و اذیت و شکنجه قرار گرفتند تا آنجا که در مواردی خونها به ناحق ریخته شد و افرادی - یاسر و سمیه و ... - مردانه در راه آرمان و اعتقاد خویش جان به جان آفرین تسلیم کردند. در چنین شرایطی هیچ احدی حاضر به گرویدن به دین جدید و پذیرش آن نبود. هیچ احدی جرأت نمی کرد شهادت ﴿اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله﴾ را بر زبان جاری کند، مگر اینکه جان شیرین خود را در طبق اخلاص نهاده و بی محابا آن را در راه خدا فدا می کرد و آماده تحمل و پذیرش هرگونه عذاب و شکنجه و آزار می گردید و سختی و گرسنگی و غربت حتی مرگ را در راه عقیده به آسانی انتخاب می کرد.

به وسیله این پیشتازان و نخبگان جان برکف «قاعده صلبه» پا به عرصه وجود نهاد که از فداکارترین و مخلص ترین عناصر عرب تشکیل گردید. چون عناصر سست ایمان و ترسو تاب تحمل این شداید را نداشتند و از ایمان خویش برمی گشتند و دوباره به صف جاهلیت می پیوستند. اما تعداد چنین افرادی خیلی نادر و کم بود، زیرا مسأله از ابتدا معلوم بود و تنها کسانی به تجمع ایمان آورده ها می پیوستند و ایمان می آوردند که قبلاً از هر چیز و همه چیز گذشته و به سختی این راه و خطرات آن کاملاً واقف بودند. لهذا در این مرحله جز عناصر ممتاز و مختار و تکوین پذیر حاضر به پذیرش و التزام به دین جدید نبودند.^۱

یکی از عوامل استحکام و صلابت این قاعده ایمانی این بود که این «دعوت» براساس جاذبه های فریبنده مادی و متاع و شهوات دنیایی پا به عرصه وجود ننهاده بود و هیچ احدی به طمع رسیدن به مال و جاه و سایر جاذبه های مادی به آن نگرویده بود و در ورای انتساب به آن، چشم طمع به مقام ثروت و غنائم نمی اندوخت.

گرویدگان به آن تنها به يك وعده دل بسته بودند ولاغیر، وعده جلب رضایت خداوند، و نیل به بهشت جاویدان در جهان آخرت. يك روز رسول خدا ﷺ بر خانواده یاسر - که از سوی قریش تحت شکنجه بودند - گذر کرد. وقتی وضعیتی اسفبار آنها را مشاهده کرد، فرمود: ﴿صَبْرًا آل یاسر فان موعدکم الجنة﴾^۲

هدف از تحمل این همه رنج و عذاب، شداید و سختی ها این بود که دلها بر صلابت و قوت بیشتری پرورش گردند و این هم جز به وسیله فارغ گشتن از تمامی امیال و خواسته های نفسانی و دنیایی و توجه و تعلق هرچه بیشتر به آخرت و جزای اخروی امکان پذیر نبود.

این مردان و زنان آزاده و نخبگان بشریت در نتیجه تربیت مداوم توانستند به مدارج عالی کمال انسانی ارتقاء پیدا نمایند و به برکت تربیت مستقیم زیر نظر رهبری

۱. فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۵۷۰ - ۱۵۷۱.

۲. ای خانواده یاسر شکیبایی داشته باشید. به حقیقت وعده گاه شما بهشت است. شیخ ناصرالدین البانی در تخریج احادیث فقه السیره فرموده: این حدیث حسن و صحیح است.

رسول خدا و تعامل مستقیم با وحی الهی، از طریق شاگردی رسول خدا ﷺ توانستند وحی الهی را بشنوند و دریابند که چه اجر و پاداشی برای مجاهدان راه خدا در نظر گرفته شده، پاداشی که هرگز پایان نخواهد یافت.

به قول سید قطب شهید: «تصوّر قیامت در این دین - بویژه در آیات مکی - به حدی واضح و روشن است که جهان آخرت در نفوس امت اسلامی محسوستر و ملموستر از جهان فانی - که در آن زندگی می کنیم - جلوه می کرد.»^۱

این حقیقت (قیامت) تفسیرگر صلابت ایمانی اصحاب گرامی رسول خدا است، صلابتی که غرور و نخوت قریش در مقابلش تاب نیاورد و به زانو درآمد. سمیه مادر عمار زیر شکنجه جان باخت. همسرش یاسر نیز زیر شکنجه به درجه شهادت نائل گردید. آنها شهادت در راه آرمان و اعتقاد را بر تسلیم در برابر قریش و جاهلیّت ترجیح دادند. در چنین مرگی یقیناً «بازنده» قاتل است و مقتول «برنده» محسوب میگردد. چون مقتول با شهادت و شهادت خویش بر طاغوت فائق گردیده و به او فهمانده که هیچ چیز در مقابل ایمان چون کوه استوارش تاب مقاومت ندارد. این واقعیت نشان می دهد که مؤمن ضعیف بدون سلاح، به برکت ایمانش، بمراتب قویتر از طاغوت تا دندان مسلح است.

کنیزی از بنی قَوْمِل به دین اسلام درآمد و اسلام خود را آشکار نمود... او کنیزی بیش نبود. لهذا درعرف وعادت جاهلی از چندین جهت ضعیف جلوه می کرد. هم زن بود، هم کنیز، هم از یک عشیره غیرمقتدر، هم... عمر پسر خطاب (رض) هر روز او را تحت شکنجه قرار می داد تا از دینش برگردد. اگر خسته می شد، برای رفع خستگی از تعذیب او دست می کشید و می گفت: «برای رفع خستگی از شکنجه ات دست کشیده ام...»^۲

سؤال اینجا است: در این امتحان «بازنده» کدام است و «برنده» کدام؟

۱. فی ظلال، ج ۳ ص ۱۴۰۸.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۹.

آیا کنیز شکنجه شده برنده است یا عمر شکنجه گر؟

بلی، این صلابت ایمانی برای قریش و جاهلیت بالعموم جای دقت و تأمل بود. این همه صبر و مقاومت که ایمان آورندگان از آن بهره‌مند بودند، این همه ثبات و استقامت در راه آرمان و اعتقاد و برنامه پروردگار، ... ناخودآگاه مشرکین را به اعجاب وامی‌داشت و ایشان را وادار می‌کرد در این ارزشها - که مسلمانان از آن بهره‌مند بودند - بیشتر دقت و تأمل ورزند.

آنها را به تفکر وامی‌داشت که اینها را چه شده؟ آماده هستند جان بدهند اما تسلیم نشوند؟

آری گروه اول (پیشگامان) مسلمین با این قاطعیت و صلابت ثابت کردند که به حق این شایستگی را دارند که به عنوان «قاعده صلبه» جامعه و تمدن اسلامی - در آینده - مطرح باشند و این لیاقت به فضل و برکت «پرورش» رسول خدا ﷺ در آنها بوجود آمد.

باب سوم

روش و علایم «پرورش» در مرحله مکی

در باب پیشین از ارکان «تربیت» در مرحله مکی سخن رانیدیم و در این باب - به فضل و حول و قوه خدا - از روند «تربیت» و علائم آن سخن خواهیم راند.

انسان مخلوقی است دارای ترکیب پیچیده و لذا حکمت خداوند - خالق آمر - اقتضا کرد برنامه و منهج او «دین اسلام» تمامی جوانب حیات و زندگی انسان را مورد توجه قرار دهد و نفس او را در تمامی ابعاد پرورش نماید.

در این باب طی ۵ فصل ابعاد مختلف تربیت در مکه را مورد کاوش و تحقیق قرار خواهیم داد. به قرار زیر:

فصل اول: پرورش درونی (نفس).

فصل دوم: پرورش جهت مقابله با عوامل خارجی.

فصل سوم: بُعد اجتماعی تربیت.

فصل چهارم: بُعد اقتصادی پرورش.

فصل پنجم: شاخصهای تربیت در این مرحله.



فصل اول

پرورش درونی

در این فصل روند پرورش درونی را در مقطع مکی مورد بحث و کنکاش قرار می دهیم که همگام در دو بُعد متکامل صورت می گرفت:

بُعد اول: پاکسازی درون از رسوبات جاهلی.

بُعد دوم: تقویت و استحکام پایه های ساختمان اخلاقی در درون و قلب افراد مسلمان (اعضای «قاعده صلبه»).

رهایی از رسوبات جاهلی

گفتیم عقیده پایه اساسی تربیت بود و هر فردی که شهادتین را بر زبان جاری می کرد، خود را مکلف می دانست در تمامی ابعاد و امور زندگی تابع و پیرو رسول خدا باشد و تمامی برنامه های زندگی خود را از او دریافت نماید. چرا اینطور نباشد و حال آنکه رسول خدا ﷺ ارتباط مستقیم با خداوند داشت و هرچه از وحی می گرفت به مردم ابلاغ می کرد.

این عقیده منتج موضع دیگری بود و آن بریدن و دوری جستن از هرآنچه به جاهلیت مربوط بود. ضرورت ایجاب می کرد که ایمان آورده ها از تمامی رسوبات جاهلی - از این جهت که نشأت گرفته از جاهلیت و نظام جاهلی هستند - پاک شوند.

ازسوی دیگر چون اسلام دینی است واقع گرا و مرتبط با واقعیت‌ها است نه خیال و اندیشه محض، فرصت کافی را برای تمامی انسانها بوجود می‌آورد تا در راستای نیل به کمال مطلوب تلاش نمایند... و علت طولانی شدن مرحلهٔ مکه هم همین بود.

قطع ریشه‌های جاهلیت و دور انداختن آنها از جامعه و از زندگی عملی مردم، کاری نبود که به وسیلهٔ تبلیغ و قلم تحقق یابد، چون تبدیل نظام و واقعیت جاهلی، به نظام و واقعیت اسلامی، به گذشت زمان و حرکت آرام نیاز دارد تا رسوبات فکری «جاهلیت» را بتدریج خشک و ریشه‌های آن از قلوب کنده شوند و جای خود را به اندیشه و افکار دیگری بدهند.

خداوند حکیم برای رهایی از جاهلیت و افکار جاهلی دو راه به مسلمانان نشان داد:

- ۱- برشمردن و افشای انحرافات و مفاسد نظام جاهلی و لزوم دوری گزیدن از آنها.
- ۲- صدور دستورات جدید و تقریر روش اخلاقی نمونه و ممتاز و التزام مسلمانان به آنها در رفتارهای روزانه و این هم به نوبهٔ خود در نابودی جاهلیت بی‌اثر نبود. چون باتثبیت هر خلقی از اخلاق فاضله، ریشهٔ یکی از رسوبات جاهلی و صفات جاهلی خشک می‌گردید و قطع می‌شد و جامعه از آثار و تبعات شوم آن پاک می‌گردید.

نمی‌خواهم بگویم شهر مکه - که مهبط وحی و مرکز فراخوانی اسلامی بشمار می‌رفت و کلام خدا به زبان مردمش فرود می‌آمد - مرکز و مقرّ مفاسد اجتماعی و رذایل اخلاقی بود... چون چنین ادعایی با واقع تطابق ندارد. انتخاب مکه به عنوان مهبط وحی بی حکمت نبود. خداوند خودش بهتر می‌داند که رسالت خویش را در کجا قرار دهد. مکه از لحاظ وضعیّت اجتماعی و نظام قبیله‌ای حاکم بر آن، در پهنهٔ گیتی یگانه محلی بود که زمینهٔ رشد «فراخوانی اسلامی» در آن فراهم بود.^۱

۱. تفصیل این مطالب را در کتاب فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۳۱۴۲-۳۱۴۴ مطالعه کنید.

بی مناسبت نیست به منظور روشن تر شدن مسأله، خیلی مختصر و فشرده به گوشه‌هایی از واقعیتهای اجتماعی حاکم بر شهر مکه و پیرامونش اشاره کنم تا معلوم شود که مکّیهای آن روز دارای چه نوع نگرش و بینشی بوده اند و چه اندیشه و طرز تفکری بر روابط آنها حاکم بوده است:

۱- از لحاظ فکری: اندیشه و تفکر شرك آلود- که در پرستش بتهای سنگی و چوبی و... جلوه گر بود- بر عقیده و باورشان حکمرانی می کرد.

۲- از لحاظ اجتماعی: نظام قبیله ای- به تمام معنی- بر زندگی اجتماعی و روابط آنها حاکم بود. شیخ قبیله- که معمولاً مسن ترین فرد قبیله بود- اگر از امتیازات دیگری چون ثروت و شهرت برخوردار می بود، بر افراد قبیله حکمرانی می کرد و حرفش قول فصل محسوب می گردید. این بود که در این جامعه، حکومت منحصر به ثروتمندان و پولداران بود. قرآن کریم- آنگاه که به بیان خرده گیری مشرکین از فرود آمدن وحی بر رسول خدا ﷺ می پردازد- به این واقعیت اشاره کرده و می فرماید:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾- (زخرف: ۳۱)

«و (مشرکین) گفتند چرا فرود نیامده این قرآن بر یکی از بزرگان یکی از این دو شهر (طائف و مکه).»

منظور از قریتین، مکه و طائف بود. هرچند رسول خدا ﷺ وابسته به شریفترین قبایل مکه (قریش) و از میان ایشان نیز وابسته به اشراف آنها (بنی هاشم) بود و بنی هاشم در شرافت نیز شهره آفاق بودند و شخص رسول الله در میان قبیله اش- قبل از بعثت- در داشتن اخلاق نیکو و طهارت طینت زبانزد خاص و عام بود، اما چون زعامت قبیله را در دست نداشت و به عنوان رئیس آن مطرح نبود، او را مورد اعتراض قرار می دادند. چون نظام قبیله ای به این ارزشهای مادی و همچنین امتیازات قبیله ای اعتزاز و افتخار زیاد می نمود.^۱

دنباله آیات، آیه قبل بوضوح روشن می گرداند که عامل اساسی امتیاز در نظام عشیره‌ای ثروت بود. به این جهت خداوند بلافاصله بعد از آیه فوق می فرماید:

﴿اَهِمَّ يَقْسُمُونَ رَحْمَةً رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾

(زخرف: ۳۱)

«آیا ایشان (مشرکین) رحمت خدایی تو را (نبوت و وحی) تقسیم می کنند (نه هرگز) ما تقسیم نمودیم (به دلخواه خود) وسایل معیشت ایشان را در این زندگی دنیایی (و این ما بودیم که از میان همگان محمد را به پیغمبری برگزیدیم. «

۳- سومین ویژگی نظام جاهلی حاکم بر مکه، وابستگی - بدون قید و شرط - فرد به قبیله بود، بدون اینکه کمترین اختیاری در تصمیم گیری داشته باشد.

۴- موقعیت جغرافیایی: شهر مکه از نظر جغرافیایی در دره ای قرار داشت که برای کشاورزی اصلاً مناسب نبود. از اینرو ساکنانش به تجارت و بازرگانی روی آورده بودند. تجارت هم متکی به سرمایه و پول بود و حول محور آن می چرخید و از این نظر معاملات و کار بازرگانی شغل اصلی مردم شهر بشمار می رفت. جوی در جامعه بوجود آمده بود که سرمایه منشأ و مصدر سودآوری بشمار می رفت. این بود که پدیده شوم «رباخواری» در میان آنها بشدت رواج داشت و ثروتمندان و پولداران از طریق سودخوری و بهره کشی به استثمار و به بردگی کشاندن مستمندان بیچاره می پرداختند. بارها اتفاق می افتاد فقیر و مستمند بیچاره‌ای به علت نداشتن قدرت بازپرداخت بدهی و بهره آن، به بردگی پولدارها درمی آمد چون هرگاه «رباخواری» در جامعه‌ای شیوع پیدا کند فضایل اخلاقی و کمک به مستمندان و اعمال نیک از آن جامعه رخت برمی بندند. زیرا فضایل اخلاقی مثل کوهی سد راه رباخواری می شوند. علاوه بر این، در نتیجه رواج پدیده شوم رباخواری، یتیمان بی سرپرست مورد خشم نیازمندان مطرود، فقرا و ساکنین محروم قرار خواهند گرفت.

۵- شراب و قمار: یکی دیگر از ویژگیهای نظام جاهلی حاکم بر مکه و اطرافش، رواج بازار لهو و قمار و می خواری بود تا آنجا که زنان زیاروی با اندام لخت و نیمه عریان و حرکات تحریک انگیز در مجالس و محافل به رقص و پایکوبی

همگام با نغمه و ترانه می پرداختند و مجالس شراب را با رقص خویش گرمتر می کردند و بزم مستی و فحشاء راه می انداختند و برای تهییج شهوات و... کاملاً زمینه را مهیا می ساختند.

۶- ویژگی دیگر جامعه جاهلی وضعیت اسفبار زنان و پایمال نمودن حقوق و آزادی آنان بود. زن بیچاره در شرایط ناگواری زندگی می کرد. از تولدش خیلی ناجوانمردانه استقبال می نمودند. خداوند متعال این وضعیت اسفبار را در قرآن این چنین برای ما بازگو می فرماید:

﴿وَإِذَا بَشَرٌ أَحْدَثَ ظُلْمًا جَدِيدًا وَهُوَ كَظِيمٍ﴾ - (نحل: ۵۸)

«هرگاه یکی از آنان (مشرکین) به تولد دختری مژده داده می شد (از فرط ناراحتی) رویش برافروخته و عبوس می شد.»

علاوه بر این، زن بیچاره سهمی در ارث نداشت و طلاق نیز بدون هیچ قید و شرطی در قبضه قدرت مرد بود.

۷- یتیمان و بی سرپرستان از تمامی حقوق انسانی بی بهره بودند و مورد مظالم بسیار واقع می شدند.

این بود ویژگیهای نظام جاهلی و قبیله ای عربستان که اداره شهر مکه و حومه آن بر اساس آنها صورت می گرفت.

سؤال اینجاست که: «ایجاد تغییر در چنین جامعه ای چگونه امکان پذیر بود؟» در چنین جامعه ای تغییر اوضاع و احوال جامعه منوط به تغییر درون و دلها است. باید در مرحله اول، نوع باور و نگرش و بینش درونی تغییر یابد که به دنبال آن تغییر آداب و قوانین اجتماعی امکان پذیر خواهد بود و جز این راهی برای دگرگونی وجود ندارد.

آنچه بر کسی پوشیده نیست این که در مکه آیات مربوط به تشریع و قانون بر رسول خدا فرود نیامد و آیات مکی تنها به معالجه مسائل اعتقادی و درونی همت می گماشتند و برای زدودن آثار رسوبات جاهلی از درون افراد ایمان آورده دو راه در قرآن مطرح شده بود:

راه اول: ریشه کنی آن با نص صریح و روشن.

راه دوم: زمینه سازی برای نابودی آن در آینده همانند تحریم شراب.

اینک لازم می دانم به صورت مختصر و فهرست وار اشاره کنم که قرآن چگونه و از چه راهی برای ریشه کنی باور و مظاهر جاهلی اقدام کرد و آنها را از درون و قلب مسلمانان زدود:

۱ - عقیده «توحیدی» را به عنوان جانشینی برای اعتقاد «جاهلی» شرک آلود مطرح نمود. آیات مکی به این مسأله اهتمام فراوان دارند.

۲ - ولاء را نسبت به خدا و رسول در قلوب آنان پرورش داد و بدین وسیله تعلقات مادی و تعصبات عشیره‌ای را از درون آنها پاک کرد. آیات زیادی به این مسأله پرداخته اند.

۳ - قلوب افراد را به رسول خدا ربط می داد و محبت او را در دل ایشان پرورش می داد.

۴ - احساس مسئولیت نسبت به فقرا را در قلوب ایشان پرورش و رشد می داد و از این طریق به مبارزه با مظاهر استثمار چون «رباخواری» می پرداخت.

﴿فَاتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَالِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ * وَمَا آتَيْتُم مِّن رَّبَالِيْرِبْوَا فِیْ اَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا یَرْبُوْا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُم مِّنْ زَكٰوةٍ تُرِیْدُوْنَ وَجْهَ اللَّهِ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْمَضْعَفُوْنَ ﴿- (روم: ۳۸-۳۹)

«پس حق نزدیکان و حق مستمندان و واماندگان در راه را بده. این برای کسانی که ذات خدا را می جویند بهتر است و آنها رستگارانند و آنچه را که به عنوان سود می دهید تا از اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت و آنچه را که به عنوان زکات می دهید که رضای خدا را به وسیله آن جلب کنید. پس آنانکه مال و سرمایه خود را فزونی بخشیده اند پاداش مضاعف خواهند برد.»

سپس خداوند از طریق آیات اخلاقی به معالجه بُعد دیگری از ابعاد انحرافات اهل مکه پرداخته که اینک به بیان آنها خواهیم پرداخت.

روش اخلاقی

دین اسلام از واحدهای منسجم، بهم پیوسته و متکامل بوجود آمده بطوری که بعضی از اجزای آن، بعضی دیگر را تکمیل می گردانند. در اسلام اخلاق و شریعت، اقتصاد و حکومت، مسائل اعتقادی و اجتماعی، همگی بهم پیوسته و مکمل همدیگرند.

با این وصف وقتی از نحوه پرورش نخبگان و پشتازان دین در مقطع مکی سخن به میان می آوریم، متوجه می شویم که احکام مورد توجه در مکه بیشتر جنبه اخلاقی داشته اند. به عبارت دیگر، تربیت در مکه بیشتر حالت توجیهی داشت تا حالت تحکیمی، و پرورش از طریق اوامر و دستورات صریح و لازم الاجرا صورت نمی گرفت و این روش تربیتی در نوع خود بی سابقه و بی نظیر به نظر می رسد.

بعد از این مقدمه کوتاه می توان ادعا کرد و گفت: ساختمان اخلاقی مسلمانان در مرحله مکه تأسیس و تکمیل گردید و تقریباً تمامی ارکان و پایه های آن در آیات مکی مورد بحث قرار گرفت و چون روش قرآنی در تمامی موارد بر بسنده کردن به کلیات و خودداری از ذکر جزئیات استوار است، در زمینه اخلاقی نیز به ذکر قواعد کلی و اساسی بسنده نموده، اما به منظور تثبیت هرچه بهتر و بیشتر آنها به شیوه های گوناگون مطرح شده و مورد بحث قرار گرفته اند و بی مناسبت نیست در اینجا به ذکر بعضی از آیات مکی (در زمینه اخلاق) پردازیم.

قرآن کریم طبق قاعده طبیعی اش، روی اصول کلی تأکید ورزیده و خطوط عمومی فضایل اخلاقی را مورد بررسی و بحث قرار داده است. تصادفی نیست که خداوند متعال در سوره کوتاهی همچون «سوره عصر» تمامی افراد و نژادهای بشری را زیانکار و خسارتمند معرفی می کند، جز کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند.

﴿وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خَسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ - (عصر)

«قسم به عصر، بدرستی که جنس انسان در زیان و خسران است مگر کسانی که

ایمان آورده و عمل نیکو انجام داده و مردم را به حق و شکیبایی توصیه کرده اند .

عمل صالح چیست؟

عمل صالح عنوانی است عام و فراگیر که تمامی انسانها فطرتاً آن را می شناسند . وقتی رسول خدا ﷺ داستان نزول وحی بر خود را برای خدیجه (رض) بازگو کرد ، گفت : « نه نه سوگند به خدا ، خداوند هرگز تو را خوار و زبون نخواهد کرد چون صله رحم به جای می آوری ، در راه مستمندان خود را به رنج می اندازی ، دست نیازمندان و محتاجان را می گیری ، در خانه ات مهمان می پذیری و از حق و عدل دفاع می نمایی ... »^۱

منظور از «عمل» که این سوره بدان امر می کند و روی آن تأکید می ورزد ، چیزی غیر از این کارها که رسول خدا به انجام آنها اقدام می کرد ، نیست . در طول مرحله مکی و در تعداد زیادی از آیات مدنی ، بر ایمان و عمل صالح تأکید فراوان شده و این خود نشاندهنده این واقعیت است که پایه اساسی ساختمان اخلاق «ایمان و عمل صالح» است .

همچنانکه قرآن بر «تزکیه» و تطهیر نفس بسیار تأکید می ورزد ... تزکیه خطی است موازی عمل صالح . مثبت بودن هر عملی منوط به صالح بودن آن است و عمل تنها وقتی صالح است که خاستگاه آن «قلب» مزکی باشد . تزکیه عامل طهارت و پاکیزگی دل است . خداوند می فرماید :

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا﴾ (شمس : ۷-۱۰)

«قسم به نفس و آنکه آن را تسویه کرده * سپس گناه و تقوا را به آن الهام نموده . بدرستی که رستگار است آنکه آن را پاک نگاه دارد و زیانکار است هرکس آن را آلوده کند .»

﴿قد افلح من تزكى﴾ - (اعلی: ۱۴)

«بدرستی که رستگار است هرکس نفس را از آلایش پاک کند.»

﴿جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدين فيها وذلك جزاء من تزكى﴾ -

(طه: ۷۶)

«بهشتهای جاودان که در زیر آن رودخانه ها جاری است. در آن جاویدان

خواهند بود و این (بهشت) جزای کسی است که نفس را از آلودگیها پاک نماید.»

﴿ومن تزكى فانما يترقى لنفسه الى الله المصير﴾ - (فاطر: ۱۸)

«هرکس نفس و درون خود را پاکیزه کند، سودش تنها به او برمی گردد و فقط

به سوی خدا است بازگشت (همگان).»

تزکیه جز به وسیله اجتناب و دوری از گناهان ظاهری و باطنی امکان پذیر

نیست، به دلیل اینکه دین مبین بر صدق کامل - که عبارت از تطابق بین قول و فعل،

نیت و قلب است - استوار است. این است که در اسلام این همه بر دوری از گناهان

ظاهری و باطنی تأکید شده تا توافق و هماهنگی کامل بین هردو بُعد «ظاهری و

باطنی» تمامی رفتارهای انسانی بوجود آید.

خداوند متعال ما را به دوری گزیدن از هر دو شق گناه (ظاهری و باطنی) امر

می فرماید:

﴿وذروا ظاهر الاثم وباطنه ان الذين يكسبون الاثم سيجزون بما كانوا

يفترون﴾ - (انعام: ۱۲۰)

«و ترك كنيد گناهان آشکار و پوشیده را، بدرستی کسانی که مرتکب گناه می شوند

در آینده به سزای آنچه انجام داده اند خواهند رسید.»

اگر بخواهیم موضوع «پرورش اخلاقی» در مرحله مکی را مورد تجزیه و

تحلیل گسترده قرار دهیم، خود را در مقابل آیات فراوانی - در این زمینه - خواهیم

یافت. اما مبنای کار ما در این کتاب، فقط بیان این نکته است که قرآن تا چه حدی

برای موضوع پرورش اخلاقی اهمیت قائل شده.

من باب مثال به ذکر چند آیه بسنده کرده و از جمع بندی موضوعی آیات

مربوطه و ذکر آنها خودداری خواهیم کرد.

﴿قد افلح المؤمنون * الذين هم في صلاتهم خاشعون * والذين هم عن اللغو معرضون * والذين هم للزكاة فاعلون * والذين هم لفروجهم حافظون * الا على ازواجهم او ما ملكت ايماهم فانهم غير ملومين * فمن ابتغى وراء ذلك فاوئلك هم العادون والذين هم لاماناتهم وعهدهم راعون﴾- (المؤمنون: ۱-۸)

«به تحقیق ایمان آورندگان رستگارند. آنانکه در نمازشان فروتنی و خشوع دارند و کسانی که از گفتار و کردار بیهوده رو گردانند و کسانی که زکات را انجام می دهند و کسانی که شرمگاه خود را حفظ می کنند مگر از همسران یا کنیزان خویش که در این صورت جای ملامتی برایشان نیست. پس کسانی که سوای این دو راه را بجویند همانا آنان تجاوزکنندگانند. و کسانی که در امانتداری و عهد خویش پایدار و اهل مراعات باشند.»

﴿ان الله يأمُر بالعدل و الاحسان و ايتاء ذی القربى و ينهى عن الفحشاء و المنکر و البغی يعظکم لعلکم تذكرون . و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم﴾- (نحل: ۹۰-۹۱)

«بدرستی که خداوند به دادگری و احسان و بخشش به خویشان و نزدیکان امر می کند و از فحشاء و منکرات و سرکشی (تجاوز به حقوق دیگران) باز می دارد. شما را اندرز می دهد شاید پند بگیرید و متذکر شوید و هرگاه با خداوند عهد و پیمانی ببندید بر آن ثابت و استوار باشید.»

﴿يا بني اقم الصلوة و أمر بالمعروف و انه عن المنکر و اصبر علی ما اصابک ان ذالک من عزم الأمور * ولا تصعر خدک للناس ولا تمش فی الارض مرحاً ان الله لا یحب کل مختال فخور * واقصد فی مشیک و اغضض من صوتک ان انکر الاصوات لصوت الحمیر﴾- (لقمان: ۱۷-۱۹)

«ای فرزندم، نماز به پای دار و امر به معروف کن و از منکر بازدار و بر آنچه (در راه حق) به تو می رسد، شکبیا باش. بدرستی که این، از امور سنگین و (نیازمند)

عزم آهنین است و از روی غرور و تکبر (از دیگران) روگردان مباش و متکبرانه بر روی زمین مرو (چون) به حقیقت خداوند افراد متکبر و فخر فروش را دوست ندارد و در راه رفتن (بین تواضع و کبر) میانه را انتخاب کن و صدايت را (بیش از حد نیاز) بلند مکن، (چون) براستی ناخوشایندترین صداها صدای الاغ (خر) است. «

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنِيسِرُهُ لِلْيُسْرَى * وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى * وَكَذَبَ بِالْحُسْنَى فَسَنِيسِرُهُ لِلْعُسْرَى﴾ (اللیل: ۵-۱۰)

«اما کسی که (در راه خدا) بخشش کند و پرهیزگاری پیشه سازد و به پاداش خوب تصدیق ورزد، پس او را آماده رفاه و آسایش می نماییم. اما کسی که بخل ورزد و خود را بی نیاز بداند و به پاداش خوب باور نداشته باشد، او را برای سختی و مشقت آماده خواهیم نمود.»

یکی دیگر از جوانب اخلاقی مورد نظر در آیات مکی، نیکی به پدر و مادر و رفتار پسندیده با ایشان است. این مطلب در سه نوبت (اسراء، عنکبوت و لقمان) آمده است.

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا أَمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تُنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ (الاسراء: ۲۳-۲۴)

«پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید و به پدر و مادر (تان) نیکی کنید. هرگاه یکی از آنان یا هر دوی ایشان به نزد تو به سن پیری رسیدند، بدیشان آف (کلمه اهانت) مگوئید و بر سر ایشان فریاد زن و با سخن محترمانه با ایشان صحبت کن و بال تواضع و مهربانی را برای ایشان بگستران و بگو پروردگارا بدیشان رحم کن، چنانکه آنان مرا در کوچکی تربیت و بزرگ کردند.»

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَسَنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (عنکبوت: ۸)

«ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند و اگر آنان تلاش کردند که

برای من شریک قرار دهی - که کمترین اطلاعی از آن نداری - از ایشان اطاعت مکن بازگشت همگی شما به سوی من است و از کارهایی که کرده اید، آگاهتان می گردانم .»

﴿ووصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن وفصلا له فی عامین ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر﴾ - (لقمان: ۱۴)

«ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کرده ایم . مادرش به او حامله شده است و مردم به ضعف و سستی تازه ای دچار گشته - پایان دوره شیرخوارگیش بعد از دو سال است - که مرا شکر بگذار و پدر و مادرت را، به سوی من است بازگشت و سرانجام .»

در مقام توصیف «عباد الرحمن» در سوره فرقان فرموده:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا * وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا * إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا * وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا * وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ... وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ...﴾

(فرقان: ۶۳ تا ۶۸-۷۲)

«بندگان خوب خدا (عباد الرحمن) کسانی هستند که آرام و بدون غرور و تکبر بر زمین راه می روند و هرگاه که نادانان آنها را مخاطب (کلمات زشت خویش) قرار دهند، گویند: سلام (بر شما) و کسانی که شب را با سجده و قیام به روز می آورند. و کسانی که پیوسته می گویند: پروردگارا عذاب دوزخ را از ما دور بدار، چرا که عذاب آن ملازم و همراه دائمی است. بیگمان دوزخ بدترین جایگاه است. و کسانی که به هنگام خرج کردن مال و دارایی خود نه زیاده روی می کنند و نه سختگیری و راه میانه را بین این دو برمی گزینند. و کسانی که با خدا معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند و پرستش نمی کنند و انسانی را که خداوند خودش را

حرام کرده به قتل نمی رسانند جز به حق، و از عمل زنا دوری می گزینند، چرا که هرکسی یکی از این اعمال را انجام دهد کیفر آن را خواهد دید و تاوان آن را پرداخت خواهد کرد... و کسانی که شهادت نابحق ادا نمی کنند و هرگاه از کنار اعمال پوچ و سخنان گزاف عبور کنند بزرگوارانه و کریمانه بر آنها عبور خواهند کرد.»

آیات مکی در میدان محظورات و ممنوعات نیز ما را متوجه جوانب متعدده فراوانی می گرداند که به بعضی از آنها اشاره خواهم کرد:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْأَثَمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ - (اعراف: ۳۳)

«بگو (ای محمد) حرام نکرده پروردگار من جز فواحش ظاهری و باطنی و گناه و ستمگری بناحق را.»

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمُ الَّذِي كَفَّ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانِ بِالْقِسْطِ لَأُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكَمُ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ - (انعام: ۱۵۱-۱۵۲)

«بگو: بیایید چیزهایی بر شما تلاوت کنم که خداوند بر شما حرام کرده، اینکه هیچ چیز را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادرتان نیکی کنید و بچه های خود را از ترس روزی و تنگدستی نکشید. ما روزی دهنده شما و ایشان هستیم و از فواحش ظاهری و باطنی نزدیکی مجوید و نکشید نفسی را که خداوند کشتن آن را حرام کرده جز به حق. این است آنچه شما را بدان توصیه می کنم، شاید تذکر یابید و از مال یتیمان نزدیکی مجوید جز به شیوه نیکو و پسندیده تر تا اینکه به حد بلوغ می رسند و در هنگام خرید و فروش حق پیمانه و ترازو را کاملاً ادا کنید و با عدالت رفتار کنید. هیچ نفسی را جز به اندازه توانش مکلف نخواهیم کرد و

هرگاه سخن گفتید با عدالت سخن برانید با اینکه با نزدیکان باشد و به عهد خدا وفا کنید. این است آنچه شما را بدان توصیه کرده شاید که تذکر یابید.

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ - (اسراء: ۳۲)

«به زنا نزدیک نشوید چون (به حقیقت) آن فاحشه و بدراهی (جهت اشباع غریزه است. »

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤْنَ * وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾ - (ماعون: ۴-۷)

«پس ویل (جایگاهی در دوزخ یا کلمه عذاب) برای نمازگزارانی که در نمازشان سهو می کنند (نماز ریایی و از روی نفاق می خوانند) آنهایی که ریاکارند و مردم را از ماعون (انفاق بر دیگران) باز می دارند. »

پرورش در مقطع مکی - بدین شیوه - با عزم استوار و گامهای فولادین مسیر تکاملی و روند پیشرفت خود را ادامه می داد و به مثابه سیلی خروشان موانع و گردنه های جاهلیت را از سر راه خود برمی داشت و به جای آنها بذر حق و عدالت، خیر و رحمت را در قلوب پیروان خود می کاشت. حرکت دعوت آرام آرام مسیر خود را می پیمود و به جلو می رفت و مسلمانان با میل و رغبت هرچه بیشتر رهنمودهای قرآنی را عملی می کردند و در پی نزول آیات، جهت تطبیق و اجرای آنها فوراً دست به کار می شدند.

آری، مسلمانان صدر اسلام در اجرا و تطبیق توجیهات و رهنمودهای قرآنی باهم به مسابقه می پرداختند و در این راه از هم سبقت می گرفتند و منشأ این امر، ایمان و باور عمیقی بود که در عمق قلوب آنها استقرار پیدا کرده بود.

مسلمانان اولیه هرگز همانند بنی اسرائیلیها عمل نکردند که با زور و اجبار و از راه ایجاد ترس و تهدید به اجرای احکام دین وادار شوند و تکالیف را بر خود دشوار پندارند. چنانکه قرآن کریم این مطلب را از آنان نقل می کند. دقت بیشتر در آیات سابق الذکر این موضوع را بهتر روشن می گرداند زیرا نه تنها شمه ای از تهدید از آنها

استشمام نمی‌شود، بلکه بالعکس از آنها رایحه طیبۀ مهر و عطوفت به مشام می‌رسد و از آهنگ و سیاق عبارات قرآنی که در مواردی به «صیغه امر» به بیان تکالیف می‌پردازند، به هیچ عنوان معنی خشونت، تهدید و تخویف فهم نمی‌گردد، بلکه حتی «صیغه امر» نیز دال بر توجیه مهربانانه و کریمانه است.

خوب است باهم به توجیهات حکیمانه خدائی گوش جان فرادهیم که خطاب به ایمان داران به «صیغه امر» و «صیغه اخبار» می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ - (مؤمنون: ۱)

«براستی رستگازند (گروه) مؤمنان.»

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾ - (اعلی: ۱۴)

«براستی رستگار است آنکه نفس خود را (از آلایش و اهواء) پاک گرداند.»

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ - (نحل: ۹۰)

«بدرستی که خداوند به دادگری امر می‌فرماید.»

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ - (فرقان: ۶۳)

«و بندگان خدا کسانی هستند که با تواضع و خشوع بر زمین راه می‌روند.»

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ﴾ - (:)

«بگو: پروردگارم جز فواحش چیزی را حرام نکرده.»

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّكُمْ﴾ - (:)

«بگو: بیایید می‌خوانم بر شما آنچه خداوند حرام کرده.»

این چنین اسلوب و تعبیر قرآنی در موارد بسیاری از جمله «انشائیة» به جمله «خبریة» و بالعکس تبدیل می‌شود و تغییر می‌یابد تا مطلب مورد نظر هرچه بهتر و بیشتر مقبول مخاطب واقع گردد و در عمق درون او اثر بگذارد و شنونده با میل و رغبت بیشتر محتوای آن را بپذیرد.

فصل دوم

رویارویی با موانع خارجی

در فصل قبل متذکر شدیم که دین اسلام در راستای پرورش و تربیت پیشتاژان ایمانی تنها به يك اسلوب و روش اکتفا نکرد، بلکه اسلوبهای گوناگون و روشهای مختلفی برای این منظور مدّ نظر قرار داد.

اسلام در همان حال که با آثار و رسوبات جاهلی به مبارزهٔ بی امان برخاست و برای زدودن و ریشه کنی آنها از «درون» مسلمانان اقدام کرد و با پرورش و تربیت همه جانبه و پیگیر به ریشه کنی صفات نکوهیده ای چون حرص، طمع، حسد، بخل و... پرداخت و شجرهٔ طیهٔ سخاوت و رشادت را به جای آنها کاشت، در دو میدان دیگر و در دو بُعد دیگر نیز به «پرورش» مؤمنین همّت می گماشت تا همچون کوه ثابت و استوار در میدان مبارزه با شرّ و باطن از خود مقاومت و پایداری نشان دهند و جامعه را از طغیان و سرکشی تمامی «طاغوتها» رها کنند.

اسلام يك مبارزهٔ دو بُعدی به راه انداخت:

- ۱- مبارزهٔ درونی به منظور ایجاد انقلاب در درون و اصلاح آن.
- ۲- مبارزهٔ بیرونی به منظور اصلاح جامعه و زدودن آثار شرک از آن و تغییر «واقع» زندگی از طریق آن.

این مبارزهٔ دو بُعدی منحصر به برههٔ خاصی از زمان (صدر اسلام) نیست، بلکه بر هر مسلمانی قطع النظر از موقعیت «زمانی و مکانی» فرض عین است. این

نبرد - در واقع - مهمترین نبرد است .

چون نبرد در راه آرمان و اعتقاد و اندیشه مقدسترین و شریفترین «نبرد» است .
در مقطع مکی بر مسلمانان واجب بود در این نبرد از خود صبر و استقامت فراوان
نشان دهند .

چرا؟

رسول خدا هنوز دعوت خود را بخوبی علنی نکرده بود که تمامی قبایل
متعصب جاهلی هماهنگ و یکصدا علیه اسلام و مسلمانان وارد میدان شدند و از
هیچ گونه توهین ، شکنجه ، حبس ، محاصره اقتصادی ، ایجاد فشار و اختناق و ...
ابا نکردند و مسلمانان مستضعف را تحت شدیدترین شکنجه های غیرانسانی قرار
دادند بطوری که آنها را در شزارهای گرم و سوزان مکه با بدن لخت و عریان مجبور
به ساعتها دراز کشیدن می نمودند و علاوه بر آن شکنجه می دادند ...^۱

آری ، قریش این چنین با اسلام به مقابله پرداختند و تهاجم فراگیر و گسترده را
علیه رسول خدا و مسلمین آغاز نمودند . در نتیجه حالتی از وحشت و جوّی مالا مال
از خوف بر مسلمین استیلا گردید و بدین ترتیب روند دعوت برای مدتی دچار سستی
شد ، اما خداوند متعال کرم و لطف خویش را شامل حال رسول الله (ص) گردانید و
ابوطالب به دفاع از رسول خدا ﷺ برخاست و در سایه حمایت های بی دریغ او - رسول
خدا ﷺ - از گزند مشرکین مصون ماند .

در نتیجه تهاجم تند و خشن جبهه شرك و جاهلیت ، مسلمانان به دو گروه
تقسیم شدند . به عبارت دیگر ، نوعی انشعاب در صف مسلمانان پدیدار گردید .
بدین معنی که گروهی از برکت استقامت و ثبات خدادادی چون کوه در مقابل تهاجم
جاهلیت و شرك ایستادند و مردانه انواع شکنجه ها را تحمل کردند و در مواردی جان
دادند ، اما حاضر به تسلیم و بازگشت به صف جاهلیت نگشتند .

اما گروه دیگر - که تعداد آنها از انگشتان دست تجاوز نمی کرد - تاب تحمل

شکنجه و فشار را نیاوردند و در اثر فشار دوباره به جبهه «جاهلیت» پیوستند.^۱
 ابن اسحاق گوید: حکیم پسر جبیر به نقل از سعید پسر جبیر برایم بازگو کرد
 که به عبدالله پسر عباس (رض) گفتم: «آیا فشار و شکنجه مشرکین علیه یاران گرامی
 رسول خدا ﷺ تا این حد شدید بود که آنان مجبور به ارتداد شوند و ناگزیر از دینشان
 برگردند؟»

فرمود: «بلی، گاهی اوقات مسلمانی را می گرفتند و او را چنان تحت فشار
 قرار می دادند یا تشنه و گرسنه نگه می داشتند که از شدت ضربات و فشار وارده
 نمی توانست بدرستی بنشیند و در مواردی تا برآمدن خواسته شان از او دست
 نمی کشیدند و به او می گفتند:

آیا به خدایی لات و عزری اعتراف می کنی؟ بیچاره می گفت: بلی. بعضاً او
 را وادار می کردند به خدا بودن سوسکی که از کنار آنان عبور می کرد، اعتراف ورزد و
 بدین وسیله جان خود را از دست ایشان خلاص کند.^۲

حضرت سمیه و همسرش یاسر (رض) هردو زیر شکنجه جان باختند و به
 درجه رفیع شهادت نایل شدند. حضرت عمار (رض) شداید و شکنجه فراوانی
 تحمل کرد و زیر شکنجه بیهوش گردید، اما مشرکین اکتفا نکردند و حاضر به آزادی
 او نشدند. ناچار او را وادار به ناسزاگویی به رسول خدا ﷺ نمودند.

سپس گریه کنان به خدمت رسول خدا ﷺ آمد و جریان را به عرض رساند.
 حضرت رسول ﷺ فرمود: وقت تکلم به ناسزا «قلب را چگونه یافتی؟» عرض کرد:
 مالمال از ایمان و اطمینان.

فرمود: ای عمار «اگر آن را تکرار کردند تو هم تکرار کن». در این رابطه آیه
 زیر فرود آمد:

﴿الَا مِنْ اَكْرَهٍ وَقَلْبُهُ مَطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ﴾^۳ - (نحل: ۱۰۶)

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۰.

۳. امام ابن کثیر در تفسیر این آیه، حادثه را به تفصیل ذکر فرموده.

«مگر کسی که (به زور) مورد اکراه واقع گردد و قلبش مملو و مطمئن از ایمان باشد. «
حضرات بلال، خباب، صهیب (رضی الله عنهم) مورد عذاب و شکنجه شدید واقع شدند و غیر از ایشان نیز افراد کثیری زیر شکنجه قرار گرفتند. در واقع موجی شدید از قساوت، سنگدلی و بیرحمی در ملأ عام از سوی قریش متوجه این فقرا و مظلومین گردید. علاوه بر اینها، کسان دیگری نیز از سوی افراد فامیل و قبیله خویش مورد عذاب و شکنجه قرار گرفتند.

﴿وما نقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد﴾ - (بروج):

«و بر آنها خشم و انتقام نگرفتند مگر به خاطر اینکه به خداوند با اقتدار و شایسته حمد ایمان آورده بودند.»

در نتیجه این امواج خطرناک شکنجه و عذاب عده ای به شهادت رسیدند گروهی صبر و استقامت پیشه کردند و همه سختیها را به جان و دل تحمل کردند و گروهی هم مفتون واقع شدند و از دین برگشتند

بدین شیوه، از روزهای اول، دعوت اسلامی از عناصر سست و ضعیف - که تاب تحمل مشقات را نداشتند - پاك گردید و این مقطع اولیه امتحان بود.

علی رغم ادامه شکنجه و عذاب، گروهی از اصحاب مردانه مقاومت کردند و تمامی سختیها را به جان و دل خریدند، اما حاضر به کمترین عقب نشینی و تسلیم نگشتند. چرا این نباشد؟ و حال اینکه شکیبایی در ابتدای جوشش و سختی مصیبت شایسته است و کسی که در اولین مرحله مصیبت و بلا بتواند آن را تحمل کند و استقامت و شکیبایی از خود نشان دهد، بی شک در مراحل بعدی قویتر خواهد بود.

قبلاً شرح دادیم ... وقتی عبدالله پسر مسعود (رض) برای اولین بار آشکارا در حرم کعبه به تلاوت قرآن پرداخت و مشرکین بر سرش ریختند و بشدت مضروبش نمودند تا آنجا که آثار ضرب و جرح بر سر و صورتش هویدا بود، وقتی به میان رفیقانش بازگشت، گفتند: ما از این بر تو بیم داشتیم.

گفت: به خدا قسم هم اکنون دشمنان خدا نزد من از هر وقتی پست تر و

ناچیزترند. اگر بخواهید فردا نیز به حرم کعبه خواهم رفت و نوای روح بخش آیات قرآنی را به گوش آنان خواهم رساند.^۱

این فرموده ابن مسعود جای بسی دقت و تدبّر است. چه بسا آثار و تبعات جانبی مصیبت بمراتب خیلی قویتر و مؤثرتر از خود مصیبت خواهند بود، اما تأثیر روانی مصیبت وارده بر ابن مسعود در مقابل اصل آن ناچیز بود؟! حضرت سعد پسر ابی وقاص (رض) داستان عذاب و شکنجه را این چنین تعریف می کند:

«در مکه در خدمت رسول خدا ﷺ بودیم. از سختی زندگی و شدت فقر بسیار رنج می بردیم. سختی زندگی و امتحان بلا آن چنان بر ما چیره شد که بدان عادت کرده بودیم و بر آن صبر و شکیبایی پیشه نمودیم.»^۲

در صفحات قبل حادثه جاریه پسران مؤمل را - که چگونه درمقابل شکنجه عمر پسر خطاب (رض) مقاومت از خود نشان می داد و او را به زانو درآورد - نقل کردیم.

هیچ شکی در این نیست وقتی اصحاب بزرگوار (رضی الله عنهم) به خدمت مراد و مرشد خویش (رسول خدا ﷺ) می رسیدند، آلام و دردشان تسکین پیدا می کرد و در سایه راهنماییهای او، صبر و شکیبایی بیشتری بر ادامه «راه» کسب می کردند.

آیات روح بخش قرآنی نیز بر اراده و استقامت آنها روز به روز می افزود و در درون آنها روح امید می دید. به عقیده ما فرود آمدن سوره «البروج» در تقویت روحیه مسلمانان تأثیر فراوان داشت و عزم ایشان را محکم کرد و به آنها فهماند که این راه طولانی و پر از خطر به تلاش پیگیر و جهاد خستگی ناپذیر نیاز دارد و پاداش شکیبایی بر ادامه راه را جز خداوند هیچ کسی نمی تواند بدهد.

چه خوب است باهم به نوای روح بخش و آهنگ دلربای قسمتی از آیات

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۵.

۲. حیات الصحابة لکانه هلو، ج ۱، ص ۳۱۲ به نقل از حلیه ابونعیم، ج ۱، ص ۹۳.

سوره مبارکه «البروج» گوش جان فرا دهیم و از آنها ذخیره برای دنیا و قیامت خویش فراهم نماییم :

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ * وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ * وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ * قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ * إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ * وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ * وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ * الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ * إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ﴾ - (بروج: ۱-۱۱)

«قسم به آسمانی که دارای برجها است و قسم به روز موعود و قسم به شاهد (محمد) و مشهود (امت) نفرین شدند اصحاب اخدود آتش دارای زبانه ها هنگامی که آنها (اصحاب اخدود) بر آن نشسته بودند و بر آنچه با مسلمانان می کردند گواه بودند و از آنها (مؤمنان) انتقام نگرفتند مگر به خاطر اینکه به خداوند عزیز و شایسته ستایش ایمان آورده بودند. خداوندی که مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست و خداوند بر هر چیزی گواه است کسانی که مسلمانان زن و مرد را به فتنه انداختند، سپس توبه نکردند. پس برای ایشان عذاب (دوزخ و آتش) سوزان است. بدرستی که آنهایی که ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند برای آنان است بهشتهایی که در زیرش رودخانه هایی در جریان است. این است فوز بزرگ.»

حال بد نیست به مناسبت این آیه های کریمه به خدمت سید شهیدان کاروان دعوتگران معاصر «سید قطب» (رحمه الله) برویم تا بدانیم که چه فرموده است.

«براستی ارزش واقعی در ترازوی عدل خداوند متعال «ارزش» عقیده و ایمان

است و کالای رایج و مشتری گیر نزد او «کالای ایمان» می باشد.

پیروزی حقیقی — در کاملترین درجاتش — پیروزی «معنویت» بر «مادیات»،

پیروزی «عقیده» بر «شکنجه و عذاب» و پیروزی «ایمان» بر «فتنه ها» است. چه

پیروزی برتر و قویتر از اینکه روح ایمان آورندگان بر ترس و هراس غلبه یافته، و

جاذبه های دروغین و پست مادی و فتنه های مادی پرستان نتواند کمترین خللی در ارادهٔ پولادین آنها بوجود آورد.

پیروزی که مایهٔ عزت و مباهات بشریت در تمامی اعصار و ادوار تاریخ است و همگی بایستی بدان مباهات ورزند و بنازند و بدان تأسی جویند.

این پیروزی بی نظیر و عظیم چیست؟

تمامی انسانها خواه ناخواه می میرند و برای مرگ آنها عوامل و اسباب گوناگونی وجود دارد، اما تفاوت کار در اینجا است که همهٔ انسانها با مرگ خود به این «فتح عظیم» و «پیروزی بزرگ» دست نمی یابند و به این مقام رفیع دسترسی پیدا نمی کنند. اینها با مرگ خویش به آزادی رسیدند و آزادگی را برای نسلهای بعد از خویش به ارمغان آوردند. بلی، همگی می میرند، اما قلیل اند آنهایی که به این قلهٔ رفیع می رسند یا بر آن اشراف پیدا می کنند... آری، این انتخاب و اختیار خداوند است، این فخر عظیم نصیب همگان نمی شود، تنها شامل حال گروهی «برگزیده» می گردد که خداوند این فخر را به آنها ارزانی کرد.

آنها نیز در مرگ با سایر مردم شریکند، اما تقدیر خدا چنین بود که مجد همیشگی و فخر ابدی که به وسعت هستی وسیع است، تنها شامل مجموعه ایمان داران «اصحاب اخدود» گردد و نام و مجد و فخرشان جاودانه بماند...^۱

بدون شك این معانی - از عظمت و فخر - در قلب و درون اصحاب گرامی رسول بزرگوار خداوند ﷺ نیز جا گرفته بود. این بود که آمادهٔ تحمل این همه رنج و عذاب شدند، اما - حتی برای يك لحظه - آماده دست و دل کردن از ایمان و اعتقاد خود نبودند. جزاهم الله خیر الجزاء وجعل الله لنا فیهم اسوة وقدوة



۱. معالم فی الطريق مبحث هذا هو الطريق.

بدین گونه مجموعه ایمان آورندگان اولیه [قاعده صلبه] در مقابل مصایب و مشکلات چون کوه ایستادگی کردند و دوران محنت و صدمه را با موفقیت پشت سر نهادند. باتوجه به این مشقات، افرادی که در مراحل بعدی به جمع مسلمانان پیوستند بخوبی می دانستند چه مشکلاتی در انتظارشان است، لذا از اول خود را برای مواجهه با آنها کاملاً آماده کرده بودند. این بود که در مراحل بعدی کسی به خاطر دین مفتون واقع نگشت و بر اثر شکنجه و عذاب به صف مرتدین نپیوست.

اینکه در مراحل بعدی از پدیده ارتداد در میان افراد ایمان آورده اثری نیست حاکی از نرمش و تغییر موضع قریش در قبال مسلمانان نیست، بلکه برعکس، هرکس به اسلام می پیوست و اسلام خود را آشکار می نمود بخوبی متوجه بود که چه عواقب سخت و دشواری در انتظارش است و یقیناً مورد تعرض و ضرب و شتم و... واقع خواهد شد. تا آنجا که شخصیتی چون عمر ابن خطاب نیز از توهین و دسترسی قریش مصون نماند و هنگامی که اسلام خود را علنی نمود بر سرش ریختند و شدیداً مورد ضرب و شتم قرار دارند و نزدیک بود او را به قتل برسانند، زیرا شب هنگام بر او یورش برده و تا طلوع خورشید دست از توهین و ضرب و شتم او برنداشتند. او در همان حال نشسته می فرمود: هرچه از دستتان برمی آید دریغ نکنید. من راه و طریقه خود را یافته ام و باکی ندارم. در روایت بخاری آمده که خانه او را به محاصره درآورده بودند و تا عاص پسر وائل سهمی آنها را پراکنده نکرد دست بردار نبودند.

زمان شکنجه و ابتلا بسیار طولانی گردید... و به مناسبت های گوناگون شکنجه تجدید می شد... حضرت ابن مسعود (رض) به خاطر اقدام به تلاوت قرآن در حرم کعبه شریف شدیداً مضروب گردید. حضرت ابوبکر به دلیل ایراد سخنانی در حرم کعبه مورد ضرب شدید قرار گرفت. حضرت ابوذر به دلیل اعلان اسلام مضروب و مورد خشم شدید قرار گرفت و...

اما از فضل و رحمت بیکران خداوند علی رغم تمامی این موانع، فراخوانی اسلامی روند تکاملی و سیر صعودی را طی می کرد و هر روز بر تعداد ایمان آورندگان افزون می گردید و افراد جدیدی به صف اسلام می پیوستند. درواقع وجود موانع

عدیده سبب گشته بود که تعدادی - علی رغم میل باطنی و قلبی - از قبول علنی اسلام خودداری کنند، اما دعوت روند تکاملی و سیر صعودی را طی می کرد!

جبهه شرك و جاهلیت از فنون و روشهای مختلفی برای شکنجه مسلمانان و بازگرداندن ایشان از دین استفاده می کرد... ابوجهل هرگاه می شنید فردی ایمان آورده فوری به سویش می رفت و او را تنبیه می نمود و مورد توهین و شکنجه قرار می داد و به او می گفت: «دین آباء و اجداد خویش را رها کرده ای و به کیش دیگری درآمده ای؟ حال اینکه آباء تو از تو بهتر بوده و بر آن ثابت قدم و استوار بوده اند. اگر از اسلام دست برداری و به آیین پدران برگردی آرزوهایت را به باد تمسخر می گیریم و پیشانیت را بر خاک می مالیم.» و اگر تاجر بود می گفت: «به خدا قسم بازار تجارتت را به کساد می کشانیم و سرمایه ات را هلاک و نابود خواهیم کرد.» و اگر از فقرا و مستضعفین بود، او را مورد ضرب و شتم شدید قرار می داد.^۱

هنگامی که بی حرمتی قریش نسبت به مسلمانان شدت گرفت و به اوج خود رسید، رسول خدا ﷺ به اصحاب بزرگوار (رضی الله عنهم) پیشنهاد کرد به حبشه هجرت کنند. فرمود: «اگر به حبشه هجرت کنید، آنجا پادشاهی حکمرانی می کند که نزد او هیچ احدی مورد تعدی و تجاوز قرار نمی گیرد. مملکتش سرزمین راستی و امنیت است. لازم است تا هنگامی که خداوند فرجی از این اوضاع برایتان فراهم می کند به سرزمین او پناهنده شوید.»^۲

به دنبال این پیشنهاد دو بار هجرت در دو مقطع زمانی به طرف حبشه صورت گرفت.

در مقطع اول گروهی به حبشه هجرت کردند، اما به روایتی مسأله دروغین و ساخته شده «غرائق» را شنیدند.^۳

در روایت دیگری آمده که دریافتند گویا قریشها ایمان آورده اند... و آنان نیز

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۱.

۳. تفصیل داستان غرائق در کتاب اضواء علی دراسة السيرة آمده است.

به علت داشتن علاقه و عشق شدید به سرزمین آباء و اجداد خویش بلافاصله بعد از شنیدن خبر به مکه بازگشتند.^۱

سپس مرحله دوم هجرت به حبشه صورت گرفت که در آن گروهی بیش از هشتاد مرد و چندین زن شهر مکه را ترك کرده و راهی حبشه شدند... مسلمانان مهاجر، در این هجرت به تمامی اهداف خود دست یافتند و از برکت آن توانستند برای مدتی از آزار و شکنجه قریش در امان بمانند و شعایر دینی خود را آزادانه به جای آورند.

علاوه بر انجام شعایر و امان از گزند قریش، هجرت به حبشه متضمن اهداف «تربیتی» دیگری بود که بیان آنها، هرچند به اختصار و اشاره، ضرورت دارد.

این گروه از مسلمانان (مهاجرین حبشه) در راه آرمانهای اعتقادی و مکتبی خویش متحمل انواع عذابها و رنجها شده بودند. از رنج و عذاب روحی و روانی همچون تمسخر و استهزاء به خاطر عقیده گرفته تا رنجهای جسمی چون ضرب و شتم، تشنگی و گرسنگی، تحمل سرما و گرما و... اما برای تکمیل پرورش و اتمام تربیت نیاز به امتحان و آزمون دیگری بود و آن اینکه، علاوه بر تحمل رکود و کساد بازار اقتصادی و تجاری و ابتلا به افلاس و ورشکستگی و عادت کردن به فقر و تنگدستی باید آماده تحمل و پذیرش عذاب و رنج دیگری در راه آرمانهای عقیدتی خود می شدند آنهم ترك وطن و دوری از خانه و کاشانه و اقوام، و هجرت در راه خدا و آرمان دینی بود تا برای همگان ثابت و مسلم شود که ارزش ایمان و عقیده نزد گروه ایمان آورده پیشتر از (سابقین مهاجرین رض) از همه چیز برتر است. عقیده نزد آنان نه تنها از هر چیز برتر بود، بلکه عقیده همه چیز آنها بود؟!

به اقتضای حکمت خداوند متعال، اسباب هجرت برای این گروه به آسانی فراهم گردید. نکته دیگر اینکه در میان اسامی مهاجرین حبشه نام بلال و صهیب یافت نمی شود و بودن حضرت عمار هم در جمع آنان مشکوک به نظر می رسد. این

۱. به کتاب اضواء علی دراسة السيرة مراجعه کنید.

خود نشان می‌دهد که انگیزهٔ هجرت به حبشه رهایی از فشار و تضییقات نبوده چون اگر چنین بود، این افراد در اولویت قرار داشتند. به عقیدهٔ من هجرت به حبشه يك پرورش نفسی و يك تمرین روحی بود لاغیر، و چون عمار، صهیب، بلال و... از قریش نبودند به معنای آن است که این تمرین برای آنها لزومی نداشت، زیرا مکه وطن اصلی آنها نبود تا ترك آن برایشان دردآور جلوه کند.

حال واقعیت قضیهٔ هرچه باشد، امر مسلم اینکه هجرت به حبشه صورت گرفته و به عنوان يك رویداد واقعی در تاریخ حرکت اسلامی و سیرهٔ اصحاب بزرگوار مطرح است و مسلمانان به وسیلهٔ آن برای همگان ثابت کردند که «ایمان و اعتقاد» نزد آنان برتر از وطن و اهل و قوم می‌باشد و این خوديك نوع پیروزی است که تنها غربت‌دیدگان و هجرت‌کرده‌ها - از وطن و اقوام - ارزش و قیمت آن را درک می‌نمایند.



با دقت و تأمل در این سختیها که مسلمانان تحمل کردند، می‌توان گفت: از برکت این تربیت بود که مسلمانان پشت‌تاز به درجه‌ای از کمال و قوت ایمانی رسیدند که با استعانهٔ به «صبر و صلوٰه» توانستند تمامی موانع و گردنه‌ها را پشت سر گذارند و ابداً ضعف و سستی را به جسم و روحشان راه ندهند و در شرایط حاد و بحرانی مکه خود را کنترل نموده و اقدام به هیچ عکس‌العمل عجولانه ننمایند. دربارهٔ مرحلهٔ مدید مکی آیه مبارکهٔ قرآن می‌فرماید:

﴿كفوا ايديكم واقموا الصلوة﴾^۱ - (نساء: ۷۷)

«(از هرگونه عکس‌العمل خشن) دست نگهدارید و (برای تسلی خاطر و تقویت

۱. امام ابن کثیر (رحمه الله) در تفسیر این آیه فرموده: «مسلمانان در بدو امر و به هنگام اقامت در مکه، مأمور به «اقامة صلاة و ادای زکات» بودند و مأمور بودند در قبال ظلم و فشار مشرکین از خود ثبات و استقامت نشان دهند و طریقهٔ چشم پوشی و گذشت را در پیش گیرند. دل‌های ایشان مالا مال از عشق به جهاد در راه خدا و انتقام از دشمنان بود، اما به دلایلی زمان برای اقدام به جهاد مساعد نبود و زمینه فراهم نبود. چون:

اولاً: مسلمانان از نظر تعداد نفرت در اقلیت بودند.

روحیه) نماز بپای دارید .»

را نصب العین خود قرار دهند و از هرگونه عمل خشونت آمیز پرهیز نمایند .
يك عرب بالطبع زیر بار ظلم نمی رود و تسلیم ذلت نمی گردد . این غیرت و حمیت ، بعضی اوقات مسلمانان را تحریک می کرد که به اسلحه پناه برند تا بدین وسیله از موجودیت و کرامت خود دفاع نمایند . اما فرمان صادره از طرف خداوند - مبنی بر ممانعت - شراره های این حمیت را در درون آنها خاموش می کرد . آیه سابق الذکر به این موضع اشاره دارد . این حمیت در «بیعت عقبه» دوم به اوج خود رسید ، آنجا که عباس پسر عبادہ خطاب به رسول خدا ﷺ فرمود : «اگر بخواهی فردا اول وقت شمشیر به دست به اهل منی حمله ور خواهیم شد .»

رسول خدا ﷺ در جواب فرمود : «به چنین کاری (تا به حال) مأمور نگشته ایم .»^۱
این کنترل و ممانعت علی رغم تمامی مصایبی که بر مسلمانان می رفت در تمامی مقطع مکی ادامه یافت ... و این خود نشان می دهد که «تربیت قرآنی و نبوی» آن چنان در درون مسلمانان اثر کرده بود که برآستی می توانستند اعصاب خود را کنترل نمایند و بر اراده خود مسلط باشند و بدون دستور رهبر اقدام به هیچ کاری نکنند .
سید قطب در تحلیل این موضع می فرماید :

ثانیاً : در شهر حرم و امن خدا اقامت داشتند و»

گویم : روزی که حضرت عمر پسر خطاب اسلام آورد ، خطاب به مشرکین گفت : «به خدا قسم اگر سیصد مرد جنگی می داشتیم با شما به مبارزه برمی خاستیم ... و از شهر بیرونتان می راندیم یا بیرونمان می کردید .» (سیره ابن هشام ، ج ۱ ، ص ۳۴۹) .
این گفته عمر نشانده این واقعیت است که آنها در مقطع مکی به عامل «تعداد نفرات» بسیار اهمیت می دادند .

سید قطب شهید (رحمه الله) در بیان فلسفه خودداری از جهاد در مرحله مکی می فرماید :

«جامعه جاهلی عربی بر نخوت و تکبر استوار بود و به هیچ عنوان زیر بار ظلم نمی رفت و برای دفاع از مظلومین سرعت تحریک می شد این بود که ستم وارده بر مسلمانان باعث گشت عده ای از جوانمردان قریش تحریک شوند و معاهده ظالمانه قریش برضد مسلمانان و بنی هاشم و بنی مطلب را پاره کنند و به دوران سه ساله محاصره آنان در شعب ابی طالب پایان دهند .» (فی ظلال القرآن ، ج ۵ ، ص ۳۱۶۶ و ج ۱ ، ص ۱۸۵) .

۱ . سیره ابن هشام ، م ج ۱ ، ص ۴۴۸ .

«عربستان محیط تعصب و جنگ و احساسات و پناه بردن بر شمشیر بود، مردمش عصبی و بشدت تحریک پذیر بودند. لذا شخصیت متوازن اسلام ایجاب می کرد که جلو این تحریکات زودرس گرفته شود و با استعانت از صبر و کنترل اعصاب، نفس آنان برای اهداف مورد نظر پرورش یابد، اما در عین حال از چنان احساس درونی برخوردار باشند که همواره تصور کنند پیروزی از آن عقیده و ایمان است.

از این رو دعوت به صبر در مقابل مصایب، با روش تربیتی اسلامی و اهداف تربیتی آن - که ایجاد توازن در شخصیت آنها و تعلیم بر صبر و ثبات بر آن بود - کاملاً مطابقت داشت».^۱

لازم است تأکید شود که: امر به خودداری از قتال در مقطع مکی، امری عارضی و موقت و به خاطر اسباب و علل محلی بود (نه يك قاعده همیشه و اصل دینی). چون خداوند در مقام توصیف مؤمنین در سوره شوری - که مکی است - می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ * وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ...﴾ - (شوری: ۳۸ - ۴۰)

«(مسلمانان) و کسانی هستند که (فرمان) پروردگار خود را اجابت کرده و نماز پبای داشته و امر آنها مشورت بین آنها است و از آنچه به عنوان روزی به ایشان داده ایم، انفاق می نمایند و کسانی هستند که اگر مورد تجاوز واقع شدند همدیگر را کمک می رسانند. جزای بدی، بدی مثل آن است. پس کسی که در گذرد و خود را اصلاح کند، اجر او بر خداوند است بدرستی که او ستمکاران را دوست ندارد ...»

چنانچه ملاحظه می فرمایید این آیات در مقطع مکی - که مسلمانان هنوز

۱. فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۳۱۶۶ و ۳۱۶۷.

مأمور به جنگ مسلحانه نگشته بودند - فرود آمده اند . با این همه در مقام توصیف اهل ایمان جمله ﴿اِذَا اَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾ در آنها وجود دارد . این حکم خدایی بیانگر وصفی است که قطع النظر از شرایط حادث و خاص باید در درون مسلمانان نقش ببندد .

به فرموده شهید سید قطب (ره) :

«بیان این ویژگی در قرآن مکی بر موضوع خاصی دلالت می ورزد ... و آن اینکه ، یکی از صفات و ویژگیهای «جماعت اسلامی» ، یاری رسانی به همدیگر در مقابل ظلم و تسلیم ناپذیری در برابر آن است .

این وصف برای جماعتی که به عنوان خیر امت مطرح است و به نیکیها امر می کند و از بدیها باز می دارد و فلسفه وجودیش نظارت بر زندگی بشر و اداره آن و اقامه عدل و داد است ، امر طبیعی به نظر می رسد .

این امت خمیرمایه عزت و شرافت خود را از خداوند متان دریافت کرده .

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ - (منافقون: ۸)

«عزت فقط از آن خدا و رسول او و ایمان داران است .»

پس جزء طبیعت این امت و جزو وظایف او است که مظلومین را یاری رساند و ریشه تجاوز و تعدی را بخشکاند . لذا اگر به عللی برای مدتی مأمور بوده اند ، دست نگاه دارند و نماز برپای دارند ... این پدیده موقتی و عارضی است و هیچ ربطی به ویژگیهای اساسی و خصایص ثابت و اصیل این دین و این جماعت ندارد .^۱

هجرت به حبشه دلیل قوت ایمان و ریشه دار بودن آن در قلب و درون مهاجرین بود . آنها با این عمل خود به مشرکین نشان دادند که در راه آرمان آماده تحمل هرگونه سختی هستند .

و اما آن عده از مسلمانان که بقاء در مکه را بر هجرت ترجیح دادند ، در مکه

حامیانی داشتند که در پناه آنها از توهین و فشار قریش در امان بودند یا اینکه آنقدر سختی و شکنجه دیده بودند که بدان عادت کرده بودند.

حادثه اسرا و معراج در سال دهم بعثت بوقوع پیوست. مهاجرین حبشه در مکه حضور فیزیکی نداشتند تا خود شاهد و شنونده چگونگی بازگویی آن از سوی رسول خدا ﷺ باشند.

هنگامی که رسول خدا ﷺ حادثه را برای قریش بازگو کرد، او را تکذیب کردند وقتی خبر به گوش حضرت ابوبکر رسید، فرمود:

«اگر رسول خدا ﷺ چنین ادعایی داشته باشد من بدون شك او را تصدیق خواهم کرد.»

از سر تعجب خطاب به او گفتند: «یعنی او را در این ادعا تصدیق می کنی؟» گفت: «نه فقط در این ادعا، بلکه اگر ادعا کند در يك صبحگاه فاصله بین تمامی آسمانها را درنوردیده او را تصدیق خواهم کرد. سایر مسلمانان نیز موضع مشابهی داشتند.»

اما گروهی از افراد ضعیف الایمان از دین برگشتند. امام ابن کثیر می گوید: «رسول خدا ﷺ سپس به مکه بازگشت و به مردم خبر داد که حادثه معراج و شب روی برایش بوقوع پیوسته، گروهی از کسانی که پشت سرش نماز می خواندند از دین برگشتند.»^۱

در سیره ابن هشام آمده «که گروه زیادی از دین برگشتند».^۲

معجزه در حقیقت به عنوان ابزاری برای پیوستن به دعوت مطرح است، اما معجزه اسراء درست برعکس بود، زیرا به جای اینکه به وسیله آن به دعوت پیوندند، تعدادی از آن برگشتند. معراج وسیله ای برای تصفیة صف دعوتگران از افراد سست ایمان و عناصر ناپخته بود.

۱. تفسیر ابن کثیر، مقدمه سوره اسراء.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۹۸.

این امتحان بزرگ آنهم در يك مسأله اعتقادی، جای هیچ مسامحه و چشم‌پوشی نبود. چون مسلمانان وظیفه داشتند در تصدیق بدون چون و چرای رسول خدا ﷺ کمترین شکّی به دل راه ندهند. در مباحث قبل گفتیم بر مسلمانان لازم بود عقاید خود را فقط از رسول خدا دریافت کنند و مسأله معراج به عنوان يك قضیه عقلی غیرقابل انکار در برابر مسلمانان عرض اندام می‌کرد. چنانکه در موضع حضرت ابوبکر و سایر اصحاب در قبال آن، از آن سخن راندیم.

به عقیده من کسانی که بعد از حادثه معراج از دین برگشتند، کسانی بودند که تازه ایمان آورده و هنوز مورد امتحان قرار نگرفته بودند و آنها تحت تأثیر هرج و مرج حاکم بر مکه و جوّ مملو از شایعات، قرار گرفتند.

خلاصه: معراج يك معجزه بود، معجزه ای که باعث تصفیه و تقویت صف دعوت گردید و افراد ضعیف و شبهه دار به درّه سقوط در افتادند و مسلمانان واقعی با استعانت از خداوند به یقین نائل شدند:

﴿ماضل صاحبکم وما غوی وما ينطق عز الهوی﴾ - (النجم: ۲-۳)

«گمراه نشده صاحب و رفیق شما (محمد) و هرگز معتقد به باطل نگردیده و از روی هوی و آرزوی نفس حرف نمی‌زند.»

بدین ترتیب کسانی که به حبشه نرفته بودند - بعد از ارتداد و سقوط افراد ضعیف الایمان - ثبات و استحکام بیشتری از خود نشان دادند و با اتحاد و هماهنگی بیشتر پایه های «قاعده صلبه» را مستحکمتر ساختند.

به قول سیّد قطب «صف جماعت هرچه مستحکم باشد و هرچه افراد با ایمان قوی در آن عضویت داشته باشند، چنانچه هماهنگی و وحدت و تناسق بین اعضای آن و هسته هایش موجود نباشد، سرانجام دوام نمی‌آورد و از هم پاشیده خواهد شد.»^۱

فصل سوم

روند اجتماعی تربیت

تربیت «فرد» در چارچوب جماعت

وجود تشکیلات منسجم و سازماندهی محکم به منظور تحقق بخشیدن به وجود فیزیکی و عملی «دین» در صحنه اجتماع و قیام برای برقراری «حکومت» مبتنی بر دین امری حتمی و اجتناب ناپذیر است.

اندیشه سازمانی و تشکیلاتی در دین اسلام امری است ریشه دار و به روزهای اول ظهور آن برمی گردد، زیرا از ابتدای «فراخوانی» خانه ارقم پسر ابی الارقم به عنوان مرکز تجمع و سازماندهی تعیین گردید و رسول خدا با تعیین آن به عنوان مرکز دعوت عملاً تشکّل گرا و جمع گرا بودن اسلام را به اثبات رساند.

خداوند متعال در سوره العصر - که جزو سوره هایی است که در ابتدای دعوت فرود آمده - بوضوح از این واقعیت پرده برداشته که موجودیت حرکت و دعوت اسلام جز در ضمن «جماعت» امکان پذیر نیست.

﴿والعصر ان الانسان لفسى خسر الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وتواصو بالحق وتواصو بالصبر﴾ - (عصر: -)

«قسم به عصر (زمانه یا نماز عصر) بدرستی که انسان در خسران است مگر کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده و مردم را به حق و صبر توصیه کردند.»
توصیه به حق و صبر جز به وسیله جماعت - که بعضی از افراد آن بعضی دیگر

را نصیحت کنند - امکان پذیر نیست .

در سورة بلد نیز در مقام بحث از اصحاب الیمین روی موضوع جمعی و تشکیلاتی بودن کار اسلامی تأکید شده است .

﴿ثم كان من الذين آمنوا وتواصوا بالصبر وتواصوا بالمرحمة﴾ - (بلد: ۱۷)

«سپس از جمله کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به صبر و ترحم سفارش نموده باشد .»

شهید سید قطب در فی ظلال القرآن در تفسیر و تبیین این آیه می فرماید :
«تواصی به صبر بیانگر مرتبه ای است که از خود صبر خیلی برتر و رفیع تر است . تواصی به صبر در انسجام جماعت اسلامی و تعاون در انجام تکالیف دینی جلوه گر می شود .

اعضای جماعت اسلامی موظف هستند یکدل و یکصدأ مسئولیت تحمّل مشقات در برابر دین را بر دوش خود احساس کنند و بعضی از آنان بعضی دیگر را در تحمّل مشکلات مشترک به صبر توصیه نمایند . بدین وسیله يك نوع تماسك و هماهنگی شدید بین تمامی اعضای جماعت بوجود خواهد آمد و باعث تقویت روحیه آنان و تسلیم ناپذیری شان خواهد گردید . دقت در این موضوع ما را به اهمیت نقش جماعت در اسلام رهنمون خواهد کرد .

تواصی یعنی فعالیت و تلاش بیشتر از اصل کار، یعنی تحقق بخشیدن مطلب موردنظر در خود . سپس دیگران را به آن فراخواندن و آنها را براستقامت برآن توصیه نمودن و همگی در راستای پیشبرد آن باهم تکافل و تعاون داشتن و بدین ترتیب تصویری درخشان و زیبایی از «جماعت اسلامی» و از «اخوت» بین افراد آن ارائه دادن .

تعاون و مشارکتی که در قالب «توصیه» در این دو سوره به آن اشاره گردیده نقش اساسی و کلیدی در تقویت روحیه امت اسلامی دارد و قدرت جماعت را بر تحمّل مشقات دوچندان خواهد نمود و از برکت آن کار جماعت در تمامی ابعاد رشد خواهد یافت .

انسان به هنگام دقت در مفهوم و معنای کلمه «تواصو» احساس تعجب

می نماید و تصور عجیبی در ذهن خود ارائه می دهد، تصور جماعتی که بین تمامی افراد و اعضای آن تماسک و تجانس و توصیه به حق و صبر وجود دارد و همگی خود را در قبال یکدیگر مسئول و موظف می دانند و بدینگونه تماسک مدّ نظر قرآن بوجود خواهد آمد».^۱

بعداً سورة مبارکه شورا بر رسول خدا ﷺ فرود آمد تا معنی توصیه را به صورت واضحتر و روشنتر مورد توجه قرار دهد، آنجا که به بیان اوصاف ایمان داران می پردازد و می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (شوری: ۳۸)

«و کسانی که دعوت پروردگار خود را استجابت کرده و نماز برپای داشته و کار و بار آنها میان ایشان به صورت مشاوره است و از آنچه به عنوان روزی به آنها بخشیده ایم انفاق می نمایند.»

آری، خداوند متعال در مقام «توصیف» - نه تعریف - جماعت اسلامی می فرماید: ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ این توصیف در مقطع مکه و در شرایطی که هنوز دولت اسلامی شکل نگرفته بود، از اَمّت اسلامی بعمل آمده است. قرآن کریم در این آیه طبیعت و صفت اَمّت اسلامی را به ما می شناساند و قبل از تشکیل حکومت دینی این مطلب را به آنها گوشزد می کند تا بعد از تشکیل آن مبتنی بر «نظام شورا» باشد و رنگی از استبداد در آن مشاهده نشود.

بدیهی است وجود شورا مشروط به وجود جماعت است، پس امکان تحقق

۱. فی ظلال القرآن، تفسیر سورة بلد.

اضافه می کنم: دانشمندان اقتصاددان به این نتیجه رسیده اند که (۲ * ۱ + ۱) بدین معنی که کاری که دو کارگر تنها و جدا از هم در يك ساعت انجام می دهند، اگر دو نفر کارگر باهم اقدام به انجام آن نمایند آن را در مدّت زمان کمتر از يك ساعت به اتمام خواهند رساند و این بدین معنی است که «جماعت» و «تعاون» در جهان اقتصاد نیز تأثیر دارد.

لذا اسلام رعایت مبدأ «کار جمعی» را در عالم روح و جهان ارزشها مقرر فرموده که تأثیر آن در مقایسه با عالم مادیات بسی بیشتر است. (مؤلف)

شورا بدون وجود جماعت اصلاً وجود ندارد.

با توجه به آنچه که ذکر کردیم روشن می گردد که تربیت در مرحله مکی بیانگر نقش جماعت و سازماندهی در شکل گیری امت اسلامی است و فرد در تنظیم اسلامی به عنوان جزء لایتجزی و مؤثر مطرح است و مسلمانان بالاجماع پی به اهمیت نقش سازماندهی و تشکیلات برده بودند، وقایع و احداث سیره بیانگر این واقعیت هستند.

رابطه مبتنی بر عقیده

قبلاً متذکر شدیم که اساس تربیت در مقطع مکی، تربیت اعتقادی بود. در میان اعضا و هواداران سازمانها و احزاب بشری رابطه ای وجود دارد که موجب اتصال و پیوند آنها با همدیگر می شود. یگانه عامل اتصال و پیوند در «جماعت اسلامی» رابطه «عقیده و ایمان» است.

روابطی که اعراب جاهلی تجمعات خود را براساس آنها بنا می نهادند، خون، نسب، عشیرت، قبیله و قوم و... بود و تقسیم بندیهای اجتماعی برمبنای این معیارهای پوچ صورت می گرفت... در مناقشه ای که بین - اخنس و ابوجهل - به دنبال گوش فرادادن آنها به قرآن از دهان رسول خدا ﷺ - روی داد آمده است.

اخنس گفت: ای ابوالحکم نظرت پیرامون آنچه از محمد ﷺ شنیدی چیست؟ ابوجهل گفت: چی را شنیدم؟! ما و طایفه بنی عبد مناف بر سر عزت و شرف باهم رقابت و نزاع داریم. آنها به فقرا و حجاج طعام دادند، ما هم دادیم. آنها بار مشقات دیگران را تحمّل کردند، ما هم تحمّل کردیم. آنها اموال خود را بخشیدند، ما هم بخشیدیم. و کار رقابت به جایی رسید که در هنگام سواری و راه رفتن نیز به موازات ایشان حرکت کردیم و همانند دو اسب که زمام آنها در دست یک نفر است و موازی هم حرکت می کنند، به موازات ایشان رفتیم!!

گفتند: پیغمبری از میان ما مبعوث می گردد و از آسمان بر او وحی فرود

می‌آید. برای ما هیچ چیز از این بدتر نیست که این رسول از میان آنها مبعوث شود. به خدا قسم هرگز او را تصدیق نمی‌کنیم و به او ایمان نمی‌آوریم!!
تأمل در این کلام نشان می‌دهد که علت مخالفت ابوجهل با رسول خدا و عامل اصلی تکذیب او تعصب عشیره‌ای بود.

لذا بر کسی که ایمان می‌آورد لازم بود این حقیقت را دریابد که رابطه و پیوند جدیدی (رابطه اعتقادی) در صحنه زندگی او پدیدار شده که پیوند او با دیگران مبتنی بر آن می‌باشد زیرا او به مجموعه‌ای پیوسته که ویژگی «الذین آمنوا» مصداق عینی رابطه آنها است.

شاید و سختی‌هایی که مسلمانان در راه اعتقاد تحمل می‌کردند، مفسر و مبین استحکام این رابطه است، زیرا آنان با تحمل سختی‌ها به همگان می‌فهماندند که در صفی قرار گرفته‌اند که در آن به همگان به يك دید نگاه می‌شود و همگان برادر و برابر هستند.

آنها خوب می‌دانستند که به‌خاطر ایمان است که ازسوی جبهه جاهلیت مورد خشم و شکنجه قرار می‌گیرند.

علاوه بر این هنگامی که ازسوی اقرباء خویش مورد تظلم و آزار قرار می‌گرفتند پناهگاهی جز برادران ایمانی نداشتند و در سایه حمایت و توجه آنها، آلام خود را تسکین می‌دادند و بابودن در کنار آنها، رنجهای وارده بر خود را تخفیف می‌دادند. بدین ترتیب «جماعت» نقش اساسی در تخفیف معانات افراد ایفا می‌کرد.

چون خالد پسر عاص به دین اسلام گروید، پدرش از او روگردان شد و شدیداً مورد شکنجه و آزارش قرار داد تا آنجا که تازیانه را در سرش بشکست و گفت: به خدا سوگند یا روزیت را قطع می‌کنم یا از اسلام برمی‌گردی!

خالد گفت: «اگر تو روزی مرا قطع کنی یقیناً خداوند متعال آن را به مقدار نیاز خواهد فرستاد. سپس به خدمت رسول خدا ﷺ آمد. رسول الله او را مورد تفقد و احترام خاصی قرارداد و او را همواره ملازم و همراه خود نمود.»^۱

بدین ترتیب، بر اثر تعصبات شدید جاهلی و در محیط شرك‌آلود بین پدر و

پسر فاصله ایجاد می گردید و باهم قطع رابطه می کردند.

حصین - پدر عمران - به خدمت رسول خدا ﷺ آمد. اصحاب گرد او را احاطه کرده بودند. عمران نیز در میان آنان بود. چون - در آن مجلس - حصین اسلام خود را اعلان نمود، بلافاصله عمران از جا برخاست و به بوسیدن دست و پا، سر و صورت پدرش پرداخت. چون رسول خدا ﷺ این صحنه را بدید به گریه افتاد و گفت:

«رفتار عمران مرا به گریه انداخت. پدرش وارد مجلس شد چون هنوز بر کیش کفر بود به او هیچ توجه و اعتنایی ننمود. اما وقتی به اسلام گروید و ایمان آورد، وی هم حق و وظیفه دینی خود را نسبت به او ادا کرد. این واقعه مرا به گریه انداخت.»^۲

شایان توجه اینکه، بی اعتنایی عمران نسبت به پدرش، بر این امر دلالت نمی کند که بی احترامی و بی توجهی به والدین کافر و مشرک در اسلام امری مطلوب و پسندیده باشد، بلکه در اسلام احترام و توقیر والدین در تمامی احوال - حتی حالت کفر - لازم و ضروری است تا آنجا که در سه مورد از قرآن کریم آمده که جدایی عقیده نباید باعث بی احترامی به آنها بشود.

در سوره عنکبوت، آیه شماره ۸ آمده:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا...﴾ - (عنکبوت: ۸)

«ما (خداوند) به انسان توصیه کرده ایم که نسبت به پدر و مادرش نیکی بورزد و اگر آنها تلاش کردند که شرک ورزی به من چیزی که کمترین علم و شناختی از آن نداری از آنان پیروی و تبعیت منما...»

و در سوره لقمان، آیه ۱۵ آمده است:

﴿وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُ

۱. البداية والنهاية: ۳/۳۲، حیات الصحابه: ۱/۴۳، طبقات ابن سعد: ۴/۹۳، طبقات حاکم: ۲۹۸/۳.

۲. الاصابة فی تمییز الصحابة لابن حجر، ج ۱، ص ۳۳۷.

هُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا... ﴿لَقمان: ۱۵﴾

«و اگر (پدر و مادر) با شما تلاش کردند که شرك بورزی نسبت به من چیزی را که کمترین علم و شناختی از آن نداری از ایشان پیروی مکن، اما در دنیا با ایشان به نیکی رفتار کن...»

و در سوره اسرا، آیه ۲۳ آمده است:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...﴾ (اسرا: ۲۳)

«و پروردگار شما حکم کرده که جز او احدی را پرستش نکنید و با پدر و مادر به نیکی رفتار نمایید...»

با استناد به این آیات کریمه روشن است که وظیفه مسلمان در مقابل والدین کافر و مشرك احسان و احترام است، اما اگر آنان بخواهند او را از دینش برگردانند به هیچ عنوان حق ندارد از آنان اطاعت ورزد، بلکه باید در مقابل آنان ایستادگی از خود نشان دهد.

به برکت این تربیت اجتماعی، فرد در جامعه اسلامی آنچنان با جمع پیوند می خورد که نه تنها تمامی افراد آلام همدیگر را احساس می کنند، بلکه عملاً درد همدیگر را می چشند و این نوع «پرورش» در این حد رفیع جز در اسلام در هیچ مکتبی وجود ندارد؟!!

هنگامی که حضرت عثمان پسر مظعون از حبشه برگشت، در پناه ولید پسر مغیره وارد مکه شد. اما وقتی مشاهده کرد همگی اصحاب در ناراحتی و عذاب بسر می برند. از جوار و امان او خارج گشت. زیرا برای او قابل تحمل نبود که او در امان باشد و برادرانش در معرض رنج و عذاب! او همراهی با سایر برادران دینی را در تحمل عذاب و سختی بر آرامش و اطمینان ترجیح داد؟!!

چرا که تحمل رنج جسمی بر او سهل و آسانتر از مشاهده وضعیّت برادران و چشیدن مرارت درونی و عذاب درونی ناشی از ناراحتی و عذاب آنان بود.

از برکت این تربیت همگی مسلمانان به «یدواحد» و جسد واحد مبدل شده

بودند.

مفهوم مساوات

یکی از ویژگیهای بارز نظام جاهلی این بود که فواصل و امتیازات بر مبنای خون و نسب، وطن و ملیت، نژاد و عشیرت، رنگ و زبان، جنس و عنصر، شغل و پیشه، فقر و ثروت، محاسبه می گردید.

در برخی موارد این امتیازات جاهلی به حدی قوی و مؤثر به نظر می رسید که بعضی از صاحبان امتیاز و قدرتمندان بقیه را به بردگی می گرفتند؟!!

اما هنگامی که مکتب انسانساز و رهایی بخش اسلام ظهور کرد، ریشه تمامی این امتیازات جاهلی را از بیخ و بن برکند و به جای آن و بر ویرانه های آن کاخ رفیع «مساوات همه انسانها» صرف نظر از رنگ، نژاد و... - و تسلیم در برابر خداوند متعال و مکلف بودن همگان به تبعیت از قوانین او را «بنا نهاد».

بدین وسیله برای همگان به اثبات رساند که تمامی انسانها مساوی هستند و هیچ امتیازی برای غنی بر فقیر، مرد بر زن، مالک بر برده، سفید بر سیاه و بالعکس وجود ندارد. از برکت تعالیم اسلام تمامی پرده های ساخته و پرداخته امتیازات جاهلی پاره گردید و همه امتیازات رنگی و زبانی، جنسی و وطنی ذوب گردیدند.

در مواردی - در اسلام نیز - بین انسانها نوعی امتیاز مشاهده می گردد و برخی به خاطر برخورداری از ویژگیها بر برخی دیگر تفوق و برتری خواهند یافت، اما نه در سایه برخورداری از نعمتهای مادی بیشتر و فراوانتر، بلکه به برکت تقوا و عمل صالح. و ثمره این امتیاز هم تنها در روز قیامت مطرح و قابل مشاهده است و در دنیا همگی مساوی هستند.

مسلمانان صدر اسلام در سایه تربیتی که از دین و از رسول خدا گرفته بودند، این چنین در کنار هم و باهم می زیستند. ابوبکر و بلال، عمار و عثمان، علی و صهیب، برادرگونه در کنار هم و باهم می زیستند و هیچیک از آنها احساس کمترین برتری بر دیگری نمی کرد و از هیچ نوع امتیاز و برتری خبری نبود!!

تحمل این مساوات برای طرفداران جاهلیت که به امتیازات مادی و قومی می بالیدند ممکن نبود. به عبارت دیگر، سطح اندیشه و تفکر آنان رشد چنانی نکرده بود که آن را قبول کنند.

منشأ این تحول عظیم در نوع تفکر و نگرش و طرز رفتار مسلمانان - که دربرگیرنده تمامی جوانب حیات بود - تنها و تنها ایمان بود. ایمانی که «اهل جاهلیت» فاقد آن بودند.

بعد از سپری شدن مرحله پنهانی و علنی گشتن اسلام، اصحاب بزرگوار (رضوان الله علیهم اجمعین) در حرم کعبه گرد شمع وجود مبارک حضرت رسول خدا ﷺ را همچون پروانه گان احاطه می کردند. تشکیل دهندگان محفل سوختگان عشق، بلال، ابن مسعود، صهیب، ابن ام مکتوب و... بودند. اشراف قریش و سرکردگان جاهلیت از کنار ایشان رد می شدند، اما نخوت جاهلی به آنها اجازه نمی داد هم مجلس این «فقرا» (در واقع اغنیا) شوند و از کلام روح بخش رسول خدا ﷺ بهره مند گردند. این بود که از رسول خدا می خواستند این مجموعه را از گرد خود براند تا ایشان هم نشین او شوند و کلامش را بشنوند... فرط علاقه رسول خدا ﷺ به ایمان آوردن آنها، این تصور را در درون او برانگیخت شاید نشستن با آنها باعث هدایت آنان گردد.

لکن خداوند متعال در اسرع وقت او را متنبه گردانید و او را برخطا بودن «اجتهادش» واقف نمود. رسول خدا ﷺ در این اجتهاد هدفی جز پیشبرد دعوت و کسب عناصر جدید نداشت. با این وصف خداوند ذوالجلال به او هشدار داد و فرمود:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...﴾ (انعام: ۵۲)

«و از خود مران و طرد مکن آنهایی را که صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را از در تضرع و زاری می خوانند و جز (رضای) او هدفی دیگری ندارند.»

این آیه کریمه در شرایطی بر رسول خدا ﷺ فرود آمد که او هنوز در مکه اقامت داشت و شدیداً به کسانی نیاز داشت که اطرافش را بگیرند و او را یاری

رسانند.

اما اسلام حامل ارزشهایی است که به خاطر هیچ مقصد و هیچ احدی خدشه بردار و تغییر پذیر نیستند. هرکس بخواهد به اسلام بگردد باید قبل از هر چیز در مقابل تمامی ارزشهای آن سر تسلیم فرود آورد و مطیع بی چون و چرا باشد. در غیر این صورت اسلام وی مفهومی ندارد.

در يك مورد مشابه دیگر آیات روح بخش خدا مفهوم مساوات را مورد تأکید قرار می دهند. این بار رسول گرامی اسلام به خاطر يك مرد فقیر و نابینا (عبدالله پسر ام مکتوم) شدیداً مورد توبیخ قرار گرفت.

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى * وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكَى * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ ۖ أَلَمْ يَكُنْ مِنْ رِزْقِ رَبِّكَ﴾ (عبس: ۱-۳)

«(رسول خدا) اخم کرد و روی برافروخت از اینکه نابینایی به نزدش آمد. تو چه می دانی؟ شاید او تزکیه پیدا کند یا یادآوری پیدا کند و یادآوری او را سود و نفع

→

۱. در اینجا بی مناسبت نمی دانم نظر شهید بزرگوار سید قطب را پیرامون مورد توبیخ واقع شدن رسول خدا ﷺ به خاطر عبدالله پسر ام مکتوم به صورت خلاصه بازگو نمایم. او می فرماید: «توجیه و توییخی که به خاطر این حادثه بر رسول گرامی خدا ﷺ فرود آمده بس عظیم و جدی است. عظیم تر و جدی تر از آنچه در وهله اول به ذهن ما خطور می کند و در تصور ما می گنجد. این حادثه يك معجزه است. يك حقیقت است که خداوند متعال می خواهد آن را برای همیشه در روی زمین استقرار بخشد (تا موجب تنبّه نسلا شود). آری هم خود حادثه، هم آثار مترتب بر آن معجزه بزرگی هستند که اراده خداوند بر ماندگاری و جاودانگی آنها - تا قیام قیامت - بوده است. شاید این حادثه - در نوع خود - بزرگترین و مهمترین معجزه اسلام باشد.

اما تعجب در این است که این معجزه مهم و بزرگ به خاطر يك حادثه شخصی - به ظاهر كوچك بوقوع پیوسته. این هم به نوبه خود یکی از ویژگیهای اعجاز قرآنی است که به خاطر يك حادثه فردی به دنبال يك واقعه جزئی، به مناسبت رخدادی محدود و مخصوص، يك حقیقت بزرگ و مهم و مطلق و يك منهج و روش کلی و فراگیر را بیان می فرماید.

این حقیقت بزرگ و مهم که توجیه قرآن به تقریر و اثبات آن پرداخته و آثار واقعی و بالفعل مترتب بر آن را در زندگی مسلمانان معین نموده، همانا «حقیقت اسلام» است.

این حقیقت چیزی است که هم اسلام، هم سایر ادیان آسمانی خواهان پایه ریزی و پرورش آن در روی زمین و عمق قلوب انسانها بوده اند.

←

بخشد. »

از برکت تعالیم روح بخش آیات قرآنی این باور و اعتقاد در قلوب مسلمانان استقرار پیدا کرده بود که ارزشهای پست مادی دنیایی در میزان و ترازوی خدایی اهمیت قابل اعتنایی ندارند. در سایه این تعالیم ریشه جرثومه های فساد و تبهکاری از قلوب مؤمنین کنده شده و آثار هرگونه تکبر و برتری طلبی بر یکدیگر از میان آنان

→

این حقیقت در این خلاصه نمی شود که بفهمیم در اسلام با يك فرد از افراد جامعه یا يك گروه از مردم چگونه رفتار شود؟ چنانچه از توجه سطحی به حادثه این فهم به اذهان خطور می کند، بلکه این حقیقت بمراتب خیلی از این عمیق تر و مهم تر است. این حقیقت به ما می فهماند که انسانها زندگی را چگونه فهم و سنجش کنند. و با استفاده از چه میزان و معیارهایی ارزش و قیمت زندگی را وزن نمایند.

حقیقتی که توجیه قرآنی از آن پرده برمی دارد این است که انسانها باید تمامی ارزشها و موازین زندگی دنیایی خود را از تعلیمات قرآن و آسمانی بگیرند. و تمامی احکام و دستورات از آسمان بر آنها فرود آید و این تعالیم آلوده به هیچ گونه ساختار ذهن بشری و مادی آلوده نگردد و برخاسته و نشأت گرفته از تصورات و ملاسبات مادی نباشد.

این مسأله که قانون آسمانی بر روابط اهل زمین حاکم باشد، درحالی که خیلی عظیم به نظر می رسد در همان حال سخت و دشوار هم جلوه می کند، زیرا جاذبه های مادی انسان را به سوی خود جذب می نمایند و سد راه عروج و تعالی او به سوی ارزشهای الهی و رهایی از قید و بندهای مادی خواهند گردید. هنگامی دشواری و سختی این امر معلوم می گردد که واقع حاکم بر بشریت و مشاعر او را درك کنیم و بفهمیم که رهایی و خلاص از فشارهای ناشی از روابط حاکم بر زندگی بشر و موروثات محیط چقدر سنگین و پاره نمودن غل و زنجیرهای دست و پاگیر رسوبات جاهلی و جاذبه های پست مادی چقدر سخت است.

آری، اگر از این زاویه به قضیه نظر کنیم سختی آن برای ما روشنتر خواهد شد و آنوقت می فهمیم که فردی همچون رسول خدا ﷺ هم - با این عظمت و بزرگی - از توجیه و تنبیه خداوند بی نیاز نیست او هم نیازمند تبلیغ است. بالاتر از این او چنان مورد عتاب واقع می گردد که از عمل خود در تعجب فرومی رود.

برای درك و تصور عظمت هر امری کافی است که رسول خدا ﷺ در مورد آن تبلیغ و توجیه شده باشد. بلی، برای درك اهمیت و عظمت آن کافی است انسانی به این عظمت! فردی به این وارستگی! پیغمبری به این رفعت و بلندی! بدان مأمور باشد. این حقیقت امری است که خداوند خواهان استقرار آن در روی زمین بوده است آنهم به مناسبت يك حادثه فردی ...!! چرا؟

برای اینکه انسانها به نقص خود پی برده و قوانین و شرایع خود را از آسمان (خدا) دریافت دارند و از جاذبه های پست مادی رها گردند ... این است آن امر عظیم.

←

رخت بربست و دل‌های آلوده، به فطرت اصیل خویش بازگشته و طهارت و پاکی خود را دوباره بازیافتند و ارزشهای اصیل دینی به جای مظاهر فریبنده دنیایی - بار دیگر در قلوب و درون مسلمانان نفوذ کرد و مستقر گردید.

عدم جواز هجرت به مکه

برای روشتر شدن روند «تربیت اجتماعی» در مقطع مکی لازم است به این



معیار و میزانی که خداوند توسط پیغمبران (صلوات الله علیهم اجمعین) برای بشریت فرو فرستاده تا تمامی ارزشها بدان سنجیده شوند. معیار:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ﴾ «بدرستی که برترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شما است،» می باشد. این یگانه معیاری است که در اسلام تمامی ارزشها بدان سنجیده می شوند. این معیار، معیاری است آسمانی و هیچ علاقه و ربطی به ماده و تعلقات مادی ندارد.

انسانها در زندگی دنیایی علایق و روابط گوناگون باهم دارند و خواهند داشت و تمامی این علایق ارزش و جاذبه بخصوص دارند. آری، انسانها براساس معیارهای دیگری غیر از «تقوی» همچون نسب، قدرت، مال و ثروت، و... باهم تعامل و رفتار می نمایند و تمامی روابط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و غیره خود را براساس این معیارها و موازین تنظیم می نمایند. از اینرو اندیشه برتری و تفوق طلبی بعضیها بر بعضی براساس این معیارهای غلط در جامعه رواج و رونق پیدا خواهد کرد.

اما اسلام با طرح معیار ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ﴾ روی تمامی این معیارهای رایج مادی خط بطلان کشید و آنها را دور ریخت. در عوض يك معیار خدایی و آسمانی مطرح کرد معیاری که در میزان خدا تنها بدان اعتراف شده، لاغیر.

سپس واقعه عبدالله ابن ام مکتوم بهانه شد تا يك واقعیت مهم و ارزش خدایی در زمین مستقر گردد و يك مبدأ اساسی تثبیت گردد، و آن اینکه معیار، فقط معیار آسمانی است. ارزش، تنها ارزش الهی است و بر امت اسلامی واجب است بر تمامی ارزشها و معیارهای «جاهلی» پشت پا زند و تنها تسلیم معیار الهی گردد... و هرچیز را به میزان برنامه خداوند بسنجد... يك مرد نابینای فقیر - این ام مکتوم - به خدمت رسول الله ﷺ می آید، درحالی که او با گروهی از سران قریش مشغول گفتگو است به طمع اینکه تبلیغ او در قلوب آنان اثر کرده و حرف او را بپذیرند... این نابینای فقیر درحالی که خدمت رسول خدا می آید که او به کار مهمی مشغول است. رسول خدا از سر اجتهاد و به طمع ایمان سران قریش حالت اخم به خود می گیرد و توجهی به عبدالله نابینا نمی کند.

هرچند مرد نابینا متوجه حالت او نمی شود، و هرچند کار او در راستای مصلحت فراخوانی و دین اسلام بود و از حرص و ولع او بر نشر اسلام نشأت گرفته بود، مع الوصف خداوند متعال مداخله می نماید و شدیدترین عتاب و توبیخ خود را متوجه محبوبترین و برترین بندگان رسول خدا ﷺ می گرداند...

سبحان الله از عظمت این دین!!؟



نکته اشاره کنم که بنیه ترکیب به عبارت دیگر ارزیابی طبقاتی جماعت اسلامی در مکه چگونه بوده است.

با امعان نظر در تعداد و وضعیت مسلمانان در مکه درمی یابیم که «جماعت اسلامی» در مقطع مکی محصور به افراد مکی، یا ساکنان آنجا بود و کسانی که به اسلام گرویده بودند و در خارج از شهر مکه سکونت داشتند، اجازه هجرت به مکه و اقامت در آنجا را نداشتند. در داستان حضرت ابوذر غفاری آمده که: بعد از اینکه ابوذر به خدمت رسول خدا ﷺ شرفیاب شد و ایمان آورد، رسول الله ﷺ فرمود: «به میان قومت برگرد و ایشان را از اسلام خویش با خبر کن و تا آنگاه که دستور هجرت از سوی من به تو می رسد آنجا بمان.»^۱

در داستان اسلام آوردن عمرو پسر عبسه آمده که عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ «من آماده تبعیت و پیروی بدون چون و چرا از تو هستم». رسول خدا در جواب فرمود: «تو امروز قادر به انجام این کار نیستی، مگر وضعیت اسفبار من و مسلمانان را نمی بینی؟ به میان قومت برگرد و هرگاه دریافتی ما قوت پیدا کرده ایم به سوی ما هجرت کن.»^۱

→

عتاب خداوند عظیم الشان از محمد فرستاده خدا! پیغمبر رحمت! صاحب خلق عظیم! آنهم با این اسلوب شدید و عنیف! اسلوبی که زبان و قلم از بیان آن عاجز و ناتوان می باشند؟!!

﴿عَسَىٰ وَتَوَلَّىٰ * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ * وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكَىٰ * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ * فَإِنَّ لَهُ تَصَدَّىٰ * وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكَىٰ * وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ * وَهُوَ يَخْشَىٰ * فَإِنَّ عَنْهُ تَلَهَّىٰ * كَلَّا﴾

اخم کرد، روی برگردانید از اینکه آن نابینا (عبدالله پسر ام مکتوم) به نزدش آمد. تو (ای محمد) چه می دانی؟ شاید او (عبدالله ...) تزکیه پیدا کند یا تذکر و یادآوری او را سودمند واقع شود، اما آنکه خود را بی نیاز می داند (سران جاهلیت) تو متوجه آنها می شوی و دست فراسوی آنها دراز می کنی؟! اما آنکه به نزد تو آمد و (برای فهم دین) در سعی و تلاش است و در عین حال (از خدا) می ترسد، تو از او روی برمی گردانی؟ نه نه، هرگز (این چنین مکن). (نقل واقتباس به اختصار از سوره عبس، تفسیر فی ظلال

القرآن، جلد ۸) (مترجم)

اما مسلمانان ساکن و اهل مکه در میان قبیله خود کسانی را می یافتند که حمایتشان کنند، با وجود این مورد تعرض و شکنجه قرار می گرفتند، اما شکنجه آنان آنقدر سنگین نبود که زیر آن جان بدهند چنانچه برای یاسر و سمیه (رض) پیش آمد. آنان در مکه قبیله ای نداشتند که به دفاع از ایشان برخیزد، این بود که زیر شکنجه شهید شدند. اما وضعیّت نسبت به افراد دیگر از قرار دیگری بود.

ابن اسحاق (رحمه الله) می گوید: «چون ولید پسر ولید اسلام آورد گروهی نزد هشام پسر ولید رفته و از او خواستند چند نفر از جوانان قبیله را - که اسلام آورده بودند - به آنان تسلیم کند. از جمله سلمه پسر هشام و عیاش پسر ابی ربیع، و با احتیاط زیاد گفتند: می خواهیم، این جوانان را به خاطر ترك دین آباء و اجدادی خود و انتخاب دین دیگر شدیداً مورد نکوهش قرار دهیم.

گفت: آنطور که میل دارید آنها را عتاب و توبیخ کنید ولی مبادا قصد جان ایشان بکنید. به خدا قسم اگر آنان را بکشید سران و بزرگان شما را خواهم کشت.^۲

وضعیّت نسبت به مسلمانان اهل مکه چنین بود، اما برده ها امثال بلال و صهیب وضعیت دیگری داشتند. این بود که خداوند حضرت ابوبکر و امثال او را فرشته نجات جان ایشان قرار داد. ایشان را خریده و آزاد نمودند.

رسول خدا ﷺ از ته قلب می خواست شکنجه و فشار موجود بر مسلمانان فراتر و بیشتر از طاقت و توان ایشان نباشد و همواره در تلاش بود از طریق فدیة ایشان را از شکنجه خلاص کند. چون مسلمانان غیرمکی یآوری نداشتند هجرت کردن و ماندگار شدنشان در مکه خلاف حکمت بشمار می رفت. رسول خدا ﷺ همواره در فکر بود مأمنی برای آنها پیدا کند تا به آنجا هجرت کنند.

۱. روایت مسلم، شماره ۸۳۲.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۱.

لهذا به آنها دستور می فرمود به میان قبیله خویش برگردند. این امر بر روشنی بر این واقعیت دلالت دارد که رسول خدا ﷺ از بدو کار بخوبی می دانست که مکه مکان مناسبی برای گسترش فراخوانی اسلامی نیست و زمینه تأسیس حکومت اسلامی در آنجا اصلاً وجود ندارد.

فصل چهارم

روند اقتصادی تربیت

درصدد این نیستم که در این فصل از اقتصاد به عنوان يك سیستم عرضه و تولید که بر جامعه آن روز عربستان حاکم بوده سخن برانم و اصول و کلیات آن را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهم، بلکه آنچه من درصدد توضیح و بیان هستم اینکه اقتصاد - در مقطع مکه - به عنوان يك حربۀ خطرناك و سلاح کشنده ازسوی قریش علیه مسلمانان مورد استفاده قرار می گرفت تا از طریق آن با فراخوانی اسلامی به مقابله برخیزند. در این فصل روشن می کنیم که موضع تربیتی و عملی مسلمانان در قبال این حربۀ خطرناك و سلاح کشنده چه بوده است؟

مسدود کردن راه دعوت

قبلاً از وضعیت شهر مکه سخن راندم و توضیح دادیم که مکه يك شهر تجارتي بود و سرمایه داران در آنجا نفوذ و اقتدار نام داشتند تا حدی که ریاست فقط به کسانی واگذار می شد که از نفوذ اقتصادی بهره مند بودند. اقلیت ناچیزی از تمامی امکانات بهره مند بودند و در اوج رفاه و آسایش بسر می بردند. آنها با استفاده از «رباخواری» سود کلانی به دست می آوردند و مال گزافی جمع می کردند. در مقابل، اکثریت قریب به اتفاق جامعه در اوج فقر و نداری می زیستند.

سرمایه داران حاکم برای ادامه سلطه ظالمانه خویش با فقرا بسیار بد و خشن رفتار می نمودند و گمان می بردند با در فقر نگاه داشتن ایشان می توانند آنها را برای همیشه در قبضه سلطه خود نگاه دارند!

لذا وقتی رسول خدا ﷺ فراخوانی خود را شروع کرد، قریش به منظور احاطه کردن و از پای درآوردن دعوت از روشها و اسلحه های گوناگون استفاده کردند که سلاح اقتصادی از جمله آنها بود. آری، تحمیل فشار زندگی و کسادی بازار تجارت یکی از تضيیقاتی بود که از سوی قریش علیه رسول الله ﷺ و یارانش (رض) اعمال می شد چنانکه قبلاً گفته ابوجهل را در این زمینه نقل کردیم.

بسیاری از یاران رسول خدا جوانانی بودند که هنوز تشکیل خانواده نداده و در خانه پدر زندگی می کردند. از جمله شکنجه هایی که از طرف خانواده علیه این جوانان اعمال می شد، تشنه و گرسنه نگاه داشتن آنان و ایجاد فشار اقتصادی بود. نمونه آن را قبلاً در داستان خالد پسر سعید پسر عاص ذکر کردیم. امام احمد به نقل از خباب می گوید: «آهنگر بودم و دینی پیش عاصی پسر وائل داشتم. نزدش رفتم تا طلبم را از او بگیرم. گفت: به خدا قسم، تا به دین محمد پشت نکنی طلبت را نمی دهم. گفتم: قسم به خدا، تا آن روز که می میری و زنده می شوی به دین محمد پشت نخواهم کرد. عاص - از روی تمسخر - گفت: اگر مردم و زنده شدم نزد من خواهی آمد. آن وقت نیز من ثروتمند و پولدار خواهم بود و قرض تو را پرداخت خواهم کرد.»^۱

خداوند متعال در این مورد، این آیه را نازل فرمود:

﴿أَفَرَأَيْتَ الذِّیْ کَفَرَ بِآیَاتِنَا وَقَالَ لَأَتِیْنَ مَالًا وَوَلَدًا...﴾ - (مریم: ۷۷)

«آیا ندیدی آنکه آیات ما را تکذیب نمود و گفت: به من مال و اولاد فراوان داده

شده است.»

۱. این داستان در صحیح البخاری، شماره ۱۰۶۰ و صحیح مسلم، شماره ۲۷۹۵ آمده است.

در بدو فراخوانی، قریشیها به شیوه فردی با رسول خدا و یارانش مقابله می کردند، لکن وقتی گرایش به اسلام شدت پیدا کرد و حرکت دینی قوت گرفت و روزبه روز در مسیر خویش به جلو شتافت، قریشیها نیز علیه آن موضع جمعی و همگانی اتخاذ کردند این موضع گیری جمعی در کتب سیره به «داستان صحیفه» معروف است.

ابن اسحاق می گوید: «وقتی قریشیها شنیدند که عده ای از یاران رسول خدا ﷺ به حبشه هجرت کرده و در آنجا - در حمایت نجاشی - به امنیت و استقرار دست یافته اند. همچنین هنگامی که از اسلام آوردن حضرت حمزه و عمر (رضی الله عنهما) آگاه شدند - که این خود ضربه مهلکی بر پیکر جاهلیت وارد آورد و بدین ترتیب احتمال زیاد می رفت که نفوذ و رواج اسلام در میان قبایل سرعت یابد - کنفرانسی با شرکت اکثریت سران شرك تشکیل دادند و بعد از مشاوره و تبادل نظر فراوان، قطعنامه ای به تصویب رساندند که به موجب آن هرگونه معامله (دادوستد) و مناکحه با بنی هاشم و بنی مطلب ممنوع گردیده بود. بعد از کتابت قطعنامه همگی آن را امضاء کرده و آن را در داخل کعبه آویزان نمودند تا کسی جرأت نزدیکی به آن و پاره کردنش را نداشته باشد.»^۱

هرچند مفاد و مضمون این «صحیفه» ظالمانه شامل حال تمامی مسلمانان نمی گشت، چون علیه دو طایفه بنی هاشم و بنی مطلب - اعم از مشرک و مسلمان - تنظیم گردیده بود، مع الوصف همگی مسلمانان کم و بیش از تأثیرات منفی آن متضرر گردیدند. چون هدف اصلی این قطعنامه رسول خدا ﷺ بود و در صورت بروز مشکل برای او و محدود گشتن او، همگی تحت تأثیر آن قرار می گرفتند.

قریش این چنین قساوت‌مندانانه و ستمکارانه جهت پیشگیری از رشد اسلام و مسدود نمودن راه آن از تمامی امکانات موجود بهره جست.

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۰.

راهنمائیهای قرآن

در بعضی از آیات قرآنی (مکی) نماز و زکات به عنوان دو عامل اساسی و دو رکن اصیل پرورش در کنار هم آمده‌اند. در سوره نمل می‌خوانیم:

﴿طَسَّ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ * هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ - (نمل: ۱-۳)

«طس. (خداوند به معنایش داناتر است). این (کلام که آنرا به تو وحی می‌کنیم) آیات قرآن و کتاب مبین (روشنگر احکام الهی برای سعادت دو جهان) است راهنما و مژده‌رسان برای مؤمنان است، آنهایی که نماز به پای می‌دارند و زکات می‌دهند و نسبت به آخرت ایمان و یقین دارند.»

در سوره لقمان می‌خوانیم:

﴿الْم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ * هُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ - (لقمان: ۱-۴)

«الم - این، آیات کتاب حکیم است * هدایت و رحمت است برای نیکوکاران * آنهایی که نماز به پای می‌دارند و زکات می‌دهند و نسبت به روز آخرت یقین دارند.»

از این دو آیه شریف استفاده می‌گردد که سخن از زکات در مقام توصیف مسلمانان است نه در مقام امر به ادای آن، چون ادای زکات در مدینه بر مسلمانان واجب گردیدنه در مکه، و احتمال دارد بحث از آن در آیات مکی فقط برای زمینه‌سازی باشد.

همچنانکه آیات قرآنی در مورد انفاق و پاداش انفاق‌دهندگان در مکه فراوان بر رسول خدا فرود می‌آمد. از جمله:

﴿قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً...﴾ - (ابراہیم: ۳۱)

«به بندگان مؤمن من بگو نماز به پای دارند و آشکار و نهان از آنچه به ایشان بخشیده‌ایم انفاق ورزند...»

﴿فَاتِذَا الْقَرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ - (روم: ۳۸)

«پس حق خویشاوندان و مساکین و راه ماندگان را بده. این برای آنان که رضای خدا را می‌جویند بهتر است و آنان خود رستگارانند.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ﴾ - (فاطر: ۲۹)

«به حقیقت کسانی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند و نماز را به‌پا می‌دارند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم پنهان و عیان انفاق می‌کنند، به تجارتی که نابودشدنی نیست امیدوارند.»

دقت در اسلوب و سیاق این آیات کریمه و غیره که در مکه و در مورد انفاق فرود آمده‌اند، نشان می‌دهد که مبنای آنها بر تشویق و ترغیب است. چنانچه از آیات برمی‌آید مقدار معینی برای انفاق در نظر گرفته نشده، بلکه به وضعیت اقتصادی و فقر و غنای اشخاص انفاق‌دهنده و مقدار نیاز شخص فقیر، توجه شده است.

چنانچه قرآن کریم در مقطع مکی از مسلمانان می‌خواست از رباخواری دوری جویند، اما به صراحت حکم تحریم ربا را بیان نکرد. خداوند فرموده:

﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَا لَّيْرَبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرَبُّوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِّكَوَةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْغَفُونَ﴾ - (روم: ۳۹)

«آنچه را که بعنوان ربا می‌دهید تا از اموال مردم فزونی یابد نزد خدا فزونی نخواهد یافت (بلکه خدا از آن می‌کاهد و نابودش می‌نماید) و آنچه را که بعنوان زکات می‌پردازید و تنها ذات خدا را منظور نظر می‌دارید اینگونه کسانی دارای پاداش مضاعف خواهند بود.»

از اسلوب قرآنی بوضوح و روشنی فهم می‌گردد که ربا نیاز فقرا و مساکین را استغلال می‌کرد، لذا لازم بود انفاق و فریضة زکات به عنوان بدیل و جایگزینی از آن در میان مسلمانان مطرح گردد.

تربیت و واقع عملی

علاج عملی: وضعیت اسفبار مسلمانان - در مکه - ایجاب می کرد که با استفاده از آیات کریمه قرآن که مرتب نازل می گردید و باتوجه به واقعیت زندگی مسلمانان، يك راه حل عملی برای حل مشکلات مالی و معیشتی آنها در نظر گرفته شود. لذا گروهی از مسلمانان، به اقدام شخصی خود و گروه دیگری به توجیه مستقیم رسول خدا ﷺ برای حل مشكلهای خود از اسلوب و روشهای زیر پیروی می کردند:

الف - صبر.

ب - بذل و انفاق.

ج - تحريك احساسات انسانی.

د - مناعت قبيله ای.

که اينك توضیحی پیرامون هريك از این موارد خواهیم داد.

۱ - صبر

در باب دوم این بخش از صبر به عنوان يك وسیله تربیتی عمومی به تفصیل سخن رانديم. در اینجا به ذکر نمونه ای از چگونگی تطبیق این وسیله ازسوی مسلمانان اشاره می کنم.

ابونعیم از سعد پسر ابی وقاص نقل می کند، فرمود: «در مکه در اوج فقر و تنگدستی زندگی می کردیم. رسول خدا ﷺ نیز در تحمل مرارت و سختی همراه ما بود. چون دوران مصیبت بسیار طولانی گردید، خود را به آن عادت دادیم و بر آن صبر ورزیدیم.

شبی در خدمت رسول خدا بودم. برای قضای حاجت بیرون رفتم. احساس کردم ادرارم به چیزی برخورد می کند و از آن صدای خش خش بلند می شود. آنرا برداشتم، دیدم يك تکه پوست شتر است. بعد از پاکیزه کردن آن را پختم و تناول کردم

و رویش آب آشامیدم. این تکه پوست کفاف روزی سه شبانه روز مرا کرد.^۱ رسول خدا ﷺ و همراهانش - به هنگام محاصره در شعب ابی طالب - آنقدر بر تحمل شداید صبر ورزیدند که رقت حال ایشان، حمیت و غیرت بعضی از قریشها را به جوش آورد - مطعم پسر عدی، هشام پسر عمرو، زمعه پسر اسود، از جمله این افراد بودند - آنها در يك اقدام غیرتمندانه و شجاعانه قطعنامه ننگین موسوم به «صحیفه» را پاره نمودند.

بلی، رسول الله و یارانش در راه اعتلای آرمان و اعتقاد صبر پیشه کردند و به قول حضرت سعد پسر ابی وقاص (رض) صبر وسیله ای بود که ثمره اش بعدها در غلبه بر مشکلات و مشقات در شرایط سخت و بحرانی تجلی کرد.

۲ - بخشش و انفاق

شکی در این نیست که مسلمانان در مسأله انفاق، سهم بسزایی ایفا کردند و هرکس به نسبت توانش در راستای تنفیذ و اجرای دستورات قرانی و احساس مسئولیت در قبال برادران دینی، اقدام به انفاق می نمود. در صفحات قبل اشاره کردیم که عثمان پسر مظعون قبول نکرد در جوار ولید بسر ببرد و برادرانش مورد تعرض واقع شوند. در واقع او عذاب و شکنجه همراه برادران را بر امنیت و آسایش تنهایی ترجیح داد.

در محیطی که احساس مسئولیت در قبال برادران به این درجه برسد، امکان ندارد که تعدادی در ناز و نعمت زندگی کنند و گروه دیگری مرارت زندگی را تحمل نمایند و آنها بی تفاوت از کنارشان بگذرند. چون در جامعه اسلامی، ثروتمند مسلمان هیچ وقت در قبال مشکلات برادران ایمانش بی تفاوت نخواهد بود!!

یکی از نمونه های بارز و روشن انفاق - که همچون ستاره ای در صفحات تاریخ می درخشد - اقدام حضرت ابوبکر (رض) برای خریداری بردگان مسلمان و

آزادسازی آنها در راه خداوند متعال بود.

حضرت ابوبکر از سرمایه و اموال خویش حضرات: بلال، عامر پسر فهیره، ام عبیس، زنیره، مهذیه و دخترش، جاریه بنی مؤمل و ابی فکیهه مولای (آزادشده) امیه بنی خلف و... را خریداری کرد و آزاد نمود...!

حضرت ابوبکر در این راستا مبلغ هنگفتی از سرمایه خود را در راه خدا بخشید که باعث کسادى تجارتش گردید و بدین سبب ازسوی پدرش مورد عتاب و توبیخ شدید قرار گرفت.

۳- تحريك احساسات انسانی

در یکی از روایات مربوط به اسلام آوردن حضرت عمر (رض) به نقل از خودش چنین آمده:

«هنگامی که من به قصد کشتن حضرت محمد، به سوی محل اقامت او می رفتم يك مرد قریشی در مقابلم ظاهر شد و گفت: ای عمر، کجا می روی؟ آیا گمان می کنی که کشتن محمد ﷺ از دست تو برآید، درحالی که تو در داخل خانوادهات به تعالیم او مبتلا گشته ای؟
گفتم: چطور؟

گفت: خواهر و دامادت - فاطمه و سعید - هردو به اسلام گرویده اند. با خشم و ناراحتی تمام جهت حرکت خود را عوض کردم و به سوی خانه دامادم شتافتم.

لازم به تذکر است: رسول خدا ﷺ در آن وقت بر کسانی که وضعیت زندگیشان خوب بود، مقرر کرده بود مسئولیت معیشت يك یا دو نفر را به عهده بگیرند. اتفاقاً به هنگام رفتن حضرت عمر به خانه دامادش دو نفر از فقرا در خانه او زندگی می کردند و تحت کفالت او بودند...»

از این روایت فهمیده می شود که حتی در مرحله مکّه هم کسانی که وضعیت

مالی بهتری داشتند، موظف بودند متعهد تأمین معیشت و رفع نیاز یکی دو نفر از افراد بی بضاعت بشوند. آری، رسول خدا برای معالجه شرایط ناگوار و دشوار و غلبه بر مشکلات اقتصادی متوسل به این روش حکیمانه می‌گردید. یکی از دو نفر فقیری که براساس این طرح نزد سعید پسر زید می‌ماند و او متعهد نفقه‌اش بود، خباب پسر ارت (رض) بود.^۱

خاباب قبل از ایمان آوردن به کمک و مساعدت هیچ کسی نیازمند نبود، زیرا از طریق آهنگری و شمشیرسازی امرار معاش می‌کرد. اما بعد از ایمان آوردن او را تحت فشار شدید قرار دادند. در نتیجه کارش رو به تعطیلی رفت و فقر جانکاه دامنش را گرفت. در صفحات قبل اشاره کردیم که عاصی پسر وائل از بازپرداخت دینش خودداری کرد... این بود که دچار فقر شد و نیازمند مساعدت گشت و سعید از عهده این خدمت برآمد تا این امتحان سخت را پیروزمندانه پشت سر نهد.

داستان خالد پسر سعید نیز - که پدرش روزی او را قطع کرد... در نتیجه بر رسول خدا ﷺ پناهنده شد و مورد تکریم و احترام شایان او قرار گرفت - شباهت فراوانی به داستان خباب دارد...^۲

۴ - مناعت قبیله ای

علاوه بر عوامل سابق الذکر، عامل دیگری وجود داشت که قریشها در شرایط اضطراری برای آن حسابی باز می‌کردند و موجب کاهش و تخفیف فشار بر بعضی از مسلمین می‌گردید. چون در صورت اقدام به اذیت، منافع اقتصادیشان مورد تهدید قرار می‌گرفت.

۱. نگاه شرح زرقانی بر مواهب ۱/ ۲۷۳ به روایت از اسلم از عمر نزد بزار، طبرانی ابن نعیم بیهقی و دارقطنی از انس و ابن عساکر و بیهقی از ابن عباد و ابونعیم از طلحه و عایشه (رض) روایتش کرده اند.

۲. البدایة والنهایة ۳/ ۳۲.

برای نمونه در صحیح مسلم آمده که :

«هنگامی که حضرت ابوذر به اسلام گروید و در حرم کعبه آشکارا به اسلام آوردنش اعتراف کرد، قریش بر سرش ریخته و شدیداً مضروبش کردند. اما حضرت عباس عموی رسول خدا ﷺ دخالت کرد و فرمود: وای بر شما مگر نمی‌دانید که او از طایفه غفار است و راه تجارت و قافله شما به شام از منطقه ایشان می‌گذرد...؟»^۱

مسلمانان با روحیه قوی و شجاعت و مردانگی در مقابل فشارها و تضییقات مشرکین ایستادند و با این روحیه از بذل هر آنچه در توان داشتند دریغ نورزیدند. از برکت این همکاری و تعاون بی‌نظیر بود که حرکت اسلامی توانست در مقطع مکی بر تمامی موانع غلبه پیدا کند و لحظه‌ای از حرکت نایستد و گامهای استواری در مسیر پیروزی نهایی بردارد ...

تجربه ثابت نمود که پیروزیهای بعدی از برکت این تربیت اصیل و ریشه‌دار بود. اگر این تربیت نبود شاید نیل به پیروزی هرگز تحقق نمی‌یافت.

فصل پنجم

شاخصهای تربیت در مرحلهٔ مکی

در فصول سابق به ابعاد گوناگون روند تربیت در مرحلهٔ مکی اشاره کردیم و روشن نمودیم که تربیت شامل تمامی جوانب روحی و جسمی انسان می‌گردد. از عقیده - که پایه و اساس است - شروع گردید و با بهره‌گیری از اسلحهٔ صبر و شکیبایی بر مشکلات و گردنه‌های راه غلبه کرد، و در روشنائی فهم و بینش صحیح راه تاریک را منور و روشن کرد و از تجمع و همسویی ایمان، صبر و علم، ساختمان «قاعده صلبه» که وجود اسلام مبتنی و متکی بر آن است، بوجود آمد.

بنابراین - به حول و قوهٔ خداوند - در این فصل از ویژگیها و علایم تربیت بحث خواهیم نمود. باشد که تصویری صحیح و کامل از موضوع ارائه کرده باشیم.

علایم و ویژگیهای تربیت

۱ - تربیت امت.

۲ - تربیت با استفاده از حوادث.

۳ - تربیت درازمدت.

۴ - تربیت و ارزش کار.

۱- تربیت امت

«تربیت اسلامی، تربیت امت بود. امت به مفهوم وسیع اسلامی آن، که عبارت از جماعتی است که به يك عقیده ایمان دارند و براساس قرابت و خویشاوندی اعتقادی جمع می شوند و تسلیم يك فرمانده و رهبر می گردند. رهبری که الگوی عملی التزام به مضامین عقیده است.»^۱

بدین معنی که فرد هم به لحاظ فردی، هم به لحاظ عضویت در جماعت تربیت شود. به عبارت دیگر، تربیت فرد در داخل جماعت باید دو بُعدی باشد و شامل مسئولیتهای جمعی و فردیش گردد.

این دو بُعدی در مسأله تربیت ایجاب می کند که تلاش مبذوله در راه اصلاح فرد خیلی گسترده و وسیع باشد و تمامی ابعاد و جوانب گوناگون جسم و روح را دربر گیرد.

تربیت روحی در اسلام همگام در دو جهت صورت می گیرد:

بُعد اول: تصفیه روح از تمامی رسوبات و آثار جاهلی و به حرکت درآوردن آن در يك جهت مثبت.

بُعد دوم: اشتغال به تکمیل ساختمان اخلاق.

علاوه بر ابعاد داخلی، در تربیت اسلامی بُعد خارجی نیز مدنظر می باشد. بُعد خارجی تربیت اسلامی شامل راه اندازی يك جنگ مقدس بی امان علیه تمامی مظاهر شرّ و باطل و تسلیم مطلق در برابر دستورات رهبر است. مهمتر از همه اینها اینکه تربیت در اسلام - اعم از داخلی یا خارجی - براساس تشکّل دقیق و روش جمعی پایه ریزی شده و صورت می گیرد و تمامی روابط در این تشکیلات نشأت گرفته از عقیده و ایمان هستند ...

این تربیت شامل و همه جانبه کاری سهل و ساده نبود، چون به ایجاد توازن بین تمامی ابعاد و جهات حرکت نیاز داشت. یگانه عاملی که سبب می شد تحمّل

هر مشقّتی سهل و آسان جلوه کند، این بود که این تربیت از پشتوانه الهی بهره‌مند و شخص رسول خدا ﷺ خود ناظر بر گامهای اجرای آن بود.

﴿... وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ - (نساء: ۸۲)

«... اگر (قرآن) از سوی غیر خدا می بود اختلاف بسیاری در آن می یافتند.»

۲ - تربیت با استفاده از حوادث

تربیت در اسلام تنها به عنوان يك نظریه و تئوری ذهنی مطرح نیست، بلکه تربیتی است عملی و تطبیقی که بر واقعیت زندگی تأثیر می‌گذارد و آنرا تغییر می‌دهد. تربیت در اسلام در موعظه، درس، سخنرانی و کنفرانس خلاصه نمی‌شود که تنها در حیطه ذهن و میدان خیال وجود داشته باشد، چرا که منشأ این تربیت فلسفه عقلانی و سرمایه فکری محض نیست ...

چه فایده که انسان در يك موضوع خاص به هزاران سخنرانی گوش فرادهد، اما در میدان عمل و تجربه، حتی یکبار هم در طول عمر خویش آنرا عملی نکند.^۱

۱. بنده در این زمینه واقعه جالب و عجیبی با چشم خود دیدم که باعث تأثر و تأسفم گردید: شیخی در رشته تصوف و عرفان به دریافت گواهی علمی رفیعی نائل گردیده بود. سپس از روی رغبت و علاقه وافری که به نشر علم در او وجود داشت در موضوع و رشته تخصصی خویش سخنرانی ایراد می‌کرد و هر روز در یکی از مساجد قدیمی دمشق به القاء درس و ایراد سخنرانی می‌پرداخت. اتفاقاً در یکی از روزها، شیخ بعد از القاء درس در حال خارج شدن از مسجد بود که پسر بچه‌ای با اربابه ای از کنار او رد شد و چون ازدحام جمعیت فراوان بود نتوانست راه را برای او خالی کرده کنار برود. ناگهان شیخ با مشت و لگد و گوشمالی به جان پسر بچه بیچاره افتاد! کار به جایی رسید که عمّه مردم حاضر در محل دخالت کرده و با هزاران زحمت پسر بچه را از دست شیخ خلاص کردند!!
تعجب در اینجا است که مدرک عالی علمی و درس فراوان دانشگاهی نتوانست در این موقف به درد شیخ بخورد. * (مؤلف)

* حقیر گوید: آنچه مؤلف عالیقدر بدان اشاره کرد نشان از این است که دانش وقتی ارزشمند است که همراه با بینش باشد و از بینش نیرو بگیرد و از زاویه دیگری موجب تقویت آن گردد. چه بسا افراد دانشمندی هستند لکن چون دانششان مبتنی بر بینش نیست، هیچ تأثیری در عملکرد آنها ندارد. بنابراین

استفاده از تجارب ارزنده دیگران و عبرت از رخدادهای گذشته، بخشی از تربیت بشمار می‌رود. چون تجارب آنان دربرگیرنده اخبار و حوادث فراوانی است که قرآن کریم موارد بسیاری از آنها را برای ما بازگو کرده...

تجارب و دروس عبرت‌انگیز قرآنی بین دو موقف (ایجابی و سلبی) در نوساند که بایستی از مواقف ایجابی درس گرفت و به آنها تأسی جست و از مواضع سلبی هم درس دوری و اجتناب گرفت.

در درسهای قبل بیان کردیم که اصحاب بزرگوار رسول خدا ﷺ چگونه و به چه کیفیتی از داستان اصحاب اخذود درس صبر و بردباری در مقابل حوادث یاد می‌گرفتند و بیان کردیم که وقتی خباب پسر ارت از مظلومیت و ناراحتی خود به رسول خدا شکایت برد، رسول خدا ﷺ با یادآوری صبر و شکیبایی امتهای سابق، خاطر او را تسلی داد.

حضرت خباب (رض) هنگامی که به خدمت رسول خدا ﷺ آمد از آزار و شکنجهٔ مسلمانان توسط مشرکین بسیار در فشار و ناراحتی بود. اما رسول خدا ﷺ با یادآوری و ذکر يك واقعت عملی گذشته که برای سابقین پیش آمده بود، خاطر آزوده او را تسلی داد.

در سایهٔ این تربیت، مفاهیم علمی و نظری به حرکات عملی و واقعی تبدیل می‌شدند و مسلمانان عملاً ثابت می‌کردند که برای پذیرش اسلام تنها بیان به شهادتین کافی نیست، زیرا اسلام یعنی: خلاص و رهایی از تمامی افکار، تصورات، ارزشها و اخلاقیات جاهلی و شروع يك حرکت مثبت و ایجابی در راه ارزشهای خیر و انسانی، که این هم به حرکت عملی نیاز دارد.

→ ارزش دانش هنگامی است که مزین به چراغ بینش و توأم با بینش باشد. چه زیباست فرمودهٔ شاعر شیرین سخن سعدی شیرازی (رحمه الله):

علم چندانکه بیشتر خوانی
چو عمل در تو نیست نادانی
بلی، وقتی دانش و بینش ملازم هم باشند و از هم مایه بگیرند، واقعیت زندگی (گفتار، رفتار و سلوک و...) را تغییر می‌دهند و سیر زندگی را در مسیر توحید و صراط مستقیم به حرکت درمی‌آورند. (مترجم)

شهید سید قطب در تفسیر آیه:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ - (توبه: ۱۲۲)

«و مسلمانان را توانایی نبوده که همگی در راه جهاد یا طلب علم کوچ کنند. پس چرا از هر گروهی از ایشان عده ای کوچ نکردند تا فقه در دین بیاموزند و تا قوم خود را بترسانند. وقتی که به سوی ایشان برگشتند شاید حذر نمایند.»

می فرماید:

«آنچه که در تفسیر این آیه - از نگاه من - درست و صواب به نظر می رسد، اینکه: نباید تمامی مسلمانان به صورت دسته جمعی به جهاد بروند، بلکه لازم است از میان هر دسته ای تنها گروهی - آنهم به صورت متناوب - به جهاد و مبارزه با دشمن بروند و گروه دیگری باقی بمانند تا از طریق تحرک علمی در زمینه اعتقادی و فقهی و غیره آگاهی بیشتری در دین کسب کنند و بعد از بازگشت به وطن و کاشانه خویش، گروه باقی مانده را از دست آوردهای علمی خویش بهره مند و باخبر سازند و آنچه را که در اثنای جهاد علمی کسب کرده اند به آنها بیاموزند.»

دلیل صحت این برداشت و تفسیر این است که ... این دین يك منهج و برنامه انقلابی و حرکتی است و تنها کسانی موفق به فهم و شناخت آن خواهند شد که به وسیله آن به حرکت و خروش درآمده باشند. پس کسانی که برای جهاد و مبارزه با دشمنان دین از خانه و کاشانه خویش خارج گشته اند و در راه آرمانهای مکتبی خود انواع زحمات و بلايا را به جان خریده اند، آنها برای فهم دین در اولویت قرار دارند. چون آنان ضمن جهاد و حرکت جهادی پی به اسرار و معانی آن خواهند برد. اما کسانی که اهل «قعود» و خودبختگی درونی هستند، محتاج جهادگراند و باید برای فهم و درك حقیقت دین به آنان مراجعه کنند.^۱

۱. تفسر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۷۳۴، چاپ دارالشروق:

* عبدالله ابن مبارک در جواب نامه فضیل پسر عیاض قصیده ای سرود و برایش فرستاد که مؤید این تفسیر و برداشت «سید» است:

این برداشت و فهم با طریقه و برنامه «تربیت اسلامی» و پایه‌ها و علایم آن هماهنگی و تطابق کامل دارد. گمان می‌رود «تربیت از طریق حوادث» متضمن و بیانگر امر دیگری باشد که طرح آن به عنوان یکی از شاخصهای بارز تربیت اسلامی، کاملاً منطقی و در جای خود جلوه می‌کند.

آن هم «ابتلا» است.

زیرا تبدیل مفاهیم نظری به حرکات عملی و واقعی، جاهلیت را به هراس انداخت و وادارش کرد برای مقابله با دعوت اسلامی از خود حذر و احتیاط نشان دهد و برای مقابله با مسلمانان از در حيله و تزویر وارد شود. در نتیجه این حرکت مؤذی و حيله‌گرانه ابتلا و امتحان، شکنجه و عذاب، همچو باران بر یاران بزرگوار رسول خدا ﷺ هجوم آورد.

اگر اسلام در يك تفکر نظری دور از حرکت خلاصه می‌شد، کسی متعرض

→

يا عابد الحرمين لو ابصرتنا	لعلمت انك بالعبادة تلعب
من كان يخضب جیده بد موعه	فحورنا بدمائنا تتخضب
اوكان يتعب خيله في باطل	فخيولنا يوم الكريهة تتعب
ريح العبير لكم ونحن عيبرنا	رهج السنايبك والغبار الاطيب
ولقد اتانا عن مقال نبينا	قول صحيح صادق لا يكذب
لايستوى غبار خيل في	انف امرء ودخان نار تلهب
هذا كتاب الله ينطق بيننا	ليس الشاهد بميت لا يكذب

المنطلق، صفحات ۱۱۱-۱۱۲ به نقل از طبقات الشافعية الكبرى، ج ۱، ص ۲۸۷

ترجمه: ای عابد حرمین (مسجد مکه و مدینه) اگر ما را می‌دیدید به تأکید می‌دانستی که تو به عبادت تمسخر می‌ورزی. آن کس که گردن خویش را به اشکهایش رنگین می‌کند. پس گردنهای ما به وسیله خونمان رنگین می‌شود. یا آنکه اسب خویش را در راه باطل خسته می‌گرداند. پس اسبهای ما در روز جنگ خسته و کوفته می‌شوند.

بوی عبیر و مشک شما را گوارا باشد اما عبیر ما غبار سُم اسبان و غبار خوشبو است. از فرموده پیغمبر ﷺ به ما رسیده، قول صحیح و صادق دور از دروغ. مساوی نیستند در بینی مرد، غبار سم اسبان و دود آتش شعله‌ور.

این کتاب خداست که بین ما ناطق است که شهید زنده است و نمی‌میرد که دروغ نمی‌گوید.

(مترجم)

آن نمی‌گردید و سدّ راهش نمی‌شد. چون قبل از ظهور اسلام نیز کسانی در سطح جامعه عرض اندام کرده و ادعای «حنیفیت» می‌نمودند و معتقدات قوم خویش را رد کرده و به باد انتقاد می‌گرفتند... مع الوصف کسی در مقابلشان نمی‌ایستاد و احدی حرفی نازک‌تر از گُل به ایشان نمی‌گفت، چون اندیشه و تفکر ایشان پشتوانه عملی و حرکتی را نداشت و کیان آنها را تهدید به نابودی نمی‌کرد.

۳- تربیت درازمدت

وقتی در عامل زمان نظر بیافکنیم می‌بینیم که «تربیت اسلامی» مدت سیزده سال تمام بطول انجامید و اگر در عامل روحی و معنوی دقت بورزیم می‌بینیم که بیش از نصف کل قرآن در این مقطع زمانی (مرحله مکه) فرود آمده است...

تربیت کار سهل و ساده‌ای نبود، بلکه بالعکس خیلی سخت و دشوار بود. چون میدان فعالیت آن «روح و نفس» انسانها بود و هدف مورد نظر از آن، تغییر دلها - به معنی واقعی آن - از حالت «جاهلی» به حالت «توحیدی» بود...

علت نامگذاری «فعالیت و تلاش روی قلوب و تعامل با نفوس و درون» به «تربیت»^۱ این است که واژه تربیت به معنی تعهد تدریجی از حالتی به حالت دیگر، تا مرحله کمال و اتمام است.

اصولاً طبیعت و سرشت عملیات تربیتی به عامل زمان نیاز دارد. حال اگر میدان فعالیت آن درون انسان باشد که از نقطه نظر پوشش، تمامی آن را دربر گیرد و از نقطه نظر توجیه و تأثیر تا عمق آن اثر کند، روشن است که این کار چقدر سنگین می‌باشد و باید عامل زمان و وحی دست به دست هم دهند تا تربیت در قلوب نفوذ کند و در نتیجه تغییر قلوب، اوضاع اجتماعی نیز تغییر یابد.

۱. در کتاب مفردات راغب اصفهانی آمده: رَبٌّ در اصل به معنی تربیت است که آنهم ایجاد چیزی به صورت تدریجی از حالتی به حالت دیگر تا به حد کمال و تمام برسد.

سید قطب چگونگی رشد و تکامل تربیت اسلامی را این چنین بیان می‌فرماید:

«این جماعت ممتاز و نمونه - که در حقیقت واقع جدیدی را در برهه‌ای از زمان تمثیل و به بشریت عرضه نمود - به صورت ناگهانی پا به عرصه وجود نهاد و در يك شبانه‌روز خلق نگردید و همچنین در اثر تغییر شرایط طبیعی و جوّی در يك لحظه صورت نگرفت ... بلکه طی يك رشد و نمو، تدریجی و طبیعی همانند رشد يك درخت تنومند و ریشه دار پا به عرصه وجود نهاد و زمان لازم را برای رشد و نمو طبیعی طی کرد و سعی لازم در راستای رشد آن مبذول گردید و توجه و عنایت دائمی، برای ثمردهی آن کرده شد.

آری، صبر درازمدت، تلاش آگاهانه، در راه تقویت و تهذیب نفس صورت گرفت و تجارب تلخ، ابتلائات شدید، توجیهات لازم، تحمّل شد که باید برای آیندگان جای عبرت و درس باشد ...»^۱

۴ - تربیت و ارزش کار

یکی دیگر از ابعاد تربیت اسلامی، ایجاد این تصور در دلها بود که: «ارزش و قیمت هر کاری در گرو انگیزه آن است. انگیزه‌ای که انسان را بر آن داشته به انجام آن اقدام ورزد. در اصطلاح فقها از این انگیزه به «نیت» تعبیر شده است.»

سنجش اعمال با میزان «نیت» در تقویم و ارزیابی کارها و رفتار افراد، نتایج بس عظیم و بزرگی دارد. چون فرد مسلمان تنها به انگیزه ادای واجب یا سهم شدن در نیکی اقدام به انجام کاری می‌کند و جز امثال امر خدا و جلب رضایت او انگیزه دیگری ندارد. از این رو به هیچ عنوان چشم به نتایج کارهایش نمی‌دوزد. چون تقدیر و برآورد ارزش کار - از دید او - در گرو نتیجه دنیایی و وصول به آن نیست.

رسول خدا ﷺ خطاب به خانواده یاسر فرمود: ﴿صبراً آل یاسر فان موعدمکم

۱. فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۳۳۷.

الجنة^۱ یاسر و سمیه - هردو - زیر شکنجه به درجه شهادت نایل شدند ... و هرگز این خیال به ذهن ایشان خطور نکرد که جزای این همه عذاب و شکنجه را در زندگی این دنیا می بینند ... و اصولاً جزا و پاداش ربطی به نتیجه دنیایی ندارد، بلکه منوط و مربوط به خود کار و عمل است ...

مطلب دیگر اینکه: اقدام نکردن مسلمان، به انجام کار به انگیزه دریافت نتیجه و پاداش آن در این جهان، بدین معنی نیست که نتیجه آن را هرگز در دنیا نمی بیند. در مواردی رسیدن به نتیجه دنیایی ابداً منظور نیست ... و گاهاً نتیجه با تأخیر زیاد به دست می آید.

با این مختصر، سخن از شاخصهای تربیت در مرحله مکی را به پایان، و این بخش را به آخر می رسانیم.

خلاصه مرحله مکی

حاصل کار «فراخوانی در مکه» گرویدن و پیوستن گروه کثیری از مردان و زنان فداکار و از جان گذشته به «دین حنیف» اسلام بود. آنها عملاً ثابت کردند که عقیده و ایمان، نزد ایشان از هرچیز، حتی از جان هم عزیزتر است.

دلیل واقعیت این ادعا: تحمل و صبر بر گرسنگی، آوارگی، شکنجه، تحمل بر استهزاء و تمسخر، تحمل آلام ضرب و شتم، تحمل دشنام و توهین و تحقیر و ... است.

دلیل آن: انضباط شدید، پیروی کامل از اوامر و توجیهات رسول خدا ﷺ، اجتناب از عکس العملهای احساساتی و رهایی از تمامی قیدها و نسبتها و قرابتهای جاهلی بود.

دلیل آن: هجرت یعنی ترك دیار و اهل و خانواده و مصالح، و تنازل و

۱. ای خانواده یاسر صبر پیشه کنید بدرستی که وعده گاه شما بهشت است.

خالی شدن از تمامی روابط و پیوندهای عشیرتی و قومی، در راه آرمان و اعتقاد بود. دلیل آن: صبر طولانی ده ساله بر آلام و دردهای گوناگون بود که در میادین گوناگون مورد امتحان قرار گرفتند و سر بلند بیرون آمدند.

دلیل آن: اعتماد و اطمینان محکم به وعده خداوند بود که: «زمان فَرَجِ نزدیک، و پیروزی حتمی و دمیدن صبح پیروزی قریب است.

آری در سایه این تربیت عملی طولانی بوده که معانی فاضله تربیتی در اشخاص تبلور پیدا کردند - به عبارت واضحتر این معانی به اشخاص تبدیل شدند - و در روی زمین به حرکت درآمدند. بعد از این تربیت بود که رسول خدا ﷺ به صلابت و قاطعیت «قاعده صلبه» اطمینان پیدا کرد. بعد از سپری شدن مراحل تجارب عملی بود که رسول خدا مطمئن گردید که گروه ایمان آورده آماده حرکت و منتظر صدور فرمان رهبر می باشند

و بالاخره بعد از این تربیت مدید و طولانی بود که خداوند سبحان اجازه داد ساختمان اسلام مرتفع گردد و طبق سنن او در هستی و مخلوقات رو به کمال سیر صعودی نماید؟! ...

بخش دوم

هجرت



در این بخش به تعریف و تبیین مفهوم هجرت و حقیقت هجرت خواهیم پرداخت:

هجرت چیست؟

هجرت حدفاصل بین دو مرحله و مقطع سیره مبارکه رسول خدا ﷺ و حرکت فراخوانی اسلامی است.

هجرت حدفاصل بین تأسیس زیربنا و روبنای ساختمان عظیم اسلام است.

هجرت مبدأ تاریخ اسلام است.

هجرت: هرچند به لحاظ وقوع، يك رویداد تاریخی است که در برهه خاصی از زمان واقع گشته، اما به لحاظ محتوا و حقیقت، حاصل تلاش طولانی و عظیمی است که «هجرت» همچون تاجی زرین بر فرق آن می درخشد.

هجرت: پایه دوام و استمرار «فراخوانی» اسلامی است.

هجرت: عبادتی است که دعوتگران مسلمان در هر مکان و زمانی به تأسی به رسول خدا ﷺ - در صورت اقتضای شرایط - به انجام آن برمی خیزند.

باتوجه به این معانی، این مفهوم مهم و اساسی را در دو «فصل» مورد کاوش و تحقیق عالمانه قرار می دهیم.

فصل اول: هجرت به حبشه.

فصل دوم: هجرت به مدینه.

فصل اول

هجرت به حبشه

خلاصه رویداد

هجرت به حبشه در دو نوبت مختلف به وقوع پیوست. نوبت اول در ماه رجب سال پنجم بعثت بود و عدد مهاجرین در آن ده مرد و چهار زن بودند که امام ابن اسحاق اسامی تمامی آنها را ذکر کرده است.

این گروه در ماه شوال همان سال، بعد از اینکه خبر دروغی را - مبنی بر اینکه اهل مکه ایمان آورده اند - دریافت کردند به مکه برگشتند.

اما بعد از مدتی چون فشار قریش بر آنها شدت گرفت، تعداد بیشتری از مسلمانان که شمارشان به هشتاد و سه مرد و هجده زن می رسید، به حبشه هجرت کردند.

بعد از مدتی گروهی از ایشان شامل ۳۳ مرد به مکه برگشتند، آنهم وقتی بود که خبر یافتند رسول خدا ﷺ امر صادر کرده مسلمانان به مدینه هجرت کنند. آنها از مکه به مدینه هجرت کردند، اما بعضی از آنان قبل از ترك مکه از سوی قریش بازداشت گردیدند که دو تن از ایشان در بازداشتگاه وفات کردند.

اما بقیه مهاجرین که حضرت جعفر (رض) پسر ابوطالب نیز جزو ایشان بود تا سال هفتم هجری در حبشه ماندند و بعداً از آنجا راهی مدینه شدند.

عوامل و اسباب هجرت

ابن اسحاق می گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ دید یارانش زیر فشار و عذاب شدید و جانکاه قرار دارند و دشمنان دین در اوج قساوت و سنگدلی با آنها رفتار می نمایند، اما او در سایه لطف و مرحمت پروردگار و حمایت های بی دریغ عمویش ابوطالب در عافیت بسر می برد و از دسترسی دشمنان مصون مانده است، درحالی که او نمی تواند برای رفع عذاب از آنها کاری انجام دهد و توان تحمل وضعیت ایشان را هم ندارد، فرمود: «بهتر است به حبشه هجرت کنید. زیرا آنجا پادشاهی حکمرانی می کند که هیچ احدی در مملکت او مورد ظلم واقع نمی شود. سرزمینش مملکت صدق و راستی است تا هنگامی که خداوند فرجی حاصل کند و از وضعیت کنونی رهایی پیدا کنید به آنجا پناهنده شوید.»^۱

به دنبال این دستور گروهی از اصحاب از خوف مفتون واقع شدن و به منظور حفظ و حراست دین به حبشه هجرت کردند که اولین هجرت در تاریخ اسلام بشمار می رود.

بی شک این هجرت برای مقابله با ظلم و ستمی بود که علیه مسلمانان اعمال می شد. خداوند می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ إِلَّا خَيْرٌ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ * الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤١-٤٢﴾
(نحل: ۴۱-۴۲)

«و آنهایی که در راه خدا هجرت کردند بعد از اینکه مظلوم واقع شدند، آنها را در دنیا در جای نیکو و پسندیده ای قرار خواهیم داد و اجر و پاداش آخرت بزرگتر است اگر می دانستند * آنهایی که شکیبایی کرده و بر خدای خویش توکل می ورزیدند.»
مرحوم استاد محمد دروزه می گوید: «این آیه شریفه گواه صریح است بر اینکه هجرت به حبشه به خاطر ظلم و فشاری بود که از سوی مشرکین علیه مسلمانان اعمال

۱. نقل از کتاب اضواء علی دراسة السیرة. در این کتاب بحث مفصلی راجع به هجرت به حبشه وجود دارد.

می شد ... علاوه بر این ، این دو آیه متضمن دو مؤده هستند .

اول : عنایت و توجه خاص خداوند نسبت به مسلمانان .

دوم : بخشیدن جایگاه امن و اطمینان به ایشان در هجرتکده حبشه .

علاوه بر این دو مؤده ، در آیات به واژه «صبر» و لزوم برخورداری مسلمانان از

آن به خاطر خداوند و اعتماد کامل بر او تصریح شده است .^۱

فقرا و مستمندان جزو مهاجرین نبودند

وقتی اسامی مهاجرین حبشه - در هر دو مرحله - را می شماریم نام بلال ، صهیب و خباب را در جمع ایشان نمی یابیم و در اینکه حضرت عمار جزو ایشان بوده یا نه شك وجود دارد که احتمال ارجح بر عدم وجود او در جمع آنان است .

فقرا و مستمندان هجرت نکردند . هرچند ایشان به دلیل نداشتن حامی و معین برای این کار در اولویت قرار داشتند . این امر در ذات خود شایسته تأمل و درخور توجه فراوان است .

سید قطب (رحمه الله) در این زمینه گوید : «اینکه گفته شود مهاجرین حبشه فقط به منظور نجات جان خویش راهی دیار غربت شده اند ، مستند به شواهد و قرائن قوی نیست . زیرا اگر مسأله جنین بود مسلمانان فقیر و بی پناه برای هجرت در اولویت بودند و لازم بود ایشان در صف اول مهاجرین باشند . درحالی که مسأله درست برعکس بود ، چون موالی و مستضعفان مسلمان - که بیشترین شکنجه و عذابها را ایشان تحمل می کردند - جزو مهاجرین نبودند ، بلکه مسلمانان صاحب عشیره و دارای مناعت در جمع ایشان مشاهده می شدند (همانند جعفر پسر ابوطالب) لذا می توان حدس زد که در ورای این هجرت موضوع دیگری نهفته بود . احتمال دارد هدف از آن تحریک احساسات خانواده های شریف و بزرگوار قریشی

۱ . سیره الرسول صورة مقتبسة من القرآن الکریم ، ج ۱ ، ص ۲۶۶ .

بوده است تا با مشاهده وضعیت پسران خویش، که در راه عقیده و آرمان خود، خانه و کاشانه و سرزمین آباء و اجدادی را ترك کرده به هیجان درآیند و تحريك شوند ...^۱ استاد محمد دروزه در تحلیل حادثه می گوید: «آنچه در تحلیل واقعه هجرت به حبشه به اذهان خطوط می کند اینکه فشار سران قریش بر فرزندان خود، خیلی شدیدتر از فشار روی دیگران بود. چون از تأثیر ایمان آنان برعامه مردم و بقیه اعضای خانواده بیمناك بودند. درحالی که از اسلام فقرا و برده ها چنین هراسی نداشتند. این تحلیل در ظاهر مخالف صورت مستقره در اذهان جلوه می کند ...»^۲

رأی سید - ظاهراً - مستند به شواهد و قرائن است، اما تعلیل استاد دروزه مخالف نصوص موجوده در سیره جلوه می کند. چون کلیه نصوص ناطق به این حقیقتند که برده ها و مستضعفین جزو مهاجرین نبودند، هرچند شدیدترین شکنجه و سختیها را ایشان تحمل می کردند.

به نظر من، هجرت به حبشه نوعی زمینه سازی روحی و عملی مقدماتی بود تا اصحاب بزرگوار با تحمل آن خود را برای تحمل مرارت های ترك وطن آماده نمایند. درحالی که برده ها و مستضعفین نیازمند آن نبودند، چون اهل مکه نبودند و در هجرت و دیار غربت بسر می بردند.

در تأیید این نظریه همین بس، که به محض دریافت يك خبر کاذب تعدادی از آنها به مکه بازگشتند که نشأت گرفته از رغبت و علاقه شدید آنان به بازگشت به وطن اصلی بود. این مطلب را بنده در کتاب من معین السیره مستدل و مفصل بیان کرده ام که بی مناسبت نیست بخشی از آن را به صورت مختصر اینجا درج کنم:

«این اصحاب گرامی و فقرا و مستمندان آنچنان تحت شکنجه و عذاب ظالمانه و غیرانسانی قرار گرفتند که در مواردی شکنجه گران، خود احساس خستگی می نمودند، لذا از آن دست می کشیدند. با این وصف می دیدند که هیچ نتیجه ای نگرفته اند و

۱. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۹.

۲. سیره الرسول صورة مقتبسة من القرآن الكريم، الاستاذ المرحوم عبدالله دروزه، ص ۲۶۴، جلد اول.

مسلمانان استوارتر و مقاوم‌تر هم شده‌اند. چون هرچه شکنجه شدت بیشتر پیدا می‌کرد، جرثومهٔ مرض خوف و ترس از قلب آنان بیشتر رخت برمی‌بست و ایمان آنان بیشتر تقویت می‌شد. قریشیها هرچه از اسباب و وسایل آزار در اختیار داشتند به استخدام درآوردند و روی اجسام آنان آزمایش نمودند، اما مؤثر واقع نشد.

دو عامل اساسی بر نحوهٔ رفتار و روحیهٔ مردم شبه‌جزیره تأثیر فراوان داشت:

اول: پیوند و ارتباط مستحکم به قبیله.

دوم: پیوند مستحکم به وطن و سرزمین.

این دو عامل همواره در درون با ارزشها و معانی «توحید»ی در تضاد و مبارزه بی‌امان بودند. لذا لازم بود مسلمانان عملاً - نه قولاً - از تأثیرات و رسوبات این دو عامل به صورت کامل پاک و رها شوند.

اعلام ایمان، به معنی قطع رابطه با رسوبات و تعصبات عشیرتی و قبیله‌ای بشمار می‌رفت.

اما ارتباط و پیوند با وطن: شهر مکه ام‌القری و پایتخت دینی همهٔ اعراب بشمار می‌رفت و برگزاری مراسم حج در آن، این معنی و موقعیت را دوچندان تقویت می‌کرد. ساکنان مکه مدافعان و حامیان آن بشمار می‌رفتند، بنابراین پیوند مستحکم با شهر مکه و ویژگیهای معنوی و اجتماعی آن، باعث شده بود این شهر به یک مرکز تجاری مهم تبدیل شود که ساکنانش هرچه بیشتر و بیشتر به آن علاقه و دلبستگی پیدا نمایند.

هجرت پدیده‌ای بود که برتری پیوند اعتقادی بر روابط و پیوندهای قومی و ملی و عشیرتی در آن جلوه می‌کرد. چون ترك وطن و چشم پوشی از تمامی علایق و روابط ملی در راه آرمان و اعتقاد، کاری ساده و آسان نبود. بر مسلمانان لازم بود در این زمینه عملاً به بوتۀ آزمایش و امتحان نهاده شوند. چون درسها و تئوریهای ذهنی و نظری در مسائل فکری و اعتقادی اگر عملی نشوند فاقد ارزش و اعتبار هستند.

از توضیحی که دادیم روشن می‌گردد که نبودن بلال، صهیب و غیرهما در زمرۀ مهاجرین حبشه به چه علتی بوده است. چرا که ایشان محتاج این آزمون نبودند، اما

مسلمانان مکی بدان نیاز داشتند. مَثَل بلال و صهیب در این موضوع همانند مَثَل ثروتمند و فقیر در «فقه الزکاة» است که اغنیا در آن منظور هستند، اما فقرا محلی از اعراب در آن ندارند.^۱

آیا هجرت اصحاب به حبشه، مقدمه هجرت رسول خدا به آن دیار بود؟
استاد محمد عزة دروزه به صورت ایماء و اشاره این نظریه را تأیید می کند و می گوید:

«این اندیشه به ذهن خطور می کند که علت انتخاب حبشه به عنوان محل و جایگاه هجرت اصحاب، فراهم بودن زمینه فراخوانی در آنجا بود و گمان می رود نیابت جعفر پسر ابی طالب از رسول خدا ﷺ در این راستا بوده باشد و آنچه در مورد اسلام آوردن نجاشی و آمدن وفد^۲ او به خدمت رسول خدا ﷺ در کتب سیره آمده ناظر به این معنی است.»^۳

صاحب فی ظلال در این زمینه پا را فراتر نهاده و بدین امر تصریح فرموده:
«قبل از توجه و روآوری به مدینه - که به عنوان مرکز فراخوانی اسلامی مطرح شود - به جاهای دیگر روی آورده بود ... از جمله حبشه که تعدادی از مسلمانان سابق در اسلام بدانجا روی کردند و پناهنده شدند.»

و بعد از ذکر علت و دلیل عدم هجرت بزرگان اصحاب و شخص رسول خدا ﷺ به آنجا می فرماید: «وجود اسباب متعدد، این احتمال را تقویت می بخشد که هجرت به حبشه یکی از تلاشهای مکرر در راستای مأمنی «قاعده صلبه» برای دعوت فراهم کردن، باشد ... مخصوصاً وقتی این مطلب را اضافه کنیم که نجاشی رئیس حبشی ها ایمان آورد و ایمانش باعث شد که گروه «بطارقه» علیه او سر به شورش بزنند. چنانچه در روایات صحیح آمده است.»^۴

۱. من معین السیره، نوشته مؤلف، ص ۷۴-۷۶.

۲. هیأت اعزامی.

۳. سیره الرسول، ج ۱، ص ۲۶۵.

۴. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۹.

به نظر من وقایع و رخداد‌های سیره مؤید خلاف نظریه سید هستند، زیرا:

مهاجرین حبشه در مطلع سال هفتم بعثت در آنجا مستقر شدند مع الوصف رسول خدا در مراسم حج دعوت را بر سران قبایل عرضه کرد و اگر قصد هجرت به حبشه راداشت دعوت قبایل بی مفهوم بود. چون هدف او از فراخوانی ایشان، یافتن کسانی بود که او را در حمل دعوت یاری رسانند و آزادی او را تأمین کنند تا بهتر بتواند مأموریت خدایی خود را ابلاغ کند.

علاوه بر این، در سال دهم بعثت به طائف رفت تا در آنجا قاعده ای برای دعوت بیابد و در آن هنگام بیش از صد نفر از مسلمانان در حبشه حضور داشتند و از امنیت کامل برخوردار بودند. با وجود این، به ایشان نپیوست و از آنان نخواست برای الحاق او به ایشان زمینه سازی کنند و اگر در نظر داشت به حبشه هجرت کند، چه لزومی داشت به طائف برود و دعوت را بر اهالی آنجا عرضه کند؟

سوم: قرآن به زبان عربی فرود آمده بود، لهذا افراد غیرعرب - بویژه در بدو فراخوانی - نمی توانستند به نحو مطلوب آن را بفهمند، لذا لازم بود تشکیل دهندگان «قاعده ایمانی» و پیشتازان دین عرب زبان باشند.

از دقت در این موضوع می فهمیم که علت پافشاری رسول خدا ﷺ بر ایمان آوردن اعراب چه بوده است؟

رسول خدا ﷺ در سفر به طائف - که به منظور دعوت ساکنان آنجا به اسلام صورت گرفت - شکست خورد و در این سفر متحمل رنج و زحمت فراوان گردید. شدت ناراحتی و عذاب او را وادار کرد دست دعا و نیاز به سوی خدایش بلند کند و دعای مشهورش را بر زبان جاری کند که: «اللهم انی اشکو الیک ضعف قوتی وقلة حیلتي ...»^۱

در حدیث صحیح آمده که: «حضرت جبرائیل با معیت ملائکه مسئول کوهها به خدمت رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد ... اگر امر فرمایی هم اکنون اهل طائف را

۱. خداوند از ضعف نیرو و توان و سستی حيله خویش به تو شکایت می ورزم.

نابود خواهیم کرد...»

از مجموع مطالب سابق الذکر چنین استنباط می شود که رسول خدا ﷺ تحت فشار و ناراحتی شدید بود... از اینها که بگذریم بازگشتش به مکه بعد از این واقعه کاری ساده و آسان نبود... با وجود همه اینها، قصد هجرت به سوی حبشه را ننمود... و این ثابت می نماید که رسول الله به هیچ عنوان متمایل به حبشه نبوده است.

پس چرا حبشه؟

ممکن است گروهی این سؤال را عنوان کنند، اگر رسول الله قصد هجرت به حبشه را نداشت چرا به اصحاب دستور داد به آنجا بروند و مکانی دیگر برای این منظور در نظر نگرفت؟

به نظر من - والله اعلم - چند عامل باعث شد رسول خدا اصحاب را به حبشه توجیه و روانه کند:

۱ - حضرت ﷺ یکی از این عوامل را چنین بیان می فرماید: «در آنجا پادشاهی حکمرانی می کند که در مملکت او هیچ احدی مورد ستم واقع نمی شود.»
پس شخصیت نجاشی که در محدوده کشور او ستم وجود ندارد، علت اساسی تعیین حبشه بوده است.

۲ - نزدیکی مسافت بین مکه و حبشه، شاید یکی دیگر از عوامل باشد.

۳ - قبایل قریش هیچ سلطه و نفوذی بر پادشاه حبشه و دستگاه حکومت او نداشتند. لهذا وقتی نمایندگان قریش نزدش رفتند و خواستار تسلیم مهاجرین به آنان شدند، تسلیم خواسته آنان نشد و آنان هم نتوانستند کاری از پیش ببرند.

۴ - اگر اصحاب به یکی از قبایل پناهنده می شدند و قریش برای بازگرداندن ایشان اقدام می کرد، هیچ قبیله ای در مقابل آنان یاری مقاومت نداشت... لذا یا بین طرفین جنگ و خونریزی درمی گرفت و یا امکان داشت هیچ قبیله ای به آنان پناهندگی ندهد.

از مجموع این مطالب به عمق و عظمت حکمت و ژرف اندیشی رسول الله ﷺ پی

می بریم.

فصل دوم

هجرت به مدینه

ده سال از عمر مبارك «فراخوانی» اسلامی گذشت. پیروان اسلام طی آن سختیهای وصف ناشدنی و ناراحتیهای جانکاه را تحمل کردند. حاصل تلاش ده ساله، يك مجموعه صدفنفری مستقر در حبشه و تعدادی دیگر مرد و زن بود که در مکه و قبایل اطراف پراکنده بودند.

به علت مقاومت سرسختانه قریش در مقابل دعوت و دین جدید، اگر نگوییم دعوت به کلی متوقف گردیده بود، به جرأت می توان گفت به رکود و جمود افتاده بود و مردم در انتظار بودند که سرانجام کشمکش بین قریش و رسول خدا به کجا ختم خواهد شد.

به فاصله کمی از پایان محاصره اقتصادی و خروج از شعب ابی طالب، یار و یاور رسول خدا ﷺ «ابوطالب» دیده از جهان فرو بست. شش روز بعد از آن، همسر فداکار و یاور دوران محنتش «حضرت خدیجه کبری» (رضی الله عنها) به رحمت خدا پیوست... به دلیل تتابع حوادث ناگوار، این سال از سوی رسول خدا ﷺ به «عام الحزن» موسوم گردید.

ابوطالب برای رسول خدا يك فرد عادی نبود. رسول خدا ﷺ از هشت سالگی تحت حمایت او بزرگ شده و در طول زندگی بازو، معین و مدافع او بشمار می رفت.

حضرت خدیجه هم سند دیگری بود که با حمایت‌های بی دریغش، آلام و احزان او را تخفیف می داد.

بعد از وفات این دو یاور و حامی، مشرکین جرأت بیشتری پیدا کرده و آشکارا گردوخاک را بر سر و صورت مبارکش می ریختند و یکی از مشرکین (به احتمال قوی ابوجهل) درحالی که او در سجده بود، به قصد توهین، زهدان شتری روی سر مبارکش انداخت و تا دخترش (فاطمه) آنرا از روی سرش برنداشت، نتوانست از زیر آن بیرون آید. کسی هم از حضار جرأت برداشتن آنرا نداشت. مشرکین با مشاهده وضعیت او قهقهه کنان می خندیدند و از شدت خنده و قهقهه نزدیک بود روی همدیگر بیفتند و او همچنان زیر زهدان متعفن درحال سجده بود.

تا ابوطالب در قیدحیات بود، کسی جرأت چنین کاری به خود نمی داد. فرموده رسول خدا: «تا ابوطالب در قید حیات بود، قریش کاری علیه من انجام نداد که باعث ناخشنودیم شود» شاهد صدق این ادعا است.

او از مدتها پیش به این نتیجه رسیده بود که شهر مکه نمی تواند به کانون گشایش دعوت اسلامی مبدل شود. این بود که به میان قبایل می رفت و دعوت را بر آنها عرضه می نمود. شاید کسانی را بیابد که دعوتش را لیبک گویند.

پس از مرگ ابوطالب، یقین حاصل کرد که در شهر مکه زمینه گسترش دعوت اسلامی اصلاً وجود ندارد. بناچار به فکر روش جدیدی برای دعوت و مکان جدیدی افتاد... این بود که به طائف تشریف فرما شد...

این سفر به حدی بر او گران تمام شد که زبان از بازگویش عاجز و قلم از تحریرش قاصر و ذهن از تصویرش ناتوان است... به این امید به آنجا رفت که مرد فهمیده و روشنی بیابد تا دعوتش را لیبک گوید و آنجا را مرکز گشایش و رشد دعوت قرار دهد... لکن وقتی با سران طائف به گفتگو نشست، همه آرزوهایش برباد رفت.

قضیه به اینجا خاتمه نیافت. سران طائف بچه ها و ابلهان را به جان او انداختند... و ناجوانمردانه سنگبارانش کردند و با پاشنه های خون آلود از شهر بیرونش راندند...

این بود خلاصه ای بسیار مختصر از وضعیّت دعوت در این مقطع که لازم بود قبل از پرداختن به هجرت به آن اشاره کنم تا تصویری روشن از آن در ذهن وجود داشته باشد.

تلاش به دنبال قاعده برای فراخوانی

تشریف‌فرمایی رسول الله ﷺ به طائف دومین گام او در راستای گردش و تلاش به دنبال پیدا نمودن مرکز و قاعده انتشار دعوت به شمار می‌رود. چرا که گام اول در این راستا عرضه «فراخوانی» بر قبایل مختلف بود.

همگام با فرارسیدن موسم حج، رسول خدا ﷺ به شیوه خستگی‌ناپذیر، که نشأت گرفته از صبر جمیل و عزم آهنین او بود، اسلوب خود را دنبال، و بار دیگر «دعوت» را بر قبایل عرضه نمود. از جمله کسانی که این بار از سوی او به اسلام فراخوانده شدند، شش مرد خزرجی بودند. بگذار رشته سخن را به دست ابن اسحاق بسپاریم تا چگونگی این دیدار پرفیض را - که نقطه عطف تحولات بعدی شد - برای ما بازگو کند.

او گوید: «... چون رسول الله با ایشان مواجه شد، پرسید: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: از طایفه خزرجیم.

فرمود: از هم پیمانان یهود هستید؟ گفتند: بلی.

فرمود: اگر می‌شود بنشینید تا کمی باهم صحبت کنیم؟

گفتند: بلی و باهم نشستند.

آنها را به اسلام فراخواند و آیاتی از کلام الله مجید را برایشان تلاوت نمود.

در مثل است: «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.» این مثل برای قوم خزرج

مصدق عینی پیدا کرد. زیرا یهودیان مدینه با آنان عداوت داشتند. یهود خود را اهل

علم و کتاب می‌پنداشتند و ایشان را در کنج خانه خود مورد هجوم قرار داده می‌گفتند:

هم‌اکنون پیغمبری ظهور کرده و زمان بعثتش فرا رسیده، در صورت شناخت از

او تبعیت می ورزیم و در رکاب او به جنگ شما خواهیم آمد و همانند قوم عاد و ثمود شما را ریشه کن خواهیم نمود.

چون رسول خدا ﷺ «توحید» را بر آنان عرضه کرد با خود گفتند: ای قوم والله این همان پیغمبری است که یهود ما را به وسیله او بیم می داد. پس نگذارید آنها در پیروی او بر شما پیشی گیرند.

این بود که دعوت او را بدون درنگ اجابت کرده و اسلام را پذیرفتند. بعد گفتند: قوم خود را در وضعیتی خطرناک از عداوت و دودستگی ترك کرده ایم که نمونه ندارد. ان شاء الله خداوند به وسیله تو ریشه اختلاف را از میان ما برمی دارد و بار دیگر اخوت و اتحاد را بر قوم ما حاکم خواهد کرد. به میان ایشان برمی گردیم و اسلام را برایشان عرضه می داریم. اگر خداوند توفیق عنایت کند و دین اسلام مایه رفع اختلاف و پیوند دوباره ما شود، هیچ کس نزد ما از تو عزیزتر نخواهد بود.^۱

این دعوت و استجابت يك جرقة امید بشمار می رفت، اما رسول خدا ﷺ لحظه ای از فراخوانی و دعوت نایستاد و در همین موسم و بعد از آن نیز دعوت را به صورت جدی ادامه داد... سال دیگری آرام و آهسته سپری شد. کتب سیره حادثه جدیدی مبنی بر گرویدن کس یا کسانی را به اسلام در این سال ثبت نکرده اند. اما خزرجیها:

آنها به مدینه بازگشتند و شروع به فراخوانی اهالی آنجا به اسلام نمودند. دین اسلام آنچنان سریع در مدینه گسترش یافت که هیچ خانه ای از خانه های انصاری نبود که نام رسول خدا در آن برده نشود.

در موسم سال بعد ۱۲ نفر از اوسیه و خزرجیها با رسول خدا بیعت کردند که بعدها به بیعت «عقبه اولی» موسوم گردید.

رسول خدا بنا به درخواست آنان مصعب پسر عمیر را به عنوان داعی و معلّم دین همراه ایشان به مدینه فرستاد.

بدین وسیله زمینه ایجاد «قاعده» و پایگاه فراهم شد و مقدمات انتقال مرکز دعوت فراهم گردید. بعد از گذشت یکسال دیگر، در مدینه نیز زمینه فراهم شد. چون اسلام در تمامی خانواده‌ها گسترش یافت، حتی به منازل سران و اشراف نیز سرایت نمود... در موسم بعدی تعداد بالغ بر هفتاد نفر به حج آمدند و به خدمت رسول خدا ﷺ شرفیاب شدند و بیعت عقبه دوم ربا او بستند... .

آمادگی و زمینه سازی

دقت نظر در حوادث سیره مؤید این معنی است که هجرت بدون برنامه‌ریزی و سازماندهی قبلی صورت نگرفته، بلکه رسول الله ﷺ نقشه دقیقی برای آن طرح‌ریزی کرده است.

تقدیر خداوند سبحان چنین بود که زمینه‌سازی برای هجرت دو بُعد داشته باشد.
اول: ایجاد زمینه در افراد.

دوم: فراهم نمودن زمینه در مکان مورد نظر برای هجرت (مدینه).
اینک بی مناسبت نیست که پیرامون هریک از این دو بُعد توضیحاتی داده شود.

۱- زمینه سازی در افراد

هجرت يك سفر سیاحتی و گردش تفریحی نبود که به منظور رفع خستگیهای جسمی و روحی صورت گرفته باشد.

هجرت ترك وطن، دوری از اهل و اقرباء، قطع صله رحم و صداقت با دوستان و خویشان و... بود در راه عقیده و آرمان. بنابراین هجرت به تلاش فراوان و تهیه اسباب و لوازم کافی نیاز داشت تا مهاجرین در سایه آنها و با استفاده از آنها به قناعت برسند و اعتماد و اطمینان کامل بدست آورند. اینک به بعضی از این وسایل اشاره می‌کنیم.

الف: طولانی بودن زمان تربیت که قبلاً از آن سخن رانیدیم.

ب: فشار و تضییقات فراوانی که بر مسلمانان رفت تا آنجا که قناعت کامل پیدا کردند که امکان زندگی کردن و همزیستی مسالمت آمیز با طرفداران جاهلیت اصلاً وجود ندارد.

حضرت عمر در روزهای اولیه پیوستن به اسلام فرمود: «قسم به خداوند، اگر تعداد نفراتمان به سیصد نفر می رسید کار را با شما مشرکین یکسره می کردیم!»

ج: در قرآن مکی اشارتی به هجرت به چشم می خورد و نظر اصحاب گرامی رسول خدا را متوجه می نماید که سرزمین خداوند واسع است، در سوره الزمر آمده:

﴿قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرُهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ - (زمر: ۱۰)

«بگو ای بندگان من، آنهایی که ایمان آورده اید از خدای خویش بترسید. برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند (پاداش) نیکی است و سرزمین خدا وسیع و گسترده است. نیست جزای صابران جز اینکه اجر بدون حساب به ایشان داده خواهد شد.»

به دنبال این سوره مبارکه، سوره کهف بر رسول خدا ﷺ فرود آمد که در آن سخن از مجموعه جوانانی رفته است که به خدا و یگانگی او ایمان آورده و به خاطر عقیده خویش مجبور به هجرت و ترك دیار خود گشتند و به جای زیستن در شهرها و میان مردم راهی غارهای تاریک و خطرناک شدند... خداوند متعال در این سوره به تمجید و ثنای این مجموعه پرداخته است.

بلی، تأثیر ایمان و اعتقاد در دل و درون آنان آنچنان قوی و شدید بود که به خاطر آن مملکت و دیار خویش را ترك نموده و از اقوام و نزدیکان، سرمایه و دارایی و سایر تعلقات به کلی دست شستند.

بعد از سوره کهف، سوره نحل بر محمد ﷺ فرود آمد و در آن به صراحت از «هجرت» و جزای آن سخن رفته بود.

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبْتَغِيَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُونَ * الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٠-٤١﴾

«آنهایی که در راه خدا هجرت کردند، بعد از اینکه مورد ستم و ظلم واقع شدند، ایشان را در دنیا جایگاهی خواهیم بخشید و اجر و پاداش آخرت بزرگتر است، اگر می دانستند * آنهایی که شکیبایی و بردباری پیشه کردند و بر پروردگار خود توکل می نمودند.»

در اواخر این سوره (نحل) بار دیگر بر هجرت تأکید می کند و می فرماید:

﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ - (نحل: ۱۱۰)

«سپس بدرستی که پروردگار شما برای کسانی که هجرت کردند، بعد از اینکه مفتون و مظلوم واقع شدند، سپس (در راه خدا) جهاد کردند و (بر آن) صبر ورزیدند. پروردگار شما بعد از اینها بخشنده مهربان است.»

به وسیله آیات قرآنی پشت سرهم در دل و درون مسلمانان زمینه هجرت فراهم می گشت.

د - هجرت به حبشه در واقع يك تمرین و زمینه سازی بیش نبود. تفاوت هجرت به حبشه با هجرت به مدینه در این بود که: اولی، اختیاری و انتخابی بود و رسول خدا ﷺ کسی را بدان ملزم و مأمور (به صورت الزامی) نکرد. اما دومی، الزامی و اجباری بود و کسی حقّ تخلف از آن را نداشت. چون مبنای هجرت به حبشه بر اختیار بود. گروهی از مهاجرین حبشه بعد از شنیدن خبر هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه آنجا را ترك کرده و به او پیوستند. اما بعضی در آنجا ماندند.^۱

ه - خداوند متعال برای کسانی که به حبشه نرفته بودند، واقعه معراج را به عنوان ماده امتحان نشان داد. زیرا بعد از آن رویداد، گروهی از افراد ضعیف الایمان به

۱. لازم به توضیح است که ماندگار شدن حضرت جعفر پسر ابوطالب در حبشه به دستور شخصی رسول خدا ﷺ بود. زیرا وقتی خود به مدینه هجرت کرد، به او پیغام داد در حبشه بماند و در آنجا بر مهاجرین و مسلمانان ناظر باشد. ان شاء الله در مطلب سوم این مسأله را توضیح خواهیم داد.

صف مشرکین پیوستند و مرتد شدند این واقعه باعث شد صف مسلمانان از عناصر سست و ضعیف پاک شود و کسانی که اهلّیت و شایستگی تحمل مشقات را نداشته باشند. از صف دعوت بیرون روند. قرآن کریم به این مطلب اشاره کرده، می فرماید:

﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ الْاَفْتِنَةَ لِلنَّاسِ﴾ - (اسراء: ۱۰)

«قرار ندادیم رؤیا و خوابی که به تو نشان دادیم، مگر به عنوان ماده امتحانی برای مردم (مسلمانان)»

این بود - به طور خلاصه - بعضی از مقدمات اجرایی که قبل از هجرت به منظور زمینه سازی صورت گرفت و مدت زمان مدنظر برای انجام این برنامه و مقدمات آن طولانی گردید. زیرا دل کندن از وطن و مملکت بسیار دشوار است و هیچ احدی جز در شرایط دشوار بدان تن در نمی دهد. لذا نیاز به زمینه سازی و تهیه وسایل دارد.

قرآن کریم در سوره حشر به وقت تعریف و سخن از مهاجرین به این معنی اشاره می کند و می فرماید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ - (حشر: ۸)

«(غنائیم به دست آمده از یهود) برای مهاجرین فقیری است که از مملکت و سرمایه خویش بیرون رانده شده اند (و از این کار) فضل و رضای خداوند را خواهان هستند و خدا و رسول او را یاری می رسانند. براستی فقط ایشان صادقان و راستگویان هستند.»

از واژه «اخرجوا» معلوم است که مهاجرین به خواست و دلخواه خویش مکه را ترک نکرده بودند، بلکه آنها را به زور وادار به هجرت نموده بودند.

این مطلب به دنبال سریه حضرت عبدالله پسر جحش - که منجر به کشته شدن عمرو پسر حضرمی در ماه حرام گردید و قریش از این بابت دهان به اعتراض

بگشودند - بهتر روشن می گردد، زیرا خداوند در جواب اعتراض ایشان فرمود:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ...﴾ (بقره: ۲۱۷)

«از تو درباره جنگ و آدم کشی در ماه حرام سؤال می کنند، بگو جنگ و آدم کشی در ماه حرام (گناهی) بزرگ است، اما سد راه خدا شدن، و کفر به خدا و به مسجدالحرام، و اخراج و بیرون راندن اهل حرم (امن خدا) از آن (گناه تر و) بزرگتر است نزد خداوند متعال ...»

دقت نظر در این آیه روشن می کند که هجرت بیرون راندن بود نه از سر اختیار و انتخاب بیرون رفتن. رسول خدا ﷺ هنگام خروج از شهر مکه به صراحت به این مطلب پرداخت و فرمود:

«به خدا قسم تو (ای مکه) محبوبترین سرزمینهای خداوند - در نزد من - هستی و نزد خدا نیز محبوبترین سرزمینها هستی و اگر ساکنان تو مرا بیرون نمی کردند هرگز تو را ترك نمی کردم.»^۱

۲- زمینه سازی در مدینه

لازم بود قبل از هجرت، در مکانی که برای آن منظور بود، زمینه و آمادگی کافی فراهم شود که اینک به بعضی از جنبه های آن اشاره می کنیم:

الف: قبلاً روایت ابن اسحاق را در مورد چگونگی شروع اسلام آوردن انصار نقل کردیم و گفتیم از قضای ربّانی، نوعی عداوت بین اوس و خزرج وجود داشت و یهود هم با هردو قبیله در دشمنی و ستیز بودند. یهودیها از باب تهدید به هردو

۱. احمد و ترمذی اخراجش کرده اند. چنانچه در شرح زرقانی بر مواهب نیز ج ۱، ص ۲۸ ظ آمده است. لازم به ذکر است: رسول خدا (ص) در اثر فشار و تضییقات قریش، و مساعد نبودن زمینه رشد دعوت، و آمادگی مدینه برای پذیرش دین اسلام و... شهر مکه را ترك کرد. وگرنه قریشیها او را تبعید و اخراج نکردند... علاوه بر این، این حدیث اشاره به پسندیده بودن حب وطن و زادگاه در دین اسلام دارد. (مترجم)

می گفتند: بزودی پیغمبری مبعوث می گردد و ما در رکاب او علیه شما به جنگ می پردازیم و بر شما غلبه خواهیم کرد.

این تهدید نوعی زمینه برای پذیرش اسلام در قلوب اوس و خزرج بوجود آورده بود و با اولین برخورد با رسول خدا ﷺ آنچه سابقه ذهنی داشت تحقق عملی پیدا نمود و در اولین برخورد یقین حاصل کردند که با رسول خدا ﷺ روبرو هستند نه يك فرد عادی، و این نوع دید و نگرش نسبت به رسول خدا امری عادی نبود، بلکه در مسأله هجرت نیز - که ما الان درصدد بحث از آن هستیم - تأثیر بسزایی داشت.

ب: رسول خدا ﷺ برای هجرت به مدینه عجله نکرد، بلکه بیش از دو سال صبر ورزید و آنگاه که یقین حاصل کرد گروهی از پرورش یافتگان قرآنی پا به عرصه وجود نهاده اند و می توان روی آنها حساب ها باز کرد، آنگاه اقدام به هجرت نمود.

ج - رسول خدا ﷺ یقین داشت که انصار آمادگی کامل برای پذیرش او و دفاع از او را دارند، چون مکرراً از او تقاضا می کردند به میان ایشان هجرت کند. در حدیث جابر به روایت امام احمد بن حنبل به نقل از انصار آمده که: «... تا اینکه خداوند ما را به خدمت او هدایت کرد، به او ایمان آوردیم، جایگاهش دادیم. وقتی فردی از ما به خدمتش می رفت، ایمان می آورد. سپس به خانه برمی گشت و اعضای خانواده خود را به اسلام دعوت می کرد. تا کار به جایی رسید که هیچ خانه ای در مدینه نمانده بود که اسلام در آن نفوذ نکرده باشد. بعداً همگی ایمان آورندگان با هم به مشورت پرداختند و با خود گفتند: «تا کی اجازه بدهیم رسول خدا ﷺ هراسناک و مظلوم در کوه های مکه این طرف و آن طرف بگردد...؟»

این بود که هفتاد نفر در مراسم حج به خدمتش رسیدیم و در درّه عقبه به او وعده دادیم و با او بیعت بستیم.^۱

از نص این روایت فهمیده می شود که رفتن این تعداد فراوان به مراسم حج به منظور دعوت از رسول خدا (ص) بوده تا به میان آنان هجرت کند... بعد از گرفتن

وَعْدَه از او، جملگی یکصدا با او تجدید بیعت نمودند.

د- گفتگوهای رد و بدل شده بین طرفین در بیعت عقبه ثابت کرد که انصار در بیعت و میثاق با رسول خدا خیلی جدی هستند و آماده هرگونه جانپازی و فداکاری هستند زیرا در همان میعادگاه از رسول خدا ﷺ خواستند اجازه بدهد بر کسانی که او را مورد ستم و تعرض قرار داده‌اند یورش ببرند و کار را یکسره کنند. اما رسول خدا اجازه نداد و فرمود: «به این کار مأمور نشده‌ام». بدین ترتیب یقین حاصل شد که اهل مدینه آمادگی کافی را برای پذیرش مهاجرین و در رأس آنها رسول خدا ﷺ دارند و حاضرند تمامی تبعات و پیامدهای آن را با دل و جان بپذیرند و تحمل کنند.

پیش‌تازان هجرت

بیعت عقبه اولی نشان می‌داد که در آینده نزدیکی شهر مدینه به محل استقرار مهاجرین و مرکز حرکت و دعوت اسلامی درخواهد آمد.

ابوسلمه پسر عبدالأسد اولین کسی بود که بعد از بیعت عقبه دوم به مدینه هجرت کرد. او تصمیم گرفت همراه خانواده و یگانه پسرش هجرت کند، اما خانواده همسرش از هجرت آنها جلوگیری کردند. لهذا نتوانست آنها را با خود ببرد تا سرانجام بعد از یکسال به آنها نیز اجازه هجرت دادند.

بعد از بیعت عقبه دوم، رسول خدا ﷺ مصعب پسر عمیر را به مدینه فرستاد تا به عنوان معلم قرآن و فراخوان دین در آنجا مستقر گردد ...

دوران هجرت بسیار طول نکشید، چون رسول خدا ﷺ بلافاصله بعد از بیعت عقبه دوم، صریحاً به مسلمانان دستور داد به مدینه هجرت کنند و به برادران ایمانی خویش در آنجا ملحق شوند. فرمود: «خداوند عزوجل برادران ایمانی و منزلگاهی برایتان مهیا کرده به آنجا کوچ کنید که در کنار ایشان در امان خواهید بود.»

بعد از صدور فرمان، مسلمانان به صورت متفرقه شروع به خروج از مدینه نمودند، بعد از ابوسلمه، عامر پسر ربیع و همسرش لیلی دختر ابوحثمه سپس

عبدالله پسر جحش با خانواده و برادرش ابواحمد ... به شهر مدینه تشریف فرما شدند.^۱

حضرت عمر (رض) همراه يك مجموعه بیست نفری هجرت کرد.^۲ ... بدین ترتیب هرکسی امکان یافت و محبوس و ممنوع نگردید به مدینه آمد.

انصار مشتاقانه چشم به راه تشریف فرمایی رسول خدا ﷺ به مدینه بودند. در حدیث براء به نقل از امام احمد پسر حنبل آمده: «وقتی عمر وارد مدینه گردید پرسیدند از رسول خدا چه خبر؟»

فرمود: «به دنبال من است و می آید».^۳

مسلمانان به صورت پیوسته و متتابع به مدینه هجرت کردند و عده ای از آنهایی که به حبشه هجرت کرده بودند نیز بعد از شنیدن خبر هجرت رسول الله و یاران به مکه بازگشتند و از آنجا راهی مدینه شدند برای نمونه عبدالله پسر مسعود همراه ۳۳ نفر از مهاجرین حبشه به مکه بازگشت که گروهی از آنها در مکه محبوس گشتند و گروهی نیز به مدینه هجرت نمودند.

هجرت رسول خدا ﷺ

شهر مکه رفته رفته از وجود مسلمانان خالی شد و در نتیجه، در خانه بعضی از خانواده‌ها - از جمله خانواده بنی جحش - مقفول گردید. تمامی این نقل و انتقال وسیع - یا حداقل قسمت اعظم آن - در مدت زمان کوتاهی از ماه ذیحجه

۱. سیره ابن هشام ۱/ ۴۷۰.

۲. این روایت، با روایت دیگری دال بر هجرت حضرت عمر (رض) با عیاش پسر ابی ربیع و هشام پسر عاص هیچ تعارضی ندارد ... چون طبق قرار مهاجرین به صورت مخفی و يك و دو از مکه خارج می شدند و در يك مکان بهم می پیوستند. سپس دسته جمعی به سوی مدینه به حرکت درمی آمدند. و این روایت که گویا حضرت عمر آشکارا هجرت کرده از اعتبار ساقط است، چون سه راوی آن را روایت کرده اند که همگی از مجهولین هستند. «اضواء علی دراسة السیره».

۳. حیاة الصحابة لکانه هلوی ۱/ ۳۴۴.

تا ماه ربیع الاول صورت گرفت ... این تحولات سریع باعث گردید قریشها تنبّه پیدا کنند و از خواب غفلت برخیزند ... و خطر رسول خدا و یاران او را - شاید برای اولین بار - خیلی جدی گرفتند.

حضرت ابوبکر مرتب از رسول خدا ﷺ اجازه هجرت می گرفت، اما او در جواب می فرمود: «عجله نکن، شاید خداوند همسفر و رفیقی برایت پیدا کند.» قریشها احساس کردند که هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه کیان و موجودیت آنها را تهدید به نابودی می کند، لهذا به اسباب و وسایل گوناگونی متوسّل شدند تا مانع هجرت او شوند. خداوند از نقشه خبیث آنان و چگونگی تلافی آن پرده برمی دارد و می فرماید:

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ - (انفال: ۳۰)

«و (به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران علیه تو (درباره تو) نقشه می کشیدند تا تو را به زندان افکنند یا تو را بکشند یا اینکه (از شهر) بیرون کنند. آنان چاره می اندیشیدند و نقشه (خبیث) می کشیدند و خداوند با تدبیر و چاره سازی، نقشه آنان را تلافی می کرد و خداوند بهترین چاره ساز است.»

رسول خدا ﷺ همراه با حضرت ابوبکر و عامر پسر فهیره مولای (آزاد شده) ابوبکر به قباء رسیدند ... در اثنای اقامت آنان در قباء حضرت علی (رض) نیز - که در مکه مانده بود تا امانتهای مردم را به جای رسول خدا ﷺ به آنان مسترد بدارد - به آنان پیوست.

سپس قافله شامل خورشید فروزان نبوت که چندستاره فداکار و تابناک اطراف او را احاطه کرده بودند، راهی شهر مدینه گردید و در روز دوازده ربیع الاول وارد آن شد.

استمرار هجرت و تأسیس قاعده

ابن اسحاق می گوید: «مهاجرین پیوسته و پشت سرهم به مدینه می آمدند و به

رسول خدا ﷺ می پیوستند تا کار به جایی رسید که جز افراد ممنوع الخروج و محبوس از مسلمانان کسی در مکه نماند.^۱

حضرت ضحیب (رض) جزو افراد ممنوع الخروج بود و تنها هنگامی توانست هجرت کند که حاضر شد در مقابل دریافت اجازه خروج از تمامی سرمایه و متعلقات مادی خویش دست بردارد.^۲

رسول خدا ﷺ همواره دعا می کرد خداوند زمینه خروج افراد ضعیف و محبوس را فراهم نماید تا بتوانند به مدینه هجرت کنند.

در صحیح البخاری به روایت از ابوهریره آمده که: رسول خدا ﷺ نماز عشاء می خواند، وقتی به «سمع الله لمن حمده» رسید، قبل از رفتن به سجده، فرمود:

«اللهم اِنِّجْ عِیَاشَ بْنَ اَبِی رِبِیعَةَ اللّٰهُمَّ اِنِّجْ سَلْمَةَ بْنَ هِشَامٍ، اللّٰهُمَّ اِنِّجْ الْوَلِیدَ بْنَ الْوَلِیدِ، اللّٰهُمَّ اِنِّجِ الْمُسْتَضْعِفِینَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اللّٰهُمَّ اشْدُدْ وَطْنتَکَ عَلٰی مُضَرَ...»^۳

«خداوندا، عیاش پسر ابی ربیع را نجات ده، خداوندا سلمه پسر هشام را نجات ده، خداوندا ولید پسر ولید را نجات ده، خداوندا، مسلمانان مستضعف را نجات ده، خداوندا، انتقام شدید خود را از بنی مضرستان ...»

بعد از جنگ سرنوشت ساز بدر این دو آیه شریفه بر رسول خدا ﷺ فرود آمدند:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي آلَا رِضٍ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا * إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» - (نساء: ۹۷-۹۸)

«براستی آنهایی را که فرشتگان قبض روح می کنند درحالی که به خود ستم روا داشته اند، فرشتگان (از در سؤال به ایشان) گویند: در چه حالی بودید؟»

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۹۹.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۷۷.

۳. به تفسیر ابن کثیر، آیه ۱۰۰ از سوره نساء مراجعه کنید.

گویند: در زمین ناتوان و زبون بودیم.

(ملائك) گویند: آیا زمین خدا وسیع نبود که در آن هجرت کنید؟

پس آنان جایگاهشان دوزخ، و بد جایگاه و بازگشتگاهی است.

مگر ناتوانان از مردان و زنان و اطفالی که حيله‌ای (برای رهایی خود) نتوانند و

راهی برای (فرار) نیابند.

امام ابن کثیر (رحمه الله) در تفسر این دو آیه فرموده: «پسر ابی حاتم به نقل از ابن عباس گوید: گروهی از اهل مکه به اسلام گرویده بودند، اما اسلام خود را از مشرکین مخفی نگاه می‌داشتند. روز بدر مشرکین این عده را به زور با خود به جنگ رسول خدا ﷺ و مسلمانان آوردند و تعدادی از آنان کشته شدند.

مسلمانان گفتند: برادران ایمانی ما در میان مشرکین بوده‌اند و آنها را به زور آورده بودند. لذا لازم است از خداوند برای آنان طلب مغفرت کنیم.

این آیه ﴿ان الذين توفيه الملائكة...﴾ بر رسول خدا ﷺ فرود آمد.

به دنبال آن رسول خدا ﷺ نامه‌ای برای باقی‌مانده مسلمین نوشت و این آیه را در آن درج کرده و فرمود: از این به بعد عذری برای شما نمانده...»^۱

بدین ترتیب هجرت در ردیف فروض و واجبات قرار گرفت و هرکس اسلام می‌آورد لازم بود تمامی توان و انرژی خود را برای «هجرت» مبذول دارد. اما اگر بعد از بذل تمام توان باز نمی‌توانست هجرت کند. آنگاه از جمله معذورین به حساب می‌آمد.

آیات آخر سوره مبارکه انفال این معنی را بیشتر توضیح می‌دهند و روشن می‌نمایند.

﴿انَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ أَوُْوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَالَكُمْ مِنْ

۱. این مطلب را در کتاب من معین السيرة، ص ۲۱۷ به تفصیل درج کرده‌ام. و به کتاب سيرة ابن هشام، ج ۱، ص ۶۴۱ نیز مراجعه کنید.

وَلَا يَتِهَمُ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجَرُوا ... ﴿- (انفال: ۷۲)

«براستی آنان که ایمان آورده و هجرت نموده و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد کردند، و آنان که آنها را جایگاه دادند و مهاجرین را یاری کردند، بعضی از آنها دوستان و اولیاء بعضی دیگر هستند. آنان که ایمان آورده و هجرت نکردند، شما را از دوستی ایشان بهره‌ای نیست تا هجرت می‌کنند ...»

خداوند جل جلاله، این چنین، بین کسانی که در راه عقیده هجرت کردند و کسانی که از آن ابا نمودند، قطع موالات و دوستی نموده است. این امر بیان می‌نماید که هجرت در آن روز، بر تمامی مسلمانان واجب و فرض عینی بوده است.

قاضی عیاض (رحمه الله) فرموده: تمامی مسلمانان اتفاق دارند که قبل از فتح مکه، هجرت واجب بود تا به وسیله آن عزت و مناعت مسلمانان تقویت یابد و مسلمانان با جان و مال به یاری و نصرت رسول خدا ﷺ و دین او برخیزند.^۱

از تحقیق و تتبع وقایع سیره برای من روشن گردیده - والله اعلم - که وجوب هجرت فقط منحصر به اهل مکه بوده و به نسبت سایر مسلمانان امری اختیاری بوده است. به دلایل زیر:

۱ - احادیث صحیحۀ فراوانی در دسترس است دال بر اینکه با فتح مکه مسأله هجرت نیز مختوم گردیده. رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه فرمود: «(از این به بعد) چیزی به نام هجرت وجود ندارد، تنها چیزی که تا ابد باقی است جهاد و نیت (صالح) است.»^۲

در حدیث منقول از ام المؤمنین حضرت عایشه (رضی الله عنها) آمده که پیغمبر ﷺ فرمود: «بعد از فتح مکه هجرت وجود ندارد، بلکه آنچه مطرح است جهاد است و نیت.»^۳

از این دو روایت بروشنی نتیجه گرفته می‌شود که پایان یافتن هجرت همگام با

۱. فتح الباری، ج ۷، ص ۲۶۷.

۲. رواه البخاری، شماره ۳۱۸۸. و مسلم، شماره ۱۳۵۳.

۳. رواه البخاری، شماره ۲۵۱۰. و مسلم، شماره ۱۸۶۴.

فتح مکه بر این واقعیت دلالت می‌کند که هجرت و فتح مکه باهم مرتبط بوده‌اند. از اینرو بلافاصله بعد از فتح مکه، موضوع هجرت نیز مختومه اعلام می‌گردد.

۲ - شهر مکه بعد از هجرت رسول خدا به عنوان مرکز جاهلیت و پایتخت مشرکین مطرح بود، لذا تمامی قبایل چشم به سرنوشت آن دوخته، و منتظر بودند سرانجام آن به کجا ختم می‌شود و هرچه تعداد بیشتری از افراد، از آنجا به مدینه هجرت می‌کردند، از شوکت و اقتدار مکه کاسته می‌شد و برعکس، بر شکوه و شوکت مدینه افزون می‌گردید و مسلمانان قدرت بیشتری کسب می‌کردند. از این جهت بود که پدیده «هجرت» به عنوان فرض عینی بر مسلمانان تلقی می‌گردید.

به علاوه، بقاء مسلمانان در مکه (مرکز شرک) بعد از پذیرش ایمان به معنی تکثیر سواد مشرکین و تقلیل جمعیت مسلمین بود که این هم به نوبه خود گناه و حرام بود، زیرا با هجرت هر مسلمان به مدینه تعداد مسلمانان افزون می‌گشت. در واقع بقاء يك فرد مسلمان در مکه حاوی دو زیان برای مسلمانان بود:

الف: تکثیر سواد مشرکین و تقویت جبهه جاهلیت.

ب: نبودنش در مدینه مایه تضعیف جبهه توحید و تقلیل سواد مسلمانان بود. و این امر باعث می‌شد زمان فتح مکه به تأخیر افتد و اقتدار و سلطه قریش استوار بماند.

۳ - در کتاب صحیح المسلم به نقل از بریده پسر الحصیب آمده که: هرگاه رسول خدا ﷺ فردی را به عنوان فرمانده لشکری یا سریه‌ای انتخاب می‌کرد، به او توصیه می‌فرمود: «... اگر با مشرکین مواجه شدی آنها را به سه چیز فراخوان. هر کدام را پذیرفتند از آنان قبول کن.

اول: ایشان را به اسلام فراخوان، اگر اجابت کردند از جنگ با آنان خودداری کن.

دوم: آنها را دعوت کن به مدینه الرسول (دارالایمان) هجرت کنند. اگر هجرت کردند از اجر و ثواب مهاجرین بهره‌مند گشته و مسئولیتی که بر دوش سایر مهاجرین است بر دوش آنان نیز خواهد بود.

سوم: اگر از هجرت ابا و رزند همانند سایر اعراب با آنان برخورد می‌شود و حکم شامل و فراگیر الهی که نسبت به همه مسلمانان قابل اجرا است بر آنان نیز جاری خواهد شد.^۱

از این حدیث بوضوح فهمیده می‌شود که هجرت شامل تمامی مسلمانان نبوده، بلکه مسلمانان غیرمکی در هجرت و عدم آن مختار بوده‌اند.

۴- امام ابن جریر طبری، به نقل از حضرت خالد پسر ولید (رض) به نقل از واثله^۲ پسر اسقع (رض) روایت می‌کند که واثله گفت: «به قصد هجرت از خانه و کاشانه خود خارج گشتم و راهی مدینه شدم. درحالی که خدمت رسول خدا ﷺ شرفیاب شدم که در نماز بود. در آخر صف ایستاده و به او اقتدا کردم. وقتی از نماز فارغ گشت به من خیره شد و فرمود:

چه حاجتی تو را به اینجا کشانده؟

عرض کردم: اسلام.

فرمود: برای شما (از هر چیز و همه چیز) بهتر است.

بعد فرمود: هجرت هم می‌کنی؟

عرض کردم: بلی.

فرمود: هجرت بادی یا هجرت باقی؟

عرض کردم: کدامیک بهتر است؟

فرمود: باقی. سپس در توضیح فرمود: هجرت باقی این است که با رسول

خدا ﷺ در مدینه اقامت گزینی و هجرت بادی این است که به میان قبیله‌ات برگردی ...^۲

در طبقات ابن سعد آمده: عقبه پسر عامر گفت: وقتی شنیدم که رسول خدا ﷺ به مدینه تشریف فرما شده، مشغول چرانیدن گوسفندان بودم. آنها را رها کردم و

۱. صحیح مسلم، شماره ۱۷۳۱.

۲. حیاة الصحابة لکانه‌هلوی ۱/ ۳۶۵.

به خدمتش آمدم.

عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ آمده‌ام بیعت کنم.

فرمود: چه بیعتی از نوع بادی یا بیعت هجرت؟

گوید: با او (بر بیعت هجرتی) بیعت کردم و در مدینه اقامت گزیدم.^۱

از این روایت نیز فهمیده می‌شود که بیعت بر هجرت و الزام آن مخصوص اهل مکه بوده است. بدین وسیله مسلمانان شهر مدینه را به مرکز تجمع خود و پایتخت حکومت اسلامی درآوردند و همگی در آنجا گرد آمدند. احتمال دارد فلسفه و حکمت وجوب هجرت، تقویت و توسعه بنیه و اساس قاعده ایمانی باشد. قاعده‌ای که وظیفه و رسالت اصلی و اساسی حمل اسلام و ابلاغ آن به تمامی جهانیان بود که جز به وسیله ملازمت با رسول خدا ﷺ و اجرای دستورات و اوامر او امکان‌پذیر نبود.

چندی قبل به نقل از فاضی عیاض به این نکته اشاره کردیم که: «هجرت به مدینه و اقامت گزیدن در آن به منظور یاری دادن رسول خدا ﷺ و فداکاری با جان و مال در راه دین واجب بود.

خطابی (رحمه الله) گوید: «سپس با هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، هجرت بر مسلمانان نیز - جهت دفاع از رسول خدا و جنگ با دشمنانش و یادگیری شریعت اسلام واجب گردید.»^۲

آیا برای همیشه پدیده هجرت پایان یافته

به مدت چند سال دروازه‌های مدینه بر روی مهاجرین گشوده و باز بود و ساکنان آن به گرمی از تمامی مهاجرین استقبال می‌ورزیدند و به آنها جایگاه و مأوا می‌دادند تا اینکه شهر مکه در مستحکم مخالفان رسول خدا ﷺ به دست توانمند

۱. طبقات ابن سعد ۴/ ۳۴۳.

۲. فتح الباری، ج ۷، ص ۲۲۹.

سربازان فداکار اسلام فتح گردید. همگام با فتح مکه مسأله هجرت نیز به عنوان پدیده پایان یافته تلقی گردید و دیگر لازم نبود ایمان آورندگان از آنجا خارج شوند، بلکه موظف بودند در آنجا در خانه و کاشانه خود بمانند.

سؤال اینجا است: آیا مسأله هجرت برای همیشه خاتمه یافته و حکمش منسوخ اعلام گردیده؟

نصوص فراوانی در قرآن وجود دارد مبنی بر اینکه هجرت محدود به يك مقطع خاص زمانی نبوده و نیست، بلکه به عنوان يك وسیله فراخوانی مطرح است که در همه زمانها بنا به اقتضای نیاز - قابل تکرار است. احادیثی وجود دارد که مؤید این نظریه هستند. از جمله: از عبدالله پسر عمرو (رض) منقول است: شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود: «... در آینده نیز هجرت بعد از هجرت خواهد بود.»

در حدیث دیگری آمده: «مادامی که مسلمانان مورد تعرض و تعقیب باشند پدیده هجرت ادامه خواهد یافت و قطع نخواهد گردید.»

دقت در این روایتها نشان می دهد که هجرت يك پدیده مربوط به مقطع و زمان خاصی نیست و زمان آن سپری شده به نظر نمی رسد. هجرت مسأله ای نیست که آن را به عنوان صفحه ای از صفحات تاریخ گذشته تلقی کرد، بلکه هجرت صفحه ای از صفحات سیره بشمار می رود و قرآن خلود و ابدیت آن را به اثبات رسانده و به عنوان اسلوبی از فراخوانی دینی مطرح است.

سید قطب در فی ظلال می گوید: «شرط (وجوب) هجرت تا فتح مکه قائم و استوار بود، اما وقتی شبه جزیره عربستان به قبضه قدرت اسلام درآمد و سر تسلیم در برابر رهبری رسول خدا ﷺ فرود آورد و کار مردم در جامعه نوپا و جدید اسلامی نظم و انضباط پیدا کرد، دیگر مطلبی به عنوان هجرت مطرح نیست، بلکه آنچه مطرح است جهاد است و نیت. چنانچه رسول خدا ﷺ فرموده (و نص آن را ذکر کردیم) ... اما این وجوب و انتها مربوط به دوره اولیه اسلام - که منجر به حاکمیت ۱۲۰۰ ساله آن گردید - بود. لکن هم اکنون که تمامی سرزمین خدا دوباره به جاهلیت بازگشته و دوره دیگری شروع گردیده تا هنگام تأسیس «دارالاسلام» جدید و حکومت اسلامی

جدید و امتداد اقتدار آن و توسعه منطقه جغرافیائیش، هجرت جدیدی مطرح است و می توان گفت در مواردی واجب است.^۱

خداوند عزوجل می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي آلٍ قَالُوا آلَ مَنْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ فَخُتُّوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (نساء: ۹۷)

«بدرستی آنهایی که ملائکه خداوند، ایشان را به سزای روا داشتن ستم بر نفس خویش به هلاکت و نابودی انداختند. گویند: در چه حالی بودید؟ گویند: در زمین خدا مستضعف و مظلوم واقع شده بودیم. گویند: مگر سرزمین خدا وسیع و پهناور نبود که در آن هجرت کنید؟ این گروه جایگاهشان جهنم است و چه بد جایگاهی است.»

سید قطب در تفسیر این آیه گوید: «این حکم (هجرت به خاطر عقیده و در راه آرمان توحیدی) تا آخر زمان و قیام قیامت مستدام خواهد بود... و منحصر به مقطع خاصی از زمان و محیط جغرافیایی منزل این آیه نیست. این حکم تا ابد پابرجا است و شامل هر فردی که به خاطر عقیده اش مورد تعرض واقع شود اما اموال و سرمایه متعلقات گوناگون خویشاوندی و عشیرتی و... او را از هجرت مانع شوند، خواهد بود تا به سرزمینی که بتواند در آنجا عقیده خود را حفظ نماید، هجرت کند و در آنجا وظیفه بندگی خود را به نحو احسن ادا نماید.»^۲

به باور ما فرموده رسول خدا ﷺ که فرمود: «اگر به حبشه بروید در آنجا پادشاهی حکمرانی می کند که هیچ احدی در قلمرو حکومت او مورد تظلم واقع نخواهد گشت.» بدین معنی نیست که به محض از دنیا رفتن نجاشی حبشه از مکان هجرت بودن خارج شده باشد، بلکه بیانگر حکمی است که در شرایط مخصوص و

۱. فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۵۶۰.

۲. در سایه قرآن ۲/ ۷۴۵.

ظروف معین رخ داده و هرگاه چنین شرایط و ظروفی تکرار شود و مکانی موجود باشد که مسلمانان بتوانند در آنجا از حریم عقیده خویش دفاع نمایند و از انجام فرایض دینی و ادای وظیفه بندگی در آنجا منع نشوند. هجرت به سوی آن امری پسندیده است، اما واجب نیست همچنانکه هجرت به حبشه نیز واجب نبوده.^۱

از مجموع مباحث گذشته، این نتیجه را می گیریم که هجرت به شکل عمومی آن، یکی از ویژگیهای حرکت دعوت است که مدت ۱۵ سال از مجموع ۲۳ سال دعوت اسلامی ادامه داشت که در شرایط کنونی و در آینده نیز در صورت تکرار وضعیّت، هجرت مطرح خواهد بود.

۱. برای مثال، اگر مسلمانی در کشور خویش مورد تعرض باشد و امکان فعالیت دینی از او سلب شود می تواند به منظور حفظ جان و رفع ممنوعیّت به کشورهای اروپایی هجرت کند تا به وسیله این هجرت حریم عقیده خویش را محفوظ و مصون نگاه بدارد و آزادی فعالیت بیشتری داشته باشد. (مترجم)

بخش سوم

مرحلهٔ مدینه:
«تشکیل دولت»



پیش درآمد

همگام با تشریف‌فرمایی و استقرار رسول خدا در شهر یثرب، نام آن به «مدینه الرسول» تغییر یافت و از آن به بعد به نام «مدینه» در تاریخ ثبت گردید. با استقرار رسول خدا ﷺ دولت اسلامی پا به عرصه وجود نهاد.

در این بخش پیگیر روند حرکت دعوت اسلامی و چگونگی تأسیس دولت و حوادث و رویدادهای این مقطع از تاریخ دعوت اسلامی خواهیم بود.

دوران مدینه بسیار حساس و پر از حوادث بود. نشاط دعوت در تمامی ابعاد بسیار محسوس و چشمگیر بود. به این سبب لازم می‌دانم جهت تکمیل بحث و بررسی این مقطع از دعوت آن را به چند مرحله تقسیم نمایم بعد از تحقیق و بررسی فراوان به این نتیجه رسیدم که باتوجه به دو حادثه بسیار مهم و حساس، می‌توان این مقطع را به سه مرحله تقسیم کرد. این دو حادثه مهم و سرنوشت‌ساز یکی جنگ بدر و دیگری صلح حدیبیه بود. باتوجه به این دو حادثه می‌توان دوران مدینه را به سه مرحله زیر تقسیم کرد:

۱- مرحله اول: از بدو ورود رسول خدا ﷺ تا جنگ بدر.

۲- مرحله دوم: از جنگ بدر تا صلح حدیبیه.

۳- مرحله سوم: از صلح حدیبیه تا وفات رسول خدا ﷺ.

هریک از این مراحل سه گانه دارای ویژگیهای خاصی هستند:

در مرحله اول تلاش اصلی مصروف تأسیس و تقویت بنیه دولت اسلامی و کنترل اوضاع داخلی مدینه و توزیع مسئولیتهای و تضمین امنیت شهر از تهاجم دشمن خارجی گردید.

مرحله دوم با جنگ بدر که فارق بین حق و باطل بود، شروع گردید. پس از این جنگ، روابط اسلام و شرك سخت تیره شد و جنگ و خونریزی نماد عینی آن بود. مشرکین بزرگترین عملیات نظامی را به منظور ریشه کنی اسلام سازمان دادند که به جنگ احزاب یا خندق موسوم است. پس ویژگی اصلی این مرحله نظامی بودن آن است.

مرحله سوم که با صلح حدیبیه آغاز می شود، به عنوان يك نقطه تحول عظیم در روابط بین اسلام و شرك مطرح است. همگام با شروع این مرحله، دوران توسعه و گسترش فراخوانی اسلامی نیز شروع گردید.

در صفحات آتی این کتاب، ضمن سه باب از این مراحل سه گانه به تفصیل سخن می رانیم. هریک از ابواب ثلاثه مشتمل بر پنج فصل تحت عناوین زیر است.

فصل اول: وضعیت سیاسی و نظامی.

فصل دوم: ترکیب جمعیت.

فصل سوم: روند حرکت فراخوانی.

فصل چهارم: وضعیت اقتصادی.

فصل پنجم: حرکت تربیتی.

باب اول

مرحله اول: تأسیس دولت

این مرحله با ورود رسول خدا ﷺ به مدینه شروع می شود و تا جنگ بدر ادامه می یابد. به دیگر عبارت، از ماه ربیع الاول سال اول هجری شروع می شود و در هفدهم رمضان سال دوم هجری خاتمه می یابد.

این مرحله به مرحله تأسیس دولت اسلامی مشهور است. دولتی که ثمره جهاد خستگی ناپذیر در راه تکمیل «قاعده صلیبه»، سپس توسعه آن به همه نقاط جهان و رساندن خیرات آن به همه انسانها - طبق فرمان خدا - بود.

هم اکنون، ضمن پنج فصل به تحلیل و بررسی رخدادهای این مرحله می پردازیم.

۱۱ هـ	الوفاة	
۱۰ هـ	حجة الوداع	
۹ هـ	غزوة تبوك	
۸ هـ	فتح مكة	۳- انتشار الدعوة .
۷ هـ	غزوة مؤتة	
۶ هـ	عمرة القضاء	
۵ هـ	صلح الحديبية	
۴ هـ	غزوة الخندق	
۳ هـ	غزوة احد	
۲ هـ	غزوة بدر	۲- الكفاح الدامی .
۱ هـ	الهجرة	
		۱- بناء القاعدة .

چگونگی سیر حرکت دعوت در مراحل سه گانه مدینه
از سال اول تا سال ۱۱ هجری

فصل اوّل

قبضه قدرت و زمام امور

رسول خدا ﷺ در شرایطی شهر مکه را رها کرد و وارد مدینه گردید که قلب قریشیها مالا مال از حقد و کینه و دشمنی علیه او بود. هنگامی که رسول خدا ﷺ هجرت کرد این کینه و خصومت به اوج خود رسیده بود، تا آنجا که قصد کردند قبل از هجرت و ترك مکه در يك شبیخون او را به قتل برسانند. اما با هجرت تمامی امید و تلاششان به یأس مبدل گردید. قریش در راستای جلوگیری از رشد دعوت اسلامی از هیچ تلاشی فروگذار نکرد، تا آنجا که از برافروختن آتش جنگ و عداوت هیچ ابائی نداشت. اما به خواست خدا جز ناکامی و یأس بهره و نصیبی نبرد.

اما در مدینه وضعیت و شرایط دیگری حاکم بود، زیرا در آنجا قدرت اصلی در دست دو قبیله اوس و خزرج بود و در کنار آنان - که اکثریتشان به اسلام گرویده بودند - طوایفی از یهود و اقلیت ناچیزی از اوسیه و خزرجیه‌های مشرك زندگی می‌کردند.

سایر قبایل مقیم در خارج از مکه و مدینه و بدویهای مقیم صحرا، در حالتی از انتظار بسر می‌بردند و چشم به راه بودند که فرجام مواجهه بین پیغمبر ﷺ و قریش به کجا ختم می‌شود.

در چنین شرایطی تأمین امنیت داخلی مدینه و امنیت قبایل اطراف آن (یهودیهای مقیم در مجاورت مدینه) از مهمترین اهداف بشمار می‌رفت تا در سایه

اتحاد و امنیت داخلی از خطر و تهدیدهای خارجی که از ناحیه قریش کیان مدینه را تهدید می کرد، مصون بمانند.

این بود که رسول خدا ﷺ بلافاصله بعد از استقرار در مدینه و قبضه زمام امور شهر، اقدام به سازماندهی لازم و برنامه ریزی شایسته به منظور حفظ امنیت و مقابله با تهدیدهای خارجی نمود.

رسول خدا ﷺ فرمانروای مدینه

شاید سؤال شود که: «رسول خدا ﷺ چگونه توانست زمام امور مدینه را در دست گیرد، درحالی که تعداد زیادی از غیرمسلمانان در آنجا سکونت داشتند؟»
جواب: مسلمانان مهاجر و انصار بدون استثنا خواستار تشکیل دولتی به رهبری رسول خدا ﷺ بودند و همگی بالاتفاق از رهبری او اطاعت می ورزیدند. تبعیت ایشان از او نتیجه ایمان و تصدیق آنان بود تا آنجا که بیعت عقبه دوم و آمدن این گروه فراوان به خدمت رسول خدا ﷺ و تضمین اینکه با جان و مال از او دفاع و حمایت خواهند کرد، گامی عملی در راستای تبعیت از این حکومت و تسلیم رهبری آن بشمار می رفت. چون از این زاویه به بیعت عقبه بنگریم درمی یابیم حضور در جلسه آن به عنوان فخری جاوید و ابدی برای شرکت کنندگان در تاریخ ثبت شده است.

در حدیث کعب پسر مالک آمده: «شب عقبه در خدمت رسول خدا ﷺ بودم. با او بیعت کردم. در واقع این فخر برای من خیلی ارزنده تر از شرکت در جنگ سرنوشت ساز بدر بود، هرچند جنگ بدر بیشتر بر سر زبانها است و زیادتر در میان مردم مطرح می باشد.»^۱

بعد از استقرار رسول خدا ﷺ در مدینه، دین اسلام بسرعت در میان اوس و

خزرج گسترش پیدا کرد و بجز تعداد ناچیزی، بقیه همگی به آن پیوستند، استقبال باشکوهی که از رسول خدا ﷺ هنگام ورود به شهر صورت گرفت، دلیل صحت این ادعا است تا آنجا که افرادی که قبلاً رسول خدا ﷺ را ندیده بودند، حضرت ابوبکر را به خیال اینکه رسول خدا است، سلام می کردند و احترام قائل می شدند. چون بسیار مشتاق دیدار و زیارتش بودند بی صبرانه به استقبالش می شتافتند. در حدیث برای پسر عازب آمده: «... سپس رسول خدا ﷺ به مدینه آمد و شهر چنان غرق در شور و شادی گردید که هرگز نمونه آن را به خود ندیده بود و تاریخ نظیر آن را شاید هرگز به خود ندیده. زنان و جاریه ها و بچگان در استقبالش به سرودخوانی و رقص و پایکوبی پرداختند.»^۱

امام احمد پسر حنبل از انس پسر مالک (رض) روایت می کند: «چون رسول خدا ﷺ وارد مدینه شد از فرط شادی همه جا روشن و نورانی و غرق در هلهله شادی بود.»

مسلمانان، اعم از مهاجر و انصار، غرق در شادی و خوشحالی بودند. سایر ساکنان مدینه بویژه کسانی که هنوز بر شرك بودند و در اقلیت قرار داشتند، مصلحت را در این دیدند که راه دشمنی با رسول خدا را در پیش نگیرند زیرا: اولاً هنوز او را نشناخته بودند و عداوت چیزی بی مورد بود.

ثانیاً اگر با او درمی افتادند پشتیبانی و کمک قبیله خود را از دست می دادند و با آنها درمی افتادند. یکی از نامدارترین و مشهورترین سران قبیله عبدالله پسر ابی پسر سلول بود. در موسم حج که بیعت عقبه دوم در آن صورت گرفت، شرکت داشت و

۱. صحیح البخاری، حدیث شماره ۳۹۲۵. در کتب سیره آمده که اشعار زیر را در استقبالش می سرودند.

طلع البدر علینا من ثنایات الوداع	وجب الشکر علینا ما دعا الله داع
ایها المبعوث فینا جئت بالامر المطاع	جئت شرف المدینه مرحبا یا خیر داع (نورالیقین)

ماه شب چهارده از ناحیه و جهت «ثنیه الوداع» بر ما طلوع کرد. شکر خدا بر ما واجب است تا آنگاه که دعاگویی موجود باشد و زبان به دعا بگشاید. ای کسی که به میان ما مبعوث گشته ای، امری آورده ای که از آن اطاعت و پیروی می شود. آمدی و به شهر مدینه عزت و شرافت بخشیدی. مرحبا بر شما ای بهترین دعوتگران.

بدون شك شنیده بود که افراد قبیله اش به رسول خدا ﷺ بیعت داده اند. مع الوصف جرأت ابراز عداوت و دشمنی با رسول خدا ﷺ را نداشت، چون می دانست که این خیل عظیم انسانی دنباله رو و پیروش هستند.

یهود

قلعه های ایشان در اطراف مدینه قرار داشت و بین ایشان و انصار معاهده هم پیمانی وجود داشت، لهذا آنان نیز اظهار عداوت با رسول خدا (ص) را مصلحت نمی دانستند، زیرا مصالح مادی و معنوی شان به خطر می افتاد. این بود که تا زمانی از ابراز مخالفت و دشمنی خودداری کردند. بدین وسیله سلطه و اقتدار مدینه کاملاً برای رسول خدا ﷺ قبضه شد، فرمانش مطاع و نهیش متروک بود و کسی از دستوراتش سرپیچی نمی کرد.

تشکیلات اجتماعی سیاسی

اولین کاری که رسول خدا ﷺ بعد از استقرار در مدینه و تشکیل حکومت به آن پرداخت، تدوین قانون اساسی مشهور به «منشور مدینه» بود. در این منشور چگونگی رابطه اهالی مدینه - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - با همدیگر و مسئولیت همگان در قبال حکومت شهر و پاسداری از آن مشخص گردیده بود. ابن اسحاق (رض) در مورد این منشور می گوید: «رسول خدا ﷺ - بعد از استقرار در مدینه - معاهده ای نوشت همگی مسلمانان، اعم از مهاجرین و انصار، مکلف به تبعیت و پیروی از آن بودند. در این منشور از یهود دعوت کرده بود از مضامین و مفاد این معاهده تبعیت کنند. متن منشور حاوی موادی بود که به صراحت از دین و مال و جان آنان حمایت می کرد. چنانچه در برگیرنده شروطی بر له و شروطی بر علیه ایشان بود. این هم برگردان متن معاهده:

«بسم الله الرحمن، این منشور (قانون)ی است تدوین شده از جانب رسول خدا ﷺ در میان ایمان‌آوردندگان و مسلمانان، اعم از قریشیها و مدنی‌ها و پیروان و اتباع هردو گروه کسانی که در جهاد و مبارزه شریک آنان هستند.

تمامی مسلمانان - قطع النظر از زبان، نژاد، رنگ، قبیله و... - امت واحده هستند و هیچ امتیازی بین آنان وجود ندارد. مهاجرین قریش به عنوان يك جماعت و گروه تلقی می‌شوند و اگر دیه ای بر یکی از آنها واجب شود، همگی به صورت دسته‌جمعی ملزم به پرداخت آن هستند و اگر یکی از آنها به اسارت - دشمن - درآید، همگی مکلف هستند فدیة او را پرداخت نموده او را از قید اسارت آزاد نمایند و آنرا به صورت عادلانه بین خود تقسیم نموده بپردازند.

بنی عوف نیز جماعت مخصوصی هستند و دیه لازم شده بر یکی از آنها را جملگی پرداخت می‌نمایند و فدیة اسیران را نیز به صورت عادلانه بین خود تقسیم نموده پرداخت خواهند کرد.

بقیه طوایف چون: بنی ساعده، بنی حارث، بنی جشم، بنی نجار، بنی عمرو، بنی عوف، بنی نبیت و بنی اوس هم در میان خود جماعت و گروه مستقلی به حساب می‌آیند و دیه واجبه را به صورت جمعی پرداخت خواهند کرد و فدیة اسیران را نیز به صورت عادلانه بین خود تقسیم کرده و پرداخت خواهند نمود.

و اگر یکی از مسلمانان قطع النظر از قوم، طایفه و عشیره، زیر بار قرض یا دیه یا فدیة ای تحت فشار واقع شود، بر تمامی مسلمانان واجب است در راستای حل مشکلات و رفع گرفتاری او کمر همت ببندند و مشکل او را رفع نمایند یا دیه و فدیة واجب شده بر او را پرداخت کنند.

هیچ مسلمانی حق انعقاد پیمان معاهده با مولا و دوست بقیة مسلمین را، جز به اجازه برادر مسلمانش ندارد و تمامی مسلمانان در مقابل ستمکار متجاوز که درصدد راه‌اندازی فتنه و فساد در میان مسلمانان باشد، ید واحده و جماعت واحد بشمار می‌روند و همگی وظیفه دارند جلو تجاوز را بگیرند، ولو اینکه متجاوز نزدیکترین فرد به ایشان باشد.

اگر مسلمانی مشرکی را بکشد به طریقه قصاص کشته نمی شود. هیچ مسلمانی مجاز نیست و حق ندارد کافری را علیه مسلمانی یاری رساند. ذمه تمامی مسلمانان یکی است و پایین ترین فرد مسلمان می تواند با استفاده از آن پناهنده را پناه دهد و در سایه پناه او در امن و آسایش خواهد بود.

تنها مسلمانان در بین خود ولی و سرپرست یکدیگر هستند و هیچ کافر یا مشرکی به هیچ عنوان حق ولایت بر مسلمانان را ندارد.

هر فرد یهودی که از مسلمانان تبعیت نماید، بر مسلمانان واجب است او را یاری رسانند و به هیچ عنوان نباید مورد تعرض و ستم قرار گیرد و مسلمانان حق ندارند کسی را علیه او یاری رسانند.

صلح و آشتی تمامی مسلمانان یکی است. هیچ فردی از مسلمانان حق ندارد و مجاز نیست بدون اجازه و هماهنگی و مشاورت با سایر مسلمین با غیرمسلمانان قرارداد مصالحه و متارکه جهاد فی سبیل الله منعقد نماید و امضا کند، مگر اینکه براساس عدل و مساوات و منفعت دینی منعقد گردیده باشد. هرکس با مسلمانان در جهاد فی سبیل الله شرکت ورزد از حق و سهم خویش برخوردار خواهد بود. تمامی مسلمانان در آنچه با خون خود و ریختن آن در راه خدا به دست آورده اند، از حق مساوی برخوردارند. بهترین و برترین انسانها مسلمانان مخلص و متقی هستند و از همکاری به حق نزدیکترند.

هیچ مشرکی (از مشرکین مدینه) مجاز نیست و حق ندارد جان مشرک دیگری را (از قریش) پناه دهد و مانع دسترسی مسلمانان به او شود.

هرکس بنا به گواهی شاهد عادل، مسلمانی را به ناحق کشته باشد، قصاص خواهد شد. مگر اینکه صاحب خون به دیه راضی شود و از قصاصش بگذرد.

اگر مسلمانی کشته شود، تمامی مسلمانان ولی دم او بشمار می روند و بر تمامی آنها واجب است در راه اخذ انتقام او از قاتل قیام نمایند.

برای هیچ مسلمانی - که به خدا و روز رستاخیز ایمان داشته باشد و به مضمون این

قرارداد (صحیفه) اقرار ورزد - جایز نیست جنایتکاری را کمک رساند یا او را پناه دهد و اگر او را کمک رساند یا پناه دهد، در روز رستاخیز لعنت و غضب خدا بر او خواهد بود و هیچ عبادتی - واجب و سنت - از او پذیرفته نخواهد شد.

در هر کار یا امری به نزاع و مجادله برخاستید، برای رفع نزاع باید به خدا و رسول (قرآن و سنت) مراجعه شود.

هرکدام از مسلمانان و یهودیان وظیفه دارند به هنگام جنگ از اموال و سرمایه خویش انفاق نمایند. یهود بنی عوف با مسلمانان يك امت بشمار می‌روند. یهود بر دین خود و مسلمان بر دین خود است و هرکدام در قبال جان بردگان خویش مسئولیت دارند، مگر کسی که ستم روا دارد. او در واقع بر نفس خویش ستم روا داشته و خود و خانواده خود را به هلاکت انداخته است و کسی حق ندارد به دفاع از او برخیزد.

وظیفه‌ای که بر گردن یهود بنی عوف است و حقی که بر ایشان تضمین گردیده برای سایر یهودیان بنی نجار و بنی حارث و بنی جشم و بنی اوس و بنی ثعلبه و بنی شطیبه نیز ملحوظ و محفوظ می‌باشد. کسی بدون اذن و اجازه رسول خدا ﷺ حق خروج از این منشور را ندارد. و رسول خدا ﷺ موظف است تمامی قبایل و طوایف را از ظلم و ستم بازدارد و آنها را در مقابل ستمکاری مجازات کند. هرکس خود را به ستمکاری و بدکاری زند، نتیجه عملش متوجه خود و خانواده‌اش خواهد شد و اگر کسی چشم طمع داشته باشد، از او قبول نخواهد شد. خداوند فقط به نیکی راضی است و فقط به آن اجازه می‌دهد. هرکدام از یهود و مسلمانان در هنگام جنگ عهده دار تأمین مخارج خود هستند و اگر کسی یا کسانی علیه افراد مذکور در این منشور وارد جنگ شوند، هرکدام از یهود و مسلمانان وظیفه دارند همدیگر را در مقابل دشمن مشترك یاری رسانند. افراد این منشور نسبت به همدیگر وظیفه دارند همدیگر را نصیحت کرده به خوبیها امر، و از بدیها بازدارند. هیچ احدی حق ستم و بدی باهم پیمان خود را ندارد. بر تمامی افراد این معاهده واجب است مظلوم را یاری رسانند و ستمکار را از ستم بازدارند. اگر مسلمانان با گروهی به جنگ درافتادند یهودیها وظیفه دارند مسلمین

را در هزینه جنگ و مخارج آن یاری رسانند.

شهر مدینه برای تمامی افراد مذکور در این منشور، شهر امن محسوب می گردد. همسایه هر فردی همانند خود اوست. نباید به هیچ وجه ازسوی همسایه زبانی یا ستمی متوجه همسایه گردد و هیچ احدی را نمی توان جز به اجازه کسانش پناه داد. اگر اختلافی میان اعضای این منشور پیش آمد برای حل آن باید به خدا و رسولش ﷺ مراجعه شود. خداوند کمک رسان و یاور کسانی است که به مضمون و محتوای عهدنامه پایبند باشند و آن را محترم بشمارند. قریش و هم پیمانان ایشان (ازطرف اهل این منشور) به هیچ عنوان پناه داده نمی شوند.

اگر کسی به مدینه بتازد بایستی همگان به دفاع از آن برخیزند و اگر به مصالحه خوانده شوند موظفند آن را بپذیرند و اگر کسانی - از غیرمسلمانان متعهد به این منشور - با گروهی معاهده ببندند، مسلمانان موظف هستند بدان ملتزم باشند و آن را محترم بدارند، مگر اینکه طرف معاهده و پیمان دشمن حربی مسلمانان باشد. هر گروهی مسئولیت دفاع از حریم خویش را به عهده دارد.

یهود اوس و هم پیمانان آنان هم مشمول این معاهده هستند و حقی که برای اهل این معاهده هست، برای ایشان نیز منظور و ملحوظ است و ازطرف اهل این معاهده جز خیر و نیکی چیزی در حق آنان انتظار نمی رود.

هر انسانی مسئول نیک و بد اعمال خویش است. خداوند با کسی است و کسی را دوست دارد که به مفاد این منشور وفادارتر باشد. این منشور به هیچ عنوان ستم و گناه را تأیید نمی نماید.

هرکس بخواهد از مدینه خارج شود در امان است و کسی که بخواهد در آن اقامت گزیند در امان است، مگر اینکه با مسلمانان سر ظلم و گناه داشته باشد. خداوند پناه کسی است که اهل نیکی و تقوی باشد. محمد صلی الله علیه وسلم، رسول و فرستاده خداست.^۱

اگر با دقت و امعان نظر به محتوا و مفهوم این منشور بنگریم، می فهمیم که در اوج شمول و جامعیت است. زیرا تمامی جوانب ایمنی، تکافل اجتماعی لازم برای برقراری نظم و انضباط در امور و سهولت در اجرای آن و مراقبت شدید بر تطبیق آن، مدنظر قرار گرفته است... در این مختصر، زمینه تفصیل و تشریح تمامی جوانب و زوایای این منشور وجود ندارد. لهذا فقط به چند موضوع مهم و خطوط گسترده و عریض مندرج در آن اشاره می نمایم:

۱- قدرت سیاسی: در این منشور - بیش از يك مورد - به این نکته تصریح شده که قدرت سیاسی شهر مدینه در دست رسول خدا ﷺ است.

۲- امنیت عمومی: در آن تأکید شده که شهر مدینه برای همگان شهر امن و حرام است و هیچ احدی حق ندارد - در آن - به حریم حقوق دیگران تجاوز نماید.

۳- تکافل اجتماعی: در این منشور تصریح شده، اگر کسی از اهالی مدینه به صورت خطا کسی را بکشد، تمامی ساکنان شهر مکلف به پرداخت دیه مقتول به وارثین او هستند و اگر فردی به دست دشمن اسیر شود و خواهان فدیة در برابر آزادی او باشند، تمامی مسلمانان وظیفه دارند فدیة او را بپردازند و او را آزاد نمایند و اگر مسلمانی زیر بار قرض یا فقر دچار مشکل گردد، همگی مسلمانان مکلفند در راستای رفع مشکل او اقدام جدی انجام دهند و مشکل او را رفع کنند.

۴- تشکیلات اجتماعی: مسلمانان (مهاجر، انصار و اهل بادیة) همگی يك امت و يك مجموعه متحد و بهم پیوسته هستند، همچنانکه یهودیهای وابسته به هریك از قبایل یهودی، پیرو قبیله خود هستند و هم پیمانان هر قبیله ای حکم آن قبیله را دارند.

۵- حفظ حریم جامعه از جرایم: از طریق التزام تمامی ساکنان مدینه به مقررات زیر، جامعه از هرگونه جرم و جنایتی مصون و درامان خواهد بود:

الف - یاری ندادن و پناه ندادن انسان جنایتکار.

ب - ایستادگی جمعی تمامی ساکنان شهر در مقابل فرد سرکش و طغیانگر (یاغی) ولو فرزند یکی از آنها باشد.

ج - قاتل عمدی از طریق قصاص کشته می شود، مگر اینکه اولیاء مقتول به دیه راضی شوند و قاتل را مورد عفو و بخشش قرار دهند.

د - یاری و کمک رساندن به مظلوم - به عنوان يك وظیفه دینی و انسانی - بر همگان واجب است.

۶ - حفظ امنیت شهر: برای این منظور مقررات زیر در نظر گرفته شده بود:

الف - مشارکت همگانی تمامی ساکنان شهر مدینه - در صورت مورد هجوم واقع شدن شهر - برای دفع تجاوز و تنبیه متجاوز.

ب - مخالفت و مبارزه همگان با مخالفین و دشمنان این منشور.

ج - مشارکت یهود با مسلمانان در تأمین مخارج و هزینه جنگ، در صورت برافروخته شدن آتش آن.

۷ - در این منشور قریش به عنوان دشمن اصلی مطرح است لهذا:

الف - هیچ احدی حق ندارد قریشها یا هم پیمانان آنها را پناه دهد.

ب - هیچ مشرکی (از اهالی مدینه و قبایل اطراف) حق پناه دادن قریش و اموال آنها را ندارد و حق ندارد مانع دسترسی مسلمانان به آن شود.

این بود خطوط کلی منشور مدینه، دقت در آنها روشن می نماید که قبضه امور و تسلط بر امور و تنظیم امور (از سوی رسول خدا ﷺ) در آن کاملاً منظور بوده است.

همچنانکه ملاحظه می شود در آن بحثی از مشرکین (جز در مسأله پناه ندادن به قریش) نیامده و این نشان می دهد مشرکین در مدینه اقلیت ناچیزی بیش نبوده اند، لهذا به عنوان پیرو و تابع قبایل خود مطرح بوده و احکام این منشور شامل حال ایشان نیز - به تبع قبیله شان - بوده است.

امنیت مدینه

قبلاً متذکر شدیم که مسلمانان در مکه بر این باور و اندیشه پرورش یافتند که این فراخوانی جهان شمول و همگانی است و اختصاص به گروه و قبیله خاصی ندارد.

همچنانکه این تصوّر و اندیشه از دین، در قلب و ذهن مسلمانان مدینه - آنهایی که در بیعت عقبه دوم دست بیعت به رسول خدا دادند - نیز استقرار یافته بود. این مطلب از لحن گفتگو میان ایشان و رسول خدا ﷺ در عقبه بخوبی نمایان است.^۱

جهانی بودن فراخوانی اسلامی اقتضا می کرد مضمون آن به گوش تمام جهانیان برسد، اما مانع بزرگ و گردنه اصلی - که در مخالفت قریش با آن متجلی بود - هنوز قائم و پابرجا بود.

شهر مکه به عنوان مرکز دینی و تجارتی مطرح بود و دوام و بقاء زندگی مادی و حیات معنوی قریش منوط به بقاء این مرکز بود. با هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه این مرکزیت جداً مورد تهدید قرار گرفت، لذا هیچ بعید نبود که قریش در يك تهاجم وسیع غافلگیرانه به مدینه بتازد. چون هم به مأمن و مأوای مهاجرین مبدل گشته بود و هم شانس تبدیل شدن به مرکز شبه جزیره را داشت. متمرکز گشتن این مجموعه فراوان از مخالفین قریش در شهر مدینه کیان و قدرت قریش را کاملاً تهدید می کرد.

قریش قبلاً نیز کسانی را در طلب مهاجرین و استرداد آنها به حبشه روانه کرده بود، اما از آنجا که قدرتی بر نجاشی نداشت، نمی توانست علیه او و مهاجرین مقیم در آنجا اقدامی انجام دهد، ولی در مدینه قضیه طور دیگری بود و سلطه و اقتداری به سبک قدرت نجاشی در آنجا وجود نداشت.

۱. عباس پسر عباد انصاری در همان جا فرمود: «ای طایفه خزرج آیا می دانید روی چه چیزی با رسول خدا ﷺ بیعت می کنید؟

گفتند: بلی می دانیم.

گفت: شما بر جنگ و نبرد با سرخ و سیاه از مردم با او بیعت می کنید. اگر در راستای دفاع از او اموال و دارائیتان از دست رفت و تاراج گردید و سران و بزرگانان در راه دفاع از او کشته شدند، آیا او را به دشمن تسلیم می کنید؟ اگر چنین است، بهتر است از همین حالا او را به خود رها کرده و به او بیعت ندهید چون قسم به خدا اگر چنین کنید روسیاه و سرافکننده دنیا و آخرت خواهید گشت. اگر اطمینان دارید که می توانید برعهده‌ی که با او بسته اید وفادار و آماده هستید جان و مال خویش را فدای او کنید، پس او را بگیرید. سوگند به خداوند خیر و سعادت دنیا و آخرتتان در گرو این است. (سیره ابن هشام: ۱/ ۴۴۶).

نص عبارت بیعت (مرا حفظ و دفاع کنید از آنچه بجهه های خود را از آن حفظ و دفاع می نمایید متضمن قول عباس پسر عباد نیست، اما تصور جهانی بودن فراخوانی از آن فهم می شود. (مؤلف)

قبایل هرگاه کرامت و موجودیت خود را در خطر می یافتند یا تشخیص می دادند که املاک و سرمایه شان در خطر است، به سلاح پناه می بردند و کار را یکسره می کردند.

باتوجه به این اسباب و عوامل، هیچ بعید نبود قریش هر آن به مدینه حمله ور شود. این حقیقت از دید رسول خدا ﷺ و یاران گرامیش مخفی نبود. بنابراین، برای دفع هرگونه تهاجم و حمله ناگهانی آمادگی کامل داشتند و تا آن حد احتیاط می کردند که شب هنگام به وقت خواب نیز اسلحه خود را همراه داشته آن را بر زمین نمی نهادند.

امام ابن کثیر در تفسیرش، به نقل از ربیع پسر انس به روایت از ابی العالیه می فرماید: «رسول خدا ﷺ و یارانش (رض) مدت ده سال در مکه مردم را به توحید و اخلاص در بندگی فراخواندند. طی این مدت طولانی علی رغم اینکه همواره جانشان در خطر بود و همواره در معرض نابودی و مرگ قرار داشتند، اصلاً دست به سوی اسلحه دراز نکرده و فریضة مهم جهاد را انجام ندادند. چون مأمور به جنگ و قتال نبودند تا اینکه از سوی خدا مأمور شدند هجرت نمایند... آنگاه خداوند ایشان را به جهاد و قتال در راه خدا و عقیده و آرمان امر فرمود. در مدینه نیز امنیت جانی نداشتند، لذا شبها مسلح به رختخواب رفته و صبحگاهان نیز همواره سلاح را با خود حمل می کردند مدتی بدین منوال سپری شد و تا آنجا که خداخواست صبر ورزیدند. سپس یکی از اصحاب عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ آیا برای همیشه (ابدالدهر) در این حالت هول و هراس باید می مانیم یا اینکه روزی خواهد آمد که از امنیت جانی برخوردار خواهیم شد و اسلحه خود را بر زمین خواهیم نهاد؟

رسول خدا ﷺ فرمود: کافی است مدتی صبر کنید، يك نفر از شما به تنهایی به میان جمع کثیری از مردم خواهد رفت او را احاطه می کنند، او آنها را به اسلام فرامی خواند و هیچ سلاحی در دست هیچ يك از آنها نخواهد بود. همگام با فرموده او این آیه شریفه فرود آمد:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ

مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ... ﴿١﴾ - (نور: ۵۵)

«خدا به آنان که ایمان آورده از شما، و عملهای شایسته را انجام دادند وعده داده که حتماً ایشان را در روی این زمین مقام خلافت عطا کند. چنانچه کسان و مؤمنان پیش از ایشان را نیز جانشین کرد و حتماً به ایشان تمکّن می دهد که دینی را که برای ایشان پسندیده کرد (اجرا کنند) و بعد از چیره شدن ترس بر ایشان آنرا تبدیل به امن می کند چرا که آنها می پرسند و چیزی شریک و انباز من قرار نمی دهند ...»

از ابی پسر کعب مروی است: «وقتی رسول خدا ﷺ و یارانش (رض) به مدینه هجرت کردند و برادران انصار (رض) آنها را مأوی و پناه دادند، قبایل مختلف اعراب به يك تیر همگی را نشانه گرفتند. لذا شبها نمی توانستند بدون اسلحه به رختخواب بروند و در روزها نیز اسلحه را همراه خود حمل می کردند و با خود می گفتند: کاش روزی بیاید با اطمینان و آسوده خاطر به رختخواب برویم و جز از خدا، از کسی هراس و خوف نداشته باشیم. آیه ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ...﴾ فرود آمد.^۱

از ام المؤمنین حضرت عایشه (رض) منقول است: «رسول خدا ﷺ در بدو ورود به مدینه، يك شب تا صبح به خواب نرفت و فرمود: ای کاش مرد صالحی از اصحاب را می یافتم که امشب مرا نگهبان باشد. حضرت عایشه گوید: در این حرفها بودیم ناگهان صدای خش خش اسلحه به گوشمان رسید. رسول خدا فرمود کیستی؟ سعد پسر ابی وقاص هستم.

رسول خدا فرمود: چه چیز تو را به اینجا کشانده؟

گفت: نسبت به تو دلم شور می زد، آمدم تا از تو نگهبانی کنم.

رسول خدا برای او دعا کرد و خودش به خواب رفت.

این بود شمه ای از وضعیّت مسلمانان بعد از هجرت به مدینه، تا اینکه از

۱. تفسیر ابن کثیر، تفسیر آیه ۵۵ سوره النور.

۲. حیاة الصحابة لکانه هلوی، ج ۱، ص ۳۰۳ همچنین ابن منذر و طبرانی و حاکم و ابن مردویه روایت کرده اند. و نیز بیهقی در دلائل، سعید پسر منصور در کنز العمال آن را روایت کرده اند.

رحمت خداوند به آنها اجازه داده شد به دفاع از خود برخیزند و به جهاد بپردازند و آیه فرود آمد: ^۱

﴿إِذْنٌ لِلَّذِينَ يُفَاتِلُونَ بَانْتِهَمٍ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ - (حج: ۳۹)

«اجازه داده شد به کسانی که با ایشان جنگ می‌شود، چون مظلوم واقع گشته‌اند و

بدرستی که خداوند بر پیروزی و نصرت بخشیدن ایشان توانمند است.»

آری هنوز چند ماهی از استقرار رسول خدا ﷺ و یاران در مدینه نگذشته بود که

این آیه شریفه فرود آمد.

معنی این اذن و اجازه چیست؟

از مطالب گذشته نتیجه می‌گیریم که دشمن قسم خورده آنروز مسلمین، قریشیها بودند. آنها در انتظار فرصت بودند تا ضربه نهایی را بر رسول خدا وارد کنند.

در نتیجه وضعیت تلخ مکه که مدت مدیدی بر آنها حاکم بود، این توهّم در ذهن و اندیشه رسول خدا ﷺ و یارانش مستقر بود که اقتدار و توان قریش را نباید از نظر پنهان داشت و دست کم گرفت.

دامنه وسعت قدرت قریش و گستردگی آن در این امر جلوه می‌کرد که هیچ قبیله‌ای از قبایل عرب از ترس آنها به خود جرأت نمی‌داد رسول خدا را یاری دهد و فراخوانی او را پاسخ گوید و هیچ قبیله‌ای یارای مواجهه و رودرویی با قریش را درخویش نمی‌یافت.

عوامل سابق الذکر و غیره این قناعت را در دل رسول خدا ﷺ بوجود آورده بود که قریش خطرناکترین دشمن و اساسی‌ترین مانع پیشرفت دعوت بشمار می‌رود و مادام که شوکت و اقتدارش خرد نگردد، امکان رشد و پیشرفت برای دعوت اسلامی نخواهد بود. چرا که تمامی اعراب چشم به سرنوشت قریش دوخته و منتظر فرجام کار آن بودند

ابن اسحاق گوید: علت اینکه تمامی قبایل چشم به سرانجام موضع قریش در برابر اسلام دوخته بودند، این بود که قریش امام و پیشوای قبایل عربستان و راهنمای آنان و زمامدار بیت الله الحرام و ساکنان حرم امن خدا بودند و جزو نیاکان راستین حضرت اسماعیل و فرمانده کل قبایل بشمار می رفتند.^۱

بنابراین طبیعی بود که توجه تمامی قبایل معطوف به سرانجام و فرجام رودرویی و مقابله قریش با رسول خدا ﷺ باشد، زیرا با از میان برداشته شدن این مانع بزرگ زمینه توسعه دعوت در میان سایر قبایل فراهم می گشت.

رسول خدا ﷺ به منظور ایجاد رعب و وحشت در دل قریش و نشان دادن قدرت و آمادگی رزمی خویش مرتب دسته های مسلح را به خارج از مدینه گسیل می داشت. برای نمونه:

۱- در ماه رمضان سال اول هجری، دسته ای برای عمویش حمزه ترتیب داد و او را در رأس يك گروه سی نفری از رزمندگان مهاجر به بیرون مدینه گسیل نمود تا راه را بر يك کاروان قریش که از شام برمی گشت- و ابوجهل مسئول و فرمانده آن بود- سد نمایند.

۲- در ماه شوال همان سال، عبیده پسر حارث را در رأس شش نفر از رزمندگان مهاجر به منطقه بطن رابغ گسیل داشت.

۳- در ماه ذوالقعدة همان سال، سعد پسر ابی وقاص را در رأس بیست رزمنده به منطقه خزر- واقع در سرزمین حجاز- گسیل داشت تا در آنجا متعرض يك کاروان قریشیها شوند.

۴- در ماه صفر سال دوم هجری، رسول خدا ﷺ شخصاً در رأس يك گروه سواره نظام که مرکب از شصت رزمنده مهاجر بود از مدینه خارج، و به قصد یورش به يك کاروان قریشی متوجه منطقه ودان یا ابواء گردید و در این سفر با قبیله «بنی ضمره» معاهده دوستی و مصالحه امضا کرد.

۵- در ماه ربیع الاول سال دوم، رسول خدا در رأس يك گروه دویست نفری از مهاجرین از مدینه خارج و متعرض کاروانی از قریش به سرکردگی امیه پسر خلف شد... اما کاروان از فرصت استفاده نمود و فرار کرد و رسول خدا بدان دسترسی نیافت.

۶- در ماه جمادی الاولی سال دوم، در رأس ۱۵۰ نفر از رزمندگان مهاجر از مدینه خارج و متعرض کاروانی از قریش که عازم شام بود گردید، اما بدان دست نیافت. رسول خدا ﷺ در منطقه «العشیره» مستقر گردید و بقیه ماه جمادی الاولی و چند روز از جمادی الثانی را در آنجا بسر برد... در این سفر با طایفه بنی مدلج و هم پیمانان ایشان معاهده دوستی امضا نمود.

۷- در ماه جمادی دوم، در تعقیب کرز پسر جابر فهری که بر مدینه یورش کرده بود از شهر خارج شد. این عملیات به «غزوه بدر صغری» موسوم است.

۸- در ماه رجب سال دوم هجری، گروهی از مهاجرین به فرماندهی عبدالله پسر جحش از مدینه خارج و در منطقه نخله کمینی برای قریش بنهادند. در این کمین عمرو پسر حضرمی به دست مسلمانان کشته شد و عثمان پسر عبدالله پسر مغیره به اسارت درآمد.

تمامی این عملیات در مدت زمان کمتر از یکسال بوقوع پیوست که دقت در آنها ما را متوجه چند مسأله می نماید. ازجمله:

۱- در تمامی این تحرکات و لشکرکشیها، تنها مجاهدین مهاجر شرکت داشتند و از وجود انصار در آنها خبری نبود... احتمال دارد این امر به دلیل التزام به مفاد بیعت عقبه دوم باشد.^۱

۲- در تمامی این تحرکات هدف مورد نظر، وارد نمودن ضربه ای بر بنیه اقتصادی قریش (کاروان های تجارتی) بود. این امر قریش را جداً در تنگنا قرار داده بود و کاملاً

۱. در نص عبارت بیعت عقبه دوم آمده بود: «اگر دشمنی قصد تاختن و هجوم بر رسول خدا ﷺ و یاران او را داشته باشد، انصار ملزم به حمایت از او می باشند. اما در آن اشاره ای به خروج از شهر مدینه برای مصاف با دشمنان خارجی نشده بود.

متوجه شده بودند که امنیت جانی و اقتصادی آنها کاملاً به خطر افتاده ... قریشیان دریافته بودند نیرویی کیان آنان را تهدید می کند که نباید دست کم گرفته شود.

۳ - گفتیم بعد از هجرت رسول خدا ﷺ و یاران گرامیش (رض) به مدینه، شهر مدینه در معرض تهدید بود ... پس لازم بود واحدهایی رزمی پشت سرهم از شهر خارج شوند تا از این طریق رعب و ترس به دل دشمن اندازند و از اوضاع شبه جزیره نیز اطلاعات کافی جمع آوری شود. لازمه این کار هم تحقیق کافی و وافی پیرامون وضعیت سیاسی و نظامی منطقه بود.

۴ - یکی از وسایل بسیار مهم برای ایجاد امنیت داخلی، انعقاد پیمان و معاهده دوستی با همسایه ها و اطرافیان بود ... زیرا از طریق این معاهده ها از تعداد دشمنان کاسته می شد و آزادی تحرکات تبلیغی اسلامی بیشتر تضمین می گشت. برای مثال به واسطه این تحرکات نظامی با دو طایفه «بنی ضمیره» و «بنی مدلج» و هم پیمانان آنان پیمان صلح امضا گردید.

۵ - این تحرکات نظامی از نقطه نظر روانی و جنگ تبلیغاتی تأثیر فراوان داشت. خروج رسول خدا ﷺ از مدینه و استقرار او در منطقه عشیره برای چند روز، به همین منظور بود. زیرا:

رسول خدا ﷺ از طریق این تحرکات نظامی به قریش فهماند که تعرض و تهاجم به مدینه کاری ساده و آسان نیست و دستهایی که در مکه به سوی شمشیر و اسلحه دراز نمی شد هم اکنون شمشیر به دست آماده دفاع از خود هستند و با قلبی مملو از ایمان و ایثار، آماده جهاد با دشمنان و بذل جان در راه عقیده اند. پس بر قریشها لازم است در عملکرد خود تجدید نظر کنند و بی گدار به آب نزنند و کاری نکنند که موجب هلاکشان شود.

با این تحرکات و اقدامات نظامی شهر مدینه از تعرض دشمنان خارجی در امان ماند. کما اینکه با تدوین منشور مدینه (قانون اساسی) امنیت داخلی شهر فراهم شد و تضمین گردید.

بدین ترتیب حکومت و سلطه شهر مدینه برای رسول خدا ﷺ قبضه شد. زیرا:

- ۱- رسول خدا ﷺ به عنوان مرجع اساسی در تمامی کارها مطرح گردید ... و هرگاه برای جهاد از شهر خارج می شد یکی از اصحاب را به عنوان جانشین خود تعیین می کرد. در غزوه «بواط» سائب پسر عثمان پسر مظعون، و در غزوه «العشیره» ابوسلمه پسر عبدالله را به عنوان جانشین خود در مدینه تعیین نمود.
- ۲- رسول خدا ﷺ خود شخصاً دسته ها را مرتب و تنظیم می کرد و برای آنها فرمانده تعیین می نمود و خود پرچم را به دست فرماندهان می داد. همچنانکه فرماندهی غزوه ها را خود به عهده داشت.
- ۳- او ﷺ شخصاً پیمان مصالحه را با قبایل منعقد و امضا می کرد. جا دارد به این نکته اشاره کنم در این مدت هیچ فردی از انصار ملزم به خروج از شهر و شرکت در عملیات نظامی نبود. زیرا در پیمان (بیعت) عقبه اشاره ای به آن نشده بود.
- و این مطلب که سلطه و اقتدار مدینه در دست رسول خدا ﷺ بود باعث نگردید که - چون قدرت دارد - به معاهده های قبلی پشت پا زند و آنها را نقض کند. از او هرگز چنین انتظاری نمی رفت، چون او رسول خدا ﷺ و بهترین نمونه وفاداری به عهد و پیمان بود.

فصل دوم

وضعیت اجتماعی

در این فصل درصدد هستیم تصویری روشن از وضعیت اجتماعی شهر مدینه - همزمان با استقرار رسول خدا ﷺ در آن - ارائه دهیم .

ترکیب جمعیت

شهر مدینه محل سکونت دو قبیلهٔ اوس و خزرج بشمار می‌رفت و در جهت شرقی آن سه قلعهٔ متعلق به یهودیان وجود داشت که یهودیهای «بنی قینقاع» و «بنی قریظه» و «بنی النضیر» در آنها سکونت داشتند . یهودیان ساکن در این قلعه‌ها در روز میان اهالی مدینه پراکنده می‌شدند و با آنان در بازار مشغول تجارت و معاملات بودند و شبها به قلعه‌های خود برگشته و در آنها پناه می‌گرفتند .

در زمان جاهلیت - به روال عادت جاهلی - بین دو طایفهٔ اوس و خزرج جنگهای خونین درمی‌گرفت که آخرین آنها جنگ موسوم به «بعثت» بود . یهود از این اختلافات قبیله‌ای به نفع خود بهره می‌بردند و آتش جنگ و اختلاف‌ها را هرچه بیشتر بین آنان شعله‌ور می‌کردند و از این طریق زمینهٔ ادامهٔ بقاء خود در مدینه را فراهم می‌نمودند .

وقتی رسول خدا ﷺ همراه با یاران مهاجر در مدینه مستقر گردید ، در ترکیب

جمعیت شهر تغییر اساسی بوجود آمد و علاوه بر گروه‌های قبلی گروه دیگری به نام «مهاجرین» در آنجا عرض اندام کرد.

علاوه بر این، با استقرار مهاجرین در مدینه وضعیت نظام حاکم بر شهر نیز تغییر یافت و از برکت اسلام و در سایه توحید، دو قبیله اوس و خزرج به یک گروه برادر و هم‌کیش مبدل گشته و اسم با مسمای «انصار» برازنده قامت زیبای آنان گردید و عداوت کهن «جاهلی» جای خود را به «اخوت» جاویدان داد و اندک کسانی- از این دو طایفه - که هنوز بر کیش جاهلیت باقی مانده بودند تحت عنوان «مشرکین» در جامعه شهرت داشتند.

بدین ترتیب ترکیب جمعیت شهر مدینه را دو گروه مسلمان (مهاجرین و انصار) دو گروه کافر (مشرکین و یهود) و یک گروه بینابین (منافقین) که بلافاصله بعد از استقرار رسول خدا ﷺ در مدینه پا به عرصه وجود نهاد، تشکیل می‌داد.

آمار دقیقی از تعداد نفرات مهاجرین در دست نیست، اما غزوه «بواط» - که در ماه ربیع‌الاول سال دوم هجری رخ داد و تعداد جنگجویان شرکت‌کننده در آن دوست نفر بود که همگی از مهاجرین بودند - می‌تواند اشاره‌ای به تعداد مهاجرین جنگجو باشد. هرچند به قطع می‌توان ادعا کرد که تمامی جنگجویان مهاجر در آن شرکت نداشته‌اند. به اضافه اینکه این رقم دربرگیرنده زنان، بچه‌گان و پیران و مریضان و افراد معذور نمی‌شود. صرف‌نظر از کمیّت و تعداد نفرات مهاجرین، پیوستن آنان به مسلمانان انصار نسبت جمعیت را به نفع مسلمانان تغییر داد و مشرکین در اقلیت قرار گرفتند.

بدین گونه اغلب ساکنان مدینه را مسلمین تشکیل می‌دادند و جو ایمانی بر شهر حاکم شده بود. با این توصیف مشرکین هنوز بر عقیده شرك استوار بوده و از آن دفاع می‌کردند و کسی هم متعرض عقیده و باور ایشان نمی‌شد و یهود نیز در سایه معاهده‌ای که با رسول خدا ﷺ امضا کرده بودند، از رابطه خوبی با مسلمانان برخوردار بوده و از حریت و آزادی کامل دینی خود بهره‌مند بودند.

ادامهٔ پیوستن مهاجرین به رسول خدا ﷺ در مدینه

به گواهی قرائن و شواهد تا وقتی که اکثر مسلمانان مکه شهر را ترك نکردند، حضرت رسول ﷺ از جای خود تکان نخورد. اما وقتی یقین حاصل کرد که بیشتر مسلمانان شهر مکه را ترك کرده‌اند خود نیز رهسپار مدینه گردید و هیچ مسلمانی جز افراد معذور یا محبوس که منتظر فرصت بودند در مکه نماند.

رسول خدا ﷺ بعد از استقرار در مدینه زید پسر حارثه و مولایش ابو رافع را روانهٔ مکه کرد. حضرت ابوبکر نیز عبدالله پسر اریقط را همراه آنان روانه کرد تا خانوادهٔ رسول خدا ﷺ شامل حضرات فاطمه، ام‌کلثوم، سوده دختر زمعه و ام‌ایمن و اسامه را، با خانواده حضرت ابوبکر، شامل همسرش ام‌رومان، عایشه و اسماء همسر زبیر با خود به مدینه انتقال دهند. همراه با این گروه حضرت طلحه پسر عیدالله نیز - که هنگام هجرت رسول خدا ﷺ در سفر شام بود - به شهر مدینه آمد.^۱ امام ابن کثیر در تفسیرش فرموده: مرثد پسر ابی مرثد مسلمانان در بند و ناتوان و ضعیف را از مکه به مدینه انتقال می‌داد.^۲

در ماه شوال سال اول هجری، حضرت مقداد پسر عمرو و عتبه پسر غزوان - که هر دو مسلمان بودند - با ابوسفیان در يك کاروان تجاری از مکه خارج شدند این قافله در منطقهٔ بطن رابغ به کمین عبیده پسر حارث و شصت تن دیگر از مهاجرین افتاد. مقداد و عتبه از قافله فرار کرده و به مسلمانان پیوستند.^۳

آری چنین بود، آنهایی که به هر وسیله‌ای زمینه هجرت برایشان فراهم نبود، از فرصت استفاده می‌کردند و به بقیه مهاجرین می‌پیوستند تا پدیده هجرت به کمال برسد و آنان نیز از این شرافت و فخر بهره ببرند.

خداوند متعال در سورهٔ انفال که بعد از جنگ بدر فرود آمد، به این مطلب

اشاره می‌کند و می‌فرماید:

۱. طبقات ابن سعد ۳/ ۲۱۵.

۲. تفسیر ابن کثیر، آیه ۳ سوره نور.

۳. سیرهٔ ابن هشام ۱/ ۵۹۲.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ﴾ - (انفال: ۷۵)
 «آنهايي که بعد (از هجرت رسول خدا و اصحاب) ايمان آوردند و هجرت کردند و
 با شما در جنگ و جهاد عليه کفار و مشرکین شرکت ورزیدند، پس آنان از شما
 هستند.»

پیمان برادری بین مهاجرین و انصار

هجرت و ترک دیار آباء و اجداد پدیده مطلوب و خوشایند دلهای مهاجرین نبود. بنابراین، زمینه سازی قبلی و تهیه اسباب و لوازم کافی برای آن لازم و ضروری به نظر می رسید. چنانچه این مطلب را در بخش دوم این کتاب به صورت مفصل مورد بحث قرار دادیم.

اما هنگامی که مهاجرین وارد شهر مدینه گردیدند و در آنجا مستقر شدند، آب و هوای مدینه با طبیعت آنان سازگار نبود. لذا بیشتر آنها مریض شدند این واقعه و درد فراق دیار آباء و نیاکان از طرف دیگر باعث شد که یاد وطن و حس غربت از يك حالت روحی محض تجاوز کرده و بر سر زبانها بیفتد. بلال بعد از شفا یافتن از تب و ناراحتی مدینه زبان به ترنم گشود و گفت:

الا ليت شعری هل ابیتن لیلة

بواد و حولی اذخر و جلیل

و هل اردن یوماً میاه مجنة

و هل یدون لی شامة و طفیل

بدان و آگاه باش، ای کاش می دانستم که آیا شبی خواهد آمد که من در وادی
 مکه شب را به روز تبدیل کنم و کوههای اذخر و جلیل اطراف مرا احاطه کرده باشند
 (و ای کاش می دانستم) که روزی می آید من بر آب مجنه فرود آیم و شامه و طفیل بر
 من هویدا شوند و من آنها را نظاره گر باشم.

به رسول خدا ﷺ خبر دادند که اصحاب بزرگوار در چنین شرایطی قرار
 گرفته اند. دست نیاز به سوی خداوند سبحان بلند کرد و فرمود: «خداوندا شهر
 مدینه را همانند مکه - یا بیشتر از آن - نزد ما محبوب گردان، و آن را برای ما به شهر

امن و سلامتی و شادمانی تبدیل فرما و ما را از تب ناشی از تغییر آب و هوای آن شفا، و از صاع و مد آن برکت ده ...»^۱.

برای رفع - یا حداقل کاهش دادن - اثرات این احساس درونی ناشی از غربت و عشق نسبت به سرزمین مکه، لازم بود کاری انجام شود که باعث تقلیل آلام و کاهش اندوههای درونی مهاجرین گردد و یگانه علاج این مشکل بستن پیمان «مؤاخات» بین مسلمانان بود.

این بود که رسول خدا ﷺ با درایت و دوراندیشی بی نظیرش برای رفع این تنش درونی اقدام به انعقاد پیمان برادری نمود تا بدین وسیله وحشت غربت و دوری از وطن را از قلوب مهاجرین بزداید و به جای اهل و عشیره دل آنها را با هم مأنوس و مربوط گرداند و موجبات تقویت روحیه آنها را به وسیله یکدیگر فراهم کند. این امر چیزی بود که رسول خدا ﷺ هنگام خطاب با انصار بدان اشاره کرد و فرمود: «برادران دینی و ایمانی شما اموال اولاد و همه چیز خود را (در راه عقیده و آرمان خویش) رها کرده و به شما پیوسته اند ...»^۲.

نکته شایان توجه اینکه هرچند خطوط کلی و عریض پیمان «مؤاخات» بین مهاجرین از يك طرف و انصار از طرف دیگر بود، اما این امر مانع آن نشد که بعضی از مهاجرین، با همدیگر پیمان برادری ببندند.

هدف از انعقاد پیمان مؤاخات یاری کردن همدیگر، دلجویی نمودن، حل نمودن مشکلات یکدیگر بود. زیرا وضعیت اقتصادی و معیشتی بعضی از مهاجرین از بعضی بهتر بود، و این عده می توانستند برای برادران خویش نافع واقع شده و به آنها کمک و مساعدت لازم را برسانند.

این پیمان تأثیر عمیقی بر روحیه مسلمین داشت تا آنجا که مسأله از همدیگر ارث گرفتن نیز براساس این قرابت دینی تنظیم گردیده بود و مسلمانان از همدیگر

۱. صحیح البخاری، حدیث شماره / ۳۹۲۶.

۲. امام ابن کثیر این مطلب را در تفسیر آیه ۹ از سوره حشر ذکر فرموده، مراجعه کنید.

ارث می گرفتند و خویشانند مشرک از مسلمان که با او قرابت نسبی داشت اصلاً ارثی نمی گرفت. امام ابن عباس (رضی الله عنه) می گوید: «هنگامی که مهاجرین در مدینه مستقر گردیدند بنا به مفاد اخوتی که رسول خدا بین مهاجرین و انصار بوجود آورده بود، فردی انصاری از برادر مهاجرش ارث می گرفت نه از برادر نسبی و بالعکس».^۱

این قانون تا وقت فرود آمدن آیه زیر ادامه یافت:

﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ - (انفال: ۷۵)

«افراد فامیل بعضی از آنان بر بعضی (در مسأله ارث) در کتاب خدا برتری و اولویت دارند.»

اما بعد از فرود آمدن این آیه شریفه میراث به ذوی الارحام برگردانده شد لکن مسأله اخوت و اعانه و انفاق و حل مشکلات همچنان به حال خود باقی ماند.^۲

این برادری دینی تأثیری آن چنان تأثیر قوی و ماندگاری در قلوب مسلمین داشت که تا آخر عمر ادامه یافت. در زمان خلافت حضرت عمر (رضی الله عنه) حضرت بلال (رضی الله عنه) برای جهاد در شام اقامت داشت. حضرت عمر کسی را نزد او فرستاد و از او سؤال کرد در دیوان محاسبات با چه کسی شریک و برادر می شوی؟

بلال فرمود: «رسول خدا ﷺ بین بنده و ابی رویحه پیمان برادری منعقد نموده و من تا زنده هستم آن را باطل نخواهم نمود. لذا در معاهده دیوان نیز با او برادر و شریک خواهم بود.»^۳

مسأله شایان توجهی که لازم است در اینجا مد نظر واقع شود، درک وسعت و ژرفای حکمت رسول خدا ﷺ است. او یاد وطن و درد دوری از آن را برایشان خرده نگرفت، بلکه در تأیید و ابراز همدردی با ایشان آن فرموده تاریخی و جاوید را بر زبان راند و گفت: «قسم به خدا تو ای شهر مکه محبوبترین سرزمینهای خدا به نزد

۱. صحیح بخاری، کتاب الفرائض.

۲. سیره ابن هشام ۵۰۷/۱.

۳. از کتاب من معین السیره، نوشته مؤلف، ص ۱۶۰ - ۱۶۱.

من هستی ...» اما در عین حال از سر صدق و اخلاص دست دعا و راز و نیاز به سوی پروردگار بلند کرد و از او درخواست نمود که محبت و عشق شهر مدینه را در قلوب آنان جایگزین گرداند و برای کاهش دادن این ناراحتی به فکر بدیل و عوض دیگری افتاد. این بدیل پیمان «اخوت» بین مهاجرین و انصار (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین) بود.

اگر به دقت به پیمان «اخوت» نظر افکنیم درمی یابیم که انعقاد آن - در مطلع استقرار رسول خدا ﷺ و اصحاب بزرگوار در مدینه - هیچ معنایی جز تأیید و تأکید اینکه رابطه ایمانی مافوق تمامی روابط و علایق است، نمی تواند داشته باشد. بدین شیوه معنی و مفهومی که این دین حنیف درصدد ایجاد آن برآمده بود در واقع زندگی شهروندان و ساکنان شهر مدینه تحقق پیدا کرد.

تأسیس مسجد

رسول خدا ﷺ بعد از استقرار در شهر مدینه در هر جا که وقت ادای نماز می رسید. در همان جا به اقامه نماز می ایستاد. حتی گاهی اتفاق می افتاد در محل استراحت حیوانات به نماز خواندن بایستد ... بعد از مدتی کسی را نزد طایفه بنی نجار فرستاد و زمینی را - روبروی منزل ابو ایوب انصاری (رضی الله عنه) که در بدو ورود به شهر مدینه، شترش در آنجا سینه بر زمین نهاده و خوابیده بود، خریداری نمود. پس از هموار کردن زمین و نبش قبور مشرکینی که در آنجا مدفون بودند، و قطع و کندن درختانی که در آنجا بودند ... عملیات تأسیس و بنای مسجد شروع گردید ... مسجدی در اوج سادگی و بساطت، در انتهای تواضع و اخلاص، دیوارها را آجر گلی، ستونها را تنه درختان خرما و سقف آن را برگ درخت خرما تشکیل می داد ... مصالح ساختمانی در اوج سادگی بود.

رسول خدا ﷺ خود شخصاً در آن کار می کرد و اصحاب بزرگوار (رضی الله عنهم) او را یاری می کردند و همگی در تکمیل بنای آن، و ایفای نقش هرچه بیشتر

باهم در مسابقه بودند.

این مسجد ساده، هم مرکز عبادت و تجمع مسلمین بود، و هم مرکز فرماندهی، کانون فرهنگی، محل اجتماعات سیاسی، سالن برگزاری کنفرانسها محل اعزام لشکرها و مرکز مشاوره و... .

دعوت اسلامی از مسجد شروع گردید و از آنجا به اطراف و اکناف توسعه پیدا کرد.

مسجد، نمودار زندگی اجتماعی و خاستگاه اسلام و نمایانگر معنی و مفهوم آن بود.

مسجد، نمودار اتحاد و یگانگی دیانت و سیاست بود. چون نماز، جهاد، توجه به مسائل اجتماعی، ایجاد رابطه با خدا (نیایش) و... در ایدئولوژی اسلامی همگی عبادت محسوب می گردند، جملگی در مسجد انجام می گرفتند.

مسکن رسول خدا ﷺ

بعد از اتمام و تکمیل ساختمان مسجد - که قبله آن به سوی بیت المقدس بود - در انتهای شرقی جوار آن، دو اتاق ساده و محقر و دور از هرگونه آرایش تأسیس گردید که درب یکی از آنها به صحن مسجد منتهی می شد و بعد از تغییر قبله به سوی کعبه این اتاق به مصلی تبدیل گردید.

یکی از این اتاقها برای سکونت ام المؤمنین حضرت سوده دختر زمعه تهیه و آماده شد و دیگری برای حضرت عایشه که به عقد رسول خدا ﷺ درآمده، اما هنوز به خانه بخت نیامده بود.

سایر حجره ها تنها وقتی تأسیس گردیدند که رسول خدا بدانشان نیاز پیدا کرد یعنی هنگامی که با یکی از امهات المؤمنین ازدواج می کرد، حجره ای تأسیس و برای او در نظر گرفته شد.

بد نیست توصیف و تعریف چگونگی و کیفیت این حجره ها را به عهده کسانی

بگذاریم که آنها را از نزدیک دیده‌اند.

عبدالله پسر زید هذلی می‌گوید: حجره‌های امهات المؤمنین همسران رسول خدا ﷺ را - وقتی که حضرت عمر پسر عبدالعزیز آنها را به منظور ضمیمه کردن به مسجد تخریب می‌کرد - مشاهده کردم. سیستم و شکل حجره‌ها چنین بود: «دیوارها را خشت گل و سقف آنها را شاخهٔ درخت خرما سر پوشیده به گل تشکیل می‌داد.

عطاء خراسانی می‌گوید: حجره‌های همسران رسول خدا ﷺ را دیدم. سقف آنها پوشیده از شاخهٔ درخت خرما بود. درهایشان به وسیلهٔ موی سیاه بافته گرفته شده بود. در جلسه‌ای که نامهٔ ولید پسر عبدالملک - مبنی بر تخریب و ضمیمهٔ مسجد نمودن آنها - قرائت گردید، حضور داشتم. حالتی از شیون و زاری بر مجلس حاکم و مستولی بود که من در طول عمر نظیر آن را ندیده‌ام.

عطاء اضافه می‌کند: در آن روز از سعید پسر مسیب شنیدم که می‌گفت: «قسم به خدا از صمیم قلب دوست داشتم اتاقها به حال خود رها شوند و دست نخورده باقی بمانند تا آیندگان - از اهل مدینه و کسانی که از اطراف و اکناف به آنجا می‌آیند - به چشم خود ببینند که رسول خدا ﷺ و همسرانش در چه اتاقهایی زندگی کرده‌اند.

مقیاس و مساحت اتاقها

حسن بصری (رحمه الله) گوید: «در زمان خلافت حضرت عثمان پسر عفان به اتاقهای همسران رسول خدا ﷺ می‌رفتم. از پایین به سقف آنها دست می‌مالیدم».^۱ امام بخاری در کتاب «الادب» به نقل از داود پسر قیس می‌گوید: حجره‌های همسران رسول خدا ﷺ را دیدم. سقف آنها از شاخهٔ خرما و اطرافشان از بافتهٔ موی

سیاه بود. به نظرم عرض اتاقها از در حجره تا بیت رسول خدا ﷺ در حدود شش یا هفت زراع، و در داخل نیز طول آنها ده زراع، و ارتفاع آنها بین ۷ الی ۸ زراع بود.^۱

عمر پسر ابوانس گوید: چهار اتاق از حجره‌های همسران رسول خدا ﷺ - که همگی از آجر گلی بودند - دارای ایوان بوده و بقیه ایوان نداشتند.^۲

با استناد به این روایات و توضیحات می‌توان گفت: حجره‌های همسران رسول خدا ﷺ دو نوع بوده‌اند. چهار تا ایوان‌دار و بقیه بدون ایوان. مساحت حجره‌های دارای ایوان به وسعت $3 \times 5/3$ متر و مساحت حجره‌های بدون ایوان به وسعت ۵ متر طول، و $3/5$ الی ۴ متر عرض بوده و اما ارتفاع آنها تقریباً $2/25$ سانتی‌متر بوده است.

این بود شکل و صورت حجره‌های همسران رسول خدا ﷺ که لازم است هم‌اینک که سخن از زندگی اجتماعی و وضعیت اجتماعی مدینه می‌رانیم از آن اطلاع داشته باشیم.

۱. شرح زرقانی بر مواهب، ج ۱، ص ۳۷۰.

۲. طبقات ابن سعد ۱/۵۰۰.

فصل سوم

سیر و روند دعوت اسلامی در مرحله اول مدنی

روند حرکت دعوت در مکه بعد از هجرت

بعد از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه دعوت در مکه به کلی متوقف گردید . می‌توان گفت قبل از هجرت رسول خدا ﷺ تقریباً دعوت يك حالت راكد و شبهه تعطیلی به خود گرفته بود .

نکته‌ای که هیچ‌کس مخفی نیست اینکه ، با هجرت رسول خدا ﷺ موقعیت و پایگاه قریش مورد تهدید جدی قرار گرفت . لذا خشم و غضب آنها به اوج خود رسید و از اینکه می‌دیدند مسلمانان به محل امنی رسیده و در آنجا کسانی را می‌یابند که ایشان را مساعدت می‌کنند کاملاً نگران بودند .

مسلمانان در راه هجرت از بذل هیچ تلاش و مساعی فروگذاری نمی‌کردند . قریش نیز از هیچ تلاشی به منظور جلوگیری و ممانعت ایشان از هجرت فروگذاری نمی‌کرد . چنانکه در صفحات قبل چگونگی استفاده مقداد پسر عمرو و عتبه پسر غزوان را جهت رهایی از قافله قریش و پیوستن به صف مهاجرین (گروه عبیده حارث) بیان کردیم .

ابراز مخالفت و نگرانی قریش از هجرت رسول خدا ﷺ و یارانش به مدینه و عکس‌العمل ایشان منحصر به ممانعت افراد از هجرت و بازداشت و زندانی آنان نبود . بلکه علاوه بر آن ابوجهل و برادرش حارث پسر هشام از شهر مکه خارج ، و

راهی مدینه شدند و با عیاش پسر ابی ربیع که عموزاده و برادر مادری ایشان بود و با حضرت عمر پسر خطاب هجرت کرده بود، دیدار کرده و به او گفتند: مادرت نذر کرده تا تو را نبیند سر خود را شانه نکند... بالاخره او را قانع کردند که با ایشان به مکه بازگردد تا سوگند مادرش واقع نشود. حضرت عمر او را از بازگشت برحذر داشت، اما فایده نکرد و با ایشان از مدینه خارج و راهی مکه گردید. در بین راه او را زنجیربند کرده و با خود به مکه بردند... سرانجام او را نسبت به دینش در فتنه انداختند.^۱

اوس و خزرج

پیش از اینکه رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کند، دین اسلام در میان این دو قبیله به صورت وسیع و گسترده رواج پیدا کرده بود. بعد از هجرت نیز گسترش اسلام در میان این دو قبیله سیر صعودی داشت. بویژه این مطلب که مردم - بعد از هجرت - از نزدیک به خدمت رسول خدا می‌رسیدند و کلام جذاب و دلربای او را گوش می‌دادند، باعث شد که اسلام در میان آنان گسترش و رونق بیشتری پیدا نماید و کار به جایی رسید که جو عمومی در میان این دو قبیله کاملاً به نفع اسلام و در راستای فراگیری آن بود.

محمد ابن اسحاق در این زمینه می‌فرماید: «رسول خدا ﷺ بعد از استقرار در مدینه به فاصله چند ماه (از ماه ربیع الاول سال ورود تا ماه صفر سال بعد) مسجد و منازل مسکونی خود را بنا نهاد و اسلام به صورت وسیع و سریع در میان دو طایفه اوس و خزرج گسترش یافت تا آنجا که هیچ خانواده اوسی و خزرجی نمانده بود که اسلام بدان راه نیابد و بجز خانواده‌های خطمه، واقف، وائل، و امیه که همگی از عشیره اوس الله طایفه‌ای از اوسیه بودند و بر شرك خود پافشاری می‌کردند، بقیه به اسلام گرویدند».^۱

این روایت بیانگر این واقعیت است که طی کمتر از يك سال نفوذ و رواج اسلام در میان انصار به حد کمال رسید و جز اندك افرادی - که به آنها اشاره شد - همگی به دین اسلام و رهبری رسول خدا ایمان آوردند و تسلیم شدند.

یهود

لازم بود یهودیها به حکم سابقیت در دین قبل از هر قوم و قبیله دیگری دین اسلام را بپذیرند. زیرا آنان اهل کتاب بودند و قبل از اینکه اسلام ظهور کند قبایل اوس و خزرج را به مبعوث شدن پیغمبر بزرگوار تهدید می کردند و می گفتند در آینده ای نه چندان دور خداوند پیغمبری را مبعوث خواهد کرد و ما به او ایمان می آوریم و در رکاب او با شما خواهیم جنگید و بر شما غلبه خواهیم نمود.

یهودیان به گمان خویش انتظار داشتند این پیغمبر از ایشان باشد و از میان ایشان برانگیخته شود، لذا وقتی مبعوث گردید و دیدند از اعراب است نه از ایشان، از سر حسادت و غیرت، کینه و دشمنی خود را با او آشکار کرده و به او ایمان نیاوردند.

بعد از ورود رسول خدا ﷺ به مدینه، و دعوت یهود به اسلام، بجز عبدالله پسر سلام هیچ احدی از یهود به او ایمان نیاورد. امام بخاری به نقل از انس روایت می کند: «وقتی عبدالله پسر سلام اطلاع پیدا کرد که رسول خدا ﷺ به مدینه آمده به خدمتش رفت و سؤالاتی از او کرد که جز انبیاء کسی قادر به پاسخگویی آنها نبود.

وقتی که رسول خدا ﷺ پاسخ يك يك سؤالهای او را بداد. گفت: گواهی می دهم که جز الله خدایی وجود ندارد و تو فرستاده و رسول لو هستی.

بعد گفت: ای رسول خدا ﷺ یهود قومی دروغگو و تهمت زن هستند، لذا

قبل از اینکه بفهمند من به تو ایمان آورده، و دین اسلام را پذیرفته‌ام از ایشان راجع به من سؤال کن.

یهودیه‌ها به خدمت رسول خدا آمدند. حضرت فرمود: «عبدالله پسر سلام در میان شما چه مردی است؟»

گفتند: او بهترین ما، و فرزند بهترین ما است، و شریفترین و فرزند شریفترین ما است.

رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر به رسالت من ایمان بیاورد و دین اسلام را بپذیرد موضع شما چه خواهد بود؟».

گفتند: خداوند او را از همچون چیزی حفظ کند.

رسول خدا ﷺ گفته خود را تکرار کرد. ایشان نیز همان جواب را تکرار نمودند.

عبدالله به میان ایشان آمد و گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله».

گفتند: تو بدترین و فرزند بدترین ما هستی و فوراً به تنقیص و بدگویی از او پرداختند.

عبدالله فرمود: «ای رسول خدا ﷺ آنچه از آن بیمناک و نگران بودم این بود».^۱ در يك روايت ديگر بخاری به نقل از انس پسر مالك آمده است: «... سپس رسول خدا ﷺ به دنبال آنان (یهود) فرستاد. خدمتش رسیدند.

رسول خدا ﷺ خطاب به ایشان فرمود: ای طایفه یهود وای بر شما، از خدا بترسید. قسم به خدای که جز او خدایی نیست، شما می‌دانید که من فرستاده و رسول خدا هستم و آنچه از سوی خدا نزد شما آورده‌ام (قرآن) حق است. پس ایمان بیاورید.

گفتند: ما حرف شما را نمی‌فهمیم.

رسول خدا حرف خود را سه بار تکرار فرمود. بعد فرمود: عبدالله پسر سلام در میان شما چگونه شخصی است؟

گفتند: او سید و بزرگوار ماست.

آری این چنین، از همان روزهای هجرت به مدینه، مخالفت و کینه‌ورزی یهود با رسول خدا ﷺ آغاز گردید و رفتار خصمانه‌شان علیه مسلمین شروع شد. آیات قرآنی سوره بقره - که اولین سوره مدنی می‌باشد - پرده از انحراف و سوء نیت و عصیان و اخلاق زشت و نیات پلید آنان برداشته است ...

هنگامی که آیات قرآن پیرامون تغییر قبله از بیت المقدس به مکه و مسجد الحرام بر رسول خدا ﷺ فرود آمد، یهود جهت ایجاد بلبله و آشوب در افکار و اندیشه مسلمین شروع به تحرکات نمودند و از این حادثه به عنوان دستاویزی جهت تبلیغ علیه رسول خدا ﷺ استفاده نمودند. قرآن کریم در آیاتی از سوره بقره به این مطلب اشاره کرده و می‌فرماید:

﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيَهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ - (البقره: ۱۴۲)

«بی‌خردان - از مردم - خواهند گفت چه عاملی باعث شده که مسلمین از قبله‌ای که بر آن بودند و (رو به سوی آن نماز می‌خواندند) روی گردانیده‌اند؟ بگو، مشرق و مغرب از آن خداست و هر کسی را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.»

اتحاد و برادری اوس و خزرج - که بعد از سالها دشمنی و خونریزی از برکت اسلام بدان دست یافته بودند و با هم برادروار می‌زیستند - برای یهود خیلی ناخوشایند و دشوار بود. لهذا آنان همواره در پی این بودند بین ایشان آتش اختلاف و دودستگی راه بیندازند تا از این طریق اقتدار و شوکت خود را برایشان حفظ نمایند.

يك روز جمعی از اصحاب مهاجر و انصار در اوج صفا و صمیمیت و اخوت ایمانی گرد هم آمده بودند. شاس پسر قیس که يك یهودی کینه‌توز و شدیدالعداوة علیه اسلام بشمار می‌رفت و سینه‌اش مالا مال از حقد و دشمنی علیه اسلام بود، از کنار ایشان عبور کرد. دید از برکت اسلام آنها در اوج صفا و برادری با هم

نشسته‌اند. آتش کینه و حسادت در درونش شعله‌ور گردید. با خود گفت: با وجود اتحاد و اخوت بین اینها ما آرامش و استقرار نخواهیم. داشت خطاب به يك جوان یهودی- که همراهش بود- گفت: به میان این مردم برو با آنان بنشین و رخدادهای روز بعثت و رویدادهای قبل از آن را به یادشان بیاور، و بعضی از اشعار جاهلی تحریک کننده را که در ایام جنگ می خواندند بر آنان بخوان.

این جوان خبیث یهودی به میان ایشان رفت و توجیهات شاس را مو به مو به مرحله اجرا درآورد. دو گروه شروع به تنازع و تخاصم نمودند و به تفاخر برخاستند. کار به جایی رسید که قصد کردند به جان همدیگر حمله‌ور شوند و خطاب به یکدیگر می گفتند: اگر می خواهید همین حالا به وضعیت سابق برمی گردیم. احتمال جنگ تا آنجا قوت گرفت که طرفین فریاد اسلحه اسلحه را سر دادند.

خبر به گوش رسول خدا ﷺ رسید. با گروهی از مهاجرین به میان ایشان رفت و فرمود:

«ای گروه مؤمنین، پناه بر خدا، پناه بر خدا، آیا در شرایطی که من در میان شما قرار دارم نغمه‌های شوم جاهلیت را سر می دهید؟ و بعد از اینکه خداوند متعال شما را به دین اسلام هدایت کرده و ریشه‌های اختلافات جاهلی را از میانتان برکنده، و از کفر و گمراهی رهایی تان داده، و الفت و محبت و مودت و برادری را در قلوب شما انداخته، به وضعیت جاهلی سابق برمی گردید؟!»

دو گروه فوراً فهمیدند که این يك دام شیطانی و حيله دشمنان کینه‌توز اسلام بوده است. این بود که با گریه و زاری دست در گردن یکدیگر نموده و همگی برادرانه در خدمت رسول خدا ﷺ به شهر بازگشتند ...^۱

خداوند متعال بعد از این واقعه آیات زیر را فرو فرستاد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ. وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ

وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هَدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ . وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ . وَلِتُكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ . وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ .
(آل عمران: ۱۰۰-۱۰۵)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر اطاعت و رزید از گروهی از اهل کتاب، بعد از ایمان دوباره شما را به کفر برمی گردانند. و چگونه به کفر برمی گردید و حال اینکه آیات خداوند بر شما خوانده می شود و فرستاده خدا در میان شما اقامت دارد و هرکس به خدا پناه ببرد، به تحقیق به سوی راه راست هدایت و رهنمون شده است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید، چنانکه شایسته و سزاوار مقام الوهیت اوست و از دنیا نروید، مگر درحالی که مسلمان باشید. و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید و نعمت خدا را به یاد بیاورید. آنگاه که با هم دشمن بودید خداوند در میان دل‌های شما الفت و مودت افکند. پس از برکت و نعمت او به برادر همدیگر تبدیل شدید و در کنار گودالی از آتش قرار داشتید، خداوند شما را از آن نجات داد. این چنین خداوند برای شما آیات خود را بیان می کند، باشد که هدایت یابید. و باید از شما باشند کسانی که به سوی نیکیها دعوت کنند و امر به معروف نمایند و از منکرات و بدیها بازدارند و آنها خود از جمله رستگارانند. و نباشید مانند آنهایی که متفرق شده و بعد از اینکه آیات و بیانات خداوند بر آنها فرود آمد، اختلاف به راه انداختند و آنها برایشان عذابی دردآور است.»

یهودیهای خبیث و مکار این چنین همواره به دنبال فرصت بودند تا بین مسلمانان عداوت و دشمنی راه بیندازند و در این راستا از هیچ حيله و تزویری ابا

نداشتند.

يك حقيقت جو

قبل از اینکه رسول خدا ﷺ وارد مدینه گردد يك مرد حقيقت جوی فارسی زبان بی صبرانه منتظر تشریف فرمایی رسول الله ﷺ به مدینه بود. این مرد در پی یافتن حقيقت و دسترسی به آن خیلی جاها را درنور دیده و همانند پروانه دیوانه وار در جستجوی شمع دین حق و رسول حق به این سو و آن سو در گردش و تکاپو بود تا سرانجام - از دهان بعضی از راهبان دیرنشین - به صفات رسول خدا ﷺ پی برد و دریافت که زمان ظهورش نزدیک گردیده است ... همچنین از دهان آنها شنیده بود که آن فرستاده خدا به شهر مدینه هجرت می کند. این مرد فاضل و بزرگوار و حقيقت جو، سلمان فارسی (رضی الله تعالی عنه) بود.

حضرت سلمان (رضی الله عنه) در راه سفر به دیار محبوب و سید خویش - شهر مدینه - به اسارت درآمد و او را همانند بردگان فروختند. بدین گونه در مدینه به منزل يك نفر یهودی درآمد. بجاست زمام قصه را به او بسپاریم تا خود قضیه را برایمان تعریف کند.

«در مدینه اقامت گزیدم. خداوند رسول خود حضرت محمد ﷺ را مبعوث فرمود و تا آنگاه که اراده خداوند بر آن بود، در مکه به کار تبلیغ و ارشاد پرداخت. چون برده بودم و از خود اختیاری نداشتم، کمترین خبر و اثری از او به گوشم نمی رسید. تا اینکه به مدینه هجرت کرد. وقتی او وارد شهر مدینه گردید من بر بالای يك درخت خرما مشغول کار بودم و آقايم زیر سایه آن نشسته بود. ناگهان عموزاده اش دوان دوان آمد و گفت: هم اکنون رسول خدا ﷺ وارد شهر گردید.

سلمان گوید: وقتی این کلمه را از دهان او شنیدم از اضطراب و هیجان نزدك بود از درخت پرت شوم و بر زمین سقوط کنم. از درخت پایین آمدم و از عموزاده اش راجع به رسول خدا ﷺ به سؤال پرداختم ... آقايم از پرس و جوی من ناراحت گردید

و مرا بشدت مورد ضرب و شتم قرار داد و گفت: تو را به این مسائل چکار است؟ برخیز برو پی کارت».

حضرت سلمان فارسی (رضی الله عنه) با استفاده از تعاریف راهبان دیرنشین مسیحی، کاملاً بر صفات و علایم نبوت واقف بود، یکی از علایم نبوت مهر یا خال نبوت بود.

سلمان گوید: «چون مهر نبوت را بر پشت رسول خدا ﷺ مشاهده نمودم آن را شناختم. لذا روی آن پریدم و خود را بر آن افکنده، و گریه‌کنان به بوسیدن آن مشغول شدم رسول خدا ﷺ فرمود: متوجه من شو و رویت را به من برگردان. وقتی متوجه او شدم داستان و واقعه خود را از اول تا به آخر برایش بازگو نمودم.^۱»

حضرت سلمان بعد از اسلام آوردن نیز همچنان بردهٔ مرد یهودی بود و این امر باعث گردید شرف و سعادت شرکت در جنگهای بدر و احد را کسب نکند. سپس به فرمان رسول خدا ﷺ سیدش را می‌گردید با او مکاتبه کند و مسلمانان نیز به یاری و همکاری او پرداختند و وجه‌المکاتبه را به سیدش پرداختند. بدین گونه آزادی و حریت خود را بازیافت و اولین نبردی که شرف حضور در آن را پیدا کرد جنگ احزاب (خندق) بود.

موضع سایر اعراب

بجز قریش که جبههٔ دشمنی با رسول خدا را باز کرده بودند و اوس و خزرج که به کمک و مساعدتش شتافته و ایمان آورده بودند، سایر قبایل عرب موضعی بی طرفانه و منتظرانه داشتند و در انتظار بودند که عاقبت این جنگ و کشمکش به کجا ختم می‌شود و در این نبرد چه کسی بازنده و چه کسی پیروز خواهد گردید.

۱. تفصیل این داستان در کتاب فتح الربانی در ترتیب مسند امام احمد، نوشتهٔ احمد البناء، جلد ۲۲، ص ۲۶۱-۲۶۷ آمده است.

فصل چهارم

وضعیت اقتصادی (۱)

در این فصل - و همچنین سایر فصول این کتاب که به بحث از وضعیت اقتصادی پرداخته ایم - هدف این نیست که يك سیستم نظری اقتصادی را ارائه و مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم . بلکه هدف مورد نظر ارائه يك تصویر و توصیف واضح و روشن از وضعیت اقتصادی موجود و حاکم بر مدینه - در آن روزگار - بوده است تا از این طریق به بیان واقع و ظروفي که دعوت اسلامی در آن رشد کرده بپردازم و بدین صورت خوانندگان گرامی دریابند که سیر دعوت اسلامی در مدینه و مکه چگونه بوده و این دعوت چگونه توانسته - به فضل و بزرگواری خداوند - تمامی گردنه ها و موانع را پشت سر نهاده و از سر راه خود بردارد .

مکه و مدینه

تقدیر و اراده خداوند بر این بود که شهر مکه در يك دره خشك و بی زراعت بنا شود تا اهل و ساکنان آن به تجارت روآورند . دو عامل اساسی : یکی حرم امن خدا بودن مکه و دیگری قرار داشتن کعبه و برگزاری مراسم حج در آن ، باعث شده بود که بازار داد و ستد این شهر رونق زیاد کسب کند و بازارهای گوناگون در داخل و اطراف آن تشکیل شوند .

بنابراین طبیعی بود که در چنین شهری تجارت و معامله به عنوان منبع اصلی درآمد تلقی گردد. علاوه بر وجود این بازارها، اهالی مکه دو کاروان موسمی و فصلی به سوی شام و یمن داشتند و از طریق آن علاوه بر تجارت داخلی به یک نوع تجارت و بازرگانی خارجی و بین المللی نیز دست می زدند. همچنانکه در بازارهای موسمی برپا شده در اطراف مکه نیز مشارکت فعال و مؤثر داشتند.^۱

با توجه به آنچه گذشت می توان گفت: شهر مکه یک شهر تجارتی، و مردمش تاجر بودند. هرکس سرمایه ای داشت آن را در تجارت و بازرگانی بکار می انداخت. کسانی که فاقد سرمایه بودند، اموال دیگران را آورده و به شیوه مضاربه ای با آن تجارت می کردند که مورد زنده و روشن آن تجارت حضرت رسول الله ﷺ با اموال و سرمایه حضرت خدیجه کبری (رضی الله عنها) بود. و چون در جوی که تجارت و بازرگانی بر فضای آن حاکم باشد اصولاً ارزش و اهمیت سرمایه بیشتر ظهور می یابد و آثار آن در بهره وری و به دست آوردن سود کلان تجلی می کند. اگر در چنین محیطی ایمان و معنویت حاکم نباشد، سرمایه تقدس پیدا می کند و گرایش به سودآوری هرچه بیشتر، بر صفحه قلوب ارباب اموال نقش می بندد و این امر باعث می شود که پدیده شوم «داد و ستد ربوی» و «رباخواری» در این محیط رواج پیدا کند. این بود که در شهر مکه نیز این پدیده شوم و مخرب رواج یافت و تا وقتی که اسلام آمد و آن را باطل نمود دوام پیدا کرد.

این بود اشاره گذرا به وضعیت اقتصادی مکه. حال بینیم وضعیت در مدینه از چه قرار بود. برخلاف مکه، شهر مدینه یک شهر زراعی بود و اغلب ساکنانش به

۱. از جمله مشهورترین این بازارها می توان به بازار: عکاظ، مجنه، ذوالمجاز اشاره کرد. د مهمترین این بازارها، بازار عکاظ بود که نزدیک منطقه قرن المنازل، در یک مرحله ای طائف، بر سر راه یمن در ماه ذوالقعدة به مدت ۱۵ روز برپا می شد. بعداً به مجنه منطقه نزدیکتر به مکه می آمدند که تا آخر ماه ذوالقعدة در آنجا برپا می بود. بعداً به منطقه ذوالمجاز می آمدند و تا روز ترویه^۱ ادامه می یافت. (سیره نبوی، دکتر محمد ابوشهبه ۱/ ۱۰۰ دارالقلم).

۱. مقصود از روز ترویه (یوم الترویه) روز هشتم ماه ذی الحجه است که مراسم حج آغاز می گردد و زائران از اماکن راهی مکه مکرمه می شوند. (فرهنگ عمید).

کشاورزی و کارگری اشتغال داشتند و کنترل بازار در دست یهودیها بود که تجارت و صنعت شهر را قبضه کرده بودند.

با این توصیف، مدینه از يك لحاظ يك نوع مركزیت تجاری را برای خود حفظ کرده بود و مناطق مجاور خود را با خرما و حبوبات صادراتی خویش یاری می داد. از توضیح فوق می توان يك نتیجه گرفت و آن اینکه اغلب مهاجرین - که اهل مکه بودند - به تجارت و بازرگانی اشتغال داشتند و از این راه امرار معاش می کردند و اغلب مسلمانان انصار هم به کار زراعت مشغول بودند. حضرت ابوهریره (رضی الله عنه) بوضوح به این حقیقت اشاره فرموده و می گوید: «می گویند ابوهریره احادیث بسیاری از رسول الله نقل می کند و ابدأً به وعید خداوند توجه ندارد و می گویند چرا مهاجرین و انصار مانند او به ذکر و نقل احادیث اهتمام نمی دهند؟ (می گویم) برادران مهاجرم مشغول کار تجارتی بودند و کالاهای بازار ایشان را از ملازمه رسول الله ﷺ و نقل احادیث منع کرد و برادران انصار هم تلاش و کار در زمین و باغها، ایشان را از این شانس محروم کرد».^۱

خوشحالی و استقبال انصار از مهاجرین

شرایط حاد و دشوار هجرت، به مهاجرین اجازه نمی داد اموال و سرمایه خود را همراه خود به مدینه بیاورند. و اغلب با دست خالی و به صورت مخفی از شهر خارج می شدند. و با زحمات فراوان جان خود را نجات می دادند، زیرا قریش همه حرکات آنها را شدیداً زیر نظر داشت و هرگاه احساس می کرد کسی عزم خروج از شهر و هجرت به مدینه را دارد او را بازداشت می کرد. بنابراین بسیاری با دست خالی به مدینه آمده بودند.

اما برادران انصار (جزاهم الله عن الاسلام و المسلمین) براسستی ثابت کردند که

اسلام عجین خون و گوشت و استخوانهایشان گشته و آماده‌اند همه چیز خود را در راه آن در طبق اخلاص نهاده و تقدیم کنند. استقبال گرم، مهمان‌نوازی بی سابقه، سخاوت بی نظیر، فداکاری نمونه و... از جمله صفاتی بود که تاریخ نمونه آن را جز از انصار از هیچ کس و گروهی بدین نحو ثبت نکرده است. و کاری که ایشان کردند مگر از این دین حنیف صادر شود و گرنه هیچ برنامه و مکتبی توان نظیر آن را ندارد و نخواهد داشت.

این سخاوت بی نظیر و بی سابقه در ابعاد و مظاهر زیر تجلی کرد:

۱- تأمین مسکن: مسلمانان انصار در تقدیم منازل خود به مهاجرین و مشارکت با آنان در مسکن بر همدیگر پیشی می‌جستند و هر فرد انصاری بر این حریص بود که بهره بیشتری از این خیر عظیم نصیب خود کند. شدت حرص انصار بر این کار به حدی بود که هیچ مهاجری جز به حکم قرعه به خانه برادر انصاری راه پیدا نکرد.

امام بخاری از خارجه پسر زید پسر ثابت (رضی الله عنهم) نقل می‌کند: ام‌علاء [مادر خارجه] که یکی از زنان انصاری بود با رسول خدا بیعت کرد و به عرض او رساند که عثمان پسر مظعون به حکم قرعه نصیب ایشان شده تا در منزل آنان بماند.^۱

۲- مشارکت در اموال و دارایی: مواسات و مشارکت انصار با مهاجرین تنها محصور به مسکن نبود بلکه شامل اموال و خوراک نیز می‌شد.

انس پسر مالک گوید: «وقتی مهاجرین از مکه به مدینه آمدند هیچ چیز در اختیار و دست نداشتند، در حالی که انصار صاحب اموال و اراضی و مسکن بودند. انصار آنها را در اموال خود شریک قرار دادند، اما چه نوع شراکتی؟ شراکتی که برادر مهاجر نصف ثمره و بهره باغ او را تصاحب می‌کرد. و در عین حال حق کار کردن و تحمل زحمت را نداشت!!»

در تفسیر ابن کثیر آمده: رسول خدا خطاب به انصار فرمود: «برادران دینی شما سرمایه و خانواده خود را ترك کرده و به شما پناه آورده‌اند.» گفتند: اموال ما بین ما و ایشان مشترك باشد. رسول خدا ﷺ فرمود: «ایشان اهل کار و تلاش نیستند، لذا آنان را از کار معاف کنید و نصف ثمره باغتان را به آنان دهید.» گفتند: بلی (روی چشم) ای رسول خدا.^۱

۳- سرمایه خود را در اختیار رسول خدا قرار دادن:

انصار علاوه بر آنچه به برادران مهاجر خود بخشیده بودند، تمامی سرمایه و موجودی خود را در اختیار رسول الله ﷺ قرار داده بودند تا هر طور که دلش می‌خواهد در آن تصرف نماید.

در حدیث انس آمده: «انصاریها مجموعه‌ای از درختان خرما را در اختیار رسول خدا قرار می‌دادند تا رسول خدا ﷺ هر طور که دلخواهش است در آنها تصرف نماید و ... انس هم چند تنه از درختان خرما را در اختیار او قرار داده بود که رسول خدا آنها را به ام‌امین مادر اسامه پسر زید بخشید.»^۲

۴- بخشش و هدایا به رسول الله ﷺ

علاوه بر این موارد، اموال بسیاری در قالب هدیه و بخشش و ... به رسول خدا و مهاجرین بخشیده می‌شد. مخرمه پسر سلیمان می‌گوید: «از روزی که رسول خدا وارد مدینه گردید تا روز وفاتش سعد پسر عباد (رضی الله عنه) همواره و همه جا به دنبال او بود و از او مراقبت و نگهداری می‌کرد و به غیر از سعد پسر عباد، کسانی دیگر نیز بودند که هم و فکرشان محافظت و غمخواری رسول خدا بود.»^۳

این بود نمونه‌هایی از استقبال گرم انصار از رسول خدا و یارانش، اما نه برای يك ماه یا چند ماه، بلکه به مدت زمان طولانی. رسول خدا بدین مضمون بین مهاجرین و انصار اخوت برقرار کرد تا مفهوم برادری به معنی واقعی کلمه و مصداق

۱. ابن کثیر، تفسیر آیه ۹ سوره حشر.

۲. بخاری، حدیث/ ۴۱۲۰ و مسلم/ ۱۷۷۱.

۳. طبقات ابن سعد.

عینی تعاون در زندگی آنان تحقق یابد. و هرگونه بخشش و اعانه‌ای که از سوی آنان پرداخت می‌شد از سر صدق و اخلاص و میل باطنی بود تا آنجا که قرآن کریم انصار را به خاطر این خصیصه مدح کرده و نام نیک و ایثار مخلصانه ایشان را برای ابد در صفحه قرآن ثبت کرده است. آنجا که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (الحشر: ۹)

«و کسانی که خانه و ایمان را قبل از ایشان (مهاجرین) آماده کرده بودند، کسانی را که به‌سوی آنان هجرت کرده بودند دوست می‌داشتند در درون خویش نیازی به سرمایه‌ای که به آنان داده شده بود احساس نمی‌کردند و آنها را بر نفس خویش مقدم می‌داشتند، هرچند خود شدیداً به آن محتاج و نیازمند بودند و هرکس از بخل درونی پرهیز گردد پس آنان رستگارند».

گوشه دیگری از مهمان‌نوازی و حسن استقبال انصار در حدیثی آمده که امام احمد آن را به نقل از انس روایت کرده گوید: «مهاجرین گفتند: ای رسول خدا ﷺ هیچ قوم و طایفه‌ای را مانند این قوم (انصار) ندیده‌ایم. زیرا آنان در وقت نداری نمونه کامل مواسات و مهربانی و به وقت دارایی نمونه کامل بذل و بخشش هستند. ما را از کار و زحمت بازداشتند و در عین حال در اموال خود شریکمان کردند. نیکی آنان نسبت به ما به جایی رسیده اگر روزی مقابل آن را از ما طلب کنند، از زیر بار آن بیرون نخواهیم آمد».

حضرت فرمود: «مدح و ثنای شما مر ایشان را و دعای آنان برای شما کافی و بس است».^۱

و قرآن هم بر آنان منت نهاد، از اینرو که در قرآن نام زیننده «انصار» لایق قامت رعنائی آنان گردید و آنان را در زمره سابقین اولین در دین ثبت کرد.

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾

«پیشتازان اولین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کرده‌اند. خداوند از آنان راضی و آنان از او راضی هستند.»

قبل از اینکه این فقره را به اتمام برسانیم لازم است گفته شود، چرا رسول خدا مزارع و باغهای مدینه را میان مهاجر و انصار تقسیم نکرد. هرچند انصاریها خود خواهان و طالب این کار بودند؟

از تحقیق در مباحث و موضوعات سیره می‌توانیم بگوییم رسول خدا ﷺ به دو علت به این مهم اقدام نکرد:

۱- این نوع مساعدت و کمک رسانی از نظر و دید رسول الله ﷺ يك امر موقت و مقطعی بود، هرچند مدت زمان آن نسبتاً طولانی گردید. اما هرگز به صورت يك امر عام و قانون دائمی تلقی نگردید. بلکه زاده يك ضرورت زمانی بود و ضرورت هم به مقدار زمان مورد نیاز تقدیر می‌شود نه بیشتر. لذا می‌بینیم که رسول خدا ﷺ در اولین فرصت ممکن، اقدام به قطع این مساعدتها می‌نماید. این بود علت ابقاء زمینهای زراعی و باغها در دست و تملك اصحاب اصلی آنها و بهره‌برداری و مشارکت فقط محصور به ثمره و حاصل آن بود.

۲- عامل دیگر این بود که رسول خدا نمی‌خواست مهاجرین را به کارهای کشاورزی و زراعتی مشغول کند زیرا وظیفه مهمتری به عهده آنها بود که بایستی به آن برخیزند که عبارت از جهاد و تلاش در راه آزادی و رهایی محرومان و تثبیت توحید بود. این بود که هنوز مدت کمی از اقامت آنها در مدینه نگذشته بود که دسته‌های مسلح و منظم تشکیل شد و ارسال آنها به اطراف و اکناف شروع گردید و چنانچه قبلاً متذکر شدیم تشکیل دهندگان این دسته‌های مسلح فقط مهاجرین بودند.

دقت در این امر، عظمت حکمت و ژرف‌اندیشی و دقت‌نگری رسول خدا ﷺ را روشن می‌نماید و به ما می‌فهماند که رسول خدا ﷺ چقدر دوراندیش و آینده‌نگر بوده و چگونه برای آینده برنامه‌ریزی کرده است.

عَقَّت و کار مهاجرین

واقعیت این است که سخاوت و کرم انصار در قبال برادران مهاجرشان به حد اعلاء و اوج خود رسیده بود، اما عزت نفس و مناعت طبع مهاجرین نیز موضوعی کم نظیر و درخور توجه بود. زیرا آنها به طمع چشم دوختن به سرمایه و اموال انصار خانه و کاشانه و اموال و دارایی خود را در مکه رها نکرده بودند. بلکه فداکاری در راه عقیده و ایمان، آنها را به این حد از جانبازی رسانده بود که از تمامی مایملک و دارایی خود دست بشویند و همه را در این راه فدا کنند.

امام بخاری از انس (رضی الله عنه) نقل می کند، گوید: «عبدالرحمن پسر عوف وارد مدینه گردید. رسول خدا ﷺ بین او و سعد پسر ربیع انصاری پیمان برادری بست. سعد فردی ثروتمند بود و به عبدالرحمن فرمود: تو را در تمامی سرمایه ام شریک خواهم کرد. یکی از زنانم را برایت طلاق خواهم داد. عبدالرحمن فرمود: خداوند در اموال و خانواده ات برکت بیندازد و مبارك خودت باد. من مردی بازرگان و آگاه بر فنون تجارت هستم. مرا به بازار راهنمایی کنید. به بازار رفت و تا مقداری آرد و روغن با خود نیاورد برنگردید ...»^۱

گوییم: روش عبدالرحمن پسر عوف منحصر به فرد نبود، بلکه بسیاری از مهاجرین تنها برای مدتی در منزل برادران انصار خود اقامت گزیدند و دیری نپایید که کار کسب و خرید و فروش را شروع نموده و از این راه زندگی خود را تأمین کردند. یکی دیگر از این افراد حضرت ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) بود. او وقتی هجرت کرد، کل سرمایه نقدی خود را همراه خود به مدینه آورد.

«اسماء دختر ابوبکر گوید: وقتی رسول خدا و حضرت ابوبکر از مکه خارج شدند ابوبکر مجموع سرمایه خود را که پنج تا شش هزار درهم بود با خود برداشت و برد. پدر بزرگم قحافه - که نابینا شده بود - به نزد ما آمد و گفت: او (ابوبکر) رفته و داراییش را با خود برده و شما را گرسنه و تشنه گذاشته؟! گفتیم: نه نه، او خیر و

برکت زیاد برای ما باقی گذاشته است. فوراً چند قطعه سنگ را برداشتم و آنها را در طاقچه منزل نهادم و پارچه‌ای روی آنها کشیدم. سپس دستش را گرفته و گفتم: پدر دستت را روی این پولها بگذار. وقتی دست روی سنگها گذاشت گفت: خوب، اگر این چنین است کار خوبی کرده. اسماء گوید: قسم به خدا او چیزی برای ما باقی نگذاشته بود، لکن خواستم از این طریق قلب پدر بزرگم را تسکین دهم.^۱

پوشیده نیست که حضرت ابوبکر مردی بازرگان، و اهل بازار بود و به محض ورود به مدینه فوراً کار تجارت را شروع کرد. حضرت عمر (رضی الله عنه) نیز اموال خود را با خود به مدینه آورد. در داستان هجرتش با عیاش پسر ابی ربیعہ — که قبلاً شرح آن گذشت — گفتیم وقتی ابوجهل و برادرش جهت اقناع عیاش و بازگرداندن او به مکه، به مدینه آمدند. عمر گفت: تو می‌دانی که من در میان قریش یکی از افراد پولدار و صاحب سرمایه هستم، نصف اموال خود را به تو می‌دهم اما با آنان برمگرد.^۲

و این خود دلیل است بر اینکه عمر نیز اموال خود را آورده بود و گرنه چگونه می‌توانست به عیاش وعده نصف اموال خود را بدهد، زیرا اگر اموال و داراییش در مکه بود به آن دسترسی نداشت.

عمر هم مردی بازاری و بازرگان بود و بلافاصله بعد از استقرار در مدینه به کار تجارت برخاست.

حضرت عثمان پسر عفان نیز تمامی سرمایه و موجودی خود را با خود آورده بود.^۳ و احتمال می‌رود که حضرت عثمان پسر مظعون نیز اموال خود را آورده باشد. ابن سعد می‌گوید: روزی همسر عثمان پسر مظعون به خانه رسول خدا نزد همسران او و بنات آمد. وقتی هیئت و شکل او را دیدند، گفتند: تو را چه شده؟ در میان قریش کسی از همسر ثروتمندتر پیدا نمی‌شود. گفت: او شبانه تا صبحگاه به عبادت

۱. سیره ابن هشام ۴۸۸/۱.

۲. سیره ابن هشام ۴۷۵/۱.

۳. به کتاب محمد رسول الله، نوشته محمدرضا، ص ۱۵۶ مراجعه کنید.

می ایستند و به خواب نمی رود.^۱

این گفته همسران رسول خدا ﷺ اشاره به آن است که او هم اموال خود را با خود آورده بود. چون حضرت عثمان پسر مظعون بیش از ۳ سال در مدینه عمر نکرد و در ماه شعبان سال سوم هجری فوت کرد. اگر سرمایه اش را نیاورده بود امکان نداشت طی این مدت کم این مقدار سرمایه کلان به دست آورد که ازواج مطهرات او را ثروتمندترین مرد مدینه توصیف کنند.

بلاشك غیر از اینها نیز کسانی در میان مهاجرین وجود داشتند که سرمایه خود را برداشته بودند یا حداقل بخشی از آن را با خود آورده بودند. حتی بعضی از مهاجرین مشارکت با برادران انصاری را نپذیرفته و خود، متکفل نفقه خود و خانواده خود شدند و عده ای علاوه بر نفقه خود و خانواده خود متکفل هزینه زندگی بعضی از برادران مهاجر خود نیز شدند چنانچه در مباحث آتی خواهیم دید.

بازار تجارت

گفتیم اغلب انصاریها (اوس و خزرج) به کار باغداری و کشاورزی اشتغال داشتند، اما این به معنی فقدان تجارت در میان آنها بطور کلی نبود. در صحیح البخاری آمده که براء پسر عازب و زید پسر ارقم - که اولی اوسی و دومی خزرجی بود - هر دو تاجر و بازرگان بودند. بلی در میان آنها نیز معدود کسانی بودند که به تجارت اشتغال داشتند، لکن بازار تجارت مدینه در قبضه یهود بود.

اما وقتی مهاجرین به مدینه آمدند و بعضی از آنها با سرمایه و خبرگی در فن آن - همانند ابوبکر و عثمان و ... - و بعضی با استفاده از تجربه و تجربه لکن با دست خالی - همانند عبدالرحمن پسر عوف و ... - وارد بازار شدند، عرصه را بر یهودیها

تنگ نمودند که این امر موجب افزایش دوچندان کینه و حسادت یهود علیه مهاجرین و اسلام شد.

با وجود این، اماکن تجاری - همانند میکده‌ها و میفروشیها - در قبضه یهود باقی ماند، زیرا قبل از نزول آیات تحریم خمر نیز، این اماکن مخصوص یهود بود و مهاجرین از آنها دوری می‌جستند.

فصل پنجم

وضعیت اقتصادی (۲) - (اهل صُفه)

در این فصل که در واقع يك ضمیمه اقتصادی است، به يك موضوع اقتصادی می‌پردازم که به درازای مرحله مدینه در وضعیت اقتصادی این شهر اثر داشته است. این ضمیمه که تعبیر از يك وضع اسفبار اقتصادی است، در اصطلاح سیره به «صُفه»^۱ معروف است. هرچند این وضعیت اقتصادی در همه مراحل سه‌گانه مدنی ادامه یافت، اما ما بحث از آن را منحصر به این باب کرده‌ایم و در بقیه ابواب که به بحث از وضعیت اقتصادی آن دوره می‌پردازیم، بحث از اهل صُفه را به میان نخواهیم آورد. چون اولاً تقسیم مسائل این موضوع را بر همه ابواب کاری دشوار می‌پنداشتیم. ثانیاً اسناد و مدارك کافی در دست نداریم که مبین وضعیت تفصیلی اهل صُفه در همه مراحل باشند.

تعریف صُفه

قاضی عیاض گفته: صُفه ساییانی بود که در انتهای شمالی مسجد رسول‌الله در مدینه قرار داشت و فقرای صحابه شبها در آنجا سکونت می‌گزیدند و اهل صُفه

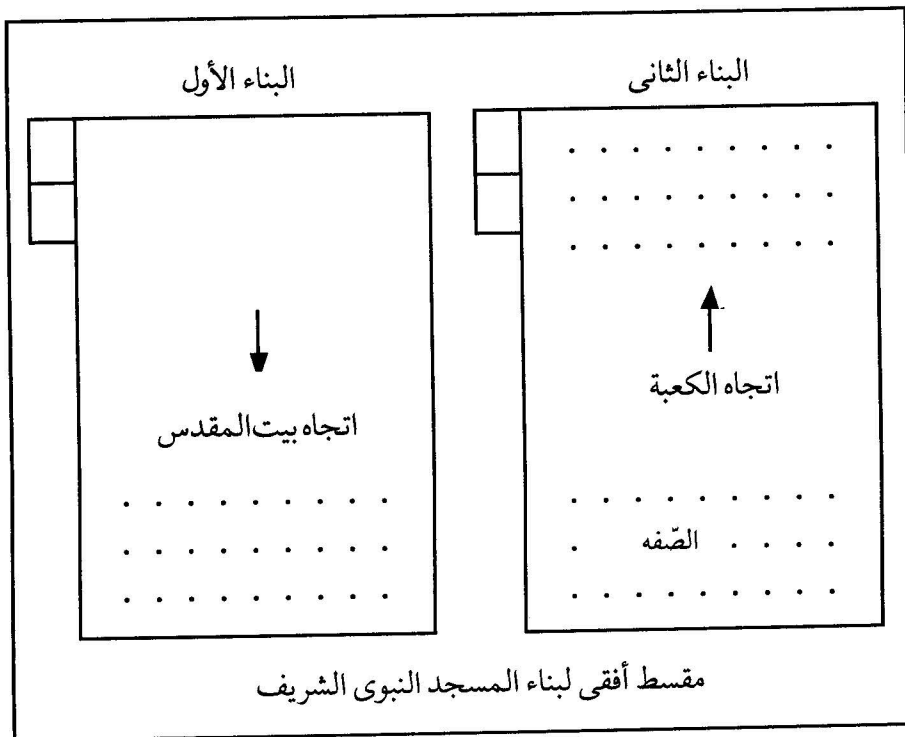
۱. اصل صُفه از صُفه منزل که به معنی ایوان و تراس است اقتباس گردیده.

بدان نسبت داده می‌شوند.^۱

و ابن تیمیه فرموده: صفه در انتهای شمالی مسجد نبوی در مدینه قرار داشت.^۲

و ابن حجر عسقلانی فرموده: صفه مکانی بود در انتهای ضلع شمالی مسجد نبوی که سقف آن پوشیده بود و به عنوان منزل و مأوی اصحاب بدون مأوی و خانواده از آن استفاده می‌شد.^۳

این چنین همگی اقوال اتفاق دارند بر اینکه صفه مکانی بود در انتهای شمالی مسجد رسول الله ﷺ.



۱. نظام الحكومة النبوية موسوم به ترتیب‌ها اداری، نوشته عبدالحی کتابی ۱/ ۴۲۴.

۲. الفتاوی، ج ۱۱/ ۳۸.

۳. فتح الباری ۶/ ۵۹۵ و ۱/ ۵۳۵.

اما مبنا و اساس این تفکر چه چیزی بود و چگونه پیدا شد؟

آنچه از تحقیق پیرامون سیره رسول الله برمی آید این است که بعد از قدوم مهاجرین و تأسیس مسجد، بعضی از آنان جهت استراحت و خوابیدن به مسجد پناه می بردند و گاهی به علت ضیق مکانی که در آنجا سکونت داشتند، به مسجد می آمدند. در حدیث نافع به نقل از امام بخاری آمده که عبدالله پسر امام عمر (رضی الله عنه) گفت: جوانی بودم غیر متأهل، لذا بسیاری از شبها در مسجد می خوابیدم.^۱

عبدالله فرزند امام عمر (رضی الله عنهما) با پدرش به مدینه مهاجرت کرد. گمان نزدیک به یقین بر این است چون مکانی که او در آن سکونت گزید، خیلی کوچک و تنگ بود، در مسجد جایگاهی برای خود پیدا نمود و شبها در آنجا می خوابید. شاید کسان بسیاری دیگری نیز سوای عبدالله بوده اند که شبها در مسجد می خوابیدند. زیرا بعد از نماز عشاء تا اذان صبح مسجد خالی می شد و کسی هم مانع خوابیدن افراد بی پناه در آنجا نمی شد و بدون شك رسول خدا ﷺ نیز بر این امر که جماعتی در مسجد می خوابیدند، اطلاع کامل داشت ولی هیچگونه مخالفتی با آن ابراز نمی کرد.

تا يك سال و نیم بعد از هجرت، یعنی تا وقتی که آیه تغییر قبله از بیت المقدس به مکه شریف نازل گردید، وضعیت بر همین منوال بود. اما بعد از تغییر جهت قبله، در وضع اهل صفه نیز تغییر بوجود آمد. به این صورت که نصف جهت خلفی مسجد پوشیده گردید و جهت جلو آن به حالت خود واگذار گردید و با این تغییرات جهت خلفی مسجد به عنوان جایگاهی برای خوابیدن و استراحت افراد بی پناهگاه اختصاص پیدا کرد و از آن وقت به بعد، آن قسمت از مسجد به نام «صفه» معروف و مطرح شد.^۲

۱. امام بخاری، شماره ۴۴۰، مسلم شماره ۲۴۷۹.

۲. برای تفصیل بیشتر راجع به این مطلب به کتاب الفن الاسلامی التزام و ابداع، نوشته مؤلف مراجعه کنید.

امام حافظ ذهبی فرموده: قبل از تغییر جهت قبله، مسلمانان رو به شمال نماز می خواندند. وقتی جهت آن به سوی کعبه تغییر یافت، حیاط قبله اولی به مکان اهل صفه تبدیل گردید.^۱

با توجه به توضیحات فوق می فهمیم که صفه در انتهای این مرحله — که درصدد بحث از آن هستیم — به عنوان محل استراحت و ضیافت افراد بی پناه درآمد.

اهل صفه

بعد از توصیف و تعریف صفه اینک لازم می دانم توضیحی پیرامون افرادی که به عنوان اهل صفه شهرت دارند — به استناد روایات موثق — ارائه دهم. حضرت ابوهریره (رضی الله عنه) در تعریف اهل صفه فرموده: اهل صفه مهمانان اسلام بودند. کسانی بودند که حاضر نبودند برای دیگران مزاحمت ایجاد نمایند. آنها راهیابی به منازل دیگران و استقرار در آنها را نمی پسندیدند. لذا در گوشه ای از مسجد (صفه) اقامت می گزیدند.^۲

در واقع گروه اولیه مهاجرین، چه آنهایی که قبل از رسول خدا ﷺ هجرت کرده بودند و چه آنهایی که بعد از او یا همراه و همگام با او، تا انتهای مرحله اول مدینه که با جنگ بدر خاتمه یافت، در منازل و اماکن انصار استقرار یافتند. آنها از نظر تعداد نفرات هم در حدی نبودند که انصار از عهده پذیرایی آنها برنیایند، لکن بعد از بدر هنگامی که سیل مهاجرین به مدینه سرازیر گردید و هر روز بر تعداد آنها افزوده می شد، پذیرایی و استقبال از آنها کاری نبود که انصار بتوانند از عهده آن برآیند.

امام ابن تیمیه (رحمة الله) علیه در این زمینه می فرماید:

«... پس روز به روز بر تعداد مهاجرین افزوده می شد. زیرا دایره اسلام روز به روز توسعه پیدا می کرد و هر روز تعداد بیشتری به می گرویدند. و هر روز تعداد ،

۱. شرح زرقانی بر مواهب المدینه ۱/ ۳۷۰.

۲. رواه البخاری شماره / ۶۴۵۲.

بیشتری از مهاجرین- اعم از ثروتمند و فقیر و مجرد و متأهل- به سوی مدینه سرازیر می گردیدند. لذا کسانی که جایگاه و مکانی برای استقرار خود پیدا نمی کردند به «صفه مسجد» رو می آوردند و در آنجا استقرار می یافتند.^۱

آنچه از اسناد برمی آید اینکه مهاجری که وارد مدینه می شد، به خدمت رسول خدا ﷺ شرفیاب می گردید. اگر مکانی می یافت که در آن سکونت گزیند به سوی آن هدایت می گردید. در غیر این صورت، موقتاً به «صفه» هدایت می شد تا جایگاهی برایش پیدا شود.

در مسند امام احمد به نقل از عبادہ پسر صامت آمده است: «رسول خدا ﷺ همواره مراقب بود. اگر مهاجری به خدمتش می رسید، او را به یکی از ما می سپرد تا قرآن را به او یاد دهیم. رسول خدا ﷺ مردی را به من سپرد. او شبها در خانه من می ماند، هم هزینه او را تأمین می کردم هم قرآن، به او یاد می دادم.»^۲

عباده این چنین این برادر مهاجر را در منزل خود جای داد و از ارائه هیچ خدمتی به او دریغ نمی کرد. اگر مهاجر غریبه ای وارد شهر می گردید و کسی او را نمی شناخت، وی را به مسجد راهنمایی می کردند و در صفه استقرار می یافت.

در داستان طلحه پسر عمرو- به نقل از احمد و ابن حبان و حاکم- آمده است: «اگر مهاجری وارد مدینه می گردید به خدمت رسول خدا می رسید. اگر دوست و شناسی در مدینه گیر می آورد، رسول خدا او را به نزد وی راهنمایی می کرد و گرنه در صفه استقرار می یافت.»^۳

در روایات مسند داستان طلحه چنین آمده: «وارد مدینه شدم. چون در آنجا کسی را نمی شناختم به اصحاب صفه پیوستم و نزد ایشان سکونت گزیدم.»^۴

۱. الفتاوی ۱۱/۴۰-۴۱.

۲. مسند ۵/۳۲۴.

۳. فتح الباری ۱۱/۲۸۶.

۴. مسند ۲/۴۸۷.

نکته دیگر اینکه اغلب کسانی که در صفة استقرار می‌گزیدند، جوانان مجرد بودند.^۱

عموم اهل صفة مهاجرین بودند و سندی دال بر اینکه در میان اهل صفة يك يا چند انصاری وجود داشته باشد، در دست نداریم. زیرا اهل و عشیره انصاریها در شهر بودند و خود نیز ساکن آنجا بودند، لذا نیازی به استقرار در صفة نداشتند. و اما آنچه در حدیث متفق علیه به نقل از انس آمده که رسول خدا ﷺ ۷۰ مرد انصاری می‌فرستاد که دایهٔ انس (حرام) نیز در بین آنها بود. نصی دال بر اهل صفة بودن این گروه در دست نداریم. بلکه اینها کسانی بودند که آب می‌آوردند و آن را می‌فروختند و از سود حاصله از فروش آن، هزینه زندگی اهل صفة را تأمین می‌کردند. این بود کار این مجموعه ۷۰ نفری از انصار نه اینکه خود اهل صفة بوده باشند.^۲

هزینه زندگی اهل صفة

از توضیحات سابق روشن گردیده که اهل صفة افرادی ثابت و غیرقابل تغییر نبودند، بلکه مكث در صفة يك وضعیت اضطراری بیش نبود که به هنگام ضرورت و ناچاری بدان پناه برده می‌شد. بنابراین يك منبع درآمد خاصی وجود نداشت که به عنوان منبع مالی اهل صفة مطرح باشد، بلکه رسول خدا ﷺ از وسایل و اسباب گوناگونی در این زمینه استفاده می‌کرد. این مطلب را حضرت ابوهریره (رضی الله عنه) برای ما روشن می‌نماید. آنگاه که می‌گوید: «اهل صفة مهمانان اسلام بودند... و اگر صدقه یا زکاتی از جایی به دست رسول خدا ﷺ می‌رسید آن را مخصوصاً برای اهل صفة مصرف می‌کرد و اگر هدیه‌ای برایش می‌آوردند بخشی از

۱. از روایات برمی‌آید که قبل از صفة جوانان مجرد در خانه سعد پسر خیشمه اقامت می‌گزیدند. لذا خانه او به «بيت العزاب» مشهور بود. به نقل از طبری در تاریخش، ج ۲/ ۳۸۲.

۲. نص حدیث در بخاری شماره ۴۰۹۰ و مسلم کتاب الاماره، شماره ۱۴۷ آمده است.

۳. بخاری، حدیث شماره ۶۴۵۲.

آن را خود مصرف می‌کرد و بقیه‌اش را به اهل صفة می‌داد. ^۳

از بشیر پسر خصاصیه منقول است که گوید: به خدمت رسول خدا آمدم. مرا به اسلام دعوت کرد. بعد فرمود: نامت چیست؟ گفتم: نامم نذیر است. فرمود: نه. بلکه شما بشیر هستی و مرا در صفة جایگزین فرمود و هرگاه هدیه‌ای برایش می‌آوردند، ما را نیز در آن شریک می‌گردانید و اگر صدقه‌ای به نزدش می‌آوردند، آن را مخصوصاً برای ما اهل صفة مصرف می‌کرد و ابداً خود از آن چیزی مصرف نمی‌کرد. ^۱

بعضی اوقات رسول خدا ناچار می‌شد اهل صفة را بر خانه‌های اصحاب توزیع گرداند. در حدیث عبدالرحمن پسر ابوبکر آمده است: «اصحاب صفة مردمی فقیر بودند. روزی رسول خدا ﷺ خطاب به اصحاب فرمود: هرکس در منزل خود خوراك اضافی ۲ نفر را دارد، سه نفر همراه خود ببرد و اگر کسی طعام چهار نفر را داشته باشد، پنج یا شش نفر با خود به منزل ببرد. یا چنانچه فرمود ^۲ حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) سه نفر همراه خود آورده بود، اما ناگهان حضرت رسول خدا ﷺ نیز همراه ده نفر وارد منزل او گردید. ^۳

از یعیش پسر طخفه پسر قیس غفاری منقول است که فرمود:
«پدرم از اصحاب صفة بود. او می‌گفت: رسول خدا ﷺ دستور داد که آنها را به منزل‌های خود ببرید. بعضی از اصحاب دو نفر و بعضی دیگر پنج نفر با خود بردند تا من و چهار نفر دیگر ماندیم. رسول خدا ﷺ فرمود: «حرکت کنید». ما هم دنبال او رفتیم تا همراه او در حجره عایشه مستقر گشتیم. ^۴
یاران و اصحابی که دارای مزارع و باغ خرما بودند، آنها نیز در امر مساعدت و

۱. ابن عساکر آن را اخراج کرده چنانچه در حیات الصحابه کاند هلوی نیز ج ۱/ ۸۰ آمده است.
۲. این جمله که متن عربی آن - او کما قال - بود، اشاره به این معنی دارد که روایت عبدالرحمن به معنی

است نه به لفظ. بدین معنی که مفهوم کلام رسول خدا برای عبدالرحمن معلوم بوده لکن در متن عبارت و لفظ او شك وجود داشته است. (مترجم)

۳. بخاری / ۳۵۸۱ و مسلم / ۲۰۵۷.

۴. مسند، ج ۳/ ۴۲۹.

یاری‌رسانی به اهل صفة اشتراك می‌ورزیدند. بعضی از آنها يك سهم از خرمايي که برای مصرف خود گذاشته بودند و بعضی دیگر دو سهم از آن را می‌آوردند و در مسجد قرار می‌دادند. در میان بعضی از آنها که خرما می‌آوردند، خرماهایی خراب و فاسد شده به چشم می‌خورد. خداوند این آیه شریقه را نازل فرمود:

﴿وَلَا تَيْمَمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ﴾ - (البقره: ۲۶۷)

«قصد (خرماهایی) خراب جهت انفاق و بخشش به فقرا نکنید.»

بعد از نزول این آیه کریمه هیچ احدی اقدام به آوردن خرماي خراب شده نمی‌کرد، بلکه بهترین آن را برداشته و به عنوان هدیه تقدیم اهل صفة می‌کردند.^۱ رسول خدا ﷺ از مردم می‌طلبید که صدقات و هدایای خود را به اهل صفة بپردازند و در مسند امام احمد آمده: وقتی فاطمه امام حسن را به دنیا آورد، پیغمبر خدا ﷺ از فاطمه طلب کرد که سر او را بتراشد و به اندازه وزن موهایش نقره به اهل صفة صدقه بدهد.^۲

حضرت رسول ﷺ بر آوردن نیازهای اهل صفة را بر نیاز سایر افراد مقدم می‌داشت. منقول است که روزی فردی را به عنوان برده به نزد او آوردند که در جنگ به اسارت مسلمانان درآمده بود. حضرت فاطمه به خدمت رسول خدا ﷺ آمد و از او خواست آن مرد را به عنوان خادم به خدمت او درآورد. جواب رسول خدا ﷺ - به فاطمه - طبق روایتی که در المسند امام احمد آمده - چنین بود: قسم به خدا، با وجود اهل صفة او را به شما نخواهم بخشید، بلکه او را خواهم فروخت و از بابت قیمت او هزینه زندگی و نفقه اهل صفة را تأمین خواهم نمود.^۳

شایان ذکر است که وضعیت زندگی اهل صفة در تمامی شرایط و اوضاع مساوی و یکسان نبود، بلکه به تبعیت از وضعیت اقتصادی حاکم بر کل مدینه و اطراف آن، وضعیت آنها نیز بین نیک و بد، بد و بدتر در نوسان بود. این مطلب در

۱. بخاری شماره ۴۲۲.

۲. مسند، ج ۶/ ۳۹۰-۳۹۱.

۳. فتح الباز، ج ۶/ ۲۱۶ شماره حدیث رواه البخاری ۳۱۱۳ است.

احادیث رسول خدا به صورت صریح و روشن آمده است.

از حضرت ابوهریره منقول است که هفتاد نفر از اهل صفه را دیدم که هیچ‌یک از آنها عبا نداشتند. دامنی بر عورت خود پیچیده، و بدین وسیله عورت خود را پوشانده بودند یا اینکه پیراهن و جامه‌ای به تن کرده و بدان اکتفا می‌نمودند که جامه بعضی تا نصف ساق و بعضی تا قوزکها می‌آمد و از خوف ظهور و پیدا شدن عورتشان آن را به دست خود بر خود می‌پیچیدند.^۱

قابل توجه و دقت اینکه: حضرت ابوهریره (رضی الله عنه) بعد از سال هفتم هجری به مدینه هجرت فرمود و این نشان دهنده این واقعیت می‌باشد که وضعیت رقت‌بار اهل صفه تا اواخر حیات رسول الله نیز ادامه داشته است.

از فضاله پسر عبید منقول است وقتی رسول خدا ﷺ برای اقامه نماز به امامت می‌ایستاد، بعضی از آنها از فرط ضعف و گرسنگی طاقت ایستادن را نداشتند و می‌افتادند. این عده، از اصحاب صفه بشمار می‌رفتند و وضعیت سر و صورت آنها بحدی ژولیده و ناگوار بود که بعضی از اعراب آنها را دیوانه می‌پنداشتند.^۲

عوامل ضیقت و فشار زندگی

در مباحث گذشته بعضی از عوامل و اسباب خشونت عیش و ضیقت زندگی اهل صفه را برشمردیم. هم‌اکنون رشته کلام را به دست حضرت ابوهریره (رضی الله عنه) می‌سپاریم تا از دهان او جنبه‌های دیگری از جوانب زندگی رقت‌بار اهل صفه را بشنویم و اسباب و علل آن را دریابیم.

محمد پسر سعد از مخرمه پسر سلیمان والبی نقل می‌کند که: اعرج (نام مردی است) به نقل از ابوهریره گفت: «گاهی رسول خدا ﷺ شدیداً دچار گرسنگی می‌شد، گفتم: علت مرارت و گرسنگی او ﷺ چه بود؟ گفت: علت آن کثرت

۱. بخاری شماره ۴۴۲.

۲. امام ترمذی در کتاب الزهد، باب ۳۹ به شماره ۲۴۷۳ آن را نقل و در المسند، ج ۶/ ۱۸ آمده است.

مهمان و واردین به منزل او بود. زیرا هیچوقت به تنهایی سر سفره طعام نمی نشست، بلکه همیشه عده‌ای از گرسنگان و اهل صفا به عنوان مهمان به خانه او می آمدند و این وضعیت ادامه یافت تا اینکه خداوند فتح خیر را نصیب مسلمانان کرد که به دنبال آن مقداری وسعت و فراخی در روزی آنان بوجود آمد و از شدت معیشت، کمی کاسته شد. مدینه شهری بود که در آن از زراعت خبری نبود و اساس زندگی مردم آن را امرار معاش به وسیله خرما تشکیل می داد، لذا وضعیت معیشت در آن سخت و دشوار بود.

مخرمه گوید: از روزی که رسول خدا ﷺ در مدینه مستقر گردید تا آن روز که به لقای محبوب خود شتافت، ظرف طعام حضرت سعد پسر عباد به نزد رسول خدا ﷺ می رفت و سوای سعد کسانی دیگری - از انصار - نیز بودند که سهمی از طعام خود را به رسول خدا اختصاص داده بودند.

بلی، مواسات و دلسوزی اصحاب و یاران بزرگوار رسول خدا ﷺ نسبت به همدیگر وصف ناپذیر و عیان همگان بود، اما از آنجا که ورود مهاجران به مدینه همواره روبره افزایش و روز به روز گسترش می یافت و شهر هم از لحاظ مواد غذایی در مضیقه و فشار بود، موجودی شهر کفاف حال همه را به صورت کافی نمی کرد. زیرا یگانه منبع ثروت و داراییشان میوه های خرما و شربت آن بود که از طریق حمل آن بر پشت الاغ یا شتر به دیگران می رسید و بسیار اتفاق می افتاد نخلستان و باغات خرمایشان به مرض قشام (که يك نوع مرض شبیه آبله بود) مبتلا می گردید و از ثمره آن سال محروم می شدند.^۱

آنچه از صریح عبارات این نصوص برمی آید، این که فقر شدیدی که دامنگیر مردم مدینه گردیده بود، نه از سر کم کاری و تنبلی، و نه از قصور توانمندان در بذل و عطا بود - که اصحاب کرام به خوبی به وظیفه مواسات و مساعدت عمل می کردند - بلکه مسئولیتها و حقوق واجبه بر دوش آنها آنچنان سنگین بود که تاب نمی آوردند.

آری، سیل واردین به شهر مدینه فراوان و وضعیت زندگی در شهر دشوار و سخت بود. زیرا یگانه منبع درآمد باغداری بود که بسیاری از اوقات از آفات ویرانگر سالم نمی ماند. این بود علل و اسباب اساسی ضیقت معیشت در مدینه.

کار و فعالیت اقتصادی اهل صفه

نمی توانیم به صراحت بگوییم اهل صفه به فلان کار معین و مشخص اشتغال داشته اند. بدین معنی که شغل اصلی آنها فلان پیشه و صنعت بوده، و از طریق آن امرار معاش می نموده اند. صفه مکانی بود که برای سکونت موقتی در نظر گرفته شده بود. بنابراین، هرگاه فردی از آنان در خارج از آن مأوایی برای اقامت یا کار می یافت، فوراً آنجا را ترك می کرد و به زندگی در آن خاتمه می داد.

ابونعیم می گوید: تعداد اهل صفه بر حسب اختلاف اوضاع و احوال تغییر می یافت. بعضی اوقات جمع کثیر و قابل توجهی در آنجا تجمع می کردند و بعضی اوقات به قصد جهاد یا مسافرت یا بی نیازی و استغنا آنجا را ترك، و رهسپار جاهای دیگر می شدند. بدین علت تعداد نفرات مقیم در آن حالت ثابت نداشت و همواره در تغییر و نوسان بود.^۱

امام ابن تیمیه می گوید: همگی اهل صفه در يك وقت و زمان واحد در آنجا تجمع پیدا نمی کردند، زیرا بعضی از آنها ازدواج می کردند و بعضی شغلی برای خود پیدا می کردند و آنجا را ترك می کردند. چون صفه محل اقامت فقرا و نیازمندان مهاجر بود. کسانی که ازدواج می کردند یا به مسافرت و جهاد می رفتند آنجا را ترك می نمودند.^۲

از دقت در این نصوص می فهمیم فردی که کاری می یافت یا ازدواج می کرد یا در خود بی نیازی احساس می کرد فوراً از صفه خارج می گردید. بنابراین شایسته

۱. فتح الباری، ج ۱۱/ ۲۸۸-۲۸۷.

۲. الفتاوی ۸۱/ ۴۱/ ۱۱.

است سؤال را به شکل و گونه دیگری مطرح کنیم و بگوییم: اهل صفة وقت خود را چگونه سپری می کردند؟
در جواب می گوئیم:

اغلب کسانی که به صورت موقت در صفة استقرار می یافتند از مهاجرین تازه وارد بودند تا آنجا که بعضی از آنها به علت اینکه جدیدالاسلام بوده و تازه دین اسلام را پذیرفته بودند، شدیداً به یادگیری قرآن و احکام اسلامی نیاز داشتند و قسمت اعظم وقت خود را صرف مدارس و تعلیم قرآن در خدمت رسول خدا ﷺ - یا کسانی که رسول خدا ﷺ تعیین می کرد - می نمودند. کما اینکه خود رسول الله ﷺ در میان ایشان می نشست و به موعظه و نصیحت ایشان می پرداخت و روحیه آنها را تقویت می کرد. نصوص صریحه بر این واقعیت دلالت دارند.

از عمرو پسر اوس منقول است: از پدرم شنیده ام که می فرمود: «ما در صفة در خدمت رسول خدا ﷺ می نشستیم و او برای ما داستانها می خواند و ما را موعظه می کرد.»^۱

از عقبه پسر عامر جهینی منقول است که: روزی رسول خدا ﷺ بر ما - که در صفة بسر می بردیم - وارد شد و فرمود: «چه کسی از شما خواهان است فردا صبح در منطقه بطحان یا عقیق شب را به روز کند و در مقابل، صاحب دو شتر فربه و چاق شود و از بابت آنها هیچ ستم یا قطع رحمی بر کسی روا ندارد؟» گفتیم: «یا رسول خدا ﷺ ما این را خیلی دوست داریم.» فرمود: «اگر یکی از شما فردا دو آیه از کتاب خدا را یاد بگیرد یا بخواند، برای او بهتر از دو شتر می باشد. و سه و چهار آیه هم به همین ترتیب از سه و چهار شتر برایش بهتر است.»^۲

در حدیث فضاله پسر عبید سابق الذکر نیز گذشت که ... وقتی رسول خدا ﷺ نزد اهل صفة آمد فرمود: «اگر می دانستید این فقر و نداری شما باعث چه اجر

۱. مسند ۴/ ۸.

۲. مسند ۴/ ۱۵۴ و مسلم شماره ۸۰۳.

عظیمی برایتان خواهد شد، دعا می‌کردید که نیازمندی و فقیریتان بمراتب افزایش یابد.^{۱*}

عباده پسر حمامت می‌گوید: «به چند تن از اهل صفه خواندن و نوشتن و قرآن یاد دادم.»^۲

آری، اهل صفه اوقات فراغت و بی‌کاری خود را با اشتغال به خواندن و نوشتن و یادگیری قرآن پر می‌کردند و اگر سریه یا جهادی پیش می‌آمد، آنها در صف مقدم مجاهدین بودند.

امام فخرالدین رازی می‌گوید: «للفقراء المهاجرين الذين احصروا فی سبیل الله» در شأن فقراء مهاجرین - اهل صفه - نازل گردیده است که همواره در مسجد بسر می‌بردند. و اوقات فراغت خود را به تلاوت و تعلم قرآن پر کرده و همواره آماده جهاد و جانفشانی بوده و در هر غزوه‌ای در صف مقدم بودند.

چون بقاء و ماندگاری اهل صفه در آنجا اضطراری بود و بخش اعظم هزینه زندگی آنها را صدقات تشکیل می‌داد، این وضعیت به هیچ یک از آنها اجازه نمی‌داد مالی برای آینده خود پس‌انداز کنند. بلکه وضعیت اقتضاء می‌کرد که فرد صفه‌ای موجودی خود را صرف هزینه خود و دوستانش کند و در صورتی که موجودیش او را بی‌نیاز می‌کرد، بلافاصله صفه را ترک می‌کرد و از اقامت در آنجا صرف‌نظر می‌نمود. این مطلب را این دو نص به خوبی بیان کرده‌اند:

۱- از حضرت علی (رضی الله عنه) منقول است، فرمود: مردی از اهل صفه به جوار حق پیوست و دو دینار یا درهم از خود به جای گذاشت. رسول خدا ﷺ

۱. مسند ۸/۶ ترمذی کتاب زهد، باب ۳۹، شماره ۲۴۷۳ گفته حدیث حسن است.

۲. مسند ۵/۳۱۵.

* ممکن است عده‌ای به غلط استنباط کنند که اسلام به فقر و خشونت فرامی‌خواند و آن را تأیید می‌نماید و این هم با شرایط جهان امروزی در نمی‌آمیزد.

گویم خیر، اسلام هرگز مؤید فقر نیست و نصوص فراوان آیات و احادیث دلالت دارند بر اینکه همواره غنا و بی‌نیازی برتر و بهتر از فقر و مسکنت است، لیکن در صورت بروز فقر، صبر و رزیدن بر آن و تحمل مرارت، و در عین حال تلاش برای نجات از آن مایه اجر و ثواب خواهد بود. (مترجم)

فرمود: «این دو درهم یا دینار دو وسیله داغ بر اندام صاحبش هستند، بروید بر جنازه رفیقان نماز بگذارید.»^۱

۳- از ابی امامه (رضی الله عنه) منقول است، فرمود: «مردی از اهل صفة وفات کرد و دیناری از خود به جای گذاشت. رسول خدا فرمود: يك وسیله داغ است.»
مرد دیگری فوت کرد و دو دینار از خود به جای گذاشت. فرمود: «دو وسیله داغند.»^۲

يك توضیح و بیان

انسان وقتی بعضی از احادیث را می خواند که به توصیف اهل صفة می پردازند، به تعجب فرو می رود و با خود می گوید: این گروه چگونه توانسته اند این همه فقر و نداری را تحمل کنند؟!؟

قبل از پرداختن به جواب این سؤال لازم می دانم به بعضی از اموری که شاید از ذهن خواننده گرمی مخفی باشند، اشاره کنم:

۱- صفة يك محل اقامت دائمی بشمار نمی رفت. چه بسیار بودند کسانی که دیروز در آنجا سکوت داشتند و امروز از آنها در آنجا خبری نبود. یا کسانی که امروز در آنجا ساکن بودند فردا اثری از آنها در آنجا به چشم نمی خورد. این خود بیانگر این واقعیت است که این سختی و شدت موقتی و اندك بوده است. همانند زحمتی که مسافر قبل از استقرار در محل مورد نظر برای سفر تحمل می کند، لکن به زودی رفع می گردد و انسانها عادتاً این قبیل مشکلات موقت و زودگذر را تحمل می کنند.

۲- این حالت فقر و شدت در میان اعراب چیز تازه ای نبود. زیرا به اقتضای طبیعت منطقه بارها و بارها طعم مرارت گرسنگی و تشنگی را چشیده و بارها با فقر و نداری دست و پنجه نرم کرده بودند. تا آنجا که بعضی اوقات واژه گرسنگی برای بیان وضع حال ایشان رسا نبود، بلکه قحطی بهتر بیانگر حالت آنان بود.

۱. مسند ۱/ ۱۰۱.

۲. مسند ۵/ ۲۵۲.

این مطلب را حضرت مغیره پسر شعبه - هنگام رویارویی و مقابله با رستم، قبل از شروع جنگ قادسیه - این چنین بیان می دارد. مغیره گفت: اما آنچه تو بدان اشاره کرده ای - از بدی وضعیت معیشتی - هیچ وقت به سوء و بدی حال ما نمی رسد. چون گرسنگی مان نیز مانند گرسنگی دیگران نبود و از فرط شدت آن مجبور شدیم به سوسکها روی آوریم و به عنوان روزی از آنها استفاده نماییم.^۱

از این روایت می فهمیم که اعراب به سختی معیشت و خشونت زندگی عادت داشتند. این امر چیز تازه ای در زندگی آنان بشمار نمی رفت.

۳- اکثر روایات و احادیث مربوط به صفة از حضرت ابوهریره (رضی الله عنه) منقولند و آنچه از تتبع مطالب سیره فهم می شود این است که حضرت ابوهریره از جمله کسانی بود که بیشترین سهم بقاء در صفة را به خود اختصاص داده است. در ضمن این احادیث به توصیف يك یا چند فرد معین نمی پردازند، بلکه بیانگر صفاتی هستند که در اوقات گوناگون و زمانهای مختلف بوقوع پیوسته و مربوط به همه افراد صفة در همه ادوار بوده اند. هر يك از آنها بیانگر وضعیت مربوط به يك گروه مخصوص از آنها بوده، پس اگر این شداید را بر افراد مختلف در زمانهای مختلف توزیع کنیم این امر محتمل به نظر می رسد.

مضاف بر این طولانی شدن ماندگاری ابوهریره در صفة - به عقیده ما - از روی میل و رغبت خودش بوده است نه از سر ناچاری و اضطرار. زیرا او در سال هفتم هجرت، بعد از فتح خیبر به مدینه آمد و شدیداً مشتاق ملازمت و مصاحبت با رسول خدا بود تا از این طریق، وقت فوت شده خود را جبران نماید. چون او بسیار حریص بود که از طریق ملازمت با رسول خدا، هرچه بیشتر از احادیث او استفاده ببرد، و از بودن در رکاب او به فیض و برکات فراوان نایل گردد و این امر جز با بودن در جوار خانه رسول خدا امکان نداشت. صفة هم یگانه جایی بود که برای حصول این مقصود قابلیت داشت. اقامت در آنجا را برای مدت طولانی برگزید.

حال چه بهتر که مطلب را از دهان خودش بشنویم او می‌فرماید:

«می‌گویند ابوهریره احادیث فراوانی از رسول خدا نقل می‌کند و می‌گویند مهاجرین و انصار را چه شده که همانند او از رسول خدا احادیث نقل نمی‌کنند؟ در جواب می‌گویم: برادران مهاجرم به معاملات و کار در بازار اشتغال داشتند و این امر مانع آنها از التزام به خدمت رسول خدا و نقل احادیث از او می‌شد. اما من برعکس ایشان عمل می‌کردم و به هنگام غیبت آنان در رکاب رسول خدا می‌بودم و برادران انصارم نیز به مزارع و باغات خود می‌رفتند. اما من چون مسکینی از مساکن اهل صفا بودم، این مشغولیتها را نداشتم و وقت بیشتری برای استفاده از رسول الله در اختیار داشتم. و آنچه که آنان فراموش می‌کردند و امکان حفظش را نداشتند من حفظ می‌کردم.^۱

حضرت ابوهریره این چنین برای ما توضیح می‌دهد و بیان می‌کند که از روی میل و رغبت قلبی، ملازمت و در رکاب رسول الله بودن و استفاده از محضر مبارك او را بر دنباله‌روی کار و کسب ترجیح داده است. علاوه بر این، حضرت ابوهریره می‌توانست در مدینه در منزل مادرش سکونت گزیند که در شهر قرار داشت. و از رسول خدا خواست که برایش دعا کند که خداوند او را هدایت کند.^۲

از این فهم می‌شود که از سر عمد ملازمت در رکاب رسول الله و اقامت در صفا را بر دیگر جاها ترجیح می‌داد.

۱. بخاری به شماره ۲۰۴۷ در صحیحش آن را روایت کرده و متن حدیث از اوست. و در صحیح مسلم به شماره ۲۴۹۷ آمده است.

۲. در حدیثی که امام مسلم به شماره ۲۴۹۱ آن را روایت کرده مطلبی درج شده که خلاصه آن چنین است: حضرت ابوهریره مادرش را که مشرکه بود، مرتب به اسلام دعوت می‌نمود ولی در او اثر نمی‌کرد. روزی او را به اسلام فرا خواند. ولی او در جواب حرف ناخوشایندی نسبت به رسول خدا ﷺ بر زبان راند. ابوهریره گریه‌کنان به خدمت رسول خدا آمد و از او خواست برای مادرش دعا کند تا دین اسلام را بپذیرد و خداوند او را هدایت نماید. رسول خدا برایش دعا کرد و بعد از دعا ابوهریره به نزد مادرش برگشت. دید او اسلام آورده... از این حدیث فهم می‌شود که مادر ابوهریره در مدینه همراه او بوده است. زیرا ابوهریره و مادرش همراه دوسیهایی که با طفیل پسر عمرو دوسی بودند وارد مدینه شد و در آنجا مستقر گردید. (به طبقات ابن سعد، ج ۱/ ۳۵۳ مراجعه کنید.)

مطلب شایان توجه دیگر اینکه: ابوهریره هر چند فقیر بود اما آنچنان ندار و فقیر نبود. زیرا در اولین روزهای ورودش به مدینه پیامبر سهمی از غنایم خبیر به او بخشید. و در روایات صحیح آمده، وقتی وارد مدینه گردید برده‌ای همراه داشت که او را خدمت می‌کرد.^۱ پس در واقع و نفس الامر او فقیر نبود ولی آنچه باعث شده بود او به مرض مهلك فقر و نداری مبتلا گردد، ترجیح ملازمت و رفاقت رسول خدا ﷺ و اخذ حدیث از او، بر کار و فعالیت اقتصادی بود... در ضمن اگر خودش خواهان بود می‌توانست از صفة خارج گردد. بعد از این توضیح می‌گوییم:

یاران بزرگواری که روزی از روزها بر صفة گذر می‌کردند و مدتی در آنجا اقامت می‌گزیدند تحمل مرارت و رنجهای صفة را به‌عنوان وسیله‌ای برای نیل به اجر و پاداش نزد خداوند تلقی می‌نمودند. زیرا آنها تحمل این گرسنگی در راه خدا را جهاد می‌دانستند و به خاطر عقیده حاضر به تحمل آن بودند... و شاید تحمل گرسنگی کمترین چیزی بود که بدان تن می‌دادند.

ضمناً رهبر و پیشوا و مقتدای آنها رسول خدا ﷺ نیز وضعیتی بهتر نداشت و ایشان نیز به چگونگی زندگی او کاملاً واقف و آشنا بودند. چون او نیز در چند متری اهل صفة زندگی می‌کرد. پس وقتی که او ﷺ که فرستاده خداست تحمل مرارت گرسنگی را بکند، تحمل آن و صبر بر آن از سوی اصحاب صفة خیلی آسان خواهد بود. زیرا او در همه امور و شئون الگو و سرمشق آنان بود!!

پایان نقش صفة

تا آنجا که اطلاع دارم نصی در دست نیست که تاریخ نهایت و اتمام نقش صفة را به مثابه يك مهمان خانه موقتی تعیین کند. مگر روایتی از ابن سعد که فرموده: «تا آنگاه که خداوند وسعتی در روزی فراهم می‌کند».^۲ اما این فرموده و

۱. بخاری، حدیث ۲۵۳۰.

۲. طبقات ابن سعد ۱/ ۲۵۵.

امثال آن نمی‌توانند وقتی معین برای پایان نقش صفه تعیین نمایند.

اما آنچه بر ظن و گمان حقیر غلبه می‌کند اینکه همگام با فتح مکه نقش صفه نیز به پایان رسیده است. زیرا بیشتر اهل صفه مهاجرین مکه بودند و بعد از فتح مکه، هجرت نیز به پایان رسید. زیرا رسول خدا ﷺ فرمود: «لا هجرة بعد الفتح» بعد از فتح مکه چیزی به نام هجرت مطرح نیست. اما نصی در دست است که بعد از فتح مکه نیز «صفه» ادامه داشته است.

ابن عساکر در (۱/۱۰۵) به نقل از ابن عباس می‌گوید: شش ماه بعد از بازگشت رسول خدا از طائف به خدمتش آمدم. خداوند به او دستور داد به سوی تبوک حرکت کند. در قرآن کریم (سوره براءت) از جنگ تبوک به «ساعة العسرة» یاد شده است. زیرا هم در فصل گرمای شدید انجام گرفت، هم جمعیت منافقین در آن هنگام زیاد بود و هم اهل صفه در کثرت بودند.^۱

شاید علت کثرت صحابه صفه به هنگام جنگ تبوک، ناشی از تجمع قبایل در اطراف مدینه جهت عزیمت به تبوک بوده باشد و این مطلب را به عنوان علت کثرت آنان ترجیح می‌دهم نه اینکه کثرت آنان ناشی از هجرت و کثرت مهاجرین باشد.

علت هرچه باشد، واقعیت این است که صفه بعد از فتح مکه نیز تا آنگاه که خداوند اصحاب را بی‌نیاز کرد، ادامه یافت. چنانکه ابن سعد گوید: احتمال می‌رود عاملی که موجب بی‌نیازی مسلمانان گردید، اموال کلان و فراوانی بود که از بابت جزیه بحرین به مدینه آورده شد.^۲ رسول خدا این سرمایه هنگفت را به صورت کامل و تمام تقسیم نمود. اما نصی دال بر بودن سهم اهل صفه در آن در دست

۱. حياة الصحابة للكاندهلوی ۴۱۷/۱.

۲. در تفسیر امام ابن کثیر، آیه ۷۰ سورة انفال آمده است:

بیهقی به نقل از انس بن مالک گوید: «اموال فراوانی از بحرین به خدمت رسول خدا ﷺ آوردند. فرمود: آن را در مسجد من جمع کنید و سپس توزیع نمایید. این مال، بیشترین مالی بود که تا آن روز خدمت او آورده بودند. رسول خدا برای نماز به مسجد رفت و توجهی به آن ننمود. بعد از اقامه نماز در کنار آن نشست. و هرکس را می‌دید، مقداری از آن به او می‌داد. عمویش عباس آمد و گفت: سهم مرا نیز بدهید. چون من فدیة نفس خود و عقیل را پرداخته‌ام.»

نیست، و این دلالت دارد بر اینکه در آن روز صفة خالی بوده است. ضمناً تاریخ ورود این مال به مدینه کمی قبل از حجة الوداع بود. در مورد تعداد واقعی اهل صفة نص صریحی در دست نداریم و مبنای همه اقوال در این زمینه تخمین است. بعضی آنها را چهارصد نفر و ابو عبد الرحمن سلمی آنها را ششصد تا هفتصد نفر ذکر کرده‌اند. امام ابن تیمیه می‌گوید: گاهی زیاد می‌گشتند و گاهی کم می‌شدند. تا به کمتر از ۱۰ نفر می‌رسیدند و گاهی تعدادشان بالغ بر شصت و ۷۰ نفر می‌گردید.^۱

يك خطأ و اشتباه ناگوار و نابخشودنی

گروهی از مردم روش غلط و انحرافی بعضی از منحرفین تصوف را تأیید می‌کنند، و برای اثبات حقانیت این اسلوب غلط و انحرافی خود، به وضعیت و حال اهل صفة استناد می‌جویند. آنها به این توجیه و بهانه که گویا عمل ایشان نشأت گرفته از اعتماد و توکل بر خداوند متعال است. راه تنبلی و بی‌کاری و انگل‌صفتی و اعتکاف در زوایا و گوشه‌های مساجد و تکایا را پیشه خود می‌نمایند. اینك بعضی از این اقوال را نقل می‌نماییم:

ابو عثمان (سعید پسر ابی جعفر) می‌فرماید: فقراء متجرد از اهل تصوف تنها کسانی هستند که اعتکاف در مساجد و تجرد را از اهل صفة به ارث برده‌اند. بعضی از مردم این صفت را بر فقراء خرده می‌گیرند. درحالی که این عمل آنان يك سنت است. چون در عرف شریعت اسلام، واژه سنت بر هر کاری اطلاق می‌گردد که رسول خدا ﷺ آن را تأیید کرده یا خودش انجام داده یا به دیگران تعلیم داده باشد و اهل صفة تا آنجا مورد تأیید رسول خدا ﷺ بودند که با آنها انس و الفت می‌گرفت و

نیکی می‌کرد و هرگز ایشان را به کار و تلاش وادار نمی‌کرد.

مقریزی در کتاب «الخطط» می‌گوید: استقرار و اعتکاف گروهی از اصحاب در زوایا و گوشه‌های مسجد به منظور شب زنده‌داری تأییدی از سنت رسول خدا نیز دارد. زیرا رسول خدا ﷺ در آنجا استقرار می‌گزید، این گوشه به صفت شهرت داشت.

ابن لیون التجیبی در صحیحش می‌گوید: اهل صفت به کار و فعالیت اشتغال نداشتند و اوقات خود را به ذکر و فکر و قعود پر می‌کردند. قاریان قرآن به خدمت آنها برخاسته و رسول گرامی خدا و یاران باوفایش به آنها طعام می‌دادند. و به ایشان می‌گفت: ای اهل صفت مژده دهید که رفتار شما مبنی بر ترك فعالیت و کار و انزوا در گوشه مسجد عملی است که رسول خدا ﷺ آن را تأیید فرموده ... لکن واقعیت امر این است که رسول خدا هرگز آنها را به ترك فعالیت و کار امر نمی‌کرد و به تأیید آن نمی‌پرداخت. بلکه آنها را امر می‌فرمود که بر خدوند اعتماد و توکل داشته باشند^۱ (و این کار با گوشه‌گیری و انزواطلبی جور در نمی‌آید).

اما به نظر من، واقعیت امری است سوای همه این اقوال، چون گویندگان تحقیق کاملی پیرامون اهل صفت و وضعیت آنها نکرده‌اند. تنها به ظواهر این نصوص اکتفا کرده و زحمت تحقیق و تتبع قضیه را به خود نداده‌اند.

هدف ما در این بحث مدارس و مناقشه این اقوال و رد آنها نیست. تنها می‌خواهیم نظر خوانندگان گرامی را متوجه بعضی از ملاحظات موجود بنماییم.

اگر مسأله چنانکه این آقایان می‌پندارند باشد. چرا اصحاب صفت تا انتهای عمر در آنجا نمانده‌اند و آنجا را رها کرده و به محض فراهم شدن زمینه، در کار و تلاش و فعالیت غوطه‌ور گشته‌اند؟

علاوه بر همه این موارد از نصوص فهم می‌شود که بیشتر اصحاب صفت از افراد مجرد بوده‌اند. جمعیت آنها بالاتفاق از مهاجرین تشکیل گردیده بود. آیا

۱. نظام حکومت رسول خدا موسوم به ترتیب اداری، نوشته عبدالحی کتانی ۱/ ۴۷۳ تا ۴۷۸.

ممکن است گفته شود فقط افراد مهاجر و مجرد بر خدا توکل داشتند و متأهلین و انصاریها بالا جماع اهل توکل و اعتماد نبودند؟!!!!

حتی حضرت ابوهریره نیز که بیشتر از همه با «صفة» ارتباط داشته، برای همیشه در آنجا اقامت نگزید. بلکه بعد از مدتی به سوی کار و زندگی خود شتافت و چنانچه از روایات تاریخی و سیره برمی آید، در زمان خلافت حضرت عمر (رضی الله عنه) برای مدتی به عنوان امیر و فرماندار بحرین تعیین گردید؟ و چنانکه ابن سرین می فرماید: نه تنها کهنه پوشی و سخت گذرانی را قبول نداشت، بلکه از اسباب رفاه کاملاً بهره می جست.^۱

خلاصه اگر زندگی به سبک اهل صفة يك شیوة کاملاً مطلوب، مقبول و محبوب اصحاب کرام بوده، چرا تا انتهای حیات رسول خدا این وضعیت ادامه نیافت؟ و دوران آن قبل از رحلتش به سر رسید. اگر این شیوة زندگی يك شیوة ایمانی و خداپسندانه بوده چرا زمان خلافت خلفای راشدین ادامه نیافت؟

همگی این موارد دلایلی هستند که می توان با استناد به آنها عمل بعضی از منحرفین تصوف را - که گویا اهل صفة را سرمشق خود قرار داده اند - نقض و باطل کرد.

علاوه بر همه این موارد: اهل صفة مردان جهاد و کارزار بودند و همواره در صفوف مقدم میدان جهاد قرار داشتند و این مطلب به شواهد بسیاری از نصوص ثابت و محرز است.^۲ پس اگر صوفیان منحرف اهل صفة را مقتدا و الگوی خود می دانند چرا در این بُعد به آنها تأسی نمی جویند؟!

خلاصه:

۱. به ترجمه کتاب الاصابه و طبقات ابن سعد ۴/ ۳۲۵ و مابعدش مراجعه کنید.

۲. ابن عساکر به نقل از ابن عباس می گوید: اگر جهادی پیش می آمد. مسلمین به نزد اهل صفة می رفتند و هر مسلمانی مسئولیت تجهیز يك یا چند نفر از آنان را به عهده می گرفت. «نگاه به حات الصحابه» ۴۱۷/۱.

و ائله پسر اسقع که از اهل صفة بود، در روز تبوك با صدای بلند بانگ می کرد: کیست مرا تجهیز کند تا سهم خود را از غنائم به او بدهم؟ (من معین اسیره، ص ۴۵۲).

همچنانکه در صفحات گذشته روشن گردید. «صفه» يك تدبیر و راه علاج موقتی بود که شرایط سخت و دشوار حاکم بر جامعه مدینه، و وضعیت بد اقتصادی آن دوران، ایجاب می کرد به عنوان يك راه چاره موقتی و يك مُسکن از آن استفاده شود. لذا وقتی مسلمانان به فراخ و وسعت روزی رسیدند دوران آن نیز به سر رسید. رسول خدا ﷺ با ابداع صفه و استفاده از آن به عنوان يك راه حل موقتی بسیار پسندیده و مبارك توانست بر يك معضل اقتصادی بسیار اساسی و خطرناك پیروز گردد.

فصل ششم

تربیت در مرحله اول مدنی

خطوط کلی و اساسی تربیت در مدینه نیز، همان خطوط تربیتی مکه بود که در بخش اول این کتاب به تفصیل از ارکان، سیر و علایم عمومی آن بحث کردیم. لکن در مرحله عمل گاهی اتفاق می افتد که بعضی از ارکان و مسیرهای تربیتی - به علت احساس نیاز شدید به آنها - بیشتر مورد نیاز واقع می شوند.

در نگاه اول گمان می رود که مهاجرین - با توجه به بذل و بخششی که انصار در حق آنها می کردند و زحمتی که در راستای فراهم نمودن آسودگی خاطر آنان تحمل می نمودند - در اوج راحت و آسودگی زندگی می کردند و بدون هرگونه دغدغه خاطر - از برکات توجه انصار - در کمال ناز و نعمت به سر می بردند. انصافاً هم چنین بود.

اما انطباق خود با جو جدید هم سهل و آسان نبود، چون اطمینان به وضعیت جدید و تطبیق خود با شرایط آن نیازمند تحمل زحمات فراوان بود.

به این دلیل «صبر» به عنوان يك عامل بسیار اساسی مطرح بود تا با استفاده از آن بر مشکلات غلبه کنند. زیرا در مدینه عواملی وجود داشت که باعث آزردهی خاطر آنها می شد. از جمله:

۱- احساس غربت در بدو ورود به مدینه نزد مهاجرین بسیار شدید بود و حزن

و اندوه برای وطن اصلی و درد دوری در سیمای همگان مشاهده می‌شد. در فصول قبل حزن و ناله بلال را در این زمینه توضیح دادیم.

۲- جو مدینه آلوده و غیر بهداشتی بود که باعث بیماری عده‌ای از مهاجرین گردید و تأثیر منفی بر روحیه آنها داشت.

۳- یهود و مشرکین اوس و خزرج بنای اذیت و آزار را علیه آنان گذاشتند و این اذیت و آزار روز به روز رو به افزایش بود. برای غلبه بر همه این عوامل، توصیه به صبر و وجود صبر یک عامل بسیار اساسی بشمار می‌رفت.

در سنن ابوداود، به نقل از کعب پسر مالک آمده: کعب پسر اشرف که یکی از سران یهود بود،^۱ رسول خدا ﷺ را ناسزا می‌گفت و کفار قریش را علیه او تحریک می‌کرد. وقتی رسول خدا ﷺ وارد مدینه گردید، ترکیب جمعیت شهر را مسلمانان، مشرکین و یهود و بعداً منافقین تشکیل می‌دادند. و همگی این گروه‌ها سوای مسلمانان از اذیت رسول خدا ﷺ و یارانش کمترین فروگذاری نمی‌کردند. لذا خداوند صریحاً رسول خدا ﷺ و پیروانش را به صبر و بردباری و عفو و گذشت امر فرمود و این آیه شریفه را بر آنها نازل کرد:

﴿لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾
(آل عمران: ۱۸۶)

«براستی که در اموال و جانهایتان امتحان خواهید شد و می‌شنوید از اهل کتاب قبل از شما. و از مشرکین اذیت فراوانی، اگر «صبر و تقو» داشته باشید. براستی که (صبر و تقوا) از امور با عزم و اراده است.»

امام ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌فرماید: خداوند متعال از بدو ورود مسلمانان به مدینه و قبل از جنگ سرنوشت‌ساز بدر، مسلمین را دلجویی کرده و از باب تسلی خاطر - به خاطر اذیتی که از سوی مشرکین و یهود به آنها می‌رسد - خطاب

۱. ابوداود این روایت را به شماره ۳۰۰۰ در باب چگونگی اخراج یهود از مدینه ذکر کرده است.

به آنها - می فرماید :

﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ - (آل عمران - ۱۸۶)

اینک نمونه ای از اذیت مشرکین و یهود :

از اسامه پسر زید (رضی الله عنه) منقول است که : «روزی رسول خدا ﷺ سوار الاغی - که پارچه مخملی بر پشت داشت - شده بود و اسامه پسر زید را پشت سرش سوار کرده ، قصد عیادت سعد پسر عبادہ را داشتند قابل توجه اینکه این واقعه قبل از جنگ بدر رخ داد . اسامه گوید : رسول خدا بر محلی گذر کرد که عبدالله پسر ابی پسر سلول - که هنوز به اسلام تظاهر نکرده بود - و جمعی از مسلمین و جمعی از مشرکین و گروهی یهود شرکت داشتند . عبدالله پسر رواحه (رضی الله عنه) نیز جزو حضار مجلس بود . وقتی غبار برخاسته از پای الاغ ، مجلس را دربرگرفت ، عبدالله پسر ابی صورت خود را با عبایش پوشانید و گفت : بر ما غبار و گرد و خاک نپاشید . رسول خدا ﷺ بر ایشان سلام کرد و از الاغ پیاده شد . به میان آنان رفت و ایشان را به دین اسلام فراخواند . عبدالله پسر ابی گفت : ای مرد ، زیباتر از آنچه می گویی وجود ندارد . ولی اگر حق می بودی ما را اذیت نمی کردی و به وسیله آن مجلس ما را برهم نمی زدی . به سوی بارت «الاعت» برگرد و هرکس خودش به سوی آمد او را به سوی دینت بخوان . اما عبدالله پسر رواحه که در مجلس حضور داشت فرمود : بلی ، ای رسول خدا ، فرموده ات را ادامه بده و مجلس ما را بدان مزین کن . چون ما آن را خیلی دوست داریم . سرانجام جنگ لفظی بین جناحها درگرفت و مشرکین و یهود به اهانت و ناسزاگویی مسلمانان پرداختند تا آنجا که نزدیک بود به جان هم حمله ور شوند . رسول خدا مرتب آنها را به سکوت و آرامش دعوت می کرد تا عاقبت الامر سکوت کردند .^۱»

کعب پسر اشرف - که یکی دیگر از اشرار یهود و از سران آنها بود - به زنان مسلمان ناسزاگویی می کرد .

در فصل سوم همین باب نقل کردیم که شاس پسر قیس یهودی چه فتنه‌ای بین اوس و خزرج راه انداخت که اگر رسول خدا پا در میانی نمی‌کرد، احتمال داشت جنگ خونینی بین طرفین در بگیرد.

خلاصه :

تربیت در این مرحله بر ۳ بعد استوار بود :

الف : تلاش فراوان در راستایی آراسته شدن به صفت جمیله صبر و بردباری .

ب : کسب آگاهی و بینش لازم برای شناخت دسایس و حیل‌های دشمنان .

ج : تلاش و جهاد در راه نابودی و ریشه‌کنی رسوبات جاهلی و از بیخ و بن کردن هر عمل و کاری که با جاهلیت در ارتباط بود .

به اضافه سخیهای فراوان دیگر که رسول خدا ﷺ در همه میادین و صحنه‌ها تحمل می‌کرد . و بدین وسیله امت خود را به بهترین شیوه، رهبری و هدایت می‌نمود . جزاءهم الله عنا و عن الاسلام خیراً .

باب دوم

مرحله دوم: نبرد خونین

این مرحله از هجدهم رمضان سال دوم هجری - بعد از جنگ بدر - شروع، و در ذی القعدة سال ششم هجری، همگام با رفتن به عمره حدیبیه پایان می‌یابد. این مرحله که در این باب در صدد بحث از آن هستیم، سخت‌ترین مقطع زندگی مسلمین بشمار می‌رود. زیرا در این مقطع تهاجمات پی‌درپی کفر علیه مسلمین خیلی شدید و عنیف بود. با وجود این، می‌توان این مرحله را به عنوان مقطع سرنوشت‌ساز در زندگی دعوت اسلامی نام برد. زیرا:

- ۱- نقشه جغرافیایی مدینه در این مرحله تغییر یافت.
 - ۲- جغرافیای قدرت و سلطه شبه جزیره در این مقطع تغییر کرد.
 - ۳- این مقطع شاهد تولد يك جریان انحرافی اجتماعی (نفاق) بود.
- در صفحات آینده طی چند فصل این مباحث را مورد تحقیق و کاوش- همانند باب اول- قرار خواهیم داد. ان شاء الله.

فصل اول

وضعیت سیاسی و نظامی (۱)

جنگ بدر (یوم الفرقان)

جنگ «سرنوشت ساز بدر» پایان یافت...

این واقعه در روز جمعه ۱۷ ماه مبارک رمضان سال دوم هجری رخ داد و این روز در فرهنگ قرآنی به «یوم الفرقان» موسوم است. ارتشی که تعداد نفراتش از سیصد و اندی (سیصد و سیزده) نفر تجاوز نمی کرد، در حالی که برای جنگ از خانه بیرون نیامده بود و استعداد و آمادگی لازم را برای جنگ نداشت، ناگهان خود را در میدان يك جنگ نابرابر با يك ارتش قدرتمند یافت. ارتشی که به قصد جنگ با ساز و برگ کامل و فراوان و با آمادگی و استعداد هرچه بهتر و بیشتر که مرکب از هزار مرد جنگجو بود، به مصاف مجموعه ای بدون آمادگی قبلی آمده بود.

اما تنها يك ساعت، آری فقط يك ساعت گذشت. و همه چیز به پایان رسید و آنچه که خارج از انتظار و محاسبه بود، رخ داد. ارتش ناآماده، نامجهز، کم جمعیت بر نیروی ... آماده کثیری فایق و پیروز گردید. اکثریت شکست خورد، اما چه شکستی؟ شکستی مفتضح، بی نظیر و باورنکردنی...

سؤال این است: این واقعه چگونه به وقوع پیوست؟

سؤالی که مشرکین قریش و غیر قریش را به حیرت انداخت و یهود را نیز غافلگیر کرد. زیرا تمام محاسبات مادی نتیجه مقابله را به شکل دیگری برآورد

می کردند. روی همین مبنا ابوجهل این جنگ را تأیید می کرد. چون طبق محاسبات مادی پیروزی آنها و شکست مسلمین حتمی بود. عمیر پسر وهب - بوقت تحلیل نتیجه جنگ - این چنین برآورد کرده بود: مسلمانان از حیث تعداد نفرات و تجهیزات ضعیف و ناتوان هستند. با این وصف انتظار می رود، طرفین کشتگان زیاد داشته باشند (اما نتیجه، پیروزی حتمی مشرکین برآورده شده بود).

بر این مبنا، وقتی خبر (نتیجه جنگ) به قریش رسید، باور نکردند... حیسمان پسر عبدالله خزاعی اولین مردی بود که - بعد از بازگشت از بدر - به مکه رسید. ایستاده و نام کشته ها را یکی یکی می برد... اما بعضی از قریش ناباورانه او را متهم به جنون و فقدان عقل می کردند. اما در مدینه:

وقتی زید پسر حارثه و عبدالله پسر رواحه وارد شهر گردیدند و خبر پیروزی را اعلام کردند، کعب پسر اشرف با کمال تعجب گفت: آیا این موضوع صحیح است؟ آیا محمد این افراد را که نام می برند به هلاکت رسانده است؟ این عده - که نام می بردند - سران عرب و پادشاه مردمند. قسم به خدا، اگر این خبر درست باشد و محمد آنها را به هلاکت رسانده باشد، زیر زمین بهتر است تا - زندگی - روی آن. مطلبی که هم اکنون درصدد بحث از آن هستیم، بررسی نتایج و ثمرات جنگ بدر - به عنوان اولین برخورد بین حق و باطل - است.

آثار عمومی جنگ بدر

جنگ بدر آثار و تبعات عظیم و بزرگی به دنبال داشت تا آنجا که بجرأت می توان ادعا کرد هر واقعه و حادثه مهمی که بعداً در زندگی مسلمانان رخ داد، از برکات عظیم و آثار خیر این جنگ بشمار می رود. اینک برای نمونه به بعضی از این آثار اشاره می کنیم:

۱- قدرت مسلمین: جبهه کفر و الحاد تا وقوع جنگ سرنوشت ساز بدر هیچ

حسابی برای قدرت و نیروی عظیم اسلام و مسلمین باز نمی کرد تا آنجا که ابوجهل از روی توهین و تحقیر، خطاب به رزمندگان مسلمان گفت: اینها «خرماخور» هستند. علاوه بر این، از حیث تعداد نفرات و اسباب رزمی هم در اقلیت بودند. اما شکست خفت بار جبهه کفر، محاسبات را تغییر داد و نیروی مسلمانان همانند يك قدرت عظیم در صحنه حوادث مطرح گردید.

۲- زخم قریش: زخمی که بر سران و بزرگان قریش فرود آمده بود، خیلی عظیم بود، تا آنجا که در وهله اول اصلاً خبر واقعه را باور نکردند. و هنگامی که صدق آن برایشان روشن گردید و هیچ خانواده‌ای از خانواده‌های مکه نمانده بود که درد و الم این ضربه بر پیکره اش اصابت نکرده باشد، به مدت يك ماه تمام برای کشته‌ها و زخمی‌ها و اسیران خود به گریه پرداختند. بعد از يك ماه، به گمان اینکه محمد ﷺ آنها را تویخ نکند، از گریه دست کشیدند. ابولهب که یکی از سران قریش و دشمن کینه‌توز اسلام بود، هفت روز پس از دریافت خبر از فرط ناراحتی و اندوه جان باخت و هلاک شد و ابوسفیان سوگند خورد تا انتقام خون کشته‌ها را نستاند، آب بر سرش نریزد و از استحمام پرهیز کند.

۳- ناکامی یهود: یهودیهای مدینه، بی‌صبرانه منتظر دریافت خبر شکست مسلمین بودند. اما وقتی خبر بر خلاف انتظار آنان به مدینه رسید، ماتم و اندوه سراسر وجود آنها را فراگرفت تا آنجا که نتوانستند ناراحتی خود را مخفی کنند و بعضی از آثار حقد و کینه‌شان علیه مسلمین، آشکارا بر سیمایشان مشاهده گردید و کعب پسر اشرف وقتی خبر را دریافت نتوانست ناراحتی خود را پنهان کند.

۴- اعلام یا تأثیر روانی خبر: خبر پیروزی مسلمین و شکست مفتضحانه مشرکین قریش بسرعت در سراسر شبه جزیره عربستان پخش گردید که دو اثر برجای گذاشت.

اول اینکه، گروه‌ها و کسانی که در انتظار فرصت بودند تا ضربه‌ای بر پیکره مسلمین فرود آورند، به خود آمدند و فهمیدند که اقدام به چنین کاری سهل و آسان نیست، لذا سر جای خود نشستند.

دوم: شوکت و عظمت قریش که شهره آفاق بود رو به تزلزل و ضعف نهاد. زیرا با وجود اقتدار و عظمت، برای اولین بار در مقابل نیروی جدید به زانو درآمد. بی گمان تأثیر روانی و معنوی واقعه بر قریش خیلی بیشتر و بزرگتر از کشته شدن سران و قهرمانانش بود، لذا برای بازپس گیری مکانت از دست رفته خویش به فکر انتقام افتادند.

آثار جنگ به نسبت مسلمین

۱- جنگ بدر آغاز يك مرحله نوین بشمار می رود. زیرا حد فاصل بین حق و باطل و فاصله میان دو مرحله مهم از تاریخ حرکت اسلامی است. مرحله صبر و انتظار و تجمع قوا، و مرحله تحرك و شروع و شوکت و اقتدار. همچنانکه سید قطب شهید (رحمه الله) در «فی ظلال» می فرماید:

«مسلمانان بر گستاخی و خیره سری باطل مدت زیادی صبر پیشه کردند. و برای مدت چند سال طعم مرارت فشار قریش را چشیدند. اما جنگ بدر روز فاصله و فرقان بود، روز اعلام پایان دوران فشار و سختی و شروع عهد جدید و مرحله جدید بود. که نیازمند نوعی دیگری از تحمل بردباری و تحمل مشقات بود، اما در میدانهای جنگ و جهاد؟!»^۱

۲- واقعه جدیدی در صحنه اجتماع ظهور کرد که در آن توازن نیروها به هم خورد و مسلمانان علناً و عملاً با چشم خود مشاهده کردند که قوت و اقتدار مادی و کثرت تعداد نفرات، به تنهایی عامل پیروزی در نبردها نیست. بلکه علاوه بر آن، عامل دیگری است که اغلب مد نظر نمی باشد، و فراموش شده است. آنهم عامل ایمان و آثار متعدد آن بر تمامی جوانب نفس و درون انسان است.

۳- اقتدار کامل: در بیعت عقبه دوم ماده ای تحت عنوان «انصار رسول خدا ﷺ»

۱. فی ظلال القرآن ۳۰/۱۵۲۲.

را یاری خواهند داد از هر آنچه که خانواده و اولاد خود را از آن مصون می‌دارند و با تمام وجود از او دفاع خواهند نمود» مندرج بود. اما ماده‌ای تحت عنوان اینکه برای جهاد با او از شهر خارج شوند، در معاهده وجود نداشت.

و تمام سربه‌های قبل از بدر از مهاجرین تشکیل گردیده بودند و در غزوات نیز محور و مقصود خطاب به سوی مهاجرین بود - چنانچه این مطلب را از خلال صفحات گذشته دیدیم - اما وقتی جنگ بدر به میان آمد، رسول خدا ﷺ فرمود: ما خواسته‌ای (جنگی) در پیش داریم. هرکس ظهر روز حرکت لشکر در مدینه باشد، باید با ما سوار شده و بیاید. کسانی بودند از او کسب اجازه می‌کردند. در مورد کسانی که ظهر آن روز در خارج مدینه بوده‌اند، فرمود: نه (از آنها نمی‌خواهیم با ما در جنگ شرکت کنند)، فقط کسانی که ظهر آن روز در مدینه بوده‌اند.^۱

و این چنین دعوت به سوی بدر عمومی بود و شامل تمام مهاجرین و انصاری که در مدینه حضور داشتند می‌گردید و درواقع، خروج به منظور ضربه زدن به کاروان قریش بود، نه جنگ، اما به‌خواست خدا موضوع تغییر یافت و مسلمانان به‌جای کاروان خود را در برابر يك لشکر آماده یافتند. رسول خدا ﷺ ترسید مبادا انصار در خارج از شهر به دفاع از او برخیزند. چون در مواد بیعت عقبه نصی بدین معنی نیامده بود. رسول خدا فرمود: «ای مردم نظر خود را بر من ابراز دارید ...» بعضی از مهاجرین جواب ليك دادند. اما رسول خدا دوباره فرموده خود را تکرار کرد و فرمود: «ای مردم نظر خود را بر من ابراز دارید ...» سعد پسر معاذ عرض کرد: قسم به خدا، چنین گمان می‌رود که مقصودت ما هستیم.

فرمود: بلی.

گفت: «ما به تو ایمان آورده‌ایم و تو را تصدیق کرده‌ایم و شهادت داده‌ایم که آنچه بدان مبعوث شده‌ای حق است و ما در راه دین با تو عهد و میثاق بسته‌ایم که گوش به فرمان و مطیع باشیم. پس - ای رسول خدا - هرچه می‌خواهی انجام بده ما

به دنبال تو هستیم. قسم به ذات خدایی که تو را مبعوث کرده، اگر فرمان دهی خود را به قعر دریا اندازیم، کسی از ما تخلف نخواهد ورزید. و ما هیچ باک و ابایی نداریم از اینکه — در رکاب شما — فردا ما را رودرروی دشمن قرار دهی. ما در جنگ صبور و به وقت دیدار صادق می‌باشیم — ان شاء الله — خداوند از سوی ما چیزی به شما نشان می‌دهد، که مایه خوشحالی شما شود. پس به برکت خداوند حرکت کنید. » رسول خدا ﷺ از فرموده سعد خوشحال گردید.

سخنان سعد (رضی الله عنه) تنها بر موافقت و اشتراك در جنگ دلالت نداشت، بلکه گویای يك حقیقت اساسی و مهم دیگر نیز بود و آن اینکه، انصار نیز در صدق ایمان و رسوخ آن همانند مهاجرین بودند و ایمانشان محدود به يك معاهده و پیمان نبود. بلکه تصدیق و اطاعت مطلق از خدا و رسول بود. از این به بعد، رسول خدا ﷺ نیز می‌توانست بدون هیچگونه حساب و تفسیری برای بعضی از نصوص بیعت، به هرچه که دلش می‌خواست امر کند، زیرا ایمان و صداقت انصار از همه موانع و شروط گذشته بود و محدود به هیچ شرطی نبود.

بعد از سخنان سعد (رضی الله عنه) و اعلام شرکت انصار در جنگ، رسول خدا از جانب انصار اطمینان و اعتماد کامل به دست آورد. از سلطه و اقتدارش مطمئن گردید و برایش محرز گشت که انصار و مهاجرین با هم فرقی ندارند. این واقعه به معنی شروع مرحله جدیدی در میدان جهاد تلقی گردید.

اما پیروزی در جنگ بدر، هرگز به معنای اطمینان کامل مسلمانان به توان خود و بی‌توجهی به دشمن نبود. زیرا این پیروزی نظر مخالفین را متوجه آنها کرد و آنان را — اعم از قریشها و غیره — متنبه نمود که حذر و احتیاط بیشتر داشته باشند و استعداد بیشتری برای رویارویی‌های احتمالی آینده کسب نمایند. لذا بر مسلمین واجب بود در کار خود بصیرت و تیزی بیشتری نشان داده و برای مقابله با هرگونه واقعه ناگهانی، آمادگی کامل و کافی داشته باشند. از اینرو، جاسوسان مسلمانان چشم به همه اطراف دوخته و به دقت همه جا را زیر نظر داشتند و کوچکترین حرکات را بشدت کنترل می‌کردند و در هر مکانی جهت کسب اطلاع از اخبار و اوضاع در کمین بودند.

روزی به رسول خدا ﷺ خبر دادند که قبیله‌های سلیم و غطفان بر چشمه‌آبی موسوم به کدر، اجتماع کرده و قصد یورش به مدینه را دارند. پیامبر فوراً در رأس دویست مرد جنگی سواره نظام به سوی آنها شتافت و غافلگیرشان کرد... به محض اطلاع از حضور سپاه پیامبر، کفار فرار و احشام خود را رها کردند که به غنیمت مسلمانان درآمد.

سپس خبر رسید که بنی ثعلبه و بنی عجارب به رهبری دعثور پسر حارث تجمع کرده و قصد تهاجم دارند. پیامبر در رأس ۴۵۰ نفر از جنگجویانش به سوی آنها شتافت... آنها فرار کردند... رسول خدا تمامی ماه صفر را در منطقه نجد به انتظار آنها ماند.

آنگاه به او خبر دادند که بنی سلیم تجمع کرده‌اند. این بار در رأس ۳۰۰ مرد جنگی به سوی آنها شتافت و تا منطقه بحران رفت. به محض دیدن او فرار کردند و متفرق شدند.

قبیله بنی قنیقاع از یهود پیمان خود را نقض کردند و به تنقیص و بی‌ادبی و ناسزاگویی علیه مسلمین پرداختند. رسول خدا ﷺ خواست آنها را اندرز دهد، اما نصیحت در آنها بی‌اثر بود و جواب رسول خدا را با خشونت دادند و گفتند: ای محمد، تو می‌پنداری ما هم مثل قوم تو هستیم؟ به این گول مخور که با قومی نادان و بی‌تجربه در افتاده‌ای و آنها را شکست داده‌ای! قسم به خدا، اگر با ما روبرو شوی، آنگاه می‌فهمی چه کسانی هستیم و تو با که در افتاده‌ای... رسول خدا ﷺ مدت ۱۵ شبانه‌روز آنها را در قلعه‌هایشان محاصره کرد. سپس از مدینه بیرونشان راند. با توجه به این موارد، بر مسلمین لازم بود از اطرافیان خود حذر داشته باشند، زیرا به دیده حسادت و کینه و حيله به آنها می‌نگریستند و مورد دشمنی و کینه‌توزی آنان واقع شده بودند.

جنگ احد (۲)

شکست مفتضحانه بدر امری نبود که قریش سهل و آسان از آن بگذرد، لذا

درصدد اعاده حیثیت اجتماعی خود برآمد، و فرزندان کسانی که در جنگ بدر به قتل رسیده بودند، چون عکرمه پسر ابوجهل و صفوان پسر امیه با اصرار از ابوسفیان می‌خواستند که اموال و سرمایه‌ای را که موجب برافروختن جنگ بدر شده بود، به انتقام خون آنها اختصاص دهد.

کعب پسر اشرف یهودی نیز بعد از جنگ به مکه آمد و بر کشته‌شدگان قریش گریه و نوحه سر داد و مردم را علیه رسول خدا ﷺ تحریک می‌نمود.

و ابو عامر عبد عمرو - فالح - نیز همراه عده‌ای از جوانان به مکه آمد و قریش را علیه رسول خدا تحریک می‌کرد و به آنها وعده می‌داد که گروهی از مشرکین مدینه به انتظار آنها نشسته‌اند و در صورت بروز جنگ به یاریشان خواهند شتافت.

رسول خدا ﷺ همراه با لشکر خود به سوی احد آمد. اما در راه عبدالله پسر اُبی پسر سلول - که بعد از جنگ بدر تظاهر به اسلام می‌کرد - همراه عده‌ای که یک سوم جنگجویان را تشکیل می‌دادند، به مدینه برگشت ...

لشکر مسلمین که مرکب از هفتصد نفر بود مسیر خود را ادامه داد و به کوه احد رسید ... به امر رسول خدا ﷺ ۵۰ نفر از تیراندازان در قله کوه قرار گرفتند. تا نگهبان پشت جبهه مسلمانان باشند. رسول خدا ﷺ به آنها دستور داد چه مسلمین پیروز شوند و چه شکست بخورند، آنها از مکان و جایگاه خود جابه‌جا نشوند.

لشکر مشرکین نیز که مرکب از ۳۰۰۰ هزار جنگجو بود به آنجا رسید. جنگ سختی درگرفت و مسلمانان پیروز شدند ... بعداً بعضی از تیراندازها که روی کوه استقرار داشتند با فرمان رسول خدا به مخالفت برخاستند و قله کوه را رها نمودند. مشرکین از فرصت استفاده کردند و از پشت به آنها حمله‌ور شدند و تیراندازها را کشتند. سپس از پشت به مسلمانان تاختند که منجر به شکست مسلمانان و شهادت تعداد زیادی و زخمی شدن عده دیگری گردید ...

لشکر مشرکین بعد از این فتح و ظفر نسبی به سوی مکه بازگشت. اما در اثنای راه متوجه شدند که ضربه آنچنانی بر پیکره مسلمین وارد نکرده‌اند که قابل ذکر و با اهمیت باشد. زیرا رسول خدا ﷺ هنوز در قید حیات است ... لذا به فکر

بازگشت به مدینه افتادند. ولی وقتی دریافتند که رسول خدا با سربازانش در تعقیب آنها است و در منطقه همراه الاسد استقرار یافته از بازگشت صرف نظر کردند.

مسلمانان در وهله اول در جنگ احد پیروز شدند، اما به علت بی انضباطی و تخلفی که از گروهی از تیراندازان صادر شد و کوه را ترك کردند، پیروزی مبدل به شکست گردید. وضعیت پیش آمده آثار زیادی در همه زمینه ها از خود به جای گذارد که بعضی از این آثار سوء عبارت بودند از:

۱- یهودیها بحدی خوشحال شدند که نتوانستند آن را مخفی و پوشیده بدارند.
۲- بدخواهی و خوشحالی عبدالله پسر ابی و اعوانش آشکار و واضح بود، اما از سر استهزاء و تمسخر به تأسف و حزن تظاهر می کردند.

۳- دست درازی و تعرض به مسلمین از سوی دشمنان داخلی و خارجی شدت پیدا کرد. یهودیها فرصت را غنیمت شمرده و آشکارا قریش را یاری می کردند و به تضعیف و تحقیر مسلمین می پرداختند و می گفتند: محمد ﷺ يك فرد قدرت پرست بیش نیست. زیرا هیچ پیغمبری دچار مصیبت بدنی و فقدان یارانش نشده است. از ناحیه خارج نیز بعضی از مشرکین عرب در انحاء شبه جزیره، هوای هجوم و یورش بر مدینه در سر می پرورانیدند. مخصوصاً بعد از شنیدن خبر پیروزی قریش و شکست مسلمین طمعشان دو برابر گردید.

۴- عامر پسر طفیل عامری به مدینه آمد و از رسول خدا ﷺ خواست، او را در پادشاهی با خود شريك سازد.

۵- جنگ احد در روز ۱۵ شوال سال سوم هجری رخ داد. بعد از انتهای موسم حج، خبر به پیامبر رسید که طلحه پسر خویلد اسدی هم پیمانان بنی اسد را به قصد جنگ با او جمع کرده. حضرت، اباسلمه را در رأس ۱۵۰ مرد جنگی از مهاجرین و انصار به سوی آنها فرستاد... وقتی به ایشان نزدیک شدند، متفرق شدند و فرار کردند.

۶- در ماه محرم، خالد پسر سفیان هزلی افراد خود را به قصد تهاجم به مدینه سازماندهی کرد. رسول الله ﷺ عبدالله پسر انیس را به سویش روانه کرد... و او را از

پای درآورد.

بعد از اینکه مشرکین دریافتند که مسلمانان هنوز در کمال آگاهی و آمادگی هستند و از جریانات اطراف کاملاً مطلع هستند، به نیرنگ روی آوردند. و دو مورد یوم الرجیع^۱ و بثرمعونه^۲ را خلق کرد، ه از طریق غدر و خیانت توانستند ضربه‌ای بر پیکر اسلام و مسلمین وارد آورند.

در سال چهارم هجری رسول خدا، به منظور طلب دیه و خونبهای دو نفر که کشته شده بودند، به نزد بنی النضیر رفت و طبق قرارداد فی مابین می‌بایست، آنها نیز او را در آن کمک نمایند. آنها به ظاهر موافقت خویش را اعلام کردند، اما در خفا خواستند، سنگ بزرگی از بالای بام بر روی او فرود اندازند و او را بکشند. لکن خداوند او را از مکر آنان مطلع گرداند ... لذا رسول خدا بعد از مدتی محاصره آنها را

۱. واقعه «یوم الرجیع» در سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۹۳ آمده که خلاصه آن را نقل می‌کنیم: «گروهی از عضل و قاره، به خدمت رسول خدا آمدند و عرض کردند ما دین اسلام را پذیرفته‌ایم ... لذا گروهی از افراد خود را با ما بفرست تا قرآن و تعالیم اسلام را به ما یاد دهند. رسول الله ﷺ شش صحابی بزرگوار را با آنها فرستاد که ... غنوی (رض) - به دستور رسول خدا ﷺ - فرمانده آنها بود. در منطقه الرجیع که آبی بود در ناحیه حجاز و متعلق به هذیل، آنها را تسلیم هذیلی‌ها کرده همگی را به شهادت رساندند.

۲. اما «واقعه بثر معونه» در ج ۳، ص ۱۰۳ سیره ابن هشام آمده که اینک خلاصه‌اش: «ابو براء عامر پسر مالک به خدمت رسول خدا آمد. رسول خدا ﷺ او را به اسلام دعوت کرد. ایمان نیاورد و دعوت او را هم رد نکرد و گفت: ای محمد، ای کاش گروهی از یارانت را به سوی نجد می‌فرستادی تا مردم آنجا را به اسلام بخوانند. شاید دعوت تو را لیبک گویند. رسول خدا فرمود: می‌ترسم اهل نجد آسیبی به آنها برسانند. ابو براء گفت: من ضامن و پناه دهنده آنها خواهم بود ... رسول الله ﷺ منذر پسر عمرو را در رأس چهل تن از یارانش با او فرستاد ... رفتند تا به بثرمعونه - که میان سرزمین بنی عامر و حره بنی سلیم واقع شده بود- رسیدند. وقتی در آنجا فرود آمدند، حرام پسر ملحان را - که یکی از اصحاب رسول الله ﷺ بود - با نامه‌ای نزد دشمن خدا، عامر پسر طفیل فرستادند. عامر وقتی نامه را دریافت، قبل از خواندنش حرام را شهید کرد. سپس قبیله بنو عامر را علیه این مجموعه صحابه به جنگ فراخواند. کسی به دعوتش جواب لیبک نگفت. بعداً قبائل بنو سلیم و رعل و زکوان را علیه آنان شورانید. جوابش دادند و نامردانه این گروه را محاصره کرده و همگی را به شهادت رساندند، جز کعب پسر زید را. او را هم در حالی که رمقی از حیات در وجودش مانده بود، رها کردند. بعداً توانست به مدینه برگردد و در جنگ خندق به درجه شهادت نائل گردید ... (سیره ابن هشام، ج ۳ / ۱۰۳ - ۱۰۴).

و اداری به بیرون رفتن از شهر نمود.

این چنین روزها پشت سرهم، سپری می‌شدند و مسلمانان درگیر يك جنگ دائمی بودند که زاده شرایط و ظروف حاکم بر آنها بود.

جنگ احزاب (خندق)

یهودیان بنی‌نضیر بعد از اخراج از مدینه به خیبر رفتند ... سپس رهبران آنان به نزد قریش و غطفان رفته آنها را برای جنگ علیه رسول خدا ﷺ تحریک و تشویق می‌کردند.

قریش و غطفان هردو از این وضعیت به وجد و شادی افتاده و دعوت آنها را با جان و دل لیبیک گفتند ... خبر تجمع احزاب به رسول خدا رسید. با اصحاب به مشاوره پرداخت ... سرانجام به پیشنهاد حضرت سلمان (رض) به این نتیجه رسیدند که جاهای نفوذ پذیر اطراف مدینه را خندق بزنند ...

لشکر مشرکین از سر رسید امان خود را در مقابل خندق یافت ... برای مدتی در آن طرف خندق ماندند که ثمربخش نبود ... سرانجام توانستند یهود بنی قریظه را وادار به نقض پیمان با رسول الله نمایند.

برای مسلمانان روزگاری خیلی سخت و دشوار بود و به تعبیر قرآنی از شدت خوف و ترس - (بلغت القلوب الحناجر) - دلها (روحها) به حنجره رسید. سپس به فضل و رحمت بیکران خداوند فرجی حاصل گردید ... و احزاب مواقع خود را ترك کردند ... که بعدها نوبت تسویه حساب با بنی قریظه و انتقام خیانت فرار رسید.

جنگ احزاب اوج تهاجم قریش و سایر قبایل بر مدینه - جهت ریشه‌کنی اسلام - بود. اما در واقع با شکست این تهاجم مرحله تهاجم کفر بر مدینه به پایان رسید و رسول خدا ﷺ بعد از فرار احزاب از اطراف مدینه فرمود: «دیگر قریش هرگز به سوی شما هجوم نخواهد آورد». در روایتی آمده، از این پس ما به آنها خواهیم

تاخت و دیگر آنان به ما نمی تازند.^۱

بعد از جنگ خندق، مسلمانان نفسی آسوده کشیدند و امکان یافتند. اگرچه برای مدتی - آسوده و راحت شوند، اما این استراحت خیلی ناچیز بود. زیرا شش ماه بعد از جنگ بنی قریظه، رسول خدا ﷺ به منظور انتقام از بنی لحيان - که اصحاب رجیع را به غدر کشته بودند - از مدینه خارج گردید. اما به قصد فریب و غافلگیر کردن دشمن چنین وانمود کرد که قصد شام را دارد. ... اما قبل از رسیدن رسول الله ﷺ آنها فرار کردند ... رسول الله ﷺ به منظور هشدار به قریش عده ای از سواره نظام را به منطقه کراع الغمیم فرستاد.

در ماه جمادی الاولی سال ششم هجری، زید پسر حارثه را با یکصد و هفتاد نفر فرستاد تا راه را بر يك کاروان قریش ببندند ... آنها رفتند، کاروان را به غنیمت گرفته و گروهی از افراد آن را به اسارت درآوردند.

در ماه شعبان سال ششم، به او ﷺ خبر دادند که حارث پسر فرار مشغول جمع آوری بنی مصطلق به قصد جنگ با پیامبر است. بریره پسر حصیب را به سوی او (حارث) فرستاد تا یقین حاصل کند. بعد از حصول یقین مردم را به جنگ فراخواند و به سوی آنان شتافت. بعد از کشتن جنگجویان آنها با ایشان پیمان مصالحه امضاء کرد. ...

ابوعبیده پسر جراح را در رأس سیصد جنگجو به سیف البحر فرستاد تا برای يك کاروان قریش کمین بگذارند.

این بود خطوط کلی و گسترده حرکات جهادی (نظامی) و سیاسی رسول الله ﷺ در فاصله بین بدر و صلح حدیبیه. حرکاتی که بر اثر آنها شبهه جزیره عربستان اصلاً روزی از روزها روی آرامش و آسودگی را به خود ندید و مدینه حرکات تمامی قبایل شبهه جزیره را بشدت زیر نظر داشت تا بداند که در آنجا چه می گذرد و دشمنان چه نقشه هایی در سر دارند. در واقع، شدت و قساوت تهاجمات کفر علیه اسلام اقتضا

۱. بخاری، المغازی، باب جنگ خندق.

می‌کرد که مسلمین آمادگی و تیزبینی هرچه بیشتری داشته باشند. آری، آگاهی و بیداری مسلمین بسیاری از نقشه‌های مشرکین را نقش بر آب کرد که به منظور ریشه‌کنی آنها طراحی شده بود. اما امتیاز تاکتیک رسول الله ﷺ و برتری آن در این بود که با سرعت عمل و مخفی‌کاری بیش از حد و ندادن فرصت به دشمن، نقشه‌های ایشان را خنثی و طرحهای خود را عملی می‌کرد که دو نتیجه مهم دربر داشت:

اول: جلوگیری از هدر رفتن نیرو و توان مسلمین.

دوم: ایجاد ترس و رعب و وحشت در قلوب دشمنان.

فصل دوم

ترکیب جمعیت در مرحله دوم

تغییر جغرافیایی مسکونی

شهر مدینه طیّ مدت این چهار سال و اندی که از هجرت گذشته بود، شاهد تغییرات اساسی و ریشه‌ای در وضعیت مسکونی بود. این تغییر طی سه نوبت، به قرار زیر صورت گرفت:

بعد از جنگ بدر یهود بنی قینقاع معاهده و پیمان خود را نقض کردند. این امر باعث گردید که رسول الله ﷺ منطقه آنها را به محاصره درآورد. اما پس از شفاعت و میانجیگری عبدالله پسر ابی سلولی - که هم پیمان آنها بود - کاربدانجا کشید که یهود تن به خروج از شهر و ترك آن دهند. بدین ترتیب به منطقه ازراعات در شام کوچ کردند.

بعد از جنگ احد نیز در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری، یهود بنی نضیر طریقه غدر و خیانت درپیش گرفتند و جهت کشتن رسول خدا ﷺ اقدام به توطئه کردند، اما خداوند رسول خود را از حيله و توطئه ایشان آگاه کرد ... به دنبال آن رسول خدا ﷺ دستور فرمود: آنها را به محاصره درآوردند. سپس از او خواستند از خونشان درگذرد و در مقابل شهر را ترك گویند و سرمایه منقول خود را - آنچه شترها بتوانند حمل کنند - با خود ببرند ... آنها را از شهر خارج و جز اندکی که راهی شام گردیدند بقیه به خیبر پناهنده شدند.

سپس در جنگ احزاب یهود بنی قریظه بعد از انعقاد يك قرارداد سری با

احزاب علیه مسلمین وارد جنگ شدند. این اقدام خیانتکارانه آنان بدترین اثر را بر روحیه مسلمین به جای نهاد و موقعیت نظامی آنها را در خطر افکند.

لذا لازم بود بعد از اتمام جنگ، عقاب و سزای رفتار خائنانه و کردار شوم خود را دریافت کنند. و این کار هم انجام گرفت. زیرا رسول خدا منطقه آنها را به محاصره درآورد و آنها را ریشه کن نمود.^۱

بدین ترتیب، در ابتدای ماه ذی القعدة سال پنجم هجری ... شهر مدینه از قبائل یهود بطور کلی پاکسازی گردید.

این امر تأثیر بزرگی در وضعیت مسکونی مدینه به جای گذاشت. چرا که یهود و مشرکین اوس و خزرج، جمعیت قابل توجهی از مجموع ساکنان شهر را تشکیل می دادند ... اما بعد از اخراج یهود وضع بکلی دگرگون گردید. و اغلب جمعیت شهر را مسلمین تشکیل می دادند. و مشرکین که از این به بعد راه نفاق و دورویی در پیش گرفتند به يك اقلیت بسیار ناچیز و بی تأثیر مبدل گردیدند.

مهاجرین

در این اوضاع و احوال گروهی از مهاجرین که بعضی از مکی های محبوس و بعضی غیر مکی بودند، به مدینه تشریف آوردند.

عبدالله پسر سهیل نیز که قبل از جنگ بدر ایمان آورده بود و هنگام جنگ بدر در صف مشرکین بود، از فرصت استفاده کرد و به صف مسلمین پیوست و بدین وسیله از جمله اصحاب بدر (رضی الله عنهم) محسوب گردید.

مسلم پسر اکوع اسلمی خانه و کاشانه و فرزندان و اهل بیت را ترك کرد و به قصد هجرت رهسپار مدینه گردید و به عنوان کارگر نزد طلحه پسر عبیدالله استخدام شد. واقعه هجرت او به سال چهارم هجری بود.^۲

۱. توضیح مطلب در کتب سیره مندرج می باشد.

۲. مسلم، حدیث شماره ۱۸۰۷.

عبدالله پسر ابی اوفی گوید: يك هشتم مجموع یارانی که در بیعت رضوان به رسول الله ﷺ بیعت دادند - و مجموعاً ۱۳۰۰ نفر بودند - از طایفه اسلمی بودند.^۱

در فتح الباری آمده است: تعداد دقیق مهاجرین حاضر در بیعت الرضوان معلوم نیست تا عده اسلمی ها معلوم باشد. اما امام واحدی فرموده: در جنگ حدیبیه در مجموع ۱۰۰ نفر از عشیره اسلمی حضور داشتند و با رسول خدا بیعت بستند.^۲

از مطالب فوق الذکر برمی آید که شرکت کنندگان بنی اسلم در بیعت الرضوان قبل از آن به مدینه هجرت کرده و در آنجا مستقر گردیده بودند و هنگامی که رسول الله ﷺ به سوی مکه حرکت نمود ایشان نیز در خدمت او بودند.

بعضی از زندانیهای مکه نیز فرار کرده و عده ای دیگر از مهاجرین نیز به مدینه می پیوستند. از مجموعه همه این افراد يك مجموعه انسانی مسلمان در مدینه استقرار یافت. که اکثریت ساکنان شهر را تشکیل می داد و در مقابل، منافقین روز به روز کمتر و کمتر، و ضعیف و ضعیف تر می شدند.

۱. بخاری، ۴۱۵۵.

۲. فتح الباری ۷/۴۴۴.

فصل سوم

حرکت دعوت در مرحله دوم

هیچ گمانی در این نیست که پیروزی مسلمانان در جنگ سرنوشت ساز بدر تأثیرات فراوانی بر وضعت مدینه داشت . به دنبال آن بعضی از مشرکین اوس و خزرج از سرِ صدق و اخلاص به اسلام گرویدند . و عده ای از آنان نیز به ظاهر تظاهر به اسلام نمودند، اما در واقع و درون هنوز بر عقیده شرك بودند که بعداً به عنوان جریان نفاق و منافقین شهرت پیدا کردند . لذا بی مناسبت نیست در اینجا نظری به جریان نفاق در این مرحله از تاریخ دعوت بیاندازیم :

نفاق (دورویی)

بعضی از اوس و خزرج بعد از مهاجرت رسول خدا ﷺ و یارانش بر شرك خود پافشاری می کردند و بعضی دیگر از سر کبر و عناد از تقبل اسلام امتناع ورزیدند . زیرا در میان قوم خود از مکانت و احترامی برخوردار بودند و گمان می کردند اگر به اسلام بگروند، موقعیت خود را از دست خواهند داد . از جمله عبدالله پسر ابی پسر سلولی که قبلاً موضع او در قبال رسول خدا را توضیح دادیم . اما وقتی واقعه بدر پیش آمد و این گروه دریافتند، سیر اوضاع به نفع مسلمانان است و اگر بر عقیده شرك آلود خود استوار باشند، موقعیت خود را از دست خواهند داد . در چنین

شرایطی عبدالله پسر اُبی و بقیه مشرکین و بت پرستان در بین خود گفتند: «این امری است که - ناخواسته - پیش آمده، پس بر اسلام با رسول الله ﷺ بیعت کنید و - به ظاهر - اسلام بیاورید».^۱

در وهله اول هیچ کس نمی دانست که اسلام آنها حقیقی نیست، بلکه تظاهر به اسلام است. تا اینکه مدت زمانی سپری شد و حوادثی پیش آمد که پرده از چهره خبیث آنها برداشت.

اولین این حوادث هنگامی بود که رسول الله ﷺ محله یهودیان بنی قنیقاع را به محاصره درآورد. سپس سرنوشت ایشان را به حکمیت عبدالله پسر اُبی سپرد.

عبدالله گفت: من انتظار دارم با هم پیمانان من با نیکی رفتار کنند... رسول الله ﷺ از او روی برگرداند... عبدالله دست در جیب رسول الله ﷺ فرو برد. رسول خدا ﷺ فرمود: مرا رها کنید و آثار ناراحتی بروشنی در چهره مبارکش هویدا بود. چون عبدالله پیامبر را رها نمی کرد، فرمود: «وای بر تو، مرا رها کن».

عبدالله گفت: قسم به خدا تا در مورد هم پیمانانم به نیکی حکم نکنی رهایت نمی کنم. رسول الله ﷺ فرمود: «آنها را به تو دادم».

اینگونه الحاح از رسول الله و گرفتن لباس او و او را رها نکردن، هرگز از صحابه کرام (رض) مشاهده نگردیده بود، زیرا این طرز رفتار بر بی احترامی دلالت می کرد.

وقتی واقعه احد پیش آمد و رسول الله با هزار مرد جنگی از شهر خارج گردید... در میان مدینه و احد، عبدالله با يك سوم جنگجویان از صف لشکر خارج و به مدینه بازگشت... و گفت: ای مردم من نمی دانم به خاطر چه چیز خود را به کشتن می دهم. و با پیروانش برگشت... عبدالله پسر عمر و پسر حرام بسیار تلاش کرد، آنها را قانع کنند برنگردند، اما فایده نکرد.

این حادثه پرده از نیت درونی عبدالله و اتباعش برداشت. تا قبل از این واقعه عبدالله پسر اُبی هر روز جمعه که به مسجد می آمد، می گفت: ای مردم این

رسول خدا است که در میان شما قرار گرفته . خداوند شما را به وسیله او حرمت و کرامت بخشید . پس او را احترام بگذارید و نصرت دهید و گوش به فرمان و مطیع او باشید . بعد از ادای این کلمات می نشست .

از تتبع روایات سیره برمی آید که تمامی کسانی که از جنگ احد برگشتند ، جزو منافقین نبودند . بلکه تعدادی از جمله نو مسلمانانی بودند که بعد از حادثه بدر ایمان آورده بودند . حتی بعضی نمی دانستند چه وظیفه ای در قبال رسول الله به عهده دارند و چگونه باید احترام و وقار او را حفظ کرده و امر او را اطاعت نمایند ... لذا بعد از آشکار شدن سرّ عبدالله و رسوایی کارش بلافاصله به راه راست باز گردیدند ... در حالی که اتباع حقیقی عبدالله بر روش خود استوار بودند

موضع آنان بعد از این واقعه ، برخاسته و نشأت گرفته از کفر و شرك و بی ایمانی بود . زیرا وقتی رسول خدا محله بنی نضیر را به محاصره درآورد ، عبدالله نفری نزد آنان فرستاد که استقامت و پایداری داشته باشند و به ایشان وعده همکاری داد و گفت اگر وارد جنگ شوید به دفاع از شما برمی خیزیم و اگر اخراج شوید با شما خارج خواهیم شد .

در جنگ خندق که مسلمانان در وضعیت حساسی قرار داشتند ، منافقین در شخصیت رسول الله به ایجاد شك و شبهه می پرداختند . سوره احزاب موضع خبیث و نیت بد آنها را روشن نموده است . از این به بعد ، از هیچ فرصتی جهت ضربه زدن به رسول الله و یارانش خودداری نمی کردند که داستان آن مفصل و طولانی است

این روش انحرافی منافقین باعث زحمت و دردسر فراوانی — برای مسلمین — گردید و دعوت را مجبور کرد که تلاش زیادی در جهت خنثی کردن آن بنماید . اما تلاش فراوان و زحمت زیاد به حال آنان ثمربخش نگردید . تنها فایده اش این بود که وحدت صف مسلمانان محفوظ ماند و منافقین فرصت پیدا کردن منفذ و ایجاد شکاف در صفوف آنها را نیافتند .

برای نمونه لازم است به آنچه در غزوۀ بنی مصطلق رخ داد اشاره کنیم :
بعد از انتهای جنگ و در راه بازگشت مجاهدین به مدینه ، غلامی از طایفه

بنی عوف از قبیله خزرج با غلام حضرت عمر پسر خطاب به جنگ و مخاصمه پرداختند. غلام بنی عوف بانگ برآورد: ای طایفه انصار به کمکم برسید و غلام عمر هم بانگ برآورد: ای طایفه مهاجرین به کمکم بشتابید.

خشم و کینه و آتش حسادت عبدالله پسر ابی - که در محل حضور داشت - به جوش آمد و در میان گروهی که در کنارش بودند - و زید پسر ارقم که جوان تازه سالی بود - جزو ایشان بود گفت:

ایا براستی این غلام این کار را کرده، آنها با ما به جنگ پرداختند و در سرزمین و مملکت ما بر ما فزونی یافتند. قسم به خدا، امثل ما و جلابیب^۱ قریش همانند مثل پیشینان است که گفته‌اند: «اگر سگی را بیش از حد خدمت و نوازش کنی، سرانجام بر تو حمله‌ور خواهد شد.» قسم به خدا، اگر به مدینه برگردیم عزیزان آن ذلیل‌های آنجا را بیرون خواهند راند.

سپس خطاب به گروهی که در کنارش بودند، گفت:

این را خود بر سر خود آوردید، آنها را در مملکت خود جا دادید، اموال خود را از وسط با آنها تقسیم نمودید. قسم به خدا، اگر شما آنها را رها می‌کردید و پناه نمی‌دادید و اموال خود را در اختیار آنها نمی‌گذاشتید، مجبور می‌شدند که به سرزمین دیگری روی آورند.

وقتی که زید پسر ارقم این مطلب را از عبدالله شنید، فوراً به خدمت رسول الله ﷺ آمد و جریان را برایش تعریف کرد. حضرت عمر هم در کنار رسول خدا قرار داشت. عرض کرد: ای رسول خدا به عباد پسر بشر فرمان بده تا او را به قتل رساند. رسول الله ﷺ فرمود: «ای عمر چگونه امکان دارد و بعداً مردم بگویند رسول خدا یاران خود را به قتل می‌رساند. دستور دهید کاروان و قافله به حرکت درآید». فرمان حرکت در زمانی صادر گردید که رسول خدا هرگز در چنین ساعتی حرکت نمی‌کرد.

۱. جلابیب: واژه‌ای بود که مشرکین اوس و خزرج و منافقین از روی کینه بر مسلمین مهاجر اطلاق می‌کردند. که در اصل به معنی پست و خشن بود.

عبدالله پسر ابی وقتی فهمید، رسول خدا جریان را فهمیده نزد او آمد و معذرت طلبید و قسم یاد کرد که این مطلب را نگفته ... تا آنجا که عده‌ای از انصار گفتند: شاید این جوان - زید پسر ارقم - به تهمت این گفته را به او نسبت داده باشد. اسید پسر خضیر به خدمت رسول خدا آمد و بعد از تقدیم و ادای تحیات پیغمبران بر او، عرض کرد: ای رسول خدا، قسم به خدا، تو در وقت و ساعت بدی حرکت کردی که هرگز در چنین ساعتی حرکت نمی‌کردی؟ رسول خدا فرمود: «مگر نمی‌دانی که دوست و رفیق شما چه گفته؟» گفت: کدام دوست؟ فرمود: «عبدالله پسر ابی» عرض کرد چه گفته؟! فرمود: «به خیال خود چنین پنداشته که اگر به شهر مدینه برگردد اعزّ آنجا (عبدالله و اتباعش) اذلّ آنجا (رسول خدا و یارانش) را بیرون خواهند انداخت.»

اسید عرض کرد: ای رسول خدا تو اگر بخواهی می‌توانی او را از شهر اخراج کنی. زیرا قسم به خدا، عزیز شهر تویی و ذلیل شهر او است. سپس رسول خدا و یارانش در طول آن روز تا عصر و شبی که به دنبالش آمد تا صبح روز بعد تا وقت گرم شدن هوا از سیر و حرکت نیایستادند. سپس در جایی نشستند و از فرط خستگی بلافاصله به خواب رفتند.

هدف رسول خدا از این کار، زدودن آثار واقعه روز قبل از دل افراد بود. سپس سوره منافقون در تأیید گفته زید پسر ارقم و رسوایی عبدالله ابی فرود آمد:

﴿هم الذين يقولون لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا و لله خزائن السموات و الارض ولكن المنافقين لا يفقهون. يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجننا منها الأذل و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون﴾ (منافقون: ۷-۸)

«ایشان (منافقین) کسانی هستند که می‌گویند بر کسانی که نزد رسول خدایند انفاق نکنید تا از دور و برش پراکنده گردند و حال آنکه ملک خداست گنجهای آسمانها و زمین و لیکن منافقین نمی‌فهمند. می‌گویند اگر به مدینه برگشتیم البته عزیزتر مدینه ذلیل‌تر آنجا را خارج می‌کند و حال آنکه عزت خاص خدا و رسول او و

خاص مؤمنین است ولیکن منافین نمی دانند. »

این حادثه بدایت و شروع فروریزی ساختمان و شخصیت اجتماعی عبدالله بشمار می رفت. زیرا بعد از این واقعه، هویت حقیقی و چهره منافقانه اش برای مسلمانان اوس معلوم و مشخص گردید. و از این پس هرگاه حادثه ای پیش می آمد. مسلمین روی عتاب و سرزنش را متوجه او می نمودند.

در آخرین منازل بازگشت به مدینه - در سفر بازگشت از غزوه بنی مصطلق - داستان تخلف ام المؤمنین حضرت عایشه از قافله و حدیث افک که سازنده و مروج اصلی آن عبدالله پسر ابی و گروه منافقین بودند، پیش آمد ...

اما سرانجام بعد از يك ماه شایعه پراکنی و ترویج بهتان، آیات ناطقه قرآن بر برائت حضرت عایشه فرود آمد ...^۱ گروه منافقین به سرکردگی عبدالله پسر ابی این چنین به اذیت و تکذیب و تمسخر مسلمین می پرداختند و چه رنجهایی که از ناحیه این گروه نصیب مسلمین گردید. اما به برکت صبر و شکیبایی که در مدرسه رسول الله آموخته بودند، بر این مشکل نیز پیروز شدند.

امثال این حوادث، مقدار بسیاری از نیرو و انرژی مسلمین را - که لازم بود مصروف پیشبرد دعوت گردد - به خود اختصاص می داد. اما این امور و امثال آن در تربیت و تعالی جماعت اسلامی اولیه امری ضروری و اجتناب ناپذیر بشمار می رفت. چون لازم بود، دعوت عملاً این گردنه ها را پشت سر قرار دهد و دعوتگران بر تلخکامیهای داخلی و خارجی آن فایق گردند ... تا مسلمانان بفهمند که چگونه با مشکلات گوناگون دست و پنجه نرم کنند و بر شرایط دشوار و سخت پیروز گردند.

روند حرکت دعوت در خارج از مدینه

حوادث پی در پی و پشت سر هم - که در صفحات قبل خیلی مختصر به آنها

۱. تفصیل آیات را در سوره نور مطالعه فرماید.

پرداختیم - به عنوان حایل و مانعی در راه پیشرفت دعوت خودنمایی می کردند. بویژه دو حادثه ناگوار و خائنانه «یوم الرجیح» و «بئر معونه» تأثیر فراوان و بسزایی در کندی روند دعوت داشتند. می توانیم بگوئیم قبل از جنگ خندق (احزاب) جز تعداد خیلی کمی به اسلام نگرویده بودند. برای استدلال می توانیم به تعداد نفرات لشکر مسلمین اشاره کنیم که در آن شرایط حساس و ناهموار چگونه و بر چه کیفیتی بوده است.

تعداد جنگجویان مسلمان در جنگ احد ۷۰۰ رزمنده و در جنگ خندق ۱۰۰۰ رزمنده بود که تعدادی از این ۱۰۰۰ نفر کسانی بودند که به توطئه عبدالله پسر ابی از احد برگشته، سپس راه صواب را دریافته بودند^۱ و تعدادی هم نوجوانانی بودند که در این فتره به دوران بلوغ رسیده بودند، همانند عبدالله پسر عمر پسر خطاب.

و تعداد جنگجویان در غزوه حدیبیه ۱۴۰۰ نفر بود که رسول الله خود فرمان خروج به سوی آنجا را صادر کرد.

پس روند سیر و حرکت دعوت در این مرحله بسیار کند و سست بود. اما این

۱. بعضی از روایات از جمله سیره ابن حشام، ج ۲/ ۲۲۰ و طبقات ابن سعد ۲/ ۶۶ و البدیه و النهایه ۴/ ۱۰۲ بر این باورند که تعداد نفرات مسلمین در جنگ خندق سه هزار نفر بوده است. اما در بخاری حدیث شماره ۴۰۱۲ آمده که تعداد نفرات آن هزار نفر بود.

در میان این اقوال، قول امام بخاری اصح الاقوال است بدلائل زیر:

۱- فاصله بین دو جنگ احد و خندق اینقدر زیاد نیست که در آن احتمال افزایش جمعیت مسلمانان به این حد ممکن باشد.

۲- اگر تعداد آنها به سه هزار می رسید، نیازی به حفر خندق نداشتند. زیرا نسبت آنان در مقابل مشرکین در بدر يك سوم و در احد يك چهارم بود. مع الوصف اقدام به حفر خندق نکردند.

۳- روز خروج برای عمره - که بعد از جنگ خندق بود - رسول خدا فراخوانی عمومی اعلام کرد. مع ذلك جز ۱۴۰۰ نفر جمع نشدند، پس ۱۶۰۰ نفر بقیه کجا بودند؟

۴- مهماتی که شب خروج توزیع گردید روشن می کند که تعداد نفرات آنها هزار نفر بود. زیرا اسید پسر خضیر با دوپست نفر مسئولیت نگهداری از خندق را به عهده داشتند. سلمه پسر اسلم همراه دوپست نفر و زید پسر حارثه همراه سیصد نفر مسئول حفاظت و نگهداری از شهر بودند و سیصد نفر هم با رسول خدا مانده بودند. (شرح زرقانی، ج ۲/ ۱۱۸).

همه این شواهد روایت امام بخاری را تأیید می نمایند.

هرگز به این معنی نیست که دعوت به کلی به رکود افتاده بود، زیرا بعد از جنگ خندق و یأس قریش، رفته رفته دعوت اسلامی در بعضی از اماکن نفوذ کرد و می توان روند پیشرفت دعوت در این برهه را در موارد زیر خلاصه کرد:

چندی از طایفه عبدالقیس به خدمت رسول الله ﷺ آمد. رسول الله ﷺ فرمود: از چه طایفه ای هستید؟ خود را معرفی کردند و گفتند: ربیعہ. رسول الله ﷺ فرمود: مرحبا بر قومی که اهل عار و ندامت نیست. عرض کردند: ای رسول خدا ما نمی توانیم جز در ماه حرام به خدمت برسیم، زیرا میان ما و شما طایفه کفار از قبیله مضر قرار دارند.

رسول خدا ﷺ ما را به نصایحی راهنمایی کرد که آیندگان را از آن مطلع خواهیم کرد و خود نیز به وسیله آن داخل بهشت خواهیم شد.^۱

صریح حدیث دلالت دارد بر اینکه آمدن آنها به خدمت رسول الله ﷺ قبل از صلح حدیبیه بوده زیرا آنان در ماه های حرام به مدینه آمدند و خود ساکن مناطق بحرین و اطراف آن از نواحی عراق بودند.^۲

در فصل پیشین، وصول گروهی از مسلمین به خدمت رسول خدا را متذکر شدیم که آنهم در فاصله بین احد و خندق بود. به دلیل اینکه صد نفر از آنان در غزه یا صلح حدیبیه شرکت داشتند.

در ماه رجب سال پنجم هجری، گروه کثیری از طایفه مزینه به خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و بعد از قبول اسلام و بیعت با رسول الله، به سرزمین خود بازگشتند.^۳

گروهی از بنی عبس بلافاصله بعد از هجرت رسول الله به مدینه آمدند و اسلام آوردند. آنان جزو سابقین اولین مهاجرین محسوب می شدند و رسول خدا گردانی از آنان تشکیل داد تا متعرض يك کاروان قریش شوند.^۴

۱. بخاری، حدیث شماره ۵۳.

۲. طبقات ابن سعد ۱/ ۲۹۱.

۳. طبقات ابن سعد ۱/ ۳۰۶.

۴. فتح الباری ۱/ ۱۳۲.

گروهی از اشجعیان در سال خندق به خدمت رسول خدا آمدند... رسول خدا با آنان پیمان همکاری امضا کرد. سپس ایمان آوردند.^۱

در جنگ بنی مصطلق... وقتی که رسول خدا جویریة دختر حارث را عقد کرد و بدین ترتیب باعث آزادی اسرای قومش گردید، چون مسلمین گفتند: اینها پدر زن رسول خدا هستند و شایسته نیست به اسارت درآیند، همگی را آزاد کردند... این جوانمردی اصحاب و رسول خدا، باعث گردید عده‌ای از آنها ایمان بیاورند.^۲

و در نهایت می‌توانیم با الهام گرفتن از آیات سوره فتح به وقت بحث از متخلفین اعراب بگوییم، بعضی از قبایل بعد از خندق و قبل از صلح حدیبیه، ایمان آورده و در اطراف مدینه متمرکز شده بودند. از جمله قبایل غفاری، جهینه، الدیل و اشجع. چنانچه در بخش آینده ان‌شاءالله از آن سخن خواهیم راند و این مطلب را توضیح خواهیم داد.

از مجموع مطالب گذشته استنباط می‌شود، که دعوت اسلام راه خود را به دلها باز کرده بود اما روند رشد و کمال آن نسبتاً کند به نظر می‌رسید. چرا که از طرفی رسول خدا به مسائل جهادی و تربیتی و... که سابقاً ذکر گردید مشغول بود و از طرف دیگر مردم چشم به راه و منتظر بودند که سرانجام جنگ قدرت بین مکه و مدینه به کجا می‌انجامد و پیروزی از آن کدام طرف خواهد بود.

اما وضعیت به نسبت مکه طور دیگر بود. زیرا در این فاصله روند دعوت کاملاً متوقف گردیده بود.

۱. طبقات ابن سعد ۱/ ۲۹۵.

۲. سیره ابن هاشم ۲/ ۲۹۵، ۲۹۶.

فصل چهارم

وضعیت اقتصادی در مرحله دوم مدنی

شرایط اقتصادی حاکم بر شهر مدینه در این مرحله بسیار وخیم و نگران‌کننده بود، اما در اواخر آن، رفته‌رفته آثار انفراج و بهبودی در وضع زندگی به چشم می‌خورد. علی‌رغم بخشش سخاوتمندانه و بی‌نظیر انصار به برادران مهاجر، به علت جمعیت رو به افزایش مهاجرین و غیرمطلوب بودن شرایط اقتصادی انصار، کمک و مساعدت فراوان آنان کفایت حال مهاجرین را نمی‌کرد. علاوه بر این، جنگهای پی‌درپی که همگی بودجه مالی کلان می‌خواستند، عاملی دیگر از عوامل مؤثر بر وضعیت ناگوار اقتصادی بشمار می‌رفت. این وضعیت نابهنجار باعث شده بود که «صفه» تشکیل گردد و گروهی بناچار شرایط سخت زندگی را تحمل کنند.

بعید نیست که موضع رسول خدا در قبال وفد مزینه هم ناشی از این وضعیت بوده باشد... ابن سعد در طبقات راجع به آن چنین می‌گوید: در میان اولین گروه مضری که به خدمت رسول خدا آمدند و ایمان آوردند، چهارصد نفر مزینه بودند که در ماه رجب سال پنجم هجری به خدمتش آمدند. رسول خدا فرمود: «هجرت شما ماندگاریتان در منازل و خانه‌های خودتان است و هرکجا باشید مهاجر هستید. پس به خانه‌های خویش برگردید».^۱

شرایط اقتصادی حاکم بر مدینه در آن روز توان تحمل این تعداد فراوان را نداشت، لهذا رسول خدا ایشان را به سرزمینهای خود برگرداند... و چون آنها به دل اراده و عزم هجرت در راه خدا را کرده بودند، پیغمبر وعده بهره‌مندی از خیر هجرت را به ایشان داد.

مهاجرین سربار دیگران نبودند

در فصل پیش رأی منافقین درباره مهاجرین را فهمیدیم که عبدالله پسر ابی گفت: اگر آنچه به آنها داده‌اید از ایشان می‌گرفتید به سرزمین دیگری می‌رفتند. سؤال اینجاست: آیا مهاجرین تا این حد سربار و انگل انصار بودند که عبدالله خیال می‌کرد؟ قبلاً توضیح دادیم و گفتیم بسیاری از مهاجرین سرمایه و اموال خود را با خود آورده، و بسیاری هم به وسیله کار و تلاش خود به حالت بی‌نیازی رسیده بودند. همانند عبدالرحمان پسر عوف... حتی بعضی از این مهاجرین نقش فعالی در تأمین معیشت و برآوردن نیاز و نفقه بسیاری از برادران خود را داشتند.

در فصل سابق دیدیم که رسول خدا ﷺ چگونه در بعضی اوقات حساس و بحرانی افراد صنف را بر خانواده‌ها توزیع می‌کرد و حضرات ابوبکر، عمر و عثمان بیشترین مشقت و ناراحتی را در این زمینه تحمل می‌کردند.

گذشته از همه این موارد، تعدادی از مهاجرین توانمند و کارکشته در امور تجارت علاوه بر نفقه خویش مسئولیت تأمین معاش بعضی از اقرباء خود را نیز به عهده می‌گرفتند. برای نمونه حضرت ابوبکر مسئولیت تأمین نفقه مسطح پسر اثاثه را که پسرخاله‌اش بود به عهده گرفته بود. اما وقتی حادثه افک پیش آمد، چون او در ترویج توهین - آگاهانه یا ناآگاهانه - سهیم بود، حضرت ابوبکر قسم یاد کرد که دیگر سودی به او نرساند که خداوند آیه زیر را نازل کرد:

﴿وَلَا يَأْتِلْ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَ
 الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا أَلَا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ

غفور رحیم ﴿- (نور: ۲۲)

«و صاحبان فضل و برتری و وسعت از شما خودداری نکنند از اینکه به خویشان و مساکین و مهاجرین در راه خدا چیزی بدهند و باید که در گذرند و عفو کنند. آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد و خدا آمرزنده رحیم است.»
به دنبال آن حضرت ابوبکر فرمود: بلی، قسم به خدا، دوست داریم که پروردگاران ما را مورد عفو و بخشش خود قرار دهد.

علاوه بر این، فرد مهاجر وقتی پا به مدینه می گذاشت، در تلاش پیدا کردن کاری برای خود بود تا سربار دیگران نباشد. زیرا طبیعت اسلامی حالت انگلی و سرباری را دوست ندارد... و این مطلب برای بسیاری از مهاجرین پیش آمد که به عنوان مثال به چند مورد اشاره می کنیم:

سلمه پسر اکوع در سال چهارم هجری به قصد هجرت به مدینه آمد، اما او بر خلاف سایرین که بعد از ورود به شهر در صفا مستقر می گردیدند، اصلاً به صفا نرفت. بلکه به عنوان کارگر نزد طلحه پسر عبیدالله اقامت گزید. بگذار مسأله را از زبان خودش بشنویم: «من تابع و کارگر طلحه پسر عبیدالله بودم. اسبش را آب می دادم و او را نگهداری و خدمت می کردم و در مقابل از دارایی و طعام او روزی می کردم. زیرا من به عشق رسول الله ﷺ و دین اسلام خانواده و اموال خود را رها کرده و به سوی رسول خدا هجرت کرده بودم».^۱

و عده دیگر از مهاجرین خود را به کار کشاورزی مشغول کرده بودند. زبیر پسر عوام در قطعه زمینی که رسول خدا - از اموال یهودی های بنی نضیر - به او بخشیده بود، به کار باغداری و غیره می پرداخت. همسرش اسماء دختر حضرت ابوبکر از همانجا - فاصله دو سوم يك فرسخ از شهر - دانه های خرما را بالای سر نهاده و به خانه می آورد.^۲

۱. رواه مسلم به شماره / ۱۸۰۷.

۲. بخاری / ۲۳۶۰ و مسلم / ۲۳۵۷ و اما کار اسماء در نخلستان و حمل کردن خرما در بخاری ۵۲۲۵ و مسلم ۲۱۸۲ آمده است.

آری، علی‌رغم ضعف اعراب بخصوص اهالی مکه در امور کشاورزی، آنهم به دلیل شرایط خاص طبیعی منطقه، مهاجرین اینچنین خود را به آن مشغول می‌کردند.^۱

روزی ابوموسی اشعری (رضی الله عنه) به در خانه عمر (رضی الله عنه) رفت و سه بار در زد. چون کسی جواب نداد برگشت. عمر کسی را دنبال او فرستاد و پرسید: چه چیز تو را بر بازگشت وادار کرد؟ گفت: ما از سوی رسول خدا ﷺ به این امر مأمور شده‌ایم. عمر فرمود: این امر رسول خدا بر ما مخفی و پوشیده مانده بود و بودن در بازار و اشتغال به تجارت مرا از آن در بی‌اطلاعی قرار داده است.^۲

این چنین بود که مشغولیت در بازار و کار روزانه، گاهی اوقات باعث می‌شد بعضی از احکام جزئی «معمول بها» از کسانی پوشیده بمانند.

آری، هر يك از آنان در حد توان خود کار می‌کرد. يك صحابه فقیر پول اجاره دکان را نداشت. لذا ناچار از اسماء دختر ابوبکر اجازه گرفت که در سایه دیوار منزلش به خرید و فروش پردازد.^۳

در صفحات پیشین به نقل از حضرت ابوهریره (رض) توضیح دادیم که مهاجرین مشغول تلاش دائمی برای تجارت و خرید و فروش بودند. آنجا که گفت: اشتغال برادرانم در بازار به کار و تجارت آنها را از بودن در خدمت رسول خدا و استفاده احادیث از او، بازداشته است.^۴

ما تمامی این شواهد و براهین را تنها به منظور رد ادعای منافقین ذکر نکردیم. بلکه هدف از ذکر این شواهد و ادله این بود که ثابت کنیم مهاجرین سربار برادران انصار خود نبوده‌اند، بلکه با عرق جبین و تلاش خستگی‌ناپذیر در میدان کار، روزی خود را به دست می‌آوردند.

۱. ابوجهل هنگام هلاکت گفت: ای کاش فرد غیر کشاورزی مرا می‌کشت. (مسلم / ۱۸۰۰).

۲. بخاری، شماره ۲۰۶۲ و مسلم، کتاب استئذان، شماره ۳۶.

۳. مسلم / کتاب السلام، شماره ۳۵.

۴. بخاری، شماره ۲۳۵۰ و مسلم، شماره ۲۴۹۲.

انتهای بحران

تقدیر و اراده خداوند متعال بر این قرار گرفت که یهود بنی نضیر پیمان و معاهده خود با رسول خدا و مسلمین را نقض کرده و زیر پا نهند. این رویداد در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری بوقوع پیوست. به دنبال آن از رسول خدا خواستند، اجازه دهد از شهر مدینه خارج شوند و تمام اموال و دارایی خود را جز آنچه شتر حمل می‌کند، باقی بگذارند و در مقابل از خون ایشان بگذرد. رسول الله ﷺ پیشنهاد آنها را قبول کرد. بعضی از آنان منزل خود را ویران می‌کردند فقط به خاطر اینکه دروازه آن را با خود بردارند و بر شتر حمل کنند.^۱

اما بقیه اموال و سرمایه آنان به عنوان غنیمت جنگی به دست رسول خدا افتاد و تنها به شخص او تعلق گرفت. چنانچه در قرآن کریم بدان تصریح شده است:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كُنْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ شَدِيدَ الْعِقَابِ﴾ - (حشر: ۶-۷)

«آنچه خداوند به عنوان فیء^۲ از ایشان (یهود بنی نضیر) به رسول خود بخشید، هیچ اسب و سواره نظامی بر آن نرانده، بلکه خداوند فرستاده خود را بر آنچه بخواهد مسلط می‌گرداند و او بر هر چیزی تواناست. آنچه خداوند به عنوان فیء از اهل قری (یهودی) به رسول خود بخشید، پس برای خدا و رسول او و افراد ذی القربی (نزدیکان) و یتیمان و مساکین و درماندگان است تا ثروت در دست عده‌ای از بی‌نیازان شما انباشته نگردد. آنچه رسول خدا پیش شما آورد (از غنایم و غیره) پس آن را بگیرید و آنچه شما را از آن نهی کند از آن نهی کنید.»

۱. سیره ابن حشام ۱۹۱/۲.

۲. غنیمت و خراج، آنچه از دشمن بدون جنگ و از طریق تسلیم یا مصالحه و عقد پیمان گرفته شود اعم از زمین یا اموال. ف: عمید.

این غنائیم مخصوص رسول خدا بود و می توانست به دلخواه خود در آن تصرف نماید ولی او غنائیم را در جهت مصلحت و رفع نیاز مسلمانان صرف کرد و آن را به کسانی بخشید که در این آیه ذکرشان آمده است.^۱

در روایت دیگری آمده است: رسول خدا نفقه يك سال خانواده خود را از غنائیم بنی نضیر برداشت و بقیه را برای خرید اسلحه و سایر نیازمندیهای جنگی سرمایه گذاری یا خرج کرد.^۲

احادیث، نحوه استفاده از اموال بنی نضیر را از سوی رسول خدا برای ما توضیح می دهند که نفقه يك سال خانواده خود را از آن برداشت و بقیه را خرج هزینه و مصالح جهادی نمود.^۳

حاکم در کتاب الاکلیل به نقل از ام العلاء روایت می کند: «... وقتی رسول خدا ﷺ اموال بنی نضیر را به غنیمت گرفت، ثابت پسر قیس را صدا کرد و گفت: به قومت بگو نزد من بیایند. ثابت عرض کرد خزر جیها را؟ رسول خدا فرمود: تمامی انصار را اعم از اوس و خزرج. ثابت انصار را به سوی او خواند و پیرامونش گرد آمدند. بعد از حمد و ثنایی شایسته باری تعالی به تمجید و تعریف انصار پرداخت و خدمات شایسته آنان را به مهاجرین یادآور شد که آنها را بر نفس خویش پیش انداخته اند. سپس فرمود: اگر می خواهید غنائیم و دارایی به جامانده از یهودیان بنی نضیر را بین شما و مهاجرین به صورت مساوی تقسیم خواهم کرد. اما باید مهاجرین در منازل شما اقامت و سکونت داشته باشند. یا اینکه تمامی آن را به مهاجرین می دهم، لکن از منازل شما خارج شوند.

سعد پسر معاذ و سعد پسر عباده هر دو عرض کردند: نه ای رسول خدا، تمامی غنائیم را به ایشان ببخش و بگذار همچنان در منازل ما سکونت گیرند. سپس ما انصار زبان به کلام گشوده، عرض کردیم: ای رسول خدا، هر طور تو بخواهی ما

۱. تفسیر ابن کثیر راجع به این دو آیه مراجعه کنید.

۲. اخرجه ابن الحاق پسر را هویه به نقل از زهری و فتح الباری ۵۰۳/۹.

۳. بخاری شماره ۵۳۵۷ و مسلم شماره ۵۰ از جهاد لفظ از مسلم است.

راضی و تسلیم هستیم. پیغمبر ﷺ دست دعا به سوی خداوند بلند کرد و فرمود: خدایا به انصار و فرزندان انصار رحم کن. بدین ترتیب رسول خدا تمام غنائیم بنی نضیر را بین مهاجرین تقسیم کرد و به غیر از ابودجانه و سهل پسر حنیف که دو مرد مستمند انصاری بودند، سهمی به انصار نبخشید.^۱

بلاذری گوید: رسول خدا زیر درختان خرماي آنان به زراعت می پرداخت و قوت خود و خانواده خود را از آن تهیه می کرد و مازاد بر آن را خرج تهیه سلاح و وسایل جنگی می نمود.^۲

از تفصیل سابق برمی آید که اموال به جای مانده از بنی نضیر شامل زمین، باغ، منازل، مال و سلاح بود. ساختمانها و اموال بر مهاجرین و دو نفر از فقرای انصار توزیع گردید.

سلاحها هم برای روز مبادا ذخیره گردید.

و اما زمین و باغها را برای تأمین نفقه خود و خانواده اش و فقرای مسلمان مورد بهره برداری قرار داد. اما قوت و نفقه ای که رسول خدا برای يك سال خانواده اش ذخیره کرد شامل جو و خرما بود و فقط يك مورد نفقه يك سال خانواده را از آن تأمین کرد. بقیه موارد تنها هزینه يك فصل از سال را برمی داشت.

با وجود این، بسیار اتفاق می افتاد که از آن نیز مقداری به نیازمندان می بخشید. لهذا وقتی به لقاء الله شتافت زره خصوصیش در گرو مقدار جوی بود که به منظور قوت خانواده اش به صورت قرض گرفته بود.^۳

سؤال: چرا رسول خدا انصار را جمع کرد و درباره تقسیم اموال از ایشان سؤال نمود ... درحالی که خود یقیناً می دانست که این اموال متعلق به او است ... و انصار نیز بر این مطلب کاملاً مطلع بودند.

این یکی از اسلوبهای پسندیده رسول خدا در سیاست امور و اداره مملکت

۱ و ۲. شرح زرقانی بر مواهب ۲/ ۸۶.

۳. فتح الباری ۹/ ۵۰۳.

بود، زیرا هدف از این کار تخفیف احساس درونی انصار از عواقب احتمالی تقسیم غنائم بود و اینچنین مهاجرین صاحب منزل شدند و انصار نیز به منازل خود بازگشتند و در واقع می‌توان گفت دوران بحران شدید اقتصاد به پایان رسید و بعد از سختی فراوان، اندك فرجی حاصل شد.

خیانت یهود بنی قریظه و سزای آنها که در آخر ماه ذی‌القعدة سال پنجم هجری صورت گرفت، غنائم بسیاری برای مسلمانان در پی داشت. بعد از جداسازی يك پنجم آن برای رسول خدا، بقیه بین مجاهدین مهاجر و انصار تقسیم گردید.

و اما در مورد يك پنجمی که به رسول خدا اختصاص پیدا کرد، او صلی الله علیه و آله محمیة پسر جزء زبیدی را مأمور کرد: آن را در راه آزادی اسرا و بردگان و در جهت خدمت به کسانی که خود بخواهد تقسیم کند ...^۱

بدون شك بعد از فتح محله بنی قریظه و پاکسازی مدینه از وجود آنها، وضع مسلمانان مهاجر از لحاظ اقتصادی رو به بهبودی رفت. این امر باعث شد در مورد بخششهای بی حد و حصر انصار به آنها تجدید نظر صورت گیرد و مقداری از این بخششها به صاحبان اصلی باز گردانده شود.

انس پسر مالك (رضی الله عنه) می‌گوید: اتفاق می‌افتاد که مرد انصاری به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد و تعدادی از نخلهای خود را به او می‌بخشید تا اینکه محله‌های بنی نضیر و بنی قریظه به تصرف مسلمانان درآمد. بعد رسول خدا شروع به بازپرداخت اموال آنها به ایشان کرد.^۲

قبلاً توضیح دادیم که هدیه و بخشش انصار به رسول خدا دوگونه بود. اول اینکه بعضی از میوه‌های خود را به عنوان هدیه یا برای توزیع به او می‌دادند و گونه دوم اینکه تعدادی از درختان خرما را در اختیار او می‌نهادند که به دلخواه در آنها تصرف کند.

۱. طبقات ابن سعد ۷۵/۲ و شرح زرقانی بر مواهب ۱۳۷/۲.

۲. بخاری شماره ۱۳۲۸. مسلم شماره ۷۱ از کتاب جهاد.

لکن وقتی وضعیت زندگی مهاجرین رو به بهبودی رفت، بخششهای انصار را به صاحبان خود باز می گردانید. آنچه از روایات برمی آید اینکه بیشتر این هدایا به اصحاب اصلی برگردانده شد و مقداری هم تا بعد از فتح خیبر نزد رسول خدا ماند. اما بعد از آن همگی را به صورت کامل و شامل به صاحبان اصلی بازپس داد.

اقتصاد و شرایط بحرانی

شرایط حاد و ضروری، قوانینی ایجاد می کند که اجرای آنها در شرایط عادی اصلاً الزام آور نیست. این نگرش و دید در قانون و منهج اسلامی نیز بوضوح مشاهده می شود.

۱- با استفاده از این قانون بود که ابوعبیده پسر جراح فرمانده غزوه سیف البحر اقدام به انجام کاری - که ان شاء الله در همین باب می آید - نمود.

امام بخاری به نقل از جابر (رضی الله عنه) گوید: «رسول خدا ﷺ گردانی متشکل از سیصد رزمنده به سوی ساحل گسیل داشت. ابوعبیده پسر جراح را به عنوان فرمانده آنان برگزید. از مدینه خارج شدیم. پس از مدتی راهپیمایی توشه ما رو به فنا رفت. ابوعبیده دستور فرمود: آذوقه تمامی افراد را جمع کردند. در مجموع از دو کوله بار خرما تجاوز نکرد. لذا هر روز مقدار کمی از آن را به عنوان سهمیه روزانه به ما می داد تا کار به جایی رسید که چیزی نمانده بود و سهم روزانه هر يك از ما از دانه خرمایی تجاوز نمی کرد. عرض کردم (جابر گوید): يك دانه خرما ما را از تویی نیاز نمی گرداند. گفت: اگر این مقدار به اتمام برسد، آن را هم نخواهیم داشت. سپس به دریا رسیدیم ...^۱

آنچه از این روایت فهم می شود، اینکه جمع آوری توشه همگی افراد يك گردان دستور اصلاحی و ضرورتی بوده است و در شدايد باید اینچنین برای مشاكل

راه علاج یافت و این امری است که رسول خدا به وقت تمجید از اشعریها ما را بدان راهنمایی کرده است.

امام بخاری از ابوموسی روایت می کند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «براستی هرگاه اشعریها بر اثر جنگ به فقر مبتلا می شدند و توشه زندگی شان رو به اتمام می رفت یا روزی خانواده هایشان در مدینه رو به اتمام می رفت، آنچه نزد همگان گیر می آمد، جمع آوری می کردند. سپس آن را به صورت مساوی تقسیم می نمودند. بلی، آنها از من و من از ایشان هستم.^۱

۳- ثروتمندان نیز نقش خود را در خدمت به دین جدید و مبارزه با بحران اقتصادی حاکم ایفا می کردند. در همین جنگ (گردانی که به سرکردگی ابوعبیده به سوی ساحل گسیل گردید) وقتی قیس پسر سعد پسر عباده وضعیت رقت بار لشکر را مشاهده کرد که از فرط خستگی در شرف هلاکت بودند، و چنین اتفاق افتاد که به يك مرد جهینی برخورد کردند که رمه ای از شتران همراه داشت، قیس به حواله پدرش - چنانچه در بخاری آمده - سه شتر سپس سه عدد دیگر و آنگاه سه عدد دیگر از مرد جهینی قرض گرفت. اگر ابوعبیده او را منع نمی کرد - چون به حواله پدرش بود - درصدد بود تعداد بیشتری به قرض بگیرد.^۲

۴- در شرایط حکومت بحران اقتصادی زمینه و مجال رفاهیت برای هیچ احدی وجود ندارد، اگرچه آن شخص فاطمه دختر گرامی و محبوب رسول خدا ﷺ باشد. در روایت آمده که: اسیری به نزد رسول خدا آوردند - و گمان قوی بر این است که از اسیران بنی نضیر بود - حضرت علی و فاطمه هر دو به خدمت رسول خدا ﷺ آمدند.

علی گفت: «ای رسول خدا، قسم به خدا به حدی آبکشی کرده ام که سینه ام به درد آمده و فاطمه عرض کرد: بحدی کار کوبیدن (جو یا گندم) را انجام داده ام که

۱. بخاری شماره ۲۴۸۶.

۲. بخاری شماره ۴۳۶۱.

دستهایم تاول زده‌اند. هم اکنون قدر خدا چنین بوده اسیری به نزد تو آورده شود، چه می‌شود آن را به ما ببخشی که به خدمتش گیریم. رسول خدا در جواب فرمود: قسم به خدا، درحالی که اهل صفا از فرط گرسنگی سنگ بر شکم می‌بندند و چیزی برای خوردن به دست نیاورند او را به شما نخواهم بخشید. او را می‌فروشم و از قیمتش هزینه زندگی ایشان را تأمین می‌نمایم». پس از شنیدن این جواب به خانه خویش برگشتند.^۱

ناگفته نماند آنچه علی و فاطمه خواهانش بودند، سهمی از خمس - که حق شرعی آنها بشمار می‌رفت - بود نه غیر؟!

اما مع ذلک رسول خدا آن را درمکانی به مصرف می‌رسانید که اولویت داشت ولو اینکه این طلب از سوی کسی شده بود - فاطمه - که عزیزترین و محترمترین افراد نزد وی بود.

این بود نمونه‌های چندی از رفتار اقتصادی در اوقات بحرانی.

نمونه‌های فراوان دیگری وجود دارد که مجال ذکر آنها نیست ...

متعلقات عمومی:

متعلقات عمومی بر مجموعه‌هایی از اموال اطلاق می‌گردد که عموم مردم بدان نیاز دارند و نباید به تملک فرد یا افراد خاص و معدودی درآیند یا تحت قدرت و نفوذ فرد یا جماعت خاصی باشند. بلکه بایستی بهره‌برداری از آنها برای تمام افراد آزاد و در دسترس همگان باشند. در این زمینه به آوردن دو مثال اکتفا می‌کنیم.

۱- بازار مدینه:

هنگامی که رسول خدا ﷺ وارد شهر مدینه گردید، چندین بازار در آن وجود داشت. از جمله بازار زیاله، بازار بنی قینقاع که به بازار حبر نیز مشهور بود، بازار صفصاف و بازار مزاحم.^۲

۱. رواه الامام احمد. مراجعه کنید به الفتح الربانی، نوشته احمد البناء، ج ۲۱/ ۴۴.

۲. از کتاب المدینه فی العصر الجاهلی، نوشته دکتر احمد الخطراوی، ص ۱۲۶.

در این میان بازار اصلی و بزرگ شهر بازار بنی قینقاع بود. بقیه کوچک و فرعی بودند. چنانچه از نام این بازار (بنی قینقاع) معلوم است، یهودیها تسلط و حکومت داشتند. مع هذا همه قبایل بدان مراجعت می کردند. به همین علت بود که وقتی عبدالرحمن پسر عوف - در بدو هجرتش - گفت راه بازار را به من نشان دهید، او را به سوی این بازار راهنمایی کردند.

وقتی رسول خدا به مدینه آمد و مشاهده کرد که کنترل بازار شهر در دست یهود است. به این فکر افتاد بازاری برای مسلمین تأسیس کند که هیچ احدی - جز مسلمین - بر آن تسلط نداشته باشند.

امام طبرانی به طریق حسن روایت کرده که مردی خدمت رسول خدا ﷺ آمد. عرض کرد: جایی برای تأسیس بازار در نظر گرفته‌ام، نمی‌آیی بدان نگاه کنی؟ گفت: بلی، با او برخاست و به مکان مورد نظر آمد. وقتی آنجا را دید. مورد توجه و پسندش قرار گرفت و با پایش بر زمین کوبید و فرمود: «بلی بازار شما اینجاست، نه دچار کمبود و نقصان می‌گردد و نه باجی بابت آن می‌پردازید».^۱

ابن ماجه از ابی اسید روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ به بازار النبیط رفت. به آن نظر افکند و گفت: این بازار شما نیست. سپس به بازار (منظور بازار بنی قینقاع است) رفت و فرمود: این هم بازار شما نیست. آنگاه به این بازار برگشت و در اطراف آن به گردش افتاد و فرمود: «این است بازار شما، نه از نظر محدوده ناقص و تنگ است و نه بابت آن خرجی می‌پردازید».^۲

از عمر پسر شبه سیار منقول است که گفت: هنگامی که رسول خدا ﷺ خواست بازاری برای مدینه تأسیس کند، به بازار بنی قینقاع رفت. سپس به بازار مدینه رفت، پا را بر زمین کوبید و فرمود: این است بازار شما، نه تنگ و کوچک است و نه خراجی بابت آن می‌پردازید».^۳

۱. به کتاب نظام الحکومة النبویة الممی التراتیب الاداریة، نوشته کنانی، ج ۲، ص ۱۶۲ مراجعه کنید.

۲. سنن ابن ماجه، کتاب البقارات، باب (۴۰)، حدیث شماره ۲۲۳۳.

۳. به کتاب آثار المدینه، نوشته عبدالقدوس انصاری، ص ۱۶۳ به نقل از «وفاء الرفاء» مراجعه شود.

از این آثار و نصوص برمی آید که رسول خدا ﷺ راضی نبود مسلمانان در بازار بنی قینقاع معامله نمایند، لهذا از آنان خواست مکانی برای این منظور در نظر بگیرند. وقتی به او خبر دادند مکانی برای این منظور در نظر گرفته اند، خود به آنجا رفت، آنجا را دید و تأییدش کرد و فرمود: اینجا بازار شماست. بدین ترتیب مسلمانان به محلی که رسول خدا ﷺ تأیید کرده بود رفته و آنجا را بازار خود کردند.

به نظر می رسد این قضیه یکی از اسباب اساسی حقد و کینه یهود بنی قینقاع علیه رسول خدا و یارانش بود و باعث گردید آنها اولین گروهی باشند که عهد خود را با رسول خدا نقض کردند.

اصرار رسول خدا بر استقلال اقتصادی مسلمین، از همان مراحل اولیه استقرار در مدینه مشاهده می گردید. چون بلافاصله بعد از استقرار نسبی در شهر و شروع مرحله دوم (یعنی درست بعد از جنگ بدر) اقدام به تأسیس آن نمود.

۲- چاه رومه:

همگام با ورود رسول خدا به شهر، آب آشامیدنی خیلی کم و ناچیز بود، زیرا جز بئر رومه آب شیرین در آن وجود نداشت.^۱

و این چاه هم متعلق به يك نفر یهودی بود که آب آن را می فروخت. لذا هیچ احدی جز با پول دسترسی به آب شیرین نداشت.^۲

ادامه این وضعیت برای رسول خدا ﷺ قابل تحمل نبود. چون آب آشامیدنی يك نیاز روزانه و همیشگی بود. کسی نمی توانست از آن چشم بپوشد. صرف نظر از هویت دینی، سلب حق دسترسی به این نیاز دائمی کاری پسندیده و مقبول نبود، بنابراین انتظار عمومی متوجه این بود که چه کسی این نیاز عمومی و همگانی را از دست این یهودی درمی آورد و آن را عمومی و ملی اعلام می کند. روزی رسول خدا ﷺ فرمود: چه کسی چاه رومه را می خرد و آب آن را ملی و همگانی اعلام می کند؟^۳

۱. روایت از ترمذی و نسائی به جامع الاصول، ج ۸ / ۶۳۸ حدیث ۶۴۷۴ مراجعه کنید.

۲. جامع ترمذی ۸ / ۶۴۱. شماره حدیث / ۶۴۷۵ مراجعه کنید.

۳. امام بخاری این حدیث را به صورت معلق در باب اول کتاب مساقات روایت کرده.

رسول خدا ﷺ می‌خواست کسی آن را بخرد و به سرمایه‌ملیش تبدیل کند و سهم او هم در آن همانند سهم سایر مسلمانان باشد. جدا از آنان امتیازی نداشته باشد و او هم به اعتبار اینکه فردی از جامعه اسلامی است، از آن استفاده کند، نه به‌عنوان صاحب و خریدار آن، زیرا آب یکی از ممتلكات عمومی است و به ملک خصوصی کسی در نمی‌آید.

مسأله خرید این چاه اصلاً مسأله اخراج مالکیت آن از دست یهود و به دست مسلمانان درآوردن نبود، بلکه مسأله انتقال مالکیت آن از خصوصی و فردی به همگانی و جمعی بود. لکن چون آن وقت رسول خدا سرمایه‌ای نداشت که به‌وسیله آن چاه را بخرد، ناچار یکی از افراد مسلمانان را مأمور این کار مهم و خیر عظیم کرد. و چون یگانه چاه شیرین شهر بود و درآمد فراوان داشت، حتماً صاحبش قیمت کلانی ادعا می‌کرد. اما خداوند متعال زمینه کسب این خیر عظیم و اجر جزیل را برای حضرت عثمان پسر عفان (رضی الله عنه) فراهم نمود.

در کتاب «الاستیعاب» ابن عبدالبر، مبحث زندگی نامه و شرح حال حضرت عثمان چنین آمده است: «حضرت عثمان چاه رومه را - که قبلاً متعلق به يك يهودی بود و آب آن را به مسلمین می‌فروخت - خریداری کرد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود: کیست چاه رومه را خریداری کند و آن را به نفع مسلمین ملی و همگانی نماید و خودش نیز همانند سایر مسلمین از آن بهره‌برداری کند. در مقابل من يك چشمه آب بهشت را برایش تضمین کنم.

حضرت عثمان نزد یهودی آمد و درباره خرید آن با او به چانه‌زنی پرداخت. مرد یهودی مایل به فروش تمامی آن نبود. سرانجام نصف آن را به قیمت دوازده هزار درهم خریداری کرد و به اختیار و تملك تمامی مسلمانان درآورد.

سپس به مرد یهودی گفت: می‌خواهی آب را به دو سهم تقسیم کنیم. يك پیمانه برای من و يك پیمانه برای تو، می‌خواهی يك روز برای من و يك روز برای شما. مرد یهودی شق دوم را انتخاب کرد. در روزی که نوبت حضرت عثمان بود، مسلمانان سهم دو روز خود را از چاه بیرون می‌کشیدند. بدین‌وسیله بازار یهودی به

رکود افتاد. وقتی وضعیت را چنین دید، گفت: آب مرا به هدر دادی. نیمه دیگر را نیز به حضرت عثمان به هشت هزار درهم فروخت.^۱

سرشماری افراد:

شمارش برای هر مسئول و فرماندهی در زمینه مسئولیت خودش، ضروری و لازم است. شمارش برای برآورد تعداد نیروهای نظامی و شناخت وضعیت اقتصادی و ترکیب جمعیت ضرورت دارد.

بیشتر از يك حديث را در دست داریم مبنی بر اینکه رسول خدا ﷺ طالب شمارش نفرات خود و تعیین تعداد آنها بود.

حدیفه پسر یمانی می گوید: رسول خدا فرمود: «هرکس به اسلام تلفظ می کند نامش را برایم بنویسید نام ۱۵۰۰ نفر را برایش نوشتیم.»

در روایت دیگری آمده ۵۰۰ نفر را شمارش کردیم. در روایت دیگری آمده ۶۰۰ و ۷۰۰ بودند.^۱ هیچ تناقضی بین روایات وجود ندارد، چون عملیات شمارش در موارد متعدده و به مناسبتهای گوناگون صورت گرفته است.

به عقیده من اختلاف ارقام ناشی از تعدد شمارش در زمانهای گوناگون بوده است و ظاهراً تمامی این سرشماریها در فاصله بین استقرار در مدینه تا صلح حدیبیه صورت گرفته اند.

آری تحت رهبری خردمندانه رسول خدا ﷺ این چنین به همه امور توجه می گردید و با توجه به آنها وضعیت حرکت و اتجاه آن معلوم می شد.

۱. همگی روایات در بخاری شماره ۳۰۶۰ در روایت اخیر در مسلم به شماره ۱۴۹ آمده است.

فصل پنجم

تربیت در مرحله دوم مدنی

در بخش اول همین کتاب دیدیم که چگونه در يك آن واحد، عملیات پرورش در ابعاد گوناگون انجام می‌گرفت و پرورش در همه این ابعاد همواره رو به رشد و تعالی بود و آنی از سیر نمی‌ایستاد. اما در این مرحله قصد بحث پیرامون نظریات پرورشی را نداریم، بلکه می‌خواهیم از خلال رویدادها به این قضیه پردازیم و خطوط گسترده احداث و رویدادها را مورد کاوش و تحقیق قرار دهیم. از اینرو، در این فصل مسأله پرورش را از سه بعد ارزیابی خواهیم کرد:

۱- پرورش جهادی

۲- پرورش اخلاقی

۳- پرورش اقتصادی

۱- پرورش جهادی

بیشترین وقایع جهادی رسول خدا ﷺ در این مرحله بوقوع پیوسته‌اند. برای بیان و نشان دادن کثرت وقایع جهادی در این مرحله، همین بس که تعداد جنگ‌هایی که تحت فرماندهی مستقیم رسول خدا ﷺ در این مرحله صورت گرفته‌اند، هفده غزوه، و تعداد گردان‌هایی که به اطراف فرستاده و خود در آنها شرکت نداشته، بیست

و چهار گردان (سریه) بوده‌اند. تمامی این تحرکات در مدت چهار سال و یک ماه صورت گرفت.

آیاتی که در این مرحله بر رسول خدا ﷺ فرود می‌آمدند، مرتب به توجیه و ارشاد افراد و تحکیم و تبیین خطوط جهادی در مسیر صحیح می‌پرداختند. ضمن این آیات صفات و رفتارهایی که می‌بایست مجاهدین بدانها مزین و متحلی باشند، روشن می‌گردید.

تلاش من بر این است در عرضه و تبیین این مطلب در حد امکان رعایت اختصار نموده و اشاره‌وار بر نقاط مهم و اساسی انگشت بگذارم تا بحث از حدود تعیین شده خارج نگردد و تسلسل تاریخی وقایع از هم نگسلد.

نکته قابل توجه اینکه تمامی جنگ‌هایی که در این مرحله رخ داده‌اند، آتش‌افروز آن مشرکین بوده‌اند، نه مسلمین. این مطلب در جنگ بدر و احد و احزاب بخوبی روشن است. زیرا دشمنان اسلام آمده بودند که اسلام را در خانه خود ریشه‌کن کنند، اما خداوند جز شکست چیزی نصییشان نکرد.

اخلاص و تجانس

قبل از پرداختن به بعد پرورشی آیاتی که بلافاصله بعد از پایان هر جنگ و غزوه فرود می‌آمدند، لازم می‌دانم به صورت مختصر مطلبی پیرامون جهاد به نگارش درآورم. اعراب جنگ را تنها از زاویه دفاع از قبیله، و پیروزی آن، می‌شناختند و یگانه عامل محرك آنها برای جنگ، تعصب عشیرتی بود، نه دفاع از موازین حق و عدالت و ارزشهای فاضله و شریف.

بارها اتفاق می‌افتاد عوامل و اسباب بسیار ساده و جزئی باعث دست بردن به اسلحه و بروز جنگ‌های خونین می‌گردید. اما وقتی اسلام آمد، وضعیت جنگ و نگرش به جنگ را تغییر داد... اسلام به جنگ مشروعیت بخشید، اما نه در راه قبیله و اهواء و آرزوها، بلکه در راه خدا و برای رهایی بشریت، و در راه اعتلای کلمه

«لا اله الا الله».

پس مفهوم جنگ در اسلام هم در اسباب و هم در اهداف و غایات، اختلاف اساسی و کلی با مفهوم آن در جاهلیت دارد. جنگ در اسلام به عنوان عبادتی مطرح است که فرد مؤمن با انجام آن به خدا تقرب می‌جوید. لهذا جنگ همانند سایر عبادات احتیاج به نیت صالحه دارد و بدون آن مقبول درگاه خداوند واقع نخواهد شد... و باید این نیت از تمامی شوائب دنیایی خالص و پاک باشد... .

آری، هدف از جنگ در راه خدا، اعلایی کلمه الله است. به عبارت دیگر، نشر اسلام و تبلیغ آن است تا زمینه شناخت حق و ایمان و تسلیم به آن در همگان فراهم گردد... و آنگاه است که کلمه الله برتری پیدا خواهد کرد. چون بر زندگی انسانها حاکم خواهد گردید.

به خاطر همین معنی و مفهوم بلند و رفیع است که مرگ در راه خدا به «شهادت» موسوم است و شهیدان هرگز نمی‌میرند، بلکه زنده‌اند و روزی خود را نزد پروردگارشان دریافت خواهند کرد. چون این مفهوم و برداشت از جنگ برای جاهلیت‌زدگان نامأنوس و غریب بود، بعضی از سر تعجب سؤال می‌کردند: «جنگ و جهاد چگونه در راه خدا خواهد بود؟»

ابوموسی گوید: «مرد اعرابی نزد رسول خدا آمد و عرض کرد: ای رسول خدا کسی برای کسب غنایم و دیگری برای کسب شهرت و نام، دیگری برای تثبیت موقعیت خویش جهاد و مبارزه می‌کند. کدام يك - از اینها - در راه خداست؟ فرمود: هرکس جهاد کند تا کلمه خداوند برتری یابد، فقط جنگ او در راه خداست»^۱.

در روایت دیگری آمده: از رسول خدا ﷺ سؤال کردند، مردی خود را به کشتن می‌دهد تا او را شجاع بخوانند، یا خود را به خاطر حمیت و غیرت جاهلی به کشتن می‌دهد، یا از روی ریا تا مردم او را ببینند، کدام يك از این مرگها در راه خدا است؟

رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که جهاد کند تا کلمه خدا (لا اله الا الله) برتری و تفوق پیدا کند، او در راه خدا است.^۱

این دو نص نبوی بخوبی و روشنی بیان می‌دارند که هدف از جنگ و جهاد در اسلام چیست؟ مسلمان بایستی به خاطر چه اغراض و اهدافی مبارزه کند و خود را به کشتن دهد؟ آیا به خاطر اینکه بگویند فلانی شجاع است؟ یا به خاطر غیرت و حمیت قومی؟ ... کدامیک از اینها مبارزه و جهاد در راه خدا است؟ در واقع هیچکدام خدایی نیستند چون جهاد در صورتی خدایی است که عامل محرک آن اعلای کلمه خدا باشد.

لذا خداوند متعال قبل از شروع هر معرکه و جنگی به مسلمین تذکر می‌دهد که قلوب خود را متوجه او و نیت خود را برای او خالص گردانند و هیچ شائبه‌ای نباید نیت آنها را لکه‌دار کند. بدین وسیله جان در راه يك عامل بسیار باارزش و عالی فدا می‌گردد که همانا جلب رضوان خداوند است. نه اینکه جان در راه غرضی از اغراض دنیا فدا شود، و هدف ستایش و مدح مردم یا تعصب جاهلی باشد.

اسلام چنانکه از مسلمانان می‌خواهد، هنگام جنگ و جهاد نیت خود را برای خدا خالص گردانند، به همان شیوه می‌خواهد همگی مجاهدین زیر لوای توحید و پرچم خدا گرد آیند و برای خدا خالص گردند و در صف آنها کسی از غیر مسلمانان نباشد. زیرا چنانکه اخلاص قلب از شوائب، لازم و ضروری است، پاکي صف لشکر و ارتش نیز از غیر مسلمانان ضروری است. این اسلوب و روش اسلام در تمامی تشکیلات و نظامهای اجتماعی، در همه زمینه‌ها و ابعاد زندگی است.

در صحیح مسلم آمده که: «رسول خدا به قصد بدر از مدینه خارج گردید. هنگامی که در منطقه «حرة الوهرة» بود مردی که به شجاعت و غیرت شهرت داشت، به خدمتش آمد و خواستار مصاحبت با او گردید. وقتی اصحاب رسول الله او را دیدند خوشحال شدند. رسول خدا از او پرسید: به خدا و رسولش ایمان داری؟

گفت: نه. فرمود: برگردد، زیرا ما در کارهای خود از مشرکین استعانت نمی‌جوییم.^۱

در مسند امام احمد به نقل از خیب از عبدالرحمن از پدرش و او هم از پدر بزرگش^۲ آمده، گوید: من و مردی از افراد طایفه ما درحالی که هنوز بر کیش شرك بودیم به خدمت رسول خدا آمدیم. دیدیم تدارك جهاد می‌بیند. عرض کردیم: ما شرم می‌کنیم که مردان عشیره ما در جنگی باشند و ما در آن سهیم نباشیم. رسول خدا فرمود: «آیا شما دو نفر به اسلام گرویده‌اید؟» گفتند: نه، فرمود: «ما در جنگ با مشرکین از مشرکین دیگر استعانت نمی‌جوییم.»^۳

نصوص صریح و روشن، اینچنین اعلان می‌دارند که رسول خدا مشرکین را به صف لشکر خود راه نمی‌داد و در جنگهای رهایی‌بخش به هیچ عنوان از مشرکین استعانت نمی‌جست. اگر با دقت به مسأله بنگریم، علت آن روشن است. چرا که مسلمان و مشرك دارای اهداف جدا از هم هستند. جهت حرکت «جماعت اسلامی» و جهت حرکت «جماعت شرك» مخالف است. لذا بودن فرد مشرك در صف مجاهدین مسلمان، باعث تخریب و به فساد کشیده شدن جماعت اسلامی و ابطال عمل مسلمانان خواهد گردید. زیرا چنانکه قبلاً یادآور شدیم، جهاد در اسلام از هر نوع جنگ و مبارزه دیگری جدا است.

این بود که مسلمانان با اعتماد و توکل بر خدا، به تنهایی و بدون کمک از مشرکین وارد این جنگهای طاقت‌فرسا می‌شدند و ابداً اعتمادی بر همکاری و مساعدت مشرکین نداشتند.

بعد از بیان این دو نکته اساسی پیرامون جهاد در اسلام - اول اخلاص نیت از تمامی شوائب دنیایی و مادی، دوم پاکی صف و لشکر از نیروی غیر مؤمن - اینک وقت آن رسیده به مطلب اساسی مورد نظر (فواید تربیتی مستفاد از جهاد در راه خدا

۱. مسلم شماره ۱۸۱۷.

۲. او خیب پسر اساف اوسی بود. به فتح الربانی، در ترتیب مسند، ج ۱۴/ ص ۱۰ مراجعه کنید.

۳. سند ۴۵۴/۳.

در این مرحله) برگردم و درسهای پرورشی موجود در این حرکات جهادی را روشن نمایم.

دروس تربیتی جنگ بدر

یکی از امور متفق علیه اینکه، تمامی سوره انفال در بدر بر رسول خدا ﷺ فرود آمده است، لذا توجه عزیزان را به برخی از مطالب آن جلب می کنیم:

۱- خطی گسترده و عامی در سوره وجود دارد، مبنی بر اینکه وقوع این جنگ و پیروزی مسلمانان در آن تنها و تنها به امر و خواست خدا بوده است.

﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ...﴾ - (الانفال: ۵۰)

«چنانکه پروردگارت ترا به حق از خانه ات بیرون آورد.»

﴿... وَ يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَحْقُقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴾ - (الانفال: ۷)

«... و خدا می خواست حق را به فرمانهایش پابرجا کند و ریشه کافران را قطع نماید.»

﴿أَذِغْشِكُمُ النَّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ...﴾ - (الانفال: ۱۱)

«هنگامی که برای ایمنی چرتی شما را گرفت از جانب خداوند.»

﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ -

(الانفال: ۱۷)

«پس شما ایشان را نکشتید ولیکن خداوند ایشان را کشت و تو نیانداختی در وقتی که انداختی و لیکن خدا انداخت.»

آری، هرچه روی داد به امر و فرمان خدا بود، و این یعنی بر مسلمانان واجب است از تکبر و خودخواهی جداً اجتناب ورزند و از در شکر و ثنا رو به خدای خویش آورند. بویژه از اینرو که اصلاً مایل به جنگ نبودند و انتظار وقوع آن را نداشتند. مع ذلك خداوند موفقیت و پیروزی خود را شامل حال آنان کرد.

۲- بر مسلمانان لازم است خود را برای جنگهای بیشتر و عملیات

رهایی بخش آماده کنند. چون ریشه کنی فتنه و غلبه بر آن امری واجب و ضروری بود... تا بدین وسیله تسلیم و خضوع در سرتاسر کره زمین برای خداوند متعال باشد.

﴿وَقَاتِلُوا هُم حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾ - (انفال: ۱۰)

«و مبارزه و جنگ کنید با آنان (مشرکین) تا فتنه ریشه کن گردد و دین (حاکمیت) تنها برای خداوند باشد.»

۳- آیات سوره انفال بر این تأکید دارند که باید مسلمانان در جنگ رهایی بخش ثبات و استقامت داشته باشند و فرار از معرکه گناهی بزرگ و نابخشودنی است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا الْقَيْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ. وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ يَشْسُ الْمَصِيرُ﴾ - (انفال: ۱۵-۱۶)

«ای مؤمنان هنگامی که با انبوه کافران روبرو شدید بدانان پشت نکنید. هرکس در آن هنگام بدانان پشت کند و فرار نماید - مگر برای تاکتیک جنگی یا پیوستن به دسته‌ای - گرفتار خشم خدا خواهد شد. و جایگاه او دوزخ خواهد بود، و دوزخ بدترین جایگاه است.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَانْبِئُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ - (انفال: ۴۵)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که با گروه کافران روبرو شدید پایداری نمایید، و خدا را بسیار یاد کنید شاید رستگار باشید.»

۴- چنانکه در آن بر اتحاد و تعاون و اجتناب از اختلاف و تفرقه تأکید شده.

﴿وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ اضْبِرُّوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ - (۴۶)

«و از خدا و پیغمبرش اطاعت نماید و در میان خود کشمکش نکنید که درمانده و

ناتوان می شوید و هیبتتان از بین می رود و شکیبایی کنید که خدا با شکیبایان است .»

۵- مسلمین را از تکبر و ریا شدیداً بر حذر می دارد .

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ ...﴾ - (انفال: ۴۷)

«و مانند کسانی که بسیار مغرورانه و خودستایانه از سرزمین خود برون آمدند تا قدرت خود را به مردم نمایش دهند، مباشید .»

۶- اگر جهاد و مبارزه، در آینده نیز دوام داشته باشد باید آمادگی لازم برای آن کسب شود ... و در راه آن از بذل مال و انفاق دریغ نگردد .

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾ - (انفال: ۶۰)

«برای مبارزه با آنان تا آنجا که می توانید نیرو و اسبان جنگی آماده سازید، تا بدان دشمن خویش و دشمن خدا را بترسانید و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی شناسید، ولی خدا آنها را می شناسد . هر آنچه در راه خدا صرف کنید پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می شود و مورد هیچ ستمی واقع نخواهید شد .»

این راهنماییها و توجیهات در جهاد اسلامی مطالب اساسی هستند . از آنجا که این سوره شامل مطالب بسیار دیگری در ارتباط با مبارزه و جنگ با دشمنان دین خدا است به «سوره جهاد» مرسوم گردیده و آیات آن قبل از شروع هر جنگی بر زبان مسلمانان بود . چنانکه از آیات کریمه قرآنی فهم کردیم، جهاد در راه خدا احتیاج به توکل بر خدا و آمادگی قوا و ثبات در میادین جنگی، و دوری از تکبر و ریا و اجتناب از اختلاف و ... دارد .

بر مسلمانان لازم بود، درون خود را برای خدا پاک کرده و این معنای ارزشمند را در آن پرورش دهند .

درسهای تربیتی جنگ احد

درست يك سال بعد از جنگ بدر، جنگ احد بوقوع پیوست و بلافاصله بعد از آن جنگ حمراء الاسد رخ داد. قرآن کریم حوادث این دو جنگ را به تفصیل در سوره آل عمران توضیح داده است.

شاید بتوان ادعا کرد، یکی از مهمترین درسهای تربیتی این جنگ، سرپیچی از دستور رسول خدا ﷺ و بروز اختلاف در صف مبارزان مسلمان بود که منجر به این شکست بزرگ گردید و تأثیر عملی این درس بر درون و جسم مسلمانان کاملاً مشهود و معلوم بود ...

خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرْيَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ - (آل عمران: ۱۵۲)

«و در حقیقت خداوند به وعده خود با شما وفا کرد. وقتی که شما به فرمان او جان کفار را گرفتید تا آنگاه که سست شدید و با یکدیگر به نزاع برخاستید و پس از آن به شما نشان داده آنچه را که دوست می داشتید، نافرمانی کردید، پاره ای از شما دنیاخواه بود و پاره ای قیامت جو، پس شما را از کفار منحرف کرد تا آزمایشتان کند و به تحقیق از شما درگذشت و خداوند صاحب فضل بر مؤمنین است.»

و فرمود:

﴿أَوَلَمَّا أَصَابَكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ - (آل عمران: ۱۶۵)

«چرا وقتی مصیبتی به شما رسید که دو برابر آن را به دشمن رساندید، گفتید: این از کجاست؟ بگو، آن از سوی خودتان است. براستی خدا به هر چیزی تواناست.» علاوه بر این، کسانی که در این جنگها کشته می شدند، به درجه والا و رفیع شهادت نایل می گشتند که این خود اکرامی از جانب خدا برای آنان و نوعی حیات ارزشمند در جوار رحمت بی پایان او محسوب می گردید.

خداوند فرمود:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ. فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ - (آل عمران: ۱۶۹-۱۷۰)

«و البته گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. به آنچه خدا به ایشان داد، از فضل خود، شادمانند و به آنان که به ایشان پیوسته‌اند، از بازماندگان‌شان مژده می‌دهند ترسی برایشان نیست و اندوهگین نمی‌شوند.»

این چنین در جنگ مقدس رهایی‌بخش مفاهیم و ارزشها تغییر می‌یابند، و نیروی حرص بر دنیا و شهوات آن، جای خود را به عشق به شهادت و نعمتهای جاوید اخروی می‌دهد و مرگ در میدان جهاد به آرزویی تبدیل می‌گردد که با دل و جان به استقبال آن می‌شتابند. یکی دیگر از نتایج پر برکت جنگ احد، آشکار گردیدن حقیقت منافقین بود که آیات کریمه پرده از آن برداشته‌اند.

﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾ - (آل عمران: ۱۷۹)

«چنین نبوده که خدا مؤمنینی را بر آنچه شما هستید، رها کند تا اینکه خبیث و ناپاک را از پاک جدا کند.»

همچنین آیات قرآنی در این موقعیت حساس بار دیگر مسلمانان را به صبر و بردباری توصیه می‌نمایند، صبری که آنها مدت زمانی بود بر آن تمرین کرده بودند. اما واقعیت اینکه مردان صبور تنها در مواقع شدت و سختی شناسایی خواهند گردید. و به آنها تذکر می‌داد که چه بود وقت خروج از شهر برای جنگ، به دل آرزوی شهادت می‌کردند، لکن وقتی وارد میدان معرکه شدند، مواضعشان تغییر یافت. خداوند می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ. وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ

تَنْظُرُونَ ﴿۱۴۲﴾ (آل عمران: ۱۴۲-۱۴۳)

«آیا گمان دارید که به بهشت داخل می شوید و حال آنکه خداوند مجاهدین شما را از صابرین معلوم ننموده است. و شما به یقین آرزوی مرگ می کردید، پیش از آنکه با او روبرو شوید. پس به تحقیق آن را دیده و تماشائی شدید».

به خاطر همین سبب بود که رسول خدا از باب توجیه و نصیحت به آنها فرمود، در میدانها و مواقع نبرد، کمتر حرف بزنید و کلام را به عمل مبدل نمایید و فرمود:

«ای مردم آرزوی رویارویی با دشمن ننمایید، و عافیت را از خدا بخواهید، اما اگر بناچار رودرروی دشمن قرار گرفتید صبر داشته باشید و بدانید که بهشت زیر سایه شمشرهاست.»^۱

درسهای تربیتی جنگ خندق

رخدادهای جنگ احزاب (خندق) در آیاتی از سوره احزاب مورد ارزیابی قرار گرفته اند. این آیات از شرایط حاد و وضعیت حساس و ناگواری که مسلمانان در آن می زیستند، پرده برداشته، سپس از منافقین و موضع بد و خبیث آنها - که در تضعیف روحیه مبارزین و پشیمانی آنها از شرکت در جنگ و دلسردی مؤمنین و به شك انداختن آنها از توان رزمی شان و همچنین عذرتراشی برای شرکت نمودن در جنگ، نمایان می شد - پرده برداشته اند.

همچنین - آیات متضمن تشویق مسلمین و الگو قرار دادن رسول الله و تأسی جستن به او در ثبات و ایستادگی در مقابل دشمنان هستند. سپس به تمجید مسلمانان - بر صدق ایمان و اخلاص آنها می پردازد که این خود شهادت بزرگی از سوی خداوند بر صدق و اخلاص مسلمانان صدر اسلام بشمار می رود.

خداوند فرموده:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ
ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا. وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ
صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا. مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا
مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾
(احزاب: ۲۱-۲۳)

«به تحقیق سرمشق و الگوی زیبایی در پیغمبر خدا برای شماست. برای کسانی
که امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند و خدای را بسیار یاد کنند. هنگامی
که مؤمنین احزاب را دیدند، گفتند: این همان چیزی است که خدا و پیغمبرش به
ما وعده فرموده بودند و خدا و پیغمبرش راست فرموده‌اند. این سختیها نمی‌افزاید
مسلمانان را مگر تسلیم. در میان مؤمنین مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند
در پیمانی که با او بسته‌اند. برخی پیمان خود را به سر برده‌اند، و برخی نیز در
انتظارند. آنان هیچگونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند.»

بعداً آیات این سوره به فرجامی اشاره می‌نمایند که دامن بنی قریظه را گرفت،
فرجام خیانتی که آنها در بحبوحه جنگ و در اوج سختی مسلمین مرتکب آن
گردیدند.

بنابراین می‌توان گفت اولین و مهمترین درس پرورشی که از جنگ خندق
می‌توان گرفت، اقتدا به رسول خدا و او را سرمشق قرار دادن در مواضع جهادی
(بخصوص) و در سایر شئون زندگی (بالعموم) است.

این بود گذری در گلزار آیاتی که در این مرحله در رابطه با جنگهای بزرگ بر
رسول خدا ﷺ فرود آمده‌اند. آیات دیگر مربوط به جهاد بسیارند. آثار و برکات این
آیات قرآنی در قلوب مسلمین، حرکات جهشی و پرش مآبانه آنان به سوی میادین
جنگ، و مسابقه و منافسه پیران و جوانان بر آن بود. تا آنجا که نوجوانان تازه‌رس
روی نوک پاها می‌ایستادند تا بدین وسیله به رسول خدا بفهمانند که مرد شده‌اند و
توانایی شرکت در جهاد را دارند و بایستی در صفوف لشکر قبول شوند....

از آثار این آیات بود که نوجوانی همچون عبدالله پسر عمر (رضی الله عنه) در

نبرد خندق شرکت کرد

نکته قابل توجه در تمامی این جنگها اینکه تعداد نفرات مشرکین و وضعیت تسلیحاتی آنها همواره از مسلمین بهتر و بیشتر بود. شرایط وخیم اقتصادی مسلمین اجازه نمی داد وضعیت تسلیحاتی خود را بهبود بخشند. تا آنجا که در جنگ خندق که از بزرگترین و خطرناکترین جنگها بشمار می رود، مشرکین تمامی امکانات انسانی و تسلیحاتی خود را به میدان آورده بودند و وضع مسلمانان از لحاظ کمبود طعام و لباس و اسلحه بسیار وخیم بود. پس با وجود این شرایط، چه عاملی باعث موفقیت و پیروزی مسلمین گردید که توانستند این همه پیروزیهای عظیم را رقم بزنند؟ سید قطب در جواب این سؤال می فرماید: برتری حقیقی جامعه اسلامی بر جوامع جاهلی پیرامون خود قبل از اینکه برتری مادی باشد، برتری درونی و اخلاقی، اجتماعی و تشکیلاتی بود. زیرا جامعه اسلامی در هیچ مقطعی از نظر نظامی و اقتصادی بر آنها تفوق و برتری نداشت.^۱

با توجه به این درمی یابیم که برتری حرکت جهادی - بر سایر حرکات - نشأت گرفته از برتری اقتصادی نیست، بلکه برعکس در مرحله اول حرکت شروع می شود. سپس - در حد توان - وسایل و نیازمندیها جمع آوری می شوند و همچنانکه در مباحث قبلی گفتیم صبر و شکیبایی یگانه عاملی بود که باعث این پرورش بی نظیر و تفوق حیرت انگیز گردید.

پرورش اخلاقی

شکی در این نیست که نظام اخلاقی در اسلام در قله ای رفیع و برتر بر سایر نظامها قرار دارد. چون ارزش نظامها با اخلاق سنجیده می شود و از آن ارزش می گیرند، چنانکه اخلاق نیز خمیر مایه و غایت آنهاست. از این جاست که وقتی از

۱. فی ضلال القرآن ۲/ ۶۷۳.

حضرت عایشه (رضی الله عنه) درباره اخلاق رسول خدا ﷺ سؤال شد. فرمود: «كان خلقه القرآن»^۱ اخلاق او (رسول خدا) - قرآن بود.

ما در این مبحث در پی بحث از تمامی جوانب و زوایای رفتارهای اخلاقی نیستیم. بلکه هدف تنها اشاره‌ای به حوادث مهم اخلاقی در این مقطع است.

واقعه افک

مهم‌ترین قضیه اخلاقی که برای يك ماه تمام شهر مدینه را به خود مشغول کرد، واقعه «افک» بود که خلاصه آن - طبق حدیث عایشه (رضی الله عنها) چنین است. عایشه (رضی الله عنها) گوید: «رسول خدا ﷺ هرگاه قصد سفر می‌کرد، بین همسرانش قرعه می‌انداخت و به حکم قرعه یکی از آنها را با خود به سفر می‌برد... در یکی از این غزوها (جنگ بنی المصطلق)، بین ما همسران قرعه انداخت. اتفاقاً قرعه به نام من بیرون آمد. همراه او ﷺ به سفر رفتیم - این واقعه بعد از نزول آیه حجاب بود. من در کجاوه‌ای سوار بر شتر همراه قافله بودم... تا اینکه جنگ به اتمام رسید. و ما برگشتیم و به نزدیکیهای مدینه رسیدیم... در شب دستور حرکت کاروان صادر شد. من برای قضای حاجت برخاستم و از قافله بیرون آمدم. بعد از بازگشت احساس کردم گردنبندم مفقود شده است. به آن مکان بازگشتم و در جستجوی آن بر آمدم... گروهی که مسئول حفاظت از کجاوه و شتر من بودند، کجاوه حامل مرا برداشته و بر شتر نهادند به گمان اینکه من داخل آن هستم - چون آنوقت زنان معمولاً سبک‌وزن بودند - اصلاً احساس نکردند که من داخل آن نیستم. خلاصه آنها شتر حامل کجاوه را به دنبال خود کشیده رفتند. من هم گردنبند خود را پیدا کردم و به آنجا برگشتم و دیدم کسی نمانده است. و همانجا که قبلاً بودم نشستم و حدس زدم که افرادی به دنبال من خواهند آمد. نشسته بودم که خواب بر چشمانم غلبه کرد و به خواب رفتم. صفوان پسر معطل سلمی که نگهبان قافله بود و به دستور رسول خدا مسئولیت کنترل جایگاه را به عهده داشت، در آخر شب بدانجا آمد و مرا یافت. فوراً

صورت خودم را با نقاب پوشاندم. به خدا قسم هیچ کلمه‌ای با من حرف نزد و جز کلمه انا الله و انا اله راجعون هیچ کلامی از دهان او نشنیدم. شتر خود را بر زمین خواباند و من سوار شدم. او هم آن را می‌کشید تا اینکه به قافله رسیدیم ... سپس به هلاکت افتادند کسانی که در قضیه من به هلاکت افتادند ... و مسئولیت اصلی و سرپرستی این فتنه را عبدالله پسر ابی پسر سلولی به عهده داشت ... به مدینه رسیدیم.

وقتی به شهر بازگشتیم، يك ماه تمام مریض شدم و مردم هم مرتب سخن اهل افك را بر زبان می‌راندند. من از هیچ چیز اطلاع نداشتم، اما چیزی که بر ناراحتی من می‌افزود، این بود که محبت قبلی را از رسول خدا نمی‌دیدم، با اینکه مریض بودم. وقتی به خانه من می‌آمد، فقط خطاب به مادرم که به پرستاریم مشغول بود می‌گفت: «فلانی شما چگونه است؟» این مطلب مرا به شك می‌انداخت، اما من اصلاً احساس مسأله و فتنه نکرده بودم ... «هنگامی که حضرت عایشه مسأله را دریافت، مریضی‌اش شدت پیدا کرد. از رسول خدا اجازه گرفت، در خانه پدرش از او مراقبت بعمل آید. بعد از اذن او به آنجا رفت.

رسول خدا در مورد این قضیه با علی پسر ابی طالب (رضی الله عنه) و اسامه پسر زید (رضی الله عنه) مشورت کرد. عایشه گوید: اسامه نظر خود را پیرامون خانواده رسول خدا بر طهارت و براءت او ابراز داشت و به آنچه از نیکی و پاکی او اطلاع داشت گواهی داد. فرمود: ای رسول خدا او خانواده توست و ما جز خیر و نیکی چیزی از او نمی‌دانیم.

اما حضرت علی فرمود: خداوند تو را در رابطه با زنان محدود نکرده و زنان دیگری به غیر از عایشه بسیارند ...

عایشه گوید: رسول خدا ﷺ بر منبر رفت و فرمود: ... ای طایفه مسلمانان، برخی را چه شده است که مرا با سخن گفتن در مورد خانواده‌ام اذیت می‌دهند و درباره آنان سخنان غیر واقعی بر زبان می‌رانند. قسم به خدا، من از خانواده‌ام جز خیر چیزی ندیده‌ام و این ماجرا را به مردی نسبت می‌دهند که از او نیز جز خیر

چیزی ندیده‌ایم و جز همراه من هرگز به خانه ما راه پیدا نکرده است.

سعد پسر معاذ انصاری^۱ (رضی الله عنه) از جای خود برخاست و فرمود: ای رسول خدا ﷺ من تو را از شر او خلاص خواهم کرد. زیرا اگر از اوسیه‌ها باشد خودمان گردنش را می‌زنیم و اگر از برادران خزرجی‌مان باشد، منتظر دستور تو درباره او خواهیم ماند و هر طور بفرمایی با او رفتار خواهیم کرد.

عایشه گوید: سعد پسر عباد که رئیس خزرجیه‌ها بود از جا برخاست. او در واقع مرد صالحی بود. اما تعصب و غیرت جاهلی او را به نادانی انداخت، خطاب به سعد پسر معاذ گفت: دروغ گفتی، قسم به خدا او را نخواهی کشت و اصلاً بر کشتنش قدرت نداری. اسید پسر خضیر که عموزاده سعد پسر معاذ بود، برخاست و خطاب به سعد پسر عباد گفت: تو دروغ گفتی، قسم به خدا او را خواهیم کشت. تو منافق هستی چون در دفاع از آنها به جدال می‌پردازی. دو طایفه اوس و خزرج در مقابل هم قرار گرفتند و غیرت عشیره‌ای آنها به جوش آمد و نزدیک بود با هم به جنگ پردازند. رسول خدا ﷺ که هنوز بر منبر ایستاده بود، مدام آنها را به سکوت و حفظ حرمت مسجد فرامی‌خواند... تا اینکه سرانجام سکوت کردند و رسول خدا نیز خاموش ماند.»

حضرت عایشه يك شب و روز تمام در گریه و زاری ماند... سپس حضرت رسول خدا بر آنها وارد گردید. گوید: «بر ما سلام کرد. سپس نشست، و حال اینکه از روزی که این فتنه برپا شده بود، نزد من ننشسته بود و داشت که يك ماه از آن سپری می‌شد. ولی هنوز آیه‌ای راجع به آن نازل نگشته بود. گوید: رسول خدا وقتی که نشست، شهادت را بر زبان جاری کرد و فرمود: «اما بعد، ای عایشه، به حقیقت چنین و چنان در رابطه با تو به گوش من رسیده، اگر تو پاك و مبراء باشی، خداوند برائت شما را ثابت خواهد کرد و اگر خودت را به گناهی آلوده کرده‌ای، از

۱. در غیر روایت بخاری و مسلم آمده که مردی که قیام کرد و این مطالب را فرمود، اسید پسر خضیر بود. چون سعد پسر معاذ بعد از جنگ خندق بر اثر زخمی که در آن برداشته بود، فوت کرده بود. تفصیل آن را در فتح الباری ۸/ ۴۵۵ و مابعدش بخوانید.

خداوند طلب مغفرت کن و به درگاه او توبه نما، چون بنده خدا اگر مرتکب گناهی شود سپس به درگاه او توبه کند، خداوند توبه او را قبول خواهد کرد.

وقتی سخنان رسول خدا به پایان رسید. اشک از چشمانم سرازیر گردید و به حدی گریستم که از شدت آن احساس هیچ چیزی نمی کردم. به پدرم گفتم: تو از جای من جواب رسول خدا را بده. گفت: والله نمی دانم در پاسخ او چه بگویم؟ به مادرم گفتم: تو جوابش را بده. گفت: والله نمی دانم چه جوابی به رسول خدا ﷺ بدهم... گفتم... اگر به شما بگویم که از این تهمت مبرا و پاک هستم - و خداوند نیز بر پاکی و طهارت من گواه است - مرا تصدیق نمی کنید. و اگر به امری اعتراف و تصدیق کنم که از آن دور هستم - و خداوند نیز بر دوریم آگاه است - مرا تصدیق می نماید. لذا چاره‌ای جز این ندارم که به پدر حضرت یوسف تأسی و اقتدا جویم. و همانند او بگویم:

﴿فَصَبِّرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ - (یوسف:)

عایشه گوید: سپس از آنان روی برتافتم و روی رختخوابم دراز کشیدم... قسم به خدا، رسول خدا هنوز محل اقامت خود را ترک نکرده بود که حالت وحی بر او عارض شد... و خداوند وحی خود را بر او نازل فرمود. وقتی عارضه حالت وحی از او رفع گردید - خنده کنان - اولین کلمه‌ای که بر زبان جاری کرد این بود. فرمود: «ای عایشه مژده بده، خداوند ترا از اتهام مبرا گردانید». خداوند عز و جل آیات ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْأَفْكَ...﴾ را که ده آیه بود نازل فرمود که دال بر براءت من بودند.^۱ این بود قسمت عمده و اعظم داستان افک به روایت خود حضرت عایشه (رضی الله عنها) ما عین روایت را بیان کردیم چون نشان‌دهنده جو و اوضاعی است که اصل حادثه در آن رخ داده و بیانگر حجم مشغولیت ذهن رسول خدا ﷺ و مسلمانان به آن، و نتایج حاصله از آن است که منافقین این حادثه را دستاویز قرار داده و بر طبل اشاعه و ترویج آن را می زدند. تا آنجا که تعدادی از مسلمانان نیز از روی

۱. بخاری شماره ۴۷۵۰ و مسلم شماره ۲۷۷۰. عبارت از مسلم بود.

غفلت و نادانی فریب آنها را خورده و همگام ایشان شده بودند.

نکته جالب توجه اینکه این واقعه در ماه شعبان سال ششم هجری یعنی شش ماه قبل از انتهای این مرحله که مورد بحث ما در این فصل است، رخ داد. بنابراین لازم می‌دانم توجه خوانندگان را پیرامون این حادثه به چند نکته جلب نمایم.

۱- نقش منافقین: در واقع می‌توان گفت این واقعه ساخته عبدالله پسر ابی بود. و این خود نشان می‌دهد که جامعه اسلامی در زمان رسول الله چقدر از دست منافقین زجر کشیده و در تمامی جبهات داخلی و خارجی نظامی و اخلاقی از این جریان خطرناک چه ضربه‌هایی متحمل شده است.

اما علی‌رغم تمامی این خیانت‌های منافقین، رسول الله ﷺ بر آن شکیبایی به خرج می‌داد و مسلمانان را نیز امر به صبر و شکیبایی می‌نمود. زیرا مشرکین به دیده مسلمانی به منافقین می‌نگریستند و می‌پنداشتند مسلمانند. لذا هرگونه رفتار و عکس‌العمل بد در قبال آنها باعث می‌گردید روند پیشروی دعوت دچار رکود شود.

از اینرو وقتی حضرت عمر پیشنهاد کرد که رسول خدا اجازه بدهد، عبدالله پسر ابی را به سزای اعمالش برسانند، فرمود: چه جوابی به کسانی می‌دهی که شایع کنند محمد اصحاب خود را می‌کشد؟

۲- عامل زمان و پرورش: مدت شش سال بود که رسول خدا در میان مردم مدینه بسر می‌برد و به پرورش آنها اشتغال داشت، اما با وجود این شخصی همچون سعد پسر عباد با آن همه فضلی که داشت، نتوانست خشم خود را فرو برد و غیرت و حمیت جاهلی خود را منکوب گرداند. و دیدیم که چگونه نزدیک بود آتش يك جنگ تمام عیار روشن شود. در این قضیه او تنها نبود، بلکه قوم و طایفه‌اش او را همراهی نمودند. این مطلب ثابت می‌نماید که پرورش نیاز به زمان طولانی دارد و جز از طریق حرکتی پیوسته و گام به گام امکان‌مثمر بودنش نیست. تربیت سخنرانی نیست که در مجامع عمومی ایراد گردد، بلکه ممارسه و تلاش عملی است، در راستای ایجاد تغییر و انقلاب درونی ...

از این مطلب می‌فهمیم که رسول خدا ﷺ در راه پرورش اصحاب چه زحماتی

تحمل کرد تا توانست آنها را برای برنامه خداوند رام و مطیع گرداند. و به ایشان قالب اسلامی بدهد.

۳- گروه منافقین: از آیات قرآنی فهم می‌شود که عامل اساسی ترویج این تهمت و اشاعه آن، عبدالله پسر ابی منافق بود. اما او تنها نبود، بلکه طرفداران منافقش کاملاً اطراف او را محاصره کرده بودند و نقشه‌های خبیث و راهنماییهای پلید او را خیلی ماهرانه و دقیق اجرا می‌کردند، و تبلیغ شوم آنها کار را به جایی رسانده بود که عده‌ای از مسلمانان نیز تحت تأثیر تبلیغات شوم آنها واقع گشتند. از جمله حسان پسر ثابت، مسطح پسر ااثه و حمه دختر جحش.

مسأله عجیب و حیرت‌انگیز اینکه وقتی آیات برائت نازل گردید، عبدالله پسر ابی و یارانش مورد هیچ بازخواست و مواخذه‌ای قرار نگرفتند. حتی تهمت مشارکت در افترا نیز به ایشان نسبت داده نشد. لذا حد قذف هم بر آنها اجرا نگردید. درحالی‌که مسلمانانی که این تهمت را بر زبان رانده بودند - حسان و مسطح و حمه - هر چند از صمیم قلب توبه کرده و نادم گشته بودند، باز هم حد قذف بر آنها جاری گردید.

آری اینچنین بود، جریان نفاق که یارا و جرأت عرض اندام را به خود نمی‌داد. در خفا و تاریکی نقشه خبیث خود را اجرا می‌کرد. بنابراین بر مسلمانان لازم بود، آگاهی و احتیاط بیشتری داشته باشند.

بعد از این توضیح مختصر لازم می‌دانیم، متن آیات کریمه‌ای را که در رابطه با برائت حضرت عایشه فرود آمدند در اینجا بازگو کرده و به فواید و بیانات موجود در آنها اشاره کنیم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ. لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ. لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ. وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ

فِيمَا أَفْضَتْكُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالْإِسْتِكْرَامِ وَ تَقُولُونَ يَا فَوَهِهْ كُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ. وَ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ. يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. إِنْ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ رَوْفٌ رَحِيمٌ ﴿نور: ۱۱-۲۰﴾

«محققا آنان که آن بهتان و افترا را آوردند گروهی از شمايند، گمان نکنيد شری است برای شما، بلکه آن خير است برای شما، برای هر مردی از ايشان هست آنچه مرتكب شده از گناه، و آنکه از ايشان مرتكب قسمت عمده و بزرگ گناه گردیده، برای او عذاب بزرگی است. چرا هنگامي که آن را شنيديد زنان و مردان مسلمان به خودشان گمان خير نبردند و نگفتند اين دروغ بزرگ و آشکاری است؟ چرا بر آن چهار گواه نياوردند؟ پس چون آن گواهان را نياوردند آنان نزد خدا، خود دروغگو يانند، و اگر فضل و رحمت خدا در دنيا و آخرت بر شما نبود، البته در آنچه گفتيد شما را عذاب عظيمی رسیده بود، وقتی که آن را زبانزد می کرديد و به دهان می گفتيد آنچه بدان علم نداشتيد و آن را سهل می پنداشتيد، و حال آنکه آن نزد خدا بزرگ است. و چرا وقتی که آن را شنيديد نگفتيد ما را درست نيست زبان به اين (سخن) بگشاييم، خداوندا تو منزهی و اين بهتان بس بزرگی است. خداوند شما را اندرز می دهد که مبدا بمانند اين قضيه عودت کنيد، اگر ايمان داريد و بيان می کند خداوند برای شما اين آيات را و خدا دانای حکيم است. محققا آنان که دوست دارند که زشتی در ميان مؤمنين شيوع پيدا کند برای ايشان عذاب دردناک است در دنيا و آخرت و خدا می داند و شما نمی دانيد. و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و اينکه خداوند مهربان و رحيم است نبود (به هلاکت رسیده بوديد)».

اين آيات کریمه دربرگیرنده مسائل و فوايد فراوانی هستند از جمله:

- ۱- برائت و پاکی حضرت عایشه (رضی الله تعالی عنها).
- ۲- گناه و معصیت کسانی که به این افتراء و بهتان عظیم گرفتار شده بودند.
- ۳- عتاب و توبیخ شدید برای مسلمانان و توضیح اینکه برایشان لازم بود از همان ابتدا موضع دیگری داشته باشند... و نسبت به نفس خود - که نفس بقیه مسلمانان است - جز ظن و گمان نیک نبرند.
- همانند ابو ایوب انصاری (رضی الله عنه) که از ابتدا چنین موضعی داشت، آنجا که همسرش ام ایوب از او پرسید، نظرت پیرامون آنچه از دهان مردم در رابطه با حضرت عایشه می شنوی چیست؟ فرمود: این گفته، کذب و افتراء محض است. ای ام ایوب آیا می شود گفت تو انجام دهنده این عمل شنیع هستی؟ گفت: نه، قسم به خدا من هرگز انجام دهنده این کار نبوده ام. گفت: قسم به خدا حضرت عایشه از تو بهتر است.
- ۴- خطرناك بودن شیوع همچون اموری در جوامع اسلامی و اینکه بایستی مسلمانان خود را از تلفظ به چنین افتراهایی دور بگیرند. و اینکه از فضل و رحمت خداوند با مسلمانان بود که از گناه آنها درگذشت و اگر این چنین نمی بود عذاب دردآور و خطرناکی در دنیا و آخرت سهم و نصیب ایشان می بود.
- ۵- سپس آیات قرآنی توضیح دادند و روشن کردند که شایع نمودن و رواج دادن موضوعی که از آن اطلاع و آگاهی ندازند چقدر خطرناك می باشد و نزد پروردگار متعال مسأله مهم و اساسی و بزرگ است.
- ۶- عتاب دیگری که خداوند از مسلمانان گرفت، اینکه بر آنها واجب است از وارد شدن به چنین مطلبی جداً خودداری ورزند و بدانند که بهتان، گناهی عظیم و بزرگ می باشد.
- ۷- خداوند مسلمانان را برحذر می دارد از اینکه نباید این مسأله برای بار دیگر در جامعه اسلامی بوقوع پیوندد.
- ۸- بیان می دارند که عقوبت و خشم خداوند بر کسانی که دوست دارند، فاحشه گری بین مسلمانان رواج یابد چقدر سنگین و سهمناك است.

۹- این آیات تأکید دارند که این عمل آنان شایسته انتقام شدید خداوندی است. لکن از رحمت و برکت خویش از ایشان درگذشته و آنها را مورد عفو و بخشش قرار داده است.

بدین شیوه آیات روشننگر و روح بخش قرآنی اهمیت و عظمت حرمت و ارزش خانواده را بیان می کنند و توضیح می دهند که لکه دار نمودن آبرو و حیثیت اشخاص در اسلام چه خطرناک است و انسان در این زمینه نزد پروردگار متعال مسئول است. بنابراین موضع صحیح و سالم مسلمانان در قبال قضایایی از این قبیل این است که گوش خود را از شنیدن و گوش فرادادن به آن جداً محفوظ نگاه دارند.

مطلب دیگر اینکه آیات قرآنی در این رابطه به تبیین و توضیح عقوبت اخروی اشاعه دهندگان این قبیل اتهامات خطرناک اکتفا نکرده، بلکه به بیان حد دنیایی آن نیز پرداخته اند.

بدین وسیله ناموس و شرف افراد در جامعه اسلامی از هرگونه تجاوز و توهین مصون می ماند و مسلمانان نیز به خوبی یاد می گیرند که در مواجهه و مقابله با حوادث چه موضع و موقفی داشته باشند و چگونه زبان و گوش خود را از آن مصون نگه دارند.

مطلب دیگری وجود دارد که به بعد پرورش اخلاقی حادثه افک مرتبط است. و آن اینکه، حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) مسئولیت نفقه مسطح پسر ائاثه را به عهده گرفته، زیرا مسطح هم خویشاوند او بود و هم در اوج فقر زندگی می کرد. اما آیات برائت حضرت عایشه (رضی الله عنه) بر رسول خدا ﷺ فرود آمد، حضرت ابوبکر سوگند یاد کرد که هرگز نفقه او را تأمین نکند. زیرا او هم در قضیه افک و ترویج آن سهم داشت. اما وقتی خداوند متعال این آیه را فرو فرستاد:

﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَ
الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ
غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ - (نور: ۲۲)

«کسانی که از شما اهل فضیلت و فراخی نعمت هستند نباید سوگند یاد کنند که

بذل و بخشش خود را از نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا بازگیرند. باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد و خدا آمرزگار مهربان است.»

بعد از فرود آمدن این آیه ابوبکر فرمود: قسم به خدا من دوست دارم که خداوند مرا بیامرزد، لذا پرداخت نفقه - ممنوعه - از مسطح را دوباره شروع کرد و فرمود: سوگند به خدا هرگز آن را از او قطع نخواهم کرد.

آری قرآن کریم اینچنین مؤمنین را به اعمال خیر در راه خدا و به خاطر جلب رضایت او تشویق می فرمود و آن را از تمامی شائبه های نفسانی و خطوط شیطانی پاک و مبراء می گردانید، هرچند برای این خطوط توجیهاتی وجود داشت.

... و اینچنین منزلت و مقام کردارهای انسان مسلمان از ارزش دنیایی فراتر رفته و در مسیر کمال معنوی ارتقا می یافت که خالص برای خداوند متعال و جلب رضایت او باشد.

پرورش اقتصادی

اسلام برای سرکوبی فطرت و طبایع مردم نیامده بلکه رسالت اسلام این است که این فطرت و سرشت انسانی را با برنامه و منهج خدایی هماهنگ کند و برنامه زندگی انسان را بر این کره خاکی چنان منظم و مرتب گرداند که توازن در همه ابعاد و زمینه های زندگی بوجود آید و هیچ بعدی از ابعاد آن بر سایر ابعاد طغیان نکند.

حقیقت این مطلب در احادیث زیر برای ما بیشتر روشن می گردد:

رسول خدا ﷺ فرموده: «اگر انسان دو دره مملو از طلا داشته باشد، در تعقیب و دنبال دره سومی خواهد بود، و هیچ چیزی جز قبر، غریزه طمع و حرص او را اشیاع نخواهد کرد و کسی که به سوی خداوند توبه کند، خداوند توبه او را قبول خواهد کرد».^۱

و فرموده: «همگام با فرارسیدن پیری و بی طاقتی، دو صفت در انسان قوت می گیرند و جوان می شوند: حرص بر مال دنیا، و حرص بر عمر».^۲

این دو حدیث رسول خدا ﷺ حقیقتی را بیان می کنند که اعتراف ننمودن به آن دلیل نادانی و تلاش برای نادیده انگاشتن آن، نادانی بزرگتری است. اسلام هرگز به چشم پوشی از این دو حقیقت اجازه نمی دهد. بلکه اسلام با برنامه ریزی واضح و روشن آن دو را تنظیم می نماید و در جهتی سوق می دهد که نقش و وظیفه خود را طبق برنامه انجام دهند.

ما در این تحقیقات درصدد تهیه و تنظیم نظریات و تئوریهای ذهنی نیستیم. بلکه می خواهیم به بررسی واقعیت حاکم بر جامعه آن روزی بپردازیم و آن را از دید واقع بینانه مورد ارزیابی قرار دهیم. و با توجه به این حقیقت که پرورش رسول خدا ﷺ شامل تمامی جوانب و ابعاد زندگی بوده، بلاشک بعد اقتصادی را نیز در برمی گرفت.

اما آنچه در این جا درصدد بررسی آن می باشیم، بیان يك خط کلی و عمومی است. نه تحلیل جزئیات برنامه اقتصادی ... و بیان نحوه پرورش قلوب افراد بر این اوضاع در این مرحله حساس است. لذا می توانیم روش مقابله رسول خدا ﷺ با وضعیت اقتصادی موجود را در نقاط آتی خلاصه نمایم.

الف - بی نیازی درونی

شکی در این نیست که تمامی انسانها خواهان افزایش سرمایه خود - که در اصطلاح از آن به ثروتمندی و بی نیازی تعبیر می شود - هستند. و این حرص - همچنانکه در حدیث قبلی گفتیم - يك غریزه عمومی است که در عمق درون همه انسانها ریشه دارد. اما اسلام - در میان تمامی مکاتب - به تعدیل و هدایت صحیح

۱. مسلم شماره ۱۰۴۸.

۲. مسلم شماره ۱۰۴۷.

این غریزه پرداخته نه سرکوبی و نابودی آن.

در حدیث ابوذر (رضی الله عنه) آمده: گوید: رسول خدا ﷺ خطاب به من فرمود: ای ابوذر آیا به نظر شما ثروتمندی عبارت از داشتن مال و سرمایه فراوان است؟ عرض کردم: بلی. بعد فرمود: آیا گمان می‌بری فقر هم عبارت از کمبود سرمایه و اموال است؟ عرض کردم: بلی. فرمود: اینچنین نیست، بلکه ثروتمندی حقیقی ثروت قلب و فقر حقیقی فقر قلب است.^۱

به این ترتیب، رسول خدا معیار فقر و غنا را از معنی متعارف و مشهور مردم تغییر می‌دهد و معیار دیگری برای فقر و غنی مطرح می‌نماید. لکن این هرگز بدین معنی نیست که معیار متعارف مردم غلط باشد. بلکه منظور رسول خدا ﷺ این است که معنای غنا را از يك حالت دنی به حالتی برتر و وسیع‌تر ترفیع دهد.

حال که فهمیدیم ثروتمندی حقیقی غنای نفس است، لازم است بدانیم غنای نفس چیست؟ و به چه معنی است؟

غنای نفس یعنی قبول نکردن و نپذیرفتن مال و ثروت از هر راهی و تنها از اموالی که از طُرُق مشروع و حلال به دست آمده باشد، استفاده کردن و رشک نورزیدن به دیگران و چشم طمع نیاندوختن به دارایی آنها و قناعت ورزیدن به مقدار سرمایه‌ای که هر کس خود در اختیار دارد و به آنچه خداوند به عنوان روزی به او بخشیده است. رسول خدا ﷺ برای ترسیخ و تقریر این معنی و مفهوم از غنا در دل پیروانش از تمامی اسباب و وسایل مشروع و سودبخش استفاده می‌نمود.

از عمرو پسر تغلب (رضی الله عنه) منقول است که رسول خدا ﷺ از سرمایه‌ای که در دست داشت به عده‌ای بخشید و عده‌ای را از آن محروم نمود. چنین احساس گردید که این عمل را بر او خرده گرفتند. فرمود: «من به کسانی سرمایه و اموال می‌بخشم که از ضعف درونی و مرضی قلب و جیغ و داد آنها ترس دارم و کسان دیگری را حواله خیر و غنایی که خداوند در قلوب آنان نهاده می‌نمایم.

۱. رواه ابن حبان به فتح الباری، ج ۱۱ / ۲۷۲ مراجعه شود.

از جمله این افراد عمرو پسر تغلب».

عمرو گوید: به خدا، این فرموده رسول خدا برای من از شتران ارزشمند باارزشتر بود.^۱

از این زاویه و دیدگاه است که معیارها تغییر می‌یابند و محرومیت از عطاء و بخشش به‌عنوان امری مرغوب و پسندیده جلوه می‌کند و افراد برای نیل به آن تلاش می‌نمایند و مفاهیم و معانی تعدیل گردیده و در جهت صحیح به حرکت درمی‌آیند و در راستای احساس بی‌نیازی و غنای حقیقی، رسول خدا ﷺ وسایل نفسانی را در جلو ما قرار می‌دهد و «بی‌نیازی درونی» را به‌عنوان برترین نوع آن به ما معرفی می‌نماید و می‌فرماید:

«هرگاه کسی را دیدید که از حیث مال و خلقت جسمی بر شما تفوق و برتری دارد، به کسانی دیگری نظر افکنید که پایین‌تر از شما هستند.»^۲

در روایت دیگری آمده: «به افراد پایین‌تر از خودتان نظر افکنید نه به کسان بالاتر از خودتان، این امر به حال شما مناسب‌تر است که قدر نعمت خدا را بدانید.»^۳

با این روحیه و نگرش است که انسان احساس می‌کند خداوند چه نعمتهای زیادی به او ارزانی داشته و بدین ترتیب از رشک و حسادت ورزیدن نسبت به دیگران رهایی می‌یابد. از آرامش و آسودگی کامل روحی بهره‌مند می‌شود، چون رذیله حسادت جایگاهی در قلب و درون او ندارد. و علاوه بر اینکه خود آسوده است مردم نیز از دست او در آسودگی و آرامش کامل بسر می‌برند. چون نسبت به اموال و دارایی آنها حسادت در دل ندارد.

و هرگاه نفس انسانی به این کمال و تفوق رسید، شایستگی این را می‌یابد، که به درجه غنای حقیقی — که در فرموده رسول خدا ﷺ آمده — برسد. «ثروتمندی و

۱. بخاری، شماره ۳۱۴۵.

۲. بخاری، شماره ۶۴۹۰ و مسلم، شماره ۲۹۶۳.

۳. بخاری، شماره ۶۴۴۶، مسلم، شماره ۱۰۵۱.

بی‌نیازی در مال فراوان نیست. بلکه بی‌نیازی حقیقی بی‌نیازی روانی و نفسانی است.^۱

ب- کار

ثروتمندی و بی‌نیازی درونی (نفسانی) تنها در صورتی برای انسان فراهم می‌گردد که بطور کلی از دیگران بی‌نیاز و مستغنی باشد. این هم به یکی از دو وسیله زیر یا هر دوی آنها به دست می‌آید. وسیله اولی درونی و نفسانی است، و دومی مادی.

وسیله معنوی استغنا همان است که حدیث ابوسعید خدری ما را به آن راهنمایی می‌کند.

ابوسعید (رضی الله عنه) می‌فرماید: دو گروه انصاری از رسول خدا خواستند چیزی به ایشان بدهد. رسول خدا ﷺ خواسته آنان را برآورده کرد. بازهم بیشتر خواستند، بازهم به آنان داد تا موجودیش به آخر رسید. آنگاه فرمود: «اگر خیری نزد من گیر آید، آن را از هیچ کس پنهان و دریغ نخواهم کرد. اما اگر کسی خواهان عفت باشد، خداوند به او خواهد بخشید. و اگر کسی طالب بی‌نیازی باشد، خداوند او را بی‌نیاز می‌گرداند. و اگر کسی طالب صبر باشد، خداوند به او خواهد بخشید و به هیچ احدی بخشش و هدیه‌ای بهتر از صبر داده نشده».^۲

این بود عوامل و وسیله معنوی: عفت و بی‌نیازی، صبر و شکیبایی. اما وسیله مادی بی‌نیازی، کار است، کاری مشروع و حلال و در چهارچوب شریعت اسلامی.

در میان اعراب جاهلی رسم بود که صاحبان پیشه و صنعتگران را پست

۱. مسلم، شماره ۶۹۶۳.

۲. رواه البخاری، شماره ۱۴۶۹.

و حقیر می‌پنداشتند و به دیده تحقیر به آنها می‌نگریستند. اما وقتی اسلام آمد با ارزش و احترام بخشیدن به کار، این تفکر رایج جاهلی را ریشه‌کن نمود. باهم در این حدیث رسول خدا دقت کنیم که می‌فرماید: «اگر یکی از شما ریسمان خود را بردارد و با کوله پشت هیزم بیاورد و از راه فروش آن روزی خود و خانواده خود را تأمین کند و بدین وسیله کرامت و آبروی خود را محفوظ بدارد، بهتر است از اینکه از مردم چیزی بخواهد که معلوم نیست تقاضایش را برآورده می‌کنند یا نه.»^۱

بلی این شغل ساده - که در ظاهر پست جلوه می‌کند - بمراتب از گدایی بهتر است و هیچ عاقلی در این کمترین شك ندارد. چرا که دست نیاز به سوی دیگران دراز کردن کاری است ذلت‌آور. بنابراین اگر از طریق جمع‌آوری هیزم روزی تأمین گردد خیلی پسندیده‌تر از گدایی است.

در راستای تطبیق عملی این قاعده اصیل و معانی شریف بود که مهاجرین اهل مکه به کار زراعت و کشاورزی اشتغال ورزیدند و رهسپار زمینهای زراعتی شدند. چنانچه در داستان زبیر پسر عوام (رضی الله عنه) و همسرش اسماء دختر حضرت ابوبکر که در حال حاملگی از راه دور دانه‌های خرما را روی سر حمل می‌کرد و به شهر می‌آورد یادآور شدیم.

ج - خودکفایی

پرورش اقتصادی در این مرحله، فرد را به سوی خودکفایی سوق می‌داد. بدین معنی که فرد میان درآمد و خرجش توازن برقرار کند و خرجش در حدود درآمدش یا کمتر از آن باشد تا مجبور به قرض گرفتن از دیگران نشود. مقصود از این برنامه هم این بود که فرد بر خود فشار بیاورد و اگر درآمدش کم

باشد، خود را بر صبر و تحمل مشقات عادت دهد و از این طریق بر نداری و نیازمندی و برآورده نشدن بسیاری از ضروریات زندگیش صبر داشته باشد.

این روش باعث می‌گردد که تمامی افراد در تقویت بنیه اقتصادی امت اسلامی تشریک مساعی داشته باشند. چون هنگامی که فردی متعهد بشود که خود مسئولیت زندگی خود را به عهده بگیرد و با قناعت به مقدار ناچیزی، خودکفا باشد و دست نیاز به سوی احدی دراز ننماید، این عمل گامی بلند در راه تقلیل عدد و شمار نیازمندان محسوب می‌شود و بدین طریق، از مشکلات اقتصادی دولت به طرز چشمگیری کاسته می‌گردد.

علاوه بر این، اگر فرد گام دیگری فرایش می‌نهد و علاوه بر تکفل معیشت خویش، مسئولیت تحمل مشقات فرد دیگری را به عهده می‌گرفت و متعهد تأمین هزینه زندگی او می‌شد. در این صورت احسان و نیکی او به دو برابر و چند برابر می‌رسید.

البته این نوع نگرش به زندگی، نگرشی نبود که افراد آن را از خود ابداع کرده باشند، بلکه توصیه رسول خدا ﷺ و دعوت او به تقلیل و کاهش مصارف - طوری که هیچ انسانی نباید بیش از حد نیاز خود را نزد خود نگاه دارد - بود. حدیث زیر این واقعیت را بیان می‌دارد.

از جابر پسر عبدالله منقول است که رسول خدا ﷺ به او فرمود: «اتاقی برای مرد و اتاقی برای زن و بچه و اتاقی برای مهمان و چهارمی مال شیطان است».^۱ اما نگرش دوم (خودکفایی و دوری از قرض گرفتن) از حدیث زیر فهم می‌شود. از سلمه پسر اکوع منقول است که فرمود: «در خدمت رسول خدا ﷺ نشسته بودیم. جنازه‌ای آوردند و عرض کردند بر او نماز بخوان. فرمود: آیا قرض بر گردن او هست؟ گفتند: نه. فرمود: بعد از خویش چیزی به عنوان ترکه باقی

۱. مسلم، شماره ۲۰۸۴ در اصل حدیث کلمه فراش (رختخواب) آمده که به دلیل ملازمت آن را به اتاق تفسیر کرده‌ام.

گذاشته؟ عرض کردند: نه. برخاست و بر او نماز جنازه خواند. سپس جنازه دیگری خدمتش آوردند. عرض کردند: ای رسول خدا بر او نماز بخوان. فرمود: آیا دینی بر گردنش است؟ گفتند: بلی. فرمود: چیزی از خود باقی گذاشته؟ عرض کردند: سه دینار. بر او هم نماز خواند.

بعداً جنازهٔ سومی را از کنارش عبور دادند و عرض کردند: بر او نماز بخوان. فرمود: آیا چیزی از خود باقی گذاشته؟ عرض کردند: خیر. فرمود: آیا بدهکار است؟ عرض کردند: سه دینار. فرمود: خودتان بر جنازه دوست و یاور خودتان نماز بخوانید؟! ابوقتاده عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ بر او نماز بخوان، بدهیش به عهده من. رسول خدا برخاست و بر او نماز خواند.^۱

از ابوهریره منقول است که: «هرگاه جنازه‌ای نزد رسول خدا آورده می‌شد و بدهی بر گردنش می‌بود، می‌فرمود: آیا کسی را مکلف کرده که بدهیش را به جایش ادا کند؟ اگر در جواب می‌گفتند: بلی کسی را تعیین کرده بر او نماز می‌خواند و گرنه می‌فرمود: بر جنازه یاور خودتان نماز بخوانید.»^۲

از این حدیث فهم می‌شود که رسول خدا بر جنازه‌ای نماز نمی‌خواند که بر گردنش بدهی بود و کسی مسئولیت پرداخت آن را به عهده نگرفته بود.

اگر به این نکته توجه کنیم که هر يك از اصحاب بزرگوار رسول خدا ﷺ بلکه هر يك از مسلمانان چقدر بر این حریص بوده‌اند که رسول خدا ﷺ بر جنازهٔ آنان نماز بگذارد، برای ما روشن می‌گردد که این ارشاد و راهنمایی غیرمستقیم رسول خدا ﷺ چه تأثیری در دوری جستن اصحاب کرام از وام گرفتن داشته است و این قضیه که انسان بر نداری و گرسنگی صبر ورزد و از کسی وام نگیرد، آمادگی و قوت روحی فراوانی می‌خواهد، که فرد بایستی از نیازمندیهای ضروری خود چشم‌پوشد، اما زیر بار وام نرود.^۱

۱. بخاری، شماره ۲۲۸۹.

۲. بخاری، شماره ۲۲۹۸. مسلم، شماره ۱۶۱۹.

بالا تر از این، رسول خدا ﷺ از بعضی از یارانش انتظار داشت که دارای همتی آنچنان عالی و بلند باشند که به هیچ وجه از کسی چیزی طلب ننمایند، که بدهی گرفتن هم جزو آن بود. اما این همت بلند فقط منحصر گروه خاصی بود. چون تنها گروه اندکی توان تحمل این را داشتند. با هم به این حدیث گوش فرا دهیم.

از عوف پسر مالک اشجعی منقول است، گوید: گروهی از ما نه یا هشت یا هفت نفر، در خدمت رسول خدا بودیم. فرمود: آیا دست بیعت به رسول خدا نمی‌دهید؟ عرض کردیم: بر چه چیزی با تو بیعت کنیم. فرمود: «بر اینکه فقط خدا را پرستش کنید و برای او شریک و همباز قرار ندهید، و نمازهای پنجگانه را اقامه نمایید و از من اطاعت ورزید. - سپس کلمه‌ای به صورت مخفی و نیمه آشکار بر زبان آورد فرمود: - و هرگز از کسی چیزی نخواهید». عوف گوید: بعضی از این افراد را می‌دیدم که هرگز از هیچ احدی چیزی طلب نمی‌کردند. حتی اگر روی اسب بودند و عصای دستشان بر زمین می‌افتاد، خود پیاده می‌شدند و آن را برمی‌داشتند و از کسی مساعدت نمی‌گرفتند.^۲

د: پرورش بر بخشش و عطا

در حدیث شریف روایت شده از عبدالله فرزند عمر (رضی الله عنه) آمده است که رسول خدا ﷺ در حالی که بر منبر ایستاده بود، و از موضوع صدقه و فضل عفت بر دست نیاز به سوی دیگران دراز کردن، سخن می‌راند، فرمود: «دست بالا از دست پایین بهتر است، دست بالا بخشنده و دست پایین طالب و گیرنده است».^۱

۱. نماز نخواندن رسول خدا بر جنازه بدهکار فقط خاص مرحله زمانی مورد بحث ما بوده است، زیرا وقتی که مرحله فتح و ظفر فرارسید. فرمود: من برای مؤمنان از نفس خودشان اولی‌تر هستم. چنانکه ان شاء الله در باب آینده از آن سخن خواهیم راند.

۲. مسلم، شماره ۱۰۴۳.

رسول خدا ﷺ تمامی سعی و تلاش خود را مبذول می داشت تا دست تمامی مسلمانان دست بالا باشد و از راه ابراز تنفر از گدایی و تقویت حس صدقه دادن در افراد، ولو بسیار ناچیز و کم ارزش، آنها را دعوت به انفاق و ایثار و استغنا می نمود. در حدیث عدی پسر حاتم آمده، می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «هرکس می تواند خود را - ولو به وسیله يك دانه خرما - از آتش جهنم نجات دهد. پس این کار را بکند».^۲

محض بودن مسلمان در زمره بخشنندگان صدقه - ولو اینکه صدقه اش قلیل و ناچیز باشد - خود دلیل بر این واقعیت است که در صف بخشنندگان و بخش مثبت جامعه قرار دارد نه در صف گدایان و بخش منفی جامعه و هرچه تعداد نیازمندان کمتر باشد، نشانه رفعت و بلندی سطح اقتصادی جامعه است. این پرورش دلسوزانه رسول خدا ﷺ سرانجام ثمرات و فواید خود را بخشید. تا آنجا که ثمره آن به حدی از تکامل رشد رسید که تصور آن جز در جامعه اسلامی امکان ندارد.

وقتی از تو می خواهند در يك کار خیر و انفاق شريك و سهیم باشی ولی تو هیچ چیز نداشته باشی، آیا مشارکت در چنین صورتی ممکن است؟ قطعاً نه. چون معلوم است فاقد چیزی هرگز بخشنده آن نخواهد بود.

اما اصحاب بزرگوار رسول الله ﷺ هرچند فقیر و ندار بودند، مع الوصف روشی برای انفاق یافته بودند! بهتر است سر رشته کلام را به حضرت ابومسعود انصاری بسپاریم که او خود مسأله را برای ما تعریف کند.

ابومسعود گوید: «عادت رسول الله ﷺ چنین بود که هرگاه به صدقه دستور می داد، یکی از ما (فقرا) را به بازار می فرستاد تا در مقابل مدی از طعام، بار و محموله دیگری را برایش حمل کنیم ... که گاهی اوقات سرمایه شخصی عامل به صد هزار می رسید. و ما او را می دیدیم که حمالی می کرد.

۱. مسلم، شماره ۱۰۳۳.

۲. مسلم، شماره ۱۰۱۶.

ابومسعود انصاری (رضی الله عنه) می فرماید: خیلی وقته رسول خدا ﷺ ما را امر به صدقه می کرد، اما عده ای چیزی را برای بخشیدن گیر نمی آوردند. لذا به بازار می رفتند و در آنجا - در مقابل کارمزد - به حمالی می پرداختند... گاهی مقدار این کارمزد مدی از جو یا خرما بود. آن را برمی داشتند و برای صدقه به خدمت رسول خدا می آوردند.^۱

با این روش حکیمانه و شرافتمندانه کسانی که فاقد سرمایه بودند به جای گدایی و دراز کردن دست نیاز به سوی دیگران، به عنصر فعال و مطلوب جامعه تبدیل می شدند و از دسترنج خود ارتزاق می نمودند.

این تربیت بی نظیر راه را برای تمامی افراد باز می کرد که به عنصر فعال و بخشنده تبدیل شوند و به آن «بد علیایی» مبدل گردند که رسول خدا از آن سخن می راند. متن حدیث به روایت نسائی چنین آمده: «به بازار می رفت و بار بر پشت حمل می کرد».^۲

این تواضع، عزت و شرافت در شرایطی حاصل گردید و در جامعه ای به وقوع پیوست که حتی صنعتگری به عنوان شغلی پست نظاره می شد، تا چه رسد به حمالی و بار بر دوش کشیدن که در واقع آن روز، شغل بردگان بود.

آیا این يك تغییر عمده در بنیانهای اجتماعی محسوب نمی گردد؟! بلی این تغییر محصول اسلام بود و اما دنباله حدیث: «بعضی از آنها دارای صد هزار بودند» و در روایت نسائی: «او آن روز هیچ چیز نداشت». این دو جمله بیان می دارند که این نسل به فضل و برکت اسلام و در سایه پرورش ایمانی توانست این تغییر بنیادین و اصیل را در ریشه و بنیان جامعه، و در همه ابعاد و میادین آن بوجود آورد، که میدان اقتصادی آخرین این میادین بود، که فرد بار بر دوش حمل می کرد و کرایه حاصل از آن را به عنوان صدقه خدمت رسول الله ﷺ می آورد.

۱. بخاری، شماره ۲۲۷۳ و ۱۴۱۷ و مسلم، کتاب الزکات، شماره ۷۲.

۲. فتح الباری ۴/ ۴۵۰.

درحالی که خود او در همان حال دارای سرمایه شخصی صد هزاری بود .
این بود نشانه‌ها و علائم پرورش اقتصادی که رسول خدا اصحاب را بر آن
تربیت کرد و در سایه این پرورش توانستند این مرحله سخت را با موفقیت پشت سر
بگذارند . بر مسلمانان فعال امروز هم لازم است عین این تعالیم و مصادیق را دوباره
زنده کنند ، اگر بخواهند برای بار دیگر نقش خود را در جهان ایفا کرده و برای ادای
وظیفه خود بپا خیزند .

باب سوم

مرحله سوم: انتشار دعوت

این مرحله با صلح حدیبیه - که در ماه ذی القعدة سال ششم هجری منعقد گردید - شروع می شود و با وفات رسول خدا ﷺ خاتمه می یابد .

قبلاً دیدیم که چگونه در مرحله اول ساختمان «قاعده صلبه» تکمیل و تشکیل گردید که بعدها بر پایه آن دولت پر اقتدار مدینه تأسیس شد .

کما اینکه در مرحله دوم تمامی تهاجمات دشمنان خنثی شده و آرزوی شوم آنها به زباله دان تاریخ فرستاده شد ... و قویترین و آخرین حملات آنها که در تجمع قوای شرك و نفاق و یهود و قبایل متجلی بود و جیش احزاب را تشکیل داد ، چگونه به یأس و ناامیدی منجر گردید و هنوز این مرحله به اتمام نرسیده بود که قبضه امور مدینه و اطراف آن کاملاً به دست مسلمین و رسول الله افتاد .

بعد از این دو مرحله ، اینك می توانیم به مرحله سوم و نهایی فراخوانی که موسوم به «مرحله انتشار دعوت» است ، بپردازیم

در این مرحله تمامی سرزمین شبه جزیره به دست مسلمانان افتاد و دعوت اسلامی روز به روز گسترش یافت ... تا شعاع نور آن به تمامی دنیا برسد و در هر جایی که آبادانی باشد ، نفوذ کند .

فصل اول

وضعیت سیاسی و نظامی

در این فصل وضعیت سیاسی و نظامی مکه را در سه مقطع مورد بحث قرار

می‌دهیم.

۱- صلح حدیبیه.

۲- بعد از صلح.

۳- فتح مکه و بعد از آن.

۱- صلح حدیبیه

درست بعد از سپری شدن يك سال کامل از جنگ احزاب، رسول خدا ﷺ قصد و عزم خود را بر انجام عمره آشکار ساخت و برای این منظور فراخوانی عمومی اعلام کرد و تمامی مردم را به مشارکت در آن فراخواند.

دعوت‌شدگان به این سفر زیارتی عبارت بودند از: اهالی مدینه - اعم از مهاجرین و انصار - و سایر اعرابی که تازه به دین اسلام گرویده و در اطراف مدینه مستقر شده بودند. از قبایل غفار، مزنیه، جهینه، اشجع، اسلم و دیل.^۱

۱. به تفسیر علامه ابی سعود سوره فتح مراجعه کنید.

صرف نظر از قوت ایمان و التزام دینی - بنا به اسباب و دلایلی - برآوردهای کلی و عمومی حاکی از خوشبینی نسبت به شرکت وسیع و گسترده افراد در این عمره نبود زیرا:

۱- جنگ و خونریزی بین او علیه السلام و قریش هنوز ادامه داشت. تنها در دو سال قبل قریشها در دو مورد (احد و خندق) به قصد نابودی و ریشه کن کردن اسلام به مدینه یورش آورده بودند. و رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه به قصد عمره به عنوان مقابله و تحدی قریش تلقی می گردید. لذا احتمال درگیری و بروز جنگ بسیار قوی بود.

۲- تمام قبایل عرب از قریش می ترسیدند و می خواستند با آنها وارد جنگ و خونریزی نشوند. تا آنجا که وقتی نمایندگان بنی عبد بن عدی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و دین اسلام را پذیرفتند، یکی از شروطی که با رسول الله بستند این بود، که با قریش وارد درگیری و کارزار نشوند. از جمله گفتند: ای محمد ما اهل حرم و ساکن آن هستیم و از جمله عزیزترین ساکنان آن می باشیم. ما هرگز قصد جنگ با شما را نخواهیم کرد. و تو و کسانی که از تو هستند و تو از آنان هستی را دوست داریم. و اگر با قبایل و اقوامی غیر از قریش به جنگ پردازی، ما در کنار تو خواهیم بود، اما حاضر به جنگ با قریش نیستیم ...

بعد از قبول این شرط ایمان آورند. اگر جنگی درمی گرفت حتماً با قریش می بود که بسیاری از قبایل از درگیری با ایشان اصلاً خوششان نمی آمد.^۱

۳- قوت رزمی و توان حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله لایزال از دید بسیاری از افراد ناچیز و کم جلوه می نمود. بنابراین اگر جنگی روی می داد، طبق محاسبات مادی پیروزی از آن گروه نیرومندتر بود ...

به این دلایل، و دلایل دیگری فراخوانی عمومی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان منافقین^۲ و قبایل تازه مسلمان مستقر در اطراف مدینه گوش شنوایی نیافت. زیرا هر

۱. طبقات ابن سعد ۱/ ۳۰۶.

۲. از منافقین تنها جد پسر قیس - او هم برای منظور و مطلب خاصی - در آن شرکت و در هنگام بیعت به رسول خدا بیعت نکرد.

دو گروه انتظار فرجام بدی از این فراخوانی عمومی داشتند. قرآن کریم نظر و اندیشه پنهانی هردو گروه را برای ما توضیح داده است. درباره منافقین می فرماید:

﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنُّ السَّوِّ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوِّ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (فتح: ۶)

«و عذاب می دهد منافقان مرد و زن را و همباز قراردهندگان مرد و زن را، آنهایی که نسبت به خداوند سوء ظن و گمان بد دارند. دایره بدی آنها را احاطه کرده و خشم و لعنت خداوند بر آنهاست. و برای آنها جهنم را مهیا کرده که بد جایگاهی است.»

و نسبت به اعراب فرموده:

﴿سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْنَا يَقُولُونَ بَالَيْسَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا. بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنُّ السَّوِّ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾ (فتح: ۱۱-۱۲)^۱

«بازپس ماندگان عربهای بادیه‌نشین به تو خواهند گفت: اموال و خانواده ما را به خود سرگرم و مشغول داشت. برای ما آموزش بخواه، ... آنان به زبان چیزی را می گویند که در دلشان نیست. بگو چه کسی می تواند کمترین کمکی در برابر خدا به شما بکند، اگر بخواهد به شما زبانی یا سودی برساند. بلکه خداوند آگاه به هر آن چیزی است که می کنید. بلکه گمان می بردید که رسول خدا و همراهانش هرگز برنمی گردند به سوی خانواده خویش، این گمان در دل شما مزین گشته بود و گمان بد می بردید و مردمان تباه‌کار و بی سودی بودید».

۱. سوره فتح، آیات ۱۱-۱۲ در تفسیر صفوة التفاسیر به نقل از تسهیل در علوم القرآن فرموده: اعراب دیدند که با بسیاری از قریش و غیر هم مواجه خواهند شد. لذا از خروج - با رسول الله برای جهاد - امتناع کردند و ایمان در قلوب آنها هنوز به خوبی مستقر و متمکن نگشته بود.

بدینگونه آیات مبارکه قرآن کریم از آنچه که در درون دلهای منافقین وجود داشت - مبنی بر اینکه در آینده نه چندان دور، قریشیها مسلمین را ریشه کن خواهند کرد و هیچ فردی از آنها به خانه و کاشانه خود برنخواهند گردید - پرده برمی دارند. رسول خدا ﷺ در اول ماه ذی القعدة سال ششم هجری، همراه با هزار و چهارصد نفر از مهاجرین و انصار و گروهی از قبایل عرب به منظور ادای عمره از مدینه خارج، و راهی مکه گردید.

عمره یا غزوه (جنگ)؟

بعضی از سیره نویسان از این بحث تحت عنوان «غزوه حدیبیه» یاد کرده اند. از جمله ابن حزم اندلسی و ابن کثیر دمشقی ... ولی آیا براستی این رویداد غزوه بود؟ آنچه از تتبع روایات و وقایع و ظاهر قضیه برمی آید اینکه، رسول خدا اطمینان کامل داشت که قریش هنوز به عنوان سدی سر راه دسترسی او به قبایل و افراد قرار دارند و نمی گذارند دعوت اسلامی به گوش مردم برسد. لهذا لازم بود به هر وسیله ای این مانع برداشته شود و زمینه ابلاغ رسالت اسلام به جهانیان فراهم گردد و احتمال می رفت ملاقات بین طرفین (مسلمانان و قریش) در اثنای مراسم عمره، زمینه ای برای شکستن و از سر راه برداشتن این مانع و امکان انعقاد پیمان مصلحه بین طرفین را بوجود آورد.

به همین علت رسول خدا تمامی اسباب دال بر صدق نیت خویش را فراهم آورد تا به قریش بفهماند که قصد ادای عمره دارد نه سر جنگ و تهاجم. از جمله این اسباب:

- ۱- احرام بستن او و یارانش.
- ۲- همراه خود بردن قربانی.
- ۳- در ماه ذی القعدة که یکی از ماههای حرام است و مردم در آن ماه اسلحه خود را بر زمین می گذارند و امنیت برای همگان فراهم است، از مدینه خارج گردید.

اما با وجود اینکه رسول خدا ﷺ از سر صدق و اخلاص قصد انجام فریضه عبادی عمره را داشت و به هیچ عنوان به فکر جنگ و قتال نبود، از طرف قریش تضمینی وجود نداشت که آماده صلح باشند و اقدام به جنگ با مسلمانان ننمایند؟

احتمال بروز جنگ در صورت اقدام قریش به آن، امری حتمی و اجتناب‌ناپذیر بود. به همین علت رسول خدا ﷺ جانب احتیاط را به کلی رها نکرد.

۴- تمامی اصحاب رسول خدا ﷺ احرام به عمره بسته بودند. این هم بر این واقعیت دلالت می‌کرد که مفهوم فراخوانی عمومی او چیزی وسیع‌تر از عمره بود. در حدیث متفق علیه منقول از قتاد آمده است که گوید: «همراه رسول خدا ﷺ از شهر مدینه خارج شدیم. تا به منطقه قاصه (دره‌ای در سه منزلی مدینه) رسیدیم. بعضی از ما احرام بسته بودیم و بعضی قصد احرام نکرده بودیم...»^۱. این دلالت دارد بر اینکه آنهایی که احرام بسته بودند، اصلاً به فکر انجام مراسم عمره نبودند، بلکه تنها قصد همراهی رسول خدا را داشتند. چون اگر قصد انجام عمره را داشتند در میقات و جایگاه آن احرام می‌بستند و ایستادن مغیره پسر شعبه پشت رسول خدا ملبس به اسلحه تمام عیار نظامی و کلاهخود بر سر به هنگام گفتگو و مباحثه با نمایندگان قریش، دلیل بر این بود که او احرام بسته بود.^۲

در حدیث مسلم آمده که رسول خدا ﷺ گروهی از اصحاب را - که ابوقتاده نیز جزو آنان بود - به يك مأموریت اطلاعاتی و تجسسی فرستاد و به ایشان فرمود: «تا آنگاه که به نزد من بازمی‌گردید، ساحل دریا را زیر نظر داشته باشید.» احتمال زیاد می‌رود، وظیفه این گروه ویژه عملیات تجسسی و اطلاعاتی بوده است.^۳

۵- بعضی از روایات نقل می‌کنند که رسول خدا ﷺ ۲۰۰ مرد جنگی سواره نظام همراه داشت.

۶- همچنانکه منقول است او فردی از خزاعه را به منظور تجسس و جمع‌آوری

۱. بخاری، شماره ۱۸۲۳ و مسلم، شماره ۱۱۶۹.

۲. بخاری، شماره ۲۷۳۱ و نزد ابن هشام، ج ۲/ ۳۱۳.

۳. مسلم، کتاب الحج، شماره ۶۰.

اخبار پیشاپیش خود می فرستاد.

آری، تمامی این امور بر این واقعیت دلالت دارند که رسول خدا ﷺ احتیاط لازم را به عمل آورده و خود را برای شرایط اضطراری و بروز جنگ آماده کرده بود... هرچند جز شمشیر سلاحی دیگر با خود حمل نمی کردند و گمان نمی رود که او ﷺ مایل به جنگ بود. و اگر گفته شود: پس چرا این مجموعه کثیر را با خود همراه کرده بود؟ در جواب گوئیم: برای اینکه از این طریق قریش را از فکر جنگ بازدارد. چون اگر قریش تعداد آنها را ناچیز می دید. احتمال هجوم به او و یکسره کردن کارش خیلی بیشتر بود.

علاوه بر همه موارد فوق، رسول خدا خطاب به یارانش هنگامی که شترش دفع مدفوع کرد و از راه رفتن باز ایستاد و مردم حرفهایی بر زبان راندند، فرمود: «آن کسی که فیل را از راه رفتن به سوی مکه باز داشت، شتر را از رفتن مانع شده است. قسم به خدا، اگر در طرحی که از حرمت خداوند تعظیم به عمل آمده باشد با من مصالحه کنند با آنان مصالحه خواهم کرد.»^۱

از مجموعه این روایات ملاحظه می شود که عمرهٔ حدیبیه يك عمره بود نه غزوه، اما در عین حال احتیاط لازم برای جنگ نیز در نظر گرفته شده بود.

عقد صلح

رسول خدا ﷺ و همراهانش در جایگاهی نزدیک مکه بار و بنه خود را بر زمین انداخته و مستقر شدند. بین او و قریشها مذاکره و گفتگوهای صورت گرفت. سرانجام منجر به صلح حدیبیه گردید که بندها و مواد آن به قرار زیر است:

۱- انعقاد آتش بس بین مسلمانان و قریش به مدت ده سال تمام، که طی آن تمامی افراد در امنیت و آسایش خواهند بود و هیچ احدی حق تعرض به دیگری را به هیچ عنوان ندارد.

۲- هرکس از قریش بدون اجازه سرپرست و مولایش به نزد محمد رسول خدا بیاید، او موظف است وی را به ایشان برگرداند. اما اگر افرادی از هواداران رسول خدا ﷺ به قریش پناهنده شوند، ایشان ملزم به بازگرداندن آنان نیستند.

۳- هرکس به دلخواه خود بخواهد با رسول خدا عهد و پیمان ببندد آزاد است. و هرکس بخواهد با قریش عهد ببندد آزاد است. به دنبال این قرارداد طایفه خزاعه به هم پیمانی رسول خدا درآمدند. و طایفه بنوکر به عهد و پیمان قریش درآمدند.

۴- رسول خدا و همراهانش موظف هستند، امسال بدون انجام فریضه عمره برگردند و در سال آینده مشرکین از شهر مکه خارج شوند و مسلمانان به مدت سه شبانه روز در آنجا بمانند. مسلمانان حق حمل هیچ سلاحی جز شمشیر در غلاف را ندارند.

علی رغم عدم رضایت بسیاری از اصحاب به این شروط، چون در ظاهر حقوق آنها پایمال گردیده بود و بویژه در بند دوم که ابو جندل^۱ اولین قربانی آن بود و ابو بصیر^۲ دومین قربانی آن، اما با وجود این، نتایج و آثار آن بسیار ارزنده و بزرگ و به نفع مسلمانان بودند. همچنانکه خداوند منان در سوره فتح از این صلح به فتح و پیروزی یاد کرده است.

بعضی از آثار و نتایج مثبت این معاهده عبارت بودند از:

- ۱- اعتراف قریش به رسول خدا ﷺ و مسلمانان به عنوان يك نیروی واقعی موجود در صحنه اجتماعی شبه جزیره که به عنوان رقیب و منازع آنان مطرح بود.^۳
- ۲- باز شدن راه بر قبایل که در صورت تمایل به هر کدام از طرفین که بخواهند

۱. ابو جندل پسر سهیل پسر عمرو در اثنای نوشتن عهدنامه - که دستبند آهنی در دست داشت - بر مسلمین پناهنده گردید. رسول خدا خواست آن را از مفاد عهدنامه مستثنی کند. اما نماینده قریش تن به رضایت نداد. لذا ناچار او را به نزد قریش بازگرداندند.

۲. ابوبصیر از مکه فرار کرد و به مدینه پناهنده گردید. قریش کسی را به دنبال او فرستاد. رسول خدا او را به آنها تسلیم کرد، اما در راه از دست فرستاده های قریش فرار کرد و به ساحل دریا پناهنده گردید و در آنجا استقرار یافت و در آنجا جماعتی از فراریان مثل خود تشکیل داد که راه را بر قریش تنگ کردند. و آنها را مجبور کردند از این شرط خود تنازل کنند.

۳. سيرة الرسول، نوشته محمد عزت در ذره: ۲/ ۳۵۲.

ملحق شوند.

۳- هیبت و صلابت نیروی اسلامی مخصوصاً در قلوب منافقین و اعرابی که گمان می‌بردند دیگر مسلمانان به شهر برنمی‌گردن. و قلع و قمع خواهند گردید. و این امر تأثیر بسزایی در رشد و گسترش دعوت اسلامی داشت.

۴- مهمتر از تمامی این موارد اینکه رسول خدا ﷺ توانست به وسیله این صلح به هدفی که مدنظرش بود دسترسی پیدا کند، آنهم عبارت از عزل و کنار نهادن قریش از جهتی و ایجاد زمینه ارتباط با مردم از طرف دیگر بود. زیرا قریش همانند مانع و سدِ بزرگی از دسترسی او به مردم جلوگیری می‌کردند. این مسأله باعث گردیده بود که روند رشد دعوت اسلامی کُند شود و در بعضی موارد کاملاً تعطیل گردد. اما با این صلح وضعیت دگرگون شد و قریشها - اگرچه برای مدتی - از ایجاد مانع و سد بر سر راه دعوت اسلامی خودداری ورزیدند. بدین ترتیب دعوت اسلامی گامهای استواری به جلو برداشت. و این هم یکی از آرزوهای دیرینه رسول خدا ﷺ بود که قریش از مخالفت خود دست کشیده و اجازه دهد رسول با سایر قبایل به آزادی رابطه برقرار کند. زیرا در اثنای راه وقتی به او خبر دادند، قریش از مکه خارج گشته و قصد جلوگیری از ورود او به شهر را دارند، فرمود: «چه می‌شود، اگر قریش، من و سایر عرب را به حال خود رها کرده و مانع رابطه من با ایشان نگردند».^۱

این هدف مورد نظر رسول خدا و مطلوب او بود. چون قریش شدت با ارتباط او با سایر اعراب مخالفت می‌کردند که با صلح حدیبیه این مانع از سر راه برداشته شد.

این هم بخشی از حکمت و دوراندیشی و برنامه‌ریزی دقیق و دراز مدت رسول خدا ﷺ بود که از دید و تفکر اصحاب کرام جز حضرت ابوبکر مخفی و پوشیده بود. چنانکه این مطلب از موضع آنها بوقت انعقاد پیمان بخوبی روشن می‌گردد.

۱. سیره ابن هشام، ۲/ ۳۰۹. و در بخاری هم به شماره ۲۷۳۱ آمده است.

۲- رویدادهایی پس از صلح حدیبیه

الف: موضوع یهودیها:

یهودیها از تشریف‌فرمایی و استقرار رسول الله در مدینه به هیچ وجه خوشحال نبودند. اما چون کاری از دستشان برنمی‌آمد، ناچار برای مدتی سکوت اختیار کردند تا هنگامی که جریان نفاق در صحنه سیاسی مدینه پا به عرصه وجود نهاد. یهود آنها را در راستای نیل به اهداف شوم و خبیث خود استخدام کردند. و از طریق ایشان همواره در صدد وارد کردن ضربه بر پیکره اسلام بودند. اما این امر هم عطش یهودیها را فرو نداشت و نتوانستند برای مدت طولانی صبر پیشه کنند. این بود که اول یهود بنی قینقاع پیمان خود را نقض کردند و بعداً یهود بنی نضیر نیز راه آنان را دنبال کرده و نقض عهد نمودند. بعد از اخراج آنها از مدینه، سرانشان در خیبر تجمع کرده و قلعه خیبر به عنوان مرکز اساسی و اولیه یهود درآمد و تمامی دشمنیهای یهود با رسول خدا از آنجا سرچشمه می‌گرفت. نمایندگان خیبر بودند که به میان قریش و سایر قبایل رفته و آنها را به جنگ با رسول خدا تحریک کرده و به سوی مدینه سوق دادند. و حیی پسر اخطب - که یکی از سران بارز یهود بود و در میان احزاب شرکت داشت - نقش اساسی در تحریک یهود بنی قریظه برای نقض معاهده با رسول خدا ﷺ ایفا کرد که سرانجام باعث هلاکت و نابودی آنان شد.

بعد از انتهای جریان بنی قریظه، خیبر به کانون خطر و عداوت علیه اسلام مبدل گردید و رسول خدا همواره آنجا را بشدت زیرنظر داشت.

در ماه شعبان سال ششم هجری به رسول خدا خبر رسید که گروهی از بنی سعد بنی بکر در فلدک تجمع کرده و می‌خواهند به یهود خیبر مدد و یاری برسانند... رسول خدا ﷺ علی (رض) را برایشان فرستاد و او آنها را پراکنده و تار و مار کرد.

در شوال همان سال، بعد از کشته شدن رافع پسر اباحقیق، یهودیان خیبر اسیر پسر زارم را به عنوان فرمانده خود انتخاب کردند. او در میان قبایل غطفان و تمیم به گشت و گذار پرداخت و آنها را به جنگ علیه رسول خدا برانگیخت... خبر این توطئه و تحریکات به گوش رسول خدا ﷺ رسید. فوراً عبدالله پسر رواحه را

در رأس يك گردان به سوی آنان گسیل داشت. عبدالله اسیر را به قتل رسانید و تلاشهای او را ناکام گرداند.

بعد از این یهود قصد کردند تهاجم گسترده و عظیمی علیه مدینه شکل دهند. برای این منظور یهود خیبر از یهودیان فدک تیماء و وادی القری استعانت جسته و قصد نداشتند هیچ غیر یهودی با آنان در این جنگ سهیم باشد. چون تجربه تلخ جنگ احزاب را هنوز فراموش نکرده بودند.^۱

اما این امر که جز یهود در این تجمع قوا شرکت نداشتند و به دیگران اجازه ورود به صف خود را ندادند، مانع از این نشد که رابطه مستحکم و قوی خود را با قبیله عطفان حفظ نمایند.^۲

لازم به تذکر است که رسول خدا ﷺ، از بدو ورود به مدینه از تحرکات مکارانه و خبیث یهود بی خبر نبود و حرکات آنها را کاملاً زیر نظر داشت، ولی مشغول و درگیر بودنش با قریش با او اجازه نمی داد، عملاً با آنها وارد معرکه گردد و کارشان را یکسره کند. اما به دنبال صلح حدیبیه که حالت جنگ با قریش فروکش کرد، وقت تسویه حساب با خیبر (کانون تحریکات یهود) فرا رسید. این بود که بعد از بازگشت از حدیبیه تنها بقیه ماه ذیحجه و مقداری از ماه محرم، در مدینه اقامت ورزید. سپس در ماه محرم به قصد خیبر از مدینه خارج گردید.^۳

نکته جالب توجه اینکه تنها مجاهدینی که در حدیبیه در خدمت رسول خدا بودند، همراه او از مدینه خارج و راهی خیبر گردیدند. خیبر: مجموعه قلعه‌های متقارب و به هم پیوسته بود که یهودیها در آنها سنگر گرفته و تجمع کرده بودند. ... فتح و دستیابی به این قلعه‌ها کار ساده‌ای نبود. چون یهودیها تمامی قوای خود را در

۱. این طرح به پیشنهاد سلام پسر مشکم بود. واقدی ۲/ ۵۳۰.

۲. به نقل از کتاب من المعین اسیره، نوشته مؤلف ص ۳۴۵.

۳. آنچه ذکر گردید رواه ابن هشام در ج ۲/ ۳۲۸ بود. اما ابن سعد فرموده: خروجش به خیبر در ماه جمادی الاولی سال هفتم هجری صورت گرفت. طبقات، ج ۲، ص ۱۰۶. اما قول اول (ابن هشام) اصح است، چون پیغمبر به یهود فرصت نداد قوای خود را جمع و جور کنند.

آنجا متمرکز کرده بودند . وقتی قریش و سایر قبایل عرب خبر تهاجم رسول الله به خیبر را شنیدند بی صبرانه منتظر نتایج آن بودند . حتی بعضی از قبایل نسبت به پیروزی یکی از طرفین بر دیگری با هم گرو می گذاردند .

تهاجم رسول خدا ﷺ ، با به محاصره درآوردن قلعه ناعم آغاز گردید ... سپس قلعه ها یکی پس از دیگری به دست مسلمانان افتاد که آخرین آنها قلعه وطیع و سلاطین بود ... و با فتح این دو قلعه فتح خیبر تکمیل گردید . بعد از پایان جنگها ، یهود از رسول خدا ﷺ خواستند به آنها اجازه دهد بر زمین و باغهای خود بمانند . و نصف درآمد حاصله از آن برای مسلمین ، و نصف دگر برای آنان باشد . رسول خدا ﷺ به این معامله راضی گردید ، به شرط آنکه هرگاه از آنها بخواهد منطقه را ترک کنند .

فدک، وادی القری، و تیماء

وقتی رسول خدا ﷺ کار خیبر را یکسره کرد ، خداوند رعب و وحشت شدیدی در دل اهل فدک انداخت . لذا نماینده ای خدمت رسول خدا فرستاده و خواستار مصالحه گردیدند . نماینده آنان در خیبر به خدمتش آمد و یک نوع قرارداد مصالحه همانند مصالحه خیبر با آنها امضاء کرد . درآمد حاصل از آن مخصوص رسول خدا بود چون فدک از طریق جنگ و جهاد فتح نگشته بود . رسول خدا پس از خیبر راهی وادی القری گردید . یهودیان آنجا ... باتیراندازی از او استقبال کردند . رسول خدا ﷺ پرچم را به دست سعد پسر عبادہ سپرد ... سپس به جنگ با آنها پرداخت ... تا اینکه ایشان نیز شروط رسول خدا را پذیرفته و به مصالحه همانند مصالحه با اهل خیبر تن در دادند . وقتی یهود تیماء سرانجام یهود خیبر و فدک و وادی القری را شنیدند ، آنها نیز بر پرداخت جزیه و حفظ سرمایه و اموالشان در دست خود با رسول خدا مصالحه کردند .^۱ و بدین ترتیب شبه جزیره از شر یهود پاک گردید .

ب: غزوات و سریه‌های پی‌درپی

بعد از فتح مراکز یهود و یکسره کردن کار آنها، هنوز رسول خدا ﷺ در مدینه نفس آسوده‌ای نکشیده بود و هنوز استقرار و آرامش بال خود را بر شهر نگسترانده بود که به او خبر دادند، قبایل بنی محارب و بنی ثعلبه از غطفان نیروهای خود را جمع‌آوری کرده و قصد تهاجم بر مدینه را دارند. رسول الله همراه چهارصد نفر از یارانش به‌سوی آنها شتافت و در جایی به‌نام نخل مستقر گردید. نخل جایگاهی بود از سرزمین نجد و جزو سرزمینهای متعلق به غطفان. در آنجا با انبوهی از رزمندگان قبایل مواجه گردید. طرفین به هم نزدیک شدند. اما جنگی درنگرفت، هردو طرف یکدیگر را ترسانیدند تا آنجا که رسول خدا ﷺ و همراهانش نماز خوف خواندند. اما قبل از درگیری طرفین منصرف گشته و هریک به اماکن خود برگشتند.^۱

در ماه شعبان سال هفتم هجری رسول خدا ﷺ سه گردان به شرح زیر به اطراف روانه کرد:

۱- گردانی به فرماندهی حضرت عمر ابن خطاب به منطقه تربة^۲ به سوی قبله هوازن.

۲- گردانی به فرماندهی حضرت ابوبکر صدیق به‌سوی بنی کلاب در نجد منطقه فربه.

۳- گردانی به فرماندهی بشیر پسر سعد به‌سوی بنی مره در فدک.

در ماه رمضان همان سال گردانی به فرماندهی غالب پسر عبدالله لثی به سوی بنی عوال و بنی عبد بن ثعلیه در میفعه منطقه نجد گسیل داشت. در ماه شوال بشیر پسر سعد را به فرماندهی سریه‌ای به‌سوی رعن و جبار از غطفان گسیل داشت. در ماه ذی‌القعدة عمره القضاء صورت گرفت. در ماه ذی‌الحجه سریه‌ای به فرماندهی ابن ابی العوجاء به‌سوی بنی سلیم گسیل داشت. در ماه صفر سال هشتم هجری

۱. این غزوه به ذات الرقاع مشهور است. در زمان وقوعش اختلاف است. اما من در اینجا با استناد به بخاری و ابن‌القیم در زاد المعاد آن را نقل کرده‌ام. برای تحقیق آن به کتاب من معین السیره مراجعه کنید.

۲. تربة به فاصله دوری چهارشب راه از مکه در جهت صنعاء واقع شده است.

سریه‌ای به فرماندهی غالب پسر عبدالله لیشی به سوی بنی ملوح در کدید گسیل داشت. در همان ماه (صفر) سریه دیگری به فرماندهی همان - (غالب) - به سوی بنی مره در فدک گسیل داشت. در ماه ربیع الاول سال هشتم هجری سریه‌ای به فرماندهی شجاع پسر وهب به سوی بنی عامر در منطقه سئی گسیل داشت.^۱

در همان ماه سریه‌ای به فرماندهی کعب پسر عمیر به طرف ذات اطلاق در آن سوی وادی القری گسیل داشت. سپس سریه موته در ماه جمادی الاولی سال هشتم هجری به سوی روم گسیل گردید. پس از آن سریه‌ای به فرماندهی عمرو پسر عاص به طرف ذات السلاسل و آنسوی وادی القری به سوی جمعی از طایفه قضاعه فرستاد گسیل این سریه در ماه جمادی الاخر بود. در ماه شعبان سال هشتم هجری سریه‌ای به فرماندهی ابوقتاده پسر ربیع انصاری به طرف خضره - که سرزمین قبیله محارب در نجد بود - گسیل داشت.

بدین شیوه تحرکات و عملیات سریع و وسیع و گسترده به همه اطراف انجام می‌گرفت و این بروشنی نشان‌دهنده بسط نفوذ و سلطه اسلام بر این مناطق است. و نشان می‌دهد که هراس و خوف از اسلام و اقتدار مسلمین در قلب همه این قبایل جاگرفته بود و هیچ کس جرأت چشم طمع دوختن به سرزمین اسلام، و یارای مواجهه با اسلام رابه خود نمی‌داد.

ج: فتح مکه و عواقب آن

عمرو پسر سالم خزاعی بخدمت رسول خدا ﷺ آمد و به او ابلاغ کرد که قبیله بنی بکر - هم‌پیمانان قریش - راه غدر و خیانت را در پیش گرفته و شبانگاه نزدیک آبی موسوم به «الوتیر» کمینی علیه ایشان نصب کرده‌اند. قریشیان نیز در این کار به مساعدت و همکاری آنها برخاسته و ساز و برگ نظامی و نیروی انسانی در اختیار

۱. چشمه آبی بود در سه مرحله مکه به طرف بصره.

آنان گذاشته‌اند. سپس اشعاری چند سرود و در آنها از رسول خدا تقاضای مساعدت و کمک نمود و تعهدات هم‌پیمانی را بیاد آورد از جمله:

یارب انی ناشد محمداً حلف ابیه و ابینا الا تلدا قد کنتم والدأ و کنا ولدأ
فانصر هداک الله نصرأ اعتدا وادع عبادالله یأتو مدداً ثمت اسلمنا فلم ننزع یدأ^۱
رسول خدا فرمود: «نصرت داده خواهی شد ای عمرو پسر سالم»

سپس دستور فرمود تا لشکر مجهز و آماده گردد و گفت: «خداوند! پرده بر چشمان قریش بکش تا مرا جز ناگهان و غافلگیر شده نبینند و از قصد و عزمم اطلاع پیدا ننمایند». دعای رسول خدا اجابت و مقبول واقع گردید. و قریش کاملاً غافلگیر گشت و تا رسیدن لشکر مسلمین به دروازه‌های شهر اصلاً کمترین اطلاعی از آن نداشت ... در مکه بانگ و ندا سر داده شد هر کس در خانه‌اش بماند و در را بر خود ببندد در امان است. هرکس به داخل حرم بیت‌الله پناه ببرد در امان است. هرکس به خانه ابوسفیان پناه ببرد در امان است ...

تعداد نفرات لشکر مسلمین ۱۰۰۰۰ نفر مرد جنگی آماده و مجهز و غرق در اسلحه مدرن آن روز بود ... رسول خدا ﷺ بدین ترتیب آنها را غافلگیر کرد تا اصلاً به فکر مقاومت و درگیری نیافتند. زیرا او خواهان خونریزی نبود، بلکه می‌خواست شهر مکه را بدون درگیری فتح کند.

در ماه مبارک رمضان سال هشتم هجری مکه فتح گردید ... گردانهای مسلمانان برای نابودی بتها و پاکسازی شهر از تمامی مظاهر بت پرستی راهی کوچه و پس کوچه‌ها و منازل شدند.

آوازه فتح مکه در سراسر شبه جزیره پیچید ... قبیله هوازن که در مجاورت قریش قرار داشت با شنیدن فتح مکه به تجمع قوا پرداخته و رئیس آنها مالک پسر عوف به فراخوانی افراد به جنگ علیه رسول الله ﷺ پرداخت. قبیله ثقیف از طایفه

۱. پروردگارا من به‌سوی محمد بانگ برمی‌آورم و پیمان پدر خود و پدر او را به‌یادش می‌آورم، براستی که ما ولد و شما والد بودید، سپس اسلام آوردیم. و از آن دست برنداشتیم، ما را یاری کن، خداوند تو را هدایت کند و بر بندگان خدا بانگ برآور که به مدد و یاری ما بیایند.

هوازن به صورت تمام عیار و قبایل نصر و جشم و سعد بنی بکر و گروهی از بنی هلال فراخوانی او را لبیک گفته و آماده نبرد با رسول خدا شدند ...

رسول خدا در پنجم ماه شوال سال هشتم هجری به طرف آنها به حرکت درآمد ... دو گروه در دره حنین رو در روی هم قرار گرفتند. سرانجام ظفر و پیروزی نصیب مسلمانان گردید و غنایم فراوانی از آنها به دست مسلمین افتاد. بعد از این فتح رسول خدا به مدینه بازگشت.

بدون شك اخبار و وقایع و رویدادهای شبه جزیره عربستان از مرزها فراتر رفته و به گوش رومیهای مستقر در دمشق و ... می رسید. به رسول خدا خبر دادند که هرقل لشکر عظیمی جمع آوری کرده ... و قبایل لخم و جذام و عامله و غسان را با خود هم آواز نموده و به سوی منطقه بلقاء پیشروی کرده اند. رسول خدا به فراخوانی افراد پرداخت. این فراخوانی در ماه رجب سال نهم هجری صورت گرفت، و به علت گرما و ضیق شدید، و شدت وضعیت، این لشکر «جیش العسره» نام گرفت. رسول الله ﷺ همراه با سی هزار رزمنده از مدینه خارج و راهی شام گردید و در منطقه «تبوك» موضع گرفت. در آنجا «ابن روبة» رئیس قبیله ایله به خدمتش آمد و پذیرفت که سرانه بدهد. سپس رسول خدا حضرت خالد پسر ولید را در رأس سربهای به سوی اکیدر دومه فرستاد. خالد او را نزد رسول خدا ﷺ آورد. رسول الله، از خونس درگذشت و بر پرداخت جزیه با او مصالحه نمود. سپس رسول الله ﷺ راهی مدینه گردید. در سال دهم هجری نیز بعضی از نمایندگان را به اطراف فرستاد. از جمله:

۱- حضرت خالد پسر ولید را به سوی طایفه بنی الحارث بنی کعب در نجران روانه کرد.

۲- معاذ را به یمن روانه کرد.

۳- سپس خالد و بعد از او حضرت علی را نیز راهی یمن کرد.

۴- آنگاه به تهیه مقدمات لشکر اسامه پرداخت.

این بود گوشه‌هایی از تحرکات نظامی رسول الله ﷺ در این مرحله اخیر. از آنچه ذکر کردیم، روشن می گردد که در این مرحله تحرکات نظامی

رسول الله ﷺ چقدر گسترده و وسیع بوده است. تا آنجا که در يك آن واحد، گردانها به جهات گوناگون روانه می گردید. و براستی ثمرات و نتایج این تحرکات بسیار محسوس بود، چون هنوز این مرحله به انتها نرسیده بود که تمامی شبه جزیره عربستان به حوزه اسلام درآمد.

فصل دوم

وضعیت سکانی

آوازه صلح حدیبیه در سراسر شبه جزیره پیچید و حتی از مرزها فراتر رفت. تأثیر بس عظیمی در امنیت عمومی مردم به شکل کلی داشت و زمینه مسافرت و نقل و انتقال را برای همگان سهل و آسان نمود.

بعد از این حادثه (صلح حدیبیه) شهر مدینه به مرکز فعال استقبال از واردین مبدل شد و تحرکات نظامی گردانهای اسلام گسترش فراوانی یافت. چنانچه در فصل پیشین توضیح دادیم.

آنچه در این فصل درصدد بحث از آن هستیم، کسانی هستند که در این مرحله به مدینه پیوستند و در آنجا استقرار یافتند. نکته قابل توجه اینکه شمارش یکایک افرادی که در این مرحله وارد مدینه گردیدند دشوار و غیر ممکن به نظر می‌رسد، لذا تنها به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- «نعم پسر عبدالله النحام» از کسانی بود که در اسلام سبقت داشت. وقتی مسلمین به مدینه هجرت کردند. او هم قصد هجرت نمود، اما افراد قبیله‌اش پیرامون او گرد آمده و گفتند: «به هر دینی که آرزو داری معتقد باش، اما نزد ما بمان، پافشاری اعضای قبیله بر ماندن او میان ایشان بدین سبب بود که او به بیوه زنان و یتیمان بنی عدی مساعدت و یاری می‌رساند. طبق درخواست ایشان تا سال هشتم هجری در مکه ماند. سپس همراه ۴۰ نفر از مردان قومش راهی

مدینه گردید.^۱

۲- رسول خدا ﷺ بعد از بازگشت از حدیبیه عمرو پسر امیه را نزد نجاشی فرستاد و از او درخواست کرد جعفر پسر ابی طالب و همراهانش را به مدینه برگرداند. نجاشی هم این خواسته رسول خدا را لایک گفت.

در اینجا سوالی مطرح است و آن اینکه بازگشت این مهاجرین به مدینه چرا تا این زمان به تأخیر افتاد و حال آنکه مسلمانان در مدینه قدرت را قبضه و دولت تشکیل داده بودند؟

به نظر من (ظاهراً) علت تأخیر مراجعت آنان، مساعد نبودن وضعیت امنیتی شبه جزیره، برای مسلمانان تا آن وقت بوده است. زیرا جنگ بین مسلمانان و قریش و مسلمانان و یهود بشدت ادامه داشت. علاوه بر آن بعضی از قبایل نیز طریقه غدر و خیانت را در پیش می گرفتند. و بدین شیوه بر مسلمانان ضربه می زدند همانند آنچه در یوم الرجیع و بئرمعونه روی داد.

لذا هنگامی که قریش کسانی نزد رسول خدا فرستادند و از او خواستند عثمان پسر عبدالله و حکم پسر کیسان را که بوسیله سریه عبدالله پسر حجاج به اسارت درآمده بودند، در مقابل اخذ فدیة آزاد کنند، رسول الله ﷺ قبول نکرد و فرمود: «ما فدیة را از شما قبول نخواهیم کرد و تا دو یار ما - سعد پسر ابی وقاص و عتبه پسر غزوان - برنگردند، آنها را در مقابل فدیة آزاد نخواهیم کرد. چون می ترسیم آنها را به قتل رسانده باشید. اگر چنین باشد ما نیز آنها را نخواهیم کشت. سرانجام سعد و عتبه برگشتند و ظاهراً تأخیر بازگشت آنها به علت گم کردن شتری بود که به خاطر پیدا کردنش تأخیر کرده بودند. رسول الله هم آن دو را در قبال فدیة آزاد کرد.»^۲

از این روایت برمی آید که شبه جزیره برای مسلمانان امنیت نداشت. لذا رسول الله نمی خواست جان مسلمانان مهاجر را به خطر اندازد و ماندگاری آنها در

۱. کتاب الاصابة و طبقات ابن سعد، ج ۴/ ۱۳۸ مراجعه کنید.

۲. سیره ابن هشام ۱/ ۴۰۶.

حبشه را بر بازگشت ترجیح می‌داد تا اینکه زمینه بازگشت فراهم گردید.

این است برداشت ما از علت تأخیر بازگشت آنها، خدا خودش بهتر می‌داند.

۳- همراه با جعفر و یارانش، اشعریها - ابوموسی اشعری و یارانش - نیز به مدینه هجرت کردند. اینک رشته سخن را به دست ابوموسی (رض) می‌سپاریم تا او واقعه را برایمان تعریف کند.

«به ما - که در یمن بودیم - خبر رسید، رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کرده، ما نیز به قصد هجرت به نزد او از یمن بیرون آمدیم. من و دو برادر بزرگترم - یکی ابوبرده و دیگری ابورهم - همراه جمعی که پنجاه و چند نفر (پنجاه و دو یا سه نفر از قوم اشعری) بودیم سوار کشتی شدیم تا به حبشه رسیدیم. جعفر پسر ابی طالب و همراهانش را دیدیم. آنها را از قصد خود آگاه کردیم. جعفر گفت: رسول خدا ما را به اینجا فرستاده و دستور داده در اینجا اقامت کنیم و شما نیز با ما در اینجا اقامت کنید. ما نیز با ایشان در حبشه اقامت کردیم. تا همگی با هم به سوی مدینه به راه افتادیم. ورود ما به خدمت رسول خدا همگام بود با بازگشت او از فتح خیبر، لذا از غنایم آنجا برای ما نیز سهم تعیین کرد - یا چیزی از آن را به ما بخشید - و به غیر از ما برای هیچ احدی از کسانی که در جنگ شرکت نکرده بودند، سهم تعیین نکرد.^۱ ابوموسی و همراهانش در بقیع بطحان جایگزین شدند.^۲

بدین ترتیب بعد از فتح خیبر دو مجموعه به مدینه رسیدند اولی مجموعه جعفر و یارانش،^۳ دومی مجموعه ابوموسی و همراهانش که بالغ بر ۵۰ نفر بودند.

۴- تقریباً در همان اوان گروهی سومی نیز به مدینه رسیدند.

ابن سعد فرموده: هنگامی که طفیل پسر عمرو دوسی اسلام را پذیرفت، قوم

۱. بخاری، شماره ۳۱۳۷ و مسلم، شماره ۲۵۰۲.

۲. بخاری، شماره ۵۶۷ و مسلم، شماره ۶۴۱.

۳. ابن هشام در ج ۲، ص ۳۵۹/ ۳۷۰ تعداد و تمام کسانی را که با جعفر به مدینه بازگشتند ذکر کرده، مردان ۱۶ نفر بودند که زن و بچه‌هاشان نیز همراه آنان بود، اضافه بر زنانی که همسرانشان در آنجا فوت کرده بودند مانند حضرت ام جبیر و دخترش.

خویش را به سوی آن فراخواند. آنها نیز اسلام آورده و همگی که هفتاد یا هشتاد خانوار بودند - و حضرت ابوهریره و عبدالله پسر ازهر دوسی نیز جزو ایشان بودند - راهی مدینه شدند. ورود ایشان به مدینه، مصادف با جنگ، رسول خدا ﷺ در خیبر بود. ایشان نیز به آنجا شتافتند، و در آنجا به خدمتش شرفیاب گردیدند. بعداً همراه او به مدینه برگشتند. طفیل عرض کرد: ای رسول خدا ما دوست نداریم از هم جدا شویم ... رسول خدا آنها را در «حرّة الدّجاج» مستقر گردانید.^۱

از این روایت استنباط می گردد که بلافاصله بعد از وصول خبر صلح حدیبیه به قبایل و افراد مسلمان (یا کسانی که قصد گرویدن به اسلام را داشته اند) خود را آماده سفر کرده و راهی مدینه شده اند و بر مدینه لازم بود مسکن و سایر نیازهای این تازه واردین را تأمین کند. بنابراین، به عقیده من فشاری که در این مقطع بر اهالی مدینه بود با فشاری که در بدایت هجرت به آنها رو آورده بود، شباهت زیادی داشت.

۵- بعد از وصول طفیل گروه ابو بصیر نیز که هفتاد نفر بودند به مدینه رسیدند. آنها کسانی بودند که قریش قبلاً کسانی جهت بازپس گیری ایشان نزد رسول خدا فرستاده بود و ان شاء الله در فصل آینده از آنان سخن خواهیم راند.

۶- بعد از آنان عمرو پسر عاص، خالد پسر ولید و عثمان پسر طلحه وارد مدینه شده و اسلام خود را اعلام کردند و برای ادای وظیفه و رسالت اسلامی خویش اعلام آمادگی نمودند ...

۷- خلاصه افراد فراوانی در این مقطع به مدینه هجرت کرده و در آنجا مستقر گردیدند. کثرت اهل صفة در این برهه دلیل این مدعا است. در بعضی از روایات ابوهریره آمده: تعداد اهل صفة در این مدت بالغ بر ۷۰ نفر بود و شکی در این نیست که تنها افراد مجرد در آنجا استقرار می یافتند.

۸- در فصل پیشین دیدیم که تعداد گردانهای اعزامی در این مقطع فراوان بود. بد نیست حدیث بریده را در این زمینه نقل کنیم.

۱. طبقات ابن سعد ۱/ ۳۵۳ و البدایة و النهایة ۳/ ۱۰۰.

بریده پسر حصیب می گوید: عادت رسول خدا ﷺ چنین بود که هرگاه لشکر یا سربیه‌ای به جایی می فرستاد، فردی را به عنوان فرمانده آن تعیین می کرد و او را به امور زیر توصیه می کرد:

«هرگاه با دشمنان مشرک مواجه شدی آنها را به سه چیز فراخوان. هر کدام از این سه چیز را قبول کردند از آنان بپذیر و از رویارویی با آنان اجتناب کن. اول ایشان را به اسلام فراخوان، اگر اجابت کردند از ایشان قبول و دست نگهدار. سپس ایشان را دعوت کن که به مدینه هجرت کنند و به آنان بگو اگر اسلام را قبول می کنند. هرچه برای مهاجرین هست برای آنان نیز می باشد. و هر مسئولیتی که بر مهاجرین هست بر آنان نیز صدق می کند. اگر از هجرت خودداری کردند به آنان بگو آنان نیز همانند سایر اعراب مسلمان هستند. حکم خدا که بر باقی مسلمانان جاری است بر آنان نیز جاری می باشد. اما سهمی در غنایم ندارند. مگر اینکه در جهاد شرکت ورزند ... اگر این را هم نپذیرفتند از ایشان بخواه که جزیه پردازند ...»^۱

به عقیده ما به موجب این تعلیمات که فرماندهان مسلمان آن را از رسول خدا دریافت کرده بودند، بسیاری از مردم در این مقطع به مدینه روی آورده و در آن یا اطراف آن استقرار پیدا کردند ...

بدین ترتیب کثرت جمعیت در مرحله قبل از فتح مکه در مدینه به اوج خود رسیده بود ...

۹- بعد از فتح مکه هجرت متوقف گردید. زیرا رسول خدا فرمود: «بعد از فتح هجرتی وجود ندارد». و آخرین فرد مهاجر حضرت عباس عموی پیامبر بود.

وضعیت منافقین در این مرحله: شوکت و اقتدار آنها فرو ریخت. و در مقایسه با دریای مسلمانان به افراد قلیل و انگشت شماری تبدیل شدند و نوایای خبیث آنها معلوم و مکشوف همگان شد، لذا تحرکات و فعالیت آنها به صورت چشمگیری فروکش کرد و در معرض توقف و رکود نهایی قرار گرفت.

فصل سوم

روند حرکت دعوت در مرحله سوم

در مرحله قبل دیدیم به خاطر عوامل و اسبابی که ذکر شد چگونه روند حرکت کند گردید. بعلاوه موانع و گردنه‌های سختی فراروی آن قرار داشت که عبور از آنها نیازمند تلاش فراوان و اتخاذ تصمیم جدی بود تا دعوت بعد از پشت سر نهادن آنها بتواند سیر طبیعی خود را ادامه دهد.

موانع: موانع فراروی دعوت در دو چیز متجلی بود:

۱- برتری قریش بر سایر قبایل عرب، و موضع دشمنانه و سرسختانه آن در قبال رسول خدا و دین جدید.

۲- پیمان محکم و استوار موجود بین یهود و منافقین که عامل پیدایش بسیاری از بحرانها بشمار می‌رفت. چنانکه توضیح دادیم - حتی نزدیک بود بعضی از آنها باعث نابودی مسلمین گردد از جمله توطئه‌ای که در اثناء جنگ خندق در بین یهود بنی قریظیه و احزاب انجام گردید.

لازم بود برای غلبه بر این دو عامل بازدارنده و از سر راه برداشتن شان راه چاره‌ای پیدا شود. رسول خدا ﷺ برای برخورد با دشمنان مکه (قریش) دو راه در پیش داشت: عمره یا جنگ (غزوه)، اما از روی حزم و دوراندیشی که از آن بهره‌مند بود، راه اول (عمره) را در پیش گرفت و زمان و مکان مناسب را برای این برخورد انتخاب کرد. زمان: ماه ذی الحجة و مکان: حرم امن خدا.

این بود که به قصد ادای عمره از مدینه خارج و راهی مکه گردید و آشکارا به همگان اعلام کرد که قصد ادای فریضه عمره را دارد و ابداً سر جنگ با کسی ندارد و برای اثبات صدق مدعایش قربانیهایی همراه خود داشت.

او از ته قلب خواهان انعقاد پیمانی با قریش بود تا در سایه آن بتواند فراخوانی خویش را به گوش سایر قبایل و اعراب برساند. به تعبیر دیگر، قریش را از میدان معرکه، دور نگاه دارد. این آرزوی بود که در قلب رسول خدا نقش بسته و خودش بدان تصریح فرموده بود. «چه می شود قریش را، که من و سایر اعراب را به حال خود واگذارند» و این آرزویی دیرینه در بند اول معاهده تحقق یافت.

اما مانع دوم: بعد از ازاله مانع اول، خداوند زمینه ازاله مانع دوم را نیز فراهم کرد و دیدیم که چگونه بعد از صلح حدیبیه، خیبر و فدک و تیماء... یکی پس از دیگری به دست مسلمانان فتح گردیدند و رسول خدا امکان یافت دعوت خود را از محدودیتهایی که آن را احاطه کرده بودند رها کند.

آثار عملی صلح حدیبیه

از جمله آثار بند اول معاهده این بود که موانع اتصال مسلمانان با مردم از میان برداشته شد و مسلمانان توانستند به دیدار دوستان و آشنایان مشرک خود بروند و برای اولین بار زمینه یافتند، افکار و عقاید خود را آشکارا به آنها عرضه بدارند و تصویری درست و روشن از اسلام به آنها ارائه دهند. تصویری که مدت زمان مدیدی بود طاغوتهای قریش از ابراز آن ممانعت کرده و در مقابلش ایستاده بودند و از مردم می خواستند چشمهای خود را در مقابل آن بسته و در گوشهای خود پنبه اندازند.

امام زهری (رحمه الله) می فرماید: «در تاریخ اسلام هیچ فتحی بزرگتر و مهمتر از آن صورت نگرفته بود. چون هرجا مسلمانان و مشرکین به هم می رسیدند، جز جنگ انتظار چیزی نبود. اما هنگامی که آرامش حاصل گردید و آتش بس برقرار شد و مردم از همدیگر امنیت یافتند و توانستند با همدیگر به گفت و شنود بپردازند. هر

خردمند و عاقلی که در این مقطع به اسلام فراخوانده شد، از سر تسلیم و اختیار آن را پذیرفت. تا آنجا که تعداد افرادی که طی دو سال بعد از صلح به اسلام گرویدند بیشتر از تعداد کل کسانی بود که قبلاً به اسلام گرویده بودند.^۱

در این مقطع پدر و پسر، برادر و برادر، همسایه و همسایه ... به دیدار همدیگر شاد می‌شدند. و مسلمانان بعد از رسانیدن کلام خدا و رسالت دین به گوش قریش آنها را متوجه کردند تا به خود آیند و در موضع خویش در قبال دین بیشتر فکر کنند.

و اما بند و شرط دوم:

شرط دوم معاهده صلح حدیبیه، باعث به هیجان آمدن خشم و غیرت مسلمانان گردید... و حضرت عمر را بر آن داشت، نزد حضرت ابوبکر، سپس نزد رسول خدا ﷺ برود و به او بگوید: «ای رسول خدا، مگر تو فرستاده خدا نیستی؟ فرمود: بلی. گفت: مگر ما مسلمان نیستیم؟ فرمود: بلی. گفت: مگر ایشان مشرک نیستند؟ فرمود: بلی. گفت: پس چرا ما تسلیم شروط آنها می‌شویم که پستی و بی‌غیرتی ما را دربردارد؟ فرمود: من بنده او هستم و هرگز امر او را مخالفت نمی‌کنم و او هم ما را ضایع نخواهد کرد...».

ظاهر این شرط نشان می‌داد که نسبت به حقوق مسلمین اجحاف صورت گرفته؟ و این کم‌توجهی به حقوق مسلمانان مخصوصاً وقتی آشکارا جلوه می‌نمود که ابوجندل در زنجیر از صف مشرکین فرار کرد و به رسول خدا پناهنده گردید، ولی به نزد مشرکین باز گردانده شد. رسول خدا ﷺ در همان حال می‌فرمود: «ای ابوجندل صبر و شکیبایی پیشه کن، خداوند متعال برای تو و امثال تو - از مستضعفین - مفر و فرجی حاصل خواهد کرد».

اراده خداوند حکیم و رحمان بر این قرار گرفت که دیری نپایید و مخرج و فرج مذکور حاصل گردید و داستان آن چنین بود: بلافاصله بعد از بازگشت رسول خدا از

حدیبیه و ورودش به مدینه، ابوبصیر که یکی از اصحاب محبوس بود از مکه فرار کرد و به مدینه آمد. قریش دو نفر را به دنبال او به مدینه فرستادند. آنها نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: آیا معاهده بین خود و ما را به یاد داری و بر آن استوار هستی؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «ای ابوبصیر برخیز با آنها برگرد، چون خودت می دانی ما با اینها معاهده ای داریم و ما خیانت و خلاف عهد را در دین خود جایز نمی دانیم. مطمئن باش خداوند بزودی گشایشی برای شما و امثال شما حاصل خواهد کرد. برخیز و به میان قومت برگرد».

گفت: ای رسول خدا مرا تسلیم مشرکین می کنی تا در دین مفتون واقع شوم؟ فرمود: ای ابوبصیر برخیز و با ایشان برو... ابوبصیر به دستور رسول خدا برخاست و با ایشان راه افتاد تا به منطقه ای به نام ذوالحلیفه رسیدند. برای غذا خوردن و استراحت نشستند. ابوبصیر به یکی از این دو مرد گفت: به خدا قسم شمشیر شما خیلی عالی و زیبا به نظر می رسد. آن مرد شمشیر خود را از غلاف بیرون آورده و گفت: بلی به خدا سوگند خیلی عالی است... ابوبصیر گفت: آن را به من نشان ده تا نگاهش کنم. آن مرد شمشرش را به او داد. ابوبصیر بر او یورش برد و او را از پای درآورد. دیگری نیز فرار کرد. و ابوبصیر تا مدینه او را تعقیب کرد. مرد قریشی به سرعت داخل مسجد گردید. وقتی رسول خدا او را دید گفت: «این مرد ترس شدیدی دیده است.» وقتی ابوبصیر نزد رسول خدا آمد گفت: ای رسول خدا، سوگند به خدا، تو ذمه خود را بری کردی و به عهد خود وفا نمودی و مرا به آنان تسلیم نمودی. اما من نخواستم در دین مورد فتنه واقع شوم و مورد تمسخر و بیهوده گویی آنها قرار گیرم.

رسول خدا ﷺ فرمود: «وای بر او جنگ افروز است. اگر کسی در این مطلب او را یاری دهد». مقصود رسول خدا از این جمله توصیف او به شجاعت و آمادگی برای نبرد و برافروختن آتش آن بود و جمله «اگر کسی او را یاری دهد» اشاره به این بود که مسلمانانی که این گفته رسول خدا به آنها می رسد لازم است که او را یاری دهند. (فتح الباری).

ابوبصیر وقتی گفته رسول خدا ﷺ را شنید، فهمید که او را به آنها برمی گرداند. لذا از مدینه خارج و راهی منطقه سیف البحر شد. این فرموده رسول خدا که به او گفته بود: «وای بر او...» به گوش مسلمانان در بند مکه رسید. آنها نیز به سوی ابوبصیر در منطقه الحیص روانه شدند و در آنجا قریب هفتاد نفر دور هم جمع گردیدند.

این گروه عرصه را بر قریش تنگ کردند. چون به هرکس از آنها دسترسی پیدا می کردند او را می کشتند و هر کاروانی بر آنها عبور می کرد، آن را قلع و قمع می کردند. لذا قریش ناچار دست به دامن رسول خدا شده و از او خواستند به دنبال آنها بفرستد و آنها را نزد خود مستقر گرداند و به او وعده دادند طلب بازگشت آنها را از او نکنند. رسول خدا ﷺ کسی را نزد آنها فرستاده و به مدینه بازگشتند.^۱

بدین وسیله قریش از شرطی که قبلاً بر آن اصرار فراوان داشت، تنازل کرد و رسول خدا را به صله رحم قسم داد مداخله کند و مشکل آنها را حل نماید.

نکته ای که در این بحث جای دقت و تأمل دارد، سرعت عمل و اقدام جسورانه ابوبصیر برای رهایی از دست مشرکین و تمسک و اعتصام او به دین است. بعد از این، دروازه مدینه بر مهاجرین گشوده گردید. هرکس می خواست می توانست مکه را ترک کرده و راهی مدینه شود... چنانکه عمرو پسر عاص، خالد پسر ولید و عثمان پسر طلحه (رضوان الله علیهم) و افراد بسیار دیگری اقدام به این کار نمودند.

یکی دیگر از آثار صلح حدیبیه، تفریغ رسول خدا ﷺ برای کارهایی دعوتی بود. گردانها را به اطراف می فرستاد، رهبری غزوات را برعهده می گرفت، نمایندگان را به سوی سلاطین می فرستاد و از نمایندگان و وفدهای دیگران استقبال می نمود. با توجه به این فواید، صلح حدیبیه برای مسلمانان يك فتح و پیروزی بزرگ بود.

از براء (رضی الله عنه) منقول است که می گوید: «شما می پندارید فتح بزرگ فتح مکه بود. بلی، در واقع فتح مکه بزرگ و عظیم بود. اما به نظر ما فتح اساسی در

روز بیعت رضوان (صلح حدیبیه) صورت گرفت.^۱

ابن مسعود گوید: «شما می‌پندارید فتح مکه پیروزی اساسی بود، ولی به نظر ما پیروزی بزرگ و اساسی در روز حدیبیه نصیب مسلمین گردید.»^۲

جابر گوید: «فتح بزرگ اساسی در روز حدیبیه نصیب مسلمین گردید.»
در صحیح مسلم آمده: وقتی سوره فتح بعد از صلح حدیبیه فرود آمد، رسول خدا ﷺ کسی را دنبال حضرت عمر فرستاد و وحی نازل شده را به گوش او رساند. عمر گفت: آیا براستی ای رسول خدا این صلح فتح است؟ فرمود: بلی.^۳

چه دلیلی روشتر و واضحتر بر فتح و پیروزی بودن صلح حدیبیه، از این که تعداد کسانی که در روز حدیبیه خدمت رسول خدا بودند از هزار و چهارصد نفر تجاوز نمی‌کرد و حال آنکه تعداد نفراتی که تنها بیست و دو ماه بعد برای فتح مکه در خدمت رسول خدا بودند، بالغ بر ده هزار نفر بودند، هرچند رسول خدا برای فتح مکه اعلام فراخوانی عمومی نکرده بود. این تغییر اساسی که طی این مدت کوتاه در وضعیت مسلمین حاصل گردید بیانگر اثرات مثبت و فواید ارزنده صلح حدیبیه است.

و اما فتح مکه

یکی از ثمرات و برکات فتح مکه، اسلام آوردن تمامی اهالی آن بود، جز اندک کسانی که آنها نیز بعدها ایمان آوردند. از جمله صفوان پسر امیه که از رسول خدا ﷺ خواست او را به مدت دو ماه مهلت دهد. فرمود: برو تا چهار ماه مهلت داری؟ ... «چون در پذیرش دین اکراه و اجباری وجود ندارد.

سؤال: آیا اسلام آوردن این افراد از روی قناعت و اختیار بود یا عامل زور و اکراه در آن دخالت داشت و تحت فشار و تأثیر و سلطه دین جدید مجبور به پذیرش

۱. بخاری، شماره ۴۱۵۰.

۲. این دو روایت در تفسیر ابن کثیر سوره فتح آمده‌اند.

۳. مسلم، شماره ۱۷۸۵.

اسلام شدند؟

در جواب می‌گوییم: رسول خدا وقتی به مردم مکه امان داد و فرمود: هرکس داخل حرم کعبه گردد در امان است و هرکس در خانه خود بماند در امان است... اعطای امان را مشروط به پذیرش اسلام ننمود و این خود بیانگر عدم وجود اجبار در قبول دین است. در يك تقسیم‌بندی کلی به هنگام فتح مکه سه گروه در آن سکونت داشتند:

۱- گروه مسلمانان مغلوب و فاقد قدرت که با واقعه ابوبصیر خداوند برای آنها فرجی حاصل کرد و راهی مدینه گشته و در آنجا به رسول خدا پیوستند.

۲- گروه دوم عامه مردم که هنوز بر عقیده شرك بودند و خواهان حفظ وضعیت موجود و استمرار سلطه سران قریش بر شهر بودند. اکثریت افراد این گروه در درون نسبت به حقانیت دین اطمینان حاصل کرده بودند، اما جرأت اعلام آن را به خود نمی‌دادند.

۳- گروهی که پرچم دشمنی و مخالفت با اسلام را حمل می‌کرد و تنها برای حفظ رهبری و زعامت پوچ خویش این همه عداوت را راه انداخته بود. همانند ابوسفیان و امثال او... و اغلب اینها نیز در درون خویش نسبت به حقانیت اسلام شکی نداشتند. چنانکه قرآن درباره آنها می‌فرماید:

﴿وَجَحَدُوا بِمَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾ (نحل: ۱۴)

«آنها (ستمگران) آیات و معجزات را انکار کردند. حال آنکه در دل از سر یقین به آنها اعتقاد داشتند».

وقتی مکه فتح گردید، عامه مردم به اسلام گرویدند زیرا سلطه طاغوتی قبلی نمانده بود که آنها را از پذیرش آن بازدارد. و نسبت به حقانیت آن نیز اطمینان حاصل کرده بودند... حتی بعضیها آرزو می‌کردند، ای کاش از دیروقت ایمان آورده بودند.

اما بزرگان قوم و زورمداران، هر يك از راهی و به وسیله‌ای نسبت به حقانیت اسلام و پذیرش آن به قناعت رسیده بودند که مجال تفصیل ذکر آنها نیست. بعدها هر يك در جای خویش تمام تلاش و جهد خویش را در راه خدمت به دین مبذول

داشتند تا موضع خصمانه قبلی خویش را جبران کنند.

پس زوری برای پذیرش اسلام در کار نبود ... و روشن ترین دلیل این مدعا مسأله ارتداد است ... زیرا وقتی قضیه ارتداد پیش آمد و قبایل دوباره به شرك برگشتند، اهل مکه بر اسلام خویش استوار ماندند.

بعد از فتح مکه و به اسلام گرویدن اهالی آن، سایر قبایل نیز یکی پس از دیگری اسلام را پذیرفتند ... زیرا تمامی اعراب به انتظار بودند که سرانجام جنگ و رویارویی رسول خدا و قریش به کجا ختم خواهد شد ... و بعد از روآوری قریش به اسلام ... سایر قبایل نیز اسلام آوردند.

بخاری به نقل از عمرو پسر سلمه می گوید: ... اتفاق می افتاد که کاروانی از کنار ما رد می شد، می پرسیدم چه خبر است؟ آن مرد کیست؟ می گفتند: او می پندارد که رسول خدا است و به وی وحی شده یا خداوند او را به فلان امر وحی کرده، من این گفته ها را در قلب خود حفظ می کردم و نگاه می داشتم. اعراب نیز منتظر فتح مکه بودند و در میان خود می گفتند: او را با قریش به حال خود رها کنید. اگر پیامبری صادق و مبعوث باشد بر آنها غلبه خواهد کرد. چون واقعه فتح مکه پیش آمد. همگی اسلام را قبول کردند. پدرم در رأس قومش و قبل از همه آنها، اسلام را پذیرفت و وقتی به میان آنها برگشت، گفت: «قسم به خدا، من از جانب پیغمبری بحق درستکار به سوی شما برمی گردم».^۱

امام ابن کثیر می گوید: اعراب منتظر فتح مکه بودند و می گفتند: اگر او مکه را فتح کند، فرستاده خدا است و ما به او ایمان می آوریم. لذا وقتی مکه را فتح کرد، گروه گروه دین اسلام را پذیرفتند و هنوز دو سال از آن نگذشته بود که شبه جزیره از لوث عقیده شرك آلود پاك گردید و تمامی قبایل - به لطف و کرم خداوند - دین اسلام را پذیرفتند.^۲

۱. بخاری، شماره ۴۳۰۲.

۲. تفسیر ابن کثیر، سوره نصر.

قاصدها و پیکها

وقتی رسول خدا از حدیبیه بازگشت (ماه ذی الحجه سال ششم هجری) فرستادگانی به سوی پادشاهان فرستاد و آنها را به پذیرش اسلام فراخواند. در يك روز واحد شش نفر از قاصدان رسول خدا ﷺ و حاملان پيك او در ماه محرم سال هفتم هجری راهی اطراف گردیدند.^۱

در صحیح مسلم به نقل از انس آمده: رسول خدا به سوی کسری، قیصر، نجاشی و سایر حکام جبار نامه فرستاد و همه را به اسلام فراخواند. توضیح اینکه این نجاشی پادشاه حبشه سوای نجاشی مؤمن و صالحی است که رسول خدا از دور بر او نماز خواند و اصحاب رسول خدا را جای داده بود.^۲

چنانکه ملاحظه می شود، رسول خدا بعد از بازگشت از حدیبیه بلافاصله شروع به دعوت پادشاهان و توسعه مدار فراخوانی خویش کرد. شایسته است در اینجا اسامی بعضی از پادشاهانی که به سوی آنها قاصد و پیک روانه شد اشاره نماییم:

- ۱- دحیه پسر خذافه کعبی را به سوی قیصر پادشاه روم روانه کرد.
 - ۲- عبدالله پسر خذافه سهمی را به سوی کسری پادشاه ایران روانه کرد.
 - ۳- عمرو پسر امیه ضمیری را به سوی نجاشی پادشاه حبشه روانه کرد.
 - ۴- حاطب پسر ابی بلتعہ را به سوی پادشاه اسکندریه روانه کرد.
 - ۵- شجاع پسر وهب اسدی را به سوی حارث پسر ابی شمر غسانی روانه کرد.
 - ۶- سلیط پسر عمرو عامری را به سوی هوذه پسر علی حنفی روانه کرد.
- اینها اولین گروه قاصدان رسول خدا بودند که بعد از آنها نیز کسان دیگری مرتب و متتابع به سوی امراء و پادشاهان فرستاد.^۳

متن تمامی نامه های ارسالی به سوی این پادشاهان دعوت به عبادت خداوند و دوری از شرك بود که برای نمونه متن نامه رسول خدا ﷺ به هرقل را در اینجا می آوریم.

۱. طبقات ابن کثیر، ۱- ۲۵۸.

۲. مسلم، - شماره ۱۷۷۴.

۳. طبقات ابن سعد ۱- ۲۵۸ و مابعد آن.

بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد رسول الله ﷺ به هرقل بزرگ و پادشاه روم. سلام خدا بر کسی که از هدایت تبعیت ورزد. اما بعد: من تو را به دین اسلام فرامی خوانم. مسلمان شو، محفوظ می مانی و خداوند اجر تو را مضاعف خواهد داد. اما اگر روگردان شوی و ایمان نیاوری، گناه خودت و تمامی اریسین^۱ بر گردن تو خواهد بود. ای اهل کتاب بشتابید به سوی کلمه‌ای که بین ما و شما مساوی است (و هر دو در مقابل آن مسئول هستیم) که جز الله خدای دیگری را نپرستیم و به او شرك نورزیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به عنوان رب و آقا (به غیر از خدا) نگیریم. اگر روگردان شوید، بگویید گواه باشید که ما مسلمان و تسلیم خدای خود هستیم.^۲

جواب پیغام رسول خدا از سوی این حکام، مختلف و گوناگون بود. کسری نامه او را پاره کرد، رسول الله نیز علیه او دعا کرد که خداوند سرزمین و ملک او را پارچه پارچه کند.^۳

بعضی سکوت اختیار کردند و بعضی برای رسول خدا هدایایی فرستادند. چنانکه در مسلم آمده: پیغام رسول خدا به تمامی پادشاهان ابلاغ گردید.^۴ همزمان با روانه شدن نمایندگان و قاصدان رسول خدا به سوی ممالک به منظور ابلاغ پیام رسول خدا به پادشاهان و امراء، گردانهای رزمی اسلام نیز در سرتاسر شبه جزیره در گردش بودند تا ضمن تبلیغ دین هرگونه حرکت خائنانه را سرکوب کنند.

بدین وسیله صلح حدیبیه به عاملی برای انتشار دعوت و رسیدن پیام آن به همه جهان منتهی شد و این پیغامها تأثیر فراوانی در جذب بسیاری از این حکام به اسلام داشتند که هم خود و هم ملتهاشان از سر اختیار و انتخاب به اسلام گرویدند.

۱. اریسین: عبارت از فلاحین و کشاورزان هستند.

۲. بخاری، شماره ۲۹۴۱ و مسلم، شماره ۱۷۷۳.

۳. بخاری، شماره ۴۴۲۴،

۴. برای تفصیل به طبقات ابن سعد مراجعه کنید ۱/ ۲۵۱ و ۲۹۰.

ارسال پیام به امراء تا هنگام وفات رسول خدا ﷺ به صورت جدی ادامه داشت.

وفدها (نمایندگان)

ابن اسحاق می گوید: همگی اعراب چشم به انتظار بودند که سرانجام جنگ بین محمد رسول الله ﷺ و قبیله قریش به کجا ختم می شود. زیرا قریش به عنوان پیشوا و راهنمای سایر قبایل مطرح بودند و ساکن بیت الله شریف خداوند، و از نیاکان اسماعیل بشمار می رفتند رهبران عرب هیچ کدام از این حقیقت غافل نبوده و آن را کاملاً درک می کردند در میان قبایل نیز تنها قریش بود که خود را آماده جنگ و کارزار با رسول خدا کرده و پرچم دشمنی با او را حمل می کرد و به دوش می کشید. وقتی مکه فتح گردید و قریش سر تسلیم فرود آورد، و اسلام آنها را تارومار کرد، سایر اعراب دریافتند که توان مقاومت در برابر رسول خدا ﷺ را ندارند لذا گروه گروه از هرسو به اسلام می گرویدند. چنانکه قرآن کریم از آن به عنوان

﴿يَذْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾ - (نصر) «دسته دسته به دین خدا وارد می شوند».

یاد می کند و نمایندگان قبایل از هر سو روانه مدینه شدند.

بحث از این نمایندگان به عنوان یکی از نتایج پربار حرکت دعوت و روند تکاملی آن مطرح است و سیره نویسان از سال نهم هجرت به سال «وفدها» تعبیر کرده اند و این تعبیری است که ابن هشام متمایل به آن بوده است.

ابن اسحاق گوید: وقتی مکه به دست رسول خدا فتح گردید و او از جنگ تبوک فارغ شد و قبیله ثقیف ایمان آورد و بیعت دادند، نمایندگان اعراب از هر سو راهی مدینه شدند.

ابن هشام فرموده: ابو عبیده برای من نقل کرد که ورود وفدها به مدینه در سال نهم صورت گرفت، لذا این سال به سال وفود مشهور است.^۱

واقعیت اینکه قسمت اعظم وفدها در سال نهم به مدینه آمدند. اما این بدین معنی نیست که قبل از آن وفدی به مدینه رو نکرده بود، چون قبل از آن، وفد مزینه و عبدالقیس و اشجع ... در سال پنجم هجری به مدینه آمده بودند که در فصل سوم باب دوم این بخش به آن اشاره کردم.

چنانچه وفد صداء بعد از بازگشت رسول خدا از جعرانه در سال هشتم به خدمت او آمد. چون بعضی از وفدها نیز همانند وفد محارب و خولان و بنی حارث بنی کعب و غامد تا سال دهم هجری به مدینه نیامدند.^۱

و وفد نجع در سال یازدهم، نیمه دوم ماه محرم به مدینه آمد که آخرین وفد بود.^۲ ابن سعد در کتاب طبقات، جلد اول به تفصیل به بیان این وفدها پرداخته و آنها را بالغ بر هفتاد وفد شمرده است. نکته شایان توجه اینکه انگیزه و هدفی که تمامی این وفدها را به مدینه کشاند، یکی نبود، بلکه همچنانکه مقدار آنها متکثر و فراوان بود، انگیزه آنان نیز فراوان بود.

بعضی از این وفود قبلاً اسلام آورده بودند و انگیزه آمدنشان تنها تجدید بیعت و پیمان بود.

بعضی مشرک بودند و برای اعلام اسلام خویش آمده بودند.^۳

بعضی فقط برای ابراز میل و رغبت خویش به قبول اسلام آمده بودند.

بعضی فقط تحت تأثیر شرایط وجو عمومی حاکم بر شبه جزیره آمده بودند.^۴

۱. طبقات ابن سعد / ۳۲۶.

۲. زادالمعاد ۳ / ۶۷۱.

۳. از جمله آنها وفد محارب که در سال دهم هجرت به خدمت رسول خدا ﷺ آمد. تعداد نفرات آنها ۱۰ تن بود در خانه رحله دختر حارث اقامت گزیدند. و حضرت بلال حبشی صبح و عشاء به نزد آنان می رفت. سرانجام همگی اسلام آوردند و گفتند مسئولیت قوم ما که نیامده اند به عهده خودمان. (طبقات ۱ / ۲۹۹).

۴. حادثه آتی صحت این مطلب را می رساند. واقدی می گوید: از ابی نعمان به نقل از پدرش - که از قبیله بنی سعد هزیم بود - منقول است. گوید: همراه گروهی از افراد قوم به خدمت رسول خدا آمدم، در شرایطی که رسول خدا سرزمینهای عربستان را فتح کرده و اعراب را رام خود نموده بود. مردم دو گروه شده بودند. یا از روی میل و رغبت وارد اسلام شده بودند یا اینکه از ترس شمشیر جرأت مخالفت نداشتند. (زارالمعاد ۳ / ۶۵۲).

و در میان آنها وفدهایی وجود داشتند که تا گردانهای رسول خدا بر آنها نتاختند و رسول خدا ﷺ به دنبال آنها نفرستاد به مدینه نیامدند.^۱

هرچند انگیزه و اهداف این وفدها مختلف بود، اما همگی در یک مسأله متحد و یک نظر بودند. آنهم ابراز ولاء و محبت برای اسلام و التزام به تبعیت از آن بود.

گروه گروه به دین خدا داخل می شوند

حرکت و روند دعوت بعد از فتح مکه، از تمامی موانع رهایی یافت. موانع مادی و نظامی و تقلیدی همگی فرو ریخته و نیروی مسلمانان به یگانه قدرت منطقه و شبه جزیره تبدیل گردید... مردم به چشم خود دیدند که این بتها نمی توانند کمترین سود و زیانی ببخشند و گردانهای عملیاتی رسول خدا همگی را از بیخ و بن ریشه کن کردند. اما آنها کمترین مقاومت از خود نشان نداده و هیچ تغییری در نظام هستی در نتیجه زوال آنها پدیدار نشد...! لذا پرده جهالت و نادانی از جلو چشمان آنان کنار زده، و اندیشه و تفکرشان از خرافات و اوهام چند صد ساله آزاد و رها گردید... و طغیان جاهلیت درهم شکسته و نابود گردید. به دنبال این تحول، این زمینه برای همگان فراهم گردید تا آینده روشن خود را ببینند و امکان رشد و آزادی تفکر برای آنان فراهم شد تا از غفلت رهایی یابند... و همگام با رفع موانع مردم دسته دسته به دین خدا روی آوردند.

امام ابن کثیر می گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ مکه را فتح کرد، مردم دسته دسته به دین خدا پیوستند و هنوز دو سال تمام از فتح مکه نگذشته بود که شبه جزیره عربستان طعم شیرین ایمان را چشید و از لوث شرك و بت پرستی پاک

۱. از جمله آنها بنی حارث بنی کعب، که رسول خدا ﷺ خالد پسر ولید را در رأس ۴۰۰ نفر از جنگاوران مسلمان در ماه ربیع الاول سال دهم به سوی آنها (نجران) گسیل داشت. به او فرمان داد آنها را به اسلام دعوت کند. خالد این کار را کرد. آنها هم دعوت او را استجابت کردند... و وفد خود را به سوی رسول خدا فرستادند. (طبقات ۱/ ۳۳۹) و همچنین قبیله صدهاء از جمله آنها بودند. (طبقات ۱/ ۳۲۶).

گردید و به حمد خدا پرچم اسلام در میان تمامی قبایل عرب به اهتزاز درآمد.

برای تعیین وسعت انتشار اسلام در دو سال بعد از فتح، کافی است نظری به مقدار کسانی که در حجة الوداع در رکاب رسول خدا بودند بیافکنیم که بالغ بر صد هزار نفر بودند، در حالی که دو سال قبل از آن، تعداد فاتحین مکه از ده هزار نفر بیشتر نبود.

نکته قابل توجه اینکه این پیشرفت عجیب و سریع اسلام ناشی از اکراه و زور نبود... زیرا اکراهی در دین وجود ندارد، بلکه فقط ناشی از يك عامل بود. آنهم گذشتن از موانع و گردنه‌های سر راه که قبلاً نمی‌گذاشتند دعوت اسلام به گوش مردم برسد. علاوه بر این، می‌توانیم ادعا کنیم که فرهنگ اسلام و آیات روح‌بخش قرآن قبلاً به گوش تمامی ساکنان شبه جزیره عربستان رسیده بود. قبل از اینکه زبانها لب به اعتراف و اقرار به آن بگشایند در دلها اثر و نفوذ کرده بود. حدیث عمرو پسر سلمه - که پیشتر آن را ذکر کردم - این تصوّر را به خوبی معلوم می‌کند که اخبار اسلام چگونه در تمامی شبه جزیره پخش می‌گردید و ورد زبان همگان بود. تا آنجا که نص آیات نازل شده را برای هم نقل می‌کردند. چه خوب است بار دیگر با هم به متن حدیث نظر افکنیم.

«... کاروانها از کنار ما عبور می‌کردند. می‌گفتیم: خبر چیست؟ و خبر این مرد چیست؟ می‌گفتند: می‌پندارد خداوند او را مبعوث کرده و به سوی او وحی فرود آورده یا خداوند به او وحی کرده و من این کلام را چنان حفظ می‌کردم که در عمق قلبم استقرار پیدا می‌کرد». آری، مردم اینچنین اخبار اسلام را دهان به دهان اعلام و پخش می‌کردند. حتی نصّ آیات را برای هم بیان می‌نمودند... عمرو پسر سلمه قبل از پذیرش اسلام قسمت زیادی از قرآن را حفظ کرده بود، در حالی که او آن هنگام بچه کوچکی بیش نبود.

بلی، بدین شیوه پیروزی و نصرت خدا فرارسید و مردم گروه گروه و دسته دسته به دین خدا پیوستند.

فراخوانی جهانی اسلام

در صفحات قبل دیدیم که رسول خدا ﷺ بلافاصله بعد از هموار شدن زمینه، دست به کار فراخوانی جهانی شد و همگام با طلوع سال هفتم هجری پیک‌های خود را توسط قاصدین به سوی امراء و پادشاهان روانه کرد.

جنگ مؤته واکنش رسول خدا علیه حارث پسر ابی شمر غسانی در مقابل کشته شدن حارث پسر عمیر قاصد رسول خدا توسط او بشمار می‌رفت. علاوه بر این، اولین تهاجم نیروهای اسلام به خارج از شبه جزیره عربستان در راستای رساندن دعوت خدا به همگان نیز بود. سپس جنگ تبوک پیش آمد. این جنگ بر همگان ثابت کرد که دعوت اسلام ثابت و استوار روند تکاملی و پیشرفت خود را ادامه می‌دهد و اندیشه «جهانی بودن دعوت اسلام» که در قلب یکایک مسلمین رسوخ کرده یک اندیشه ذهنی محض نیست، بلکه یکی از شاخصهای بارز دعوت بشمار می‌رود و همچنانکه در عمق دلهای مسلمانان ریشه دوانیده است، باید در صحنه عمل نیز تحقق پیدا کند.

این جنگ (تبوک) به تمامی اهداف خود نایل گردید... و روشن نمود که دین اسلام یک دین جهانی و فرا منطقه‌ای است و عملاً به اثبات رساند که تعامل و رفتار اسلام با اهل کتاب - آنهایی که خواهان ماندگاری بر عقیده خویش هستند - چگونه است و چگونه از آنها جزیه (سرانه) اخذ می‌گردد و در قبال پرداخت آن می‌توانند بر عقیده خویش استوار باشند.

از این توضیح روشن گردید که قبل از پیوستن رسول خدا ﷺ به «رفیق اعلی» تمامی اعراب تسلیم دین جدید شده و در مقابل آن به زانو افتاده بودند و خطوط محکم و استواری در راستای تبلیغ جهانی آن وضع گردیده بود و رسول خدا در شرایطی به «لقاء الله» پیوست و جان به «رفیق اعلی» تسلیم کرد که آگاهانه بر ارسال لشکر اسامه پافشاری و تأکید می‌فرمود... و بر همگان معلوم است که فرستادن لشکر اسامه به سوی روم قدم دوم بعد از تبوک در راستای جهانی کردن دعوت اسلامی بشمار می‌رفت.

ادامه کید و توطئه‌های خائنانه

علی‌رغم فتح مکه و خضوع قسمت اعظم شبه جزیره عربستان در برابر دولت اسلام، توطئه دشمنان علیه اسلام و مسلمین همچنان ادامه داشت. اقتدار دولت اسلام باعث ترس و تسلیم خائنان و منافقان نگردید، بلکه با اسلوب جدید و روش جدید - که با شرایط و اوضاع وقت تناسب داشت - به کار توطئه و حيله ادامه دادند.

اما موضوع نفاق و چهره منافقین در این مرحله برای همگان روشن گردیده، و بر هیچ احدی مخفی نبود، زیرا آنها رفتاری در پیش گرفته بودند که قابل اختفاء نبود. علاوه بر رفتار خودشان آیات قرآنی چهره خبیث آنها را به همگان نشان می‌داد و آنها را رو سیاه همگان می‌کرد. لذا در صدد برآمدند، مرکزی برای خود بوجود آورند تا در آنجا و دور از چشم دیگران توطئه‌های شوم خود را عملی کنند. بعد از تفکر فراوان و سعی زیاد گم شده خود را در تأسیس مسجدی یافتند تا آن را به مرکز فعالیت‌های خود درآورند... چرا مسجد؟ چون مسجد مکان عبادت است و آنها در آنجا به اقامه نماز خواهند پرداخت. خلاصه مسجد تأسیس گردید... و به منظور مخفی نگهداشتن خطوط نفاق و بهتر پیاده شدن نقشه‌هایشان، از رسول خدا دعوت به عمل آوردند تا آن را افتتاح کرده و در آن به اقامه نماز بپردازد... روزی که از او دعوت کردند او آماده عزیمت به جنگ تبوک بود... لذا به آنان وعده داد هنگام بازگشت، قبل از هر چیز به مسجد آنان روی آورده و در آنجا نماز بگذارد... اما هنگامی که او از تبوک باز می‌گشت، حضرت جبرئیل بر او فرود آمد و داستان مسجد را به او خبر داد و فرمان انهدام و سوزاندن آن را از سوی خداوند به او ابلاغ کرد. در این زمینه این دو آیه فرود آمدند:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾ (توبه: ۱۰۷-۱۰۸)

«و آنان که مسجدی ساختند برای ضرر زدن (به مسلمانان) و کفر و تفرقه بین

مؤمنین و برای کمین کردن آنان که از پیش با خدا و رسول او جنگ کردند در آن، و البته سوگند یاد می‌کنند که ما جز نیکی نمی‌خواستیم و خدا گواهی می‌دهد که محققاً آنان دروغگویانند. هرگز در آن اقامت مگزین، مسلماً مسجیدی که از روز اول بر تقوی تأسیس شده سزاورتر است که در آن اقامت‌گزینی، در آن مردانی باشند که پاک شدن خود را دوست می‌دارند و خدا پاکان را دوست می‌دارد.»

این موضوع (موضوع نابودی و تخریب مسجد ضرار) درس مهمی است در رابطه با شناخت و فهم موانع و گردنه‌هایی که سد راه فراخوانی می‌شوند. موانعی که آنچنان زیرکانه و آگاهانه طراحی می‌شوند که اصلاً بوی حيله از آنها به مشام نمی‌رسد و از طبیعت مکر کاملاً بعید جلوه می‌کنند و این خود بلایی خطرناک و جانکاه است، لذا بر مسلمانان واجب است از اوج آگاهی و فهم و دقت نظر برخوردار باشند تا عناوین و مظاهر فریبنده نتوانند آنها را فریب داده و حقایق امور را از آنها مخفی نگاه دارند.

این از طرفی، از طرف دیگر اگر دولت جلو نقشه‌های خائنانه و کیدهای شیطانی را سد نکنند... و مراکزی برای مبارزه با توطئه و خنثی کردن آن در دولت وجود نداشته باشد... بر یکایک افراد مسلمان واجب است، در اوج فهم و دقت و آگاهی باشند و اگر از قوت و اقتدار زیاد هم بهره‌مند باشند، نباید به اعتماد بر آن جانب احتیاط و حزم را رها کنند... چون نقشه و توطئه خائنانه غالباً توأم با دقت فراوان است.

اقتصاد و روند حرکت فراخوانی

هرکس در روند حرکت دعوت در مرحله مدینه دقت ورزد درمی‌یابد که وضعیت اقتصادی ثابتی در این مرحله بر روند حرکت حاکم نبود و به‌خاطر وقایعی که بر مسلمانان تحمیل می‌شد یا خود بدان اقدام می‌کردند، وضعیت اقتصادی ثابتی وجود نداشت. این بعد مهمی است که حرکت اسلامی به‌وسیله آن از سایر حرکات

امتیاز می‌یابد و باید در حول و حوش آن بسیار دقت و تفکر کرد و از آن فواید کلان گرفت. اما این عدم ثبات در وضعیت اقتصادی هرگز به معنای کم‌توجهی به اقتصاد نبود، زیرا جایگاه اقتصاد در حرکت و دعوت اسلامی بسی رفیع است و در عین حال این اهتمام بدان داده نمی‌شود که بر حرکت حاکم گردد... چون اگر به اقتصاد آنچنان اهمیت داده شود که بر روند حرکت تأثیر بگذارد با بروز بحرانهای اقتصادی شدید، روند حرکت متوقف خواهد گردید. ممکن است بعضی از باب سوال بگویند: حرکت اسلامی چگونه توانست از نقش و اهمیت اقتصاد آنچنان بکاهد که نتواند در روند تکاملی آن مشکل و مانع ایجاد کند؟ در جواب این سوال تذکر دو نکته ضروری است:

۱- روش پرورش در اسلام بر تربیت افراد بر صبر در همه احوال و اوضاع و در مقابل تمامی رویدادها و در تمامی مواضع استوار است. تفصیل این مطلب را در بخش اول این کتاب بیان کردیم. این روش ضامن رشد و ظهور نسلی نیرومند و قادر بر پشت سر گذاردن همه سختیها و عبور از گردنه‌ها و تحمل بدیها است.

۲- پشتوانه مالی و اقتصادی حرکت اسلامی تنها موجودی بیت‌المال و خزانه مسلمین نبود، بلکه علاوه بر آن، سرمایه شخصی یکایک مسلمانان نیز جزو پشتوانه مالی حرکت بشمار می‌رفت. تأکیدهای مکرر قرآن بر جهاد مالی و جانی - به صورت همپا - در همین راستا است. حتی بعضی از آیات قرآنی جهاد مالی را مقدم بر جهاد جانی می‌دانند.

خداوند می‌فرماید:

﴿انْفِرْ وَ خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدْ وَ اِبَاْمَوَالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ﴾ - (توبه: ۴۱)

«کوچ کنید سبکبار و گرانبار (به منظور جهاد) و با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنید.»

و فرموده:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ اُولَى الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ﴾ - (نساء: ۹۵)

«آن عده از مؤمنینی که از جهاد تقاعد می کنند - به استثناء آنان که معذور و صاحب ضرر هستند - با آنان که در راه خدا با اموال و جانها جهاد می کند مساوی نیستند .»
و فرموده :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ﴾ - (صف: ۱۰-۱۱)
«ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا شما را بر معامله ای که نجاتتان می دهد از عذاب دردآور راهنمایی کنم؟ به خدا و رسولش ایمان بیاورید و در راه خدا با اموال و جانهایتان جهاد و مبارزه کنید»

با توجه به آیات فوق معلوم می گردد که حرکت اسلامی از بنیه اقتصادی نیرومندی - که بردباری مسلمانان و توان آنها بر تحمل مشقات بود - بهره مند بود . این بنیه نیرومند به اضافه پرورش افراد و بخشش مال و جان در راه هدف ... باعث شد حرکت اسلامی لحظه ای از روند تکاملی باز نایستد . و تمامی قیود و فشارهای اقتصادی را موفق و سربلند پشت سر بگذارد . در روشنایی این برداشت و تفسیر از حرکت دعوت ، می توانیم به تفسیر و تحلیل بعضی از رخدادهایی که قبلاً از آنها سخن به میان آوردیم دست یابیم که برای نمونه به سه مورد اشاره می کنم .

۱- در سیره ابوعبیده پسر جراح به سوی سیف البحر که توشه مسلمانان در آن رو به اتمام نهاد تا آنجا که سهم هر مرد در طول شبانه روز يك دانه خرما بود ، از این قاعده استفاده شده که تفصیل آن را قبلاً بیان کردیم .

۲- در جنگ ذات الرقاع وسیله حمل و نقل بسیار کم و نایاب بود . لذا شش نفر از مسلمانان به دنبال يك شتر حرکت می کردند . و همگی به نوبت از آن استفاده می نمودند تا آنجا که کفش و دمپایه بعضی از آنها خراب گردید و مجبور شدند پاهای خود را با پارچه ای کهنه بپوشانند . از این رو به ذات الرقاع نام گرفت .

۳- در جنگ تبوك که موسوم به «جيش العسره» است . مثالهای فراوان از این نمونه وجود دارد ... و نمونه های فراوان دیگری قبل و بعد از آن در سیره به چشم می خورند ...



فصل چهارم

وضعیت اقتصادی

عوامل و اسباب سختی گذران و زندگی

شرایط و ظروفی که تا این هنگام بر مدینه سپری شده بود، شرایطی دشوار و سخت به نظر می‌رسید، زیرا در نتیجه ادامه هجرت، روز به روز بر تعداد ساکنان شهر افزوده می‌شد و این افزایش بی‌رویه جمعیت، نیازمند توجه و رعایت وضعیت اقتصادی ساکنان شهر، بویژه افراد تازه‌وارد بود تا روزی همگان تأمین شود. علی‌رغم افزایش بی‌رویه جمعیت شهر، در اثر جنگهای مستمر، وضعیت تجارت هم‌پشتت تغییر کرده و مدینه تقریباً در يك محاصره اقتصادی قرار گرفته بود. چون قریش از بدو هجرت تمامی داد و ستدهای خود را با مدینه قطع کرده و سایر قبایل نیز وضعیت مشابهی داشتند.

مسلم است شهر کوچکی چون مدینه با افزایش این چنینی جمعیت، و محاصره اقتصادی در چه وضعیتی قرار می‌گیرد. بدین سبب، و اسباب فراوان دیگر مسلمانان در حالت سختی بسر می‌بردند. طبیعی بود که آنها در این میدان نیز همانند سایر میادین و سنگرها از خود صبر و شکیبایی نشان داده و برآستی هم مهاجرین و هم انصار، رمز مقاومت و تحمل زحمات و مشقات بودند. بد نیست در اینجا به چند واقعه اشاره کنیم که بیانگر وضعیت اقتصادی حاکم، و شکیبایی

مسلمانان بر آن طی این سالها است.^۱

۱- از عبدالله پسر عمر (رض) روایت شده است. گوید: در خدمت رسول خدا ﷺ نشسته بودیم، مردی از انصار آمد و سلام عرض کرد... و رسول خدا ﷺ فرمود: «ای برادر انصاری، وضعیت برادرم سعد پسر عباده انصاری چگونه است؟» عرض کرد: خوب است. فرمود: چه کسی حاضر است به عیادتش برویم؟ سپس برخاست و ما نیز که مجموعاً بیش از ده نفر بودیم برخاستیم. هیچک از ما کفش و خف و کلاه و پیراهن نداشت. در میان گرد و غبار و چرك راه افتادیم تا به منزل او رسیدیم.^۲ آری وضع لباس و پوشاك اصحاب گرانقدر اینچنین بود که بی شك وضعیت مسکن و خوراك هم بهتر از این نبود.

۲- از محمد پسر المنکدر منقول است، گوید: روزی جابر را دیدم که در يك دامن تنها که بر خود پیچیده بود نماز می خواند او در آن حال لباسش را بر رخت آویز، آویزان کرده بود. کسی از در اعتراض گفت: در يك دامن تنها نماز می خوانی و لباسهایت بر رخت آویز آویزان کرده ای؟ گفت: بدین خاطر این کار را کردم تا احمقی چون تو مرا ببیند، مگر چه کسی از ما در زمان رسول خدا دو دست لباس داشت.^۳

۳- حضرت ابوهریره گوید: رسول خدا ﷺ مقداری خرما بین اصحاب توزیع کرد. سهم من از آن هفت دانه خرما بود که یکی پوك و خشك بود.^۴

۴- باز هم از ابوهریره منقول است، گوید: در معیت رسول خدا ﷺ، روزی شبی از منزل خارج شدیم. به حضرت ابوبکر و عمر (رض) برخورد کردیم. پرسید: «چه چیز باعث شده در این بی وقتی از منزل خارج شوید؟» عرض کردند: گرسنگی

۱. سعی کرده ام به نقل وقایع و نصوصی اکتفا کنم که به احتمال زیاد در این مرحله (۳ مدینه) رخ داده اند یا وقایعی که بیانگر وضعیت عمومی تمامی مراحل مدینه هستند. (مؤلف)

۲. مسلم، شماره ۹۲۵.

۳. بخاری، شماره ۳۵۲.

۴. بخاری، شماره ۵۴۴۰.

ای رسول خدا، فرمود: «منهم، قسم به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، آنچه که شمارا از منزل به خارج کشانده مرا نیز به بیرون کشانده.»^۱

۵- از انس پسر مالك منقول است. گوید: ابو طلحه رسول خدا را دید که در مسجد دراز کشیده و خود را برشکم و پشت زیر و رو می کرد. به نزد ام سلیم آمد و گفت: من رسول خدا ﷺ را دیدم و به گمانم گرسنه است. ... آیا چیزی داریم؟ گفت: بلی، مقداری نان و چند دانه خرما. اگر رسول خدا به تنهایی تشریف بیاورد کفاف او کرده و می توانیم سیرش کنیم. اما اگر کسی همراه خود بیاورد کم خواهد بود.^۲

این بود نصوصی در بیان وضعیت عمومی معیشت رسول خدا ﷺ و اصحاب گرامی (رض) و این وضعیت تا اواخر حیات مبارك رسول خدا ﷺ ادامه داشت و آنگاه بهبودی نسبی پیدا کرد. علت این بهبودی نسبی و جزئی هم امور زیر بود که به تفصیل آنها می پردازیم.

۱- غنائم خیبر

همگام با شروع سال هفتم هجری، مرکز یهود (قلعه خیبر) به دست توانای مجاهدان مسلمان فتح گردید. غنائم به دست آمده از این قلعه بر دو نوع بود.

۱- زمینهای زراعتی و نخلستانها.

۲- اموال و سرمایه های منقوله.

در مورد زمینها رسول خدا ﷺ با یهود اتفاق کرد و آنها را به ایشان پس گردانید تا روی زمینها کار کنند و نصف درآمد حاصله از آن را به رسول خدا بپردازند و هرگاه بخواهد آنها را ترك کنند.

اما اموال منقوله: همگی فروخته شد و بعد از اخراج خمس آن و پرداختش به

۱. مسلم، شماره ۲۰۳۸.

۲. مسلم، شماره ۲۰۴۰.

رسول خدا ﷺ بقیه بین مجاهدین توزیع گردید.

ابن سعد گوید: رسول الله ﷺ دستور فرمود: تمامی غنائم را جمع آوری کردند. سپس فروه پسر عمرو بیاضی را بر آن گماشت و دستور فرمود: آن را به پنج سهم تقسیم کند. روی سهمی نوشت این مال امت است و بقیه سهام به دستور او به فروش رسید و درآمدش بین اصحاب تقسیم گردید. زید پسر ثابت مسئولیت شمارش افراد را به عهده گرفت. بعد از شمارش معلوم گردید تعداد نفرات ۱۴۰۰ تن بودند که دو یست رأس اسب در میان آنان وجود داشت. سهمی (یک پنجم) که به رسول خدا ﷺ رسید، بخشی از آن را برای تهیه لباس و اسلحه به کسانی داد که خدا به او الهام کرد و بخشی دیگر را به خانواده خود و محتاجین و بی سرپرستان بخشید.^۱

فتح خیبر - به اتفاق همه - در بهبودی وضعیت اقتصادی بی تأثیر نبود. چون علاوه بر غنائم منقوله که به هریک از افراد سهمی رسید، درآمد سالانه‌ای نیز برای مدینه داشت. از اینرو است که حضرت عایشه (رض) گوید: «وقتی خیبر فتح گردید گفتیم از این به بعد می‌توانیم خود را از خوردن خرما سیر کنیم^۲ و ابن عمر (رض) گوید: «تا فتح خیبر ما سیر نشدیم».^۳

۲- بازپرداخت بخششها به صاحبان اولیه

در باب سابق گفتیم، بعد از توزیع غنائم بجا مانده از بنی قریظه، رسول خدا ﷺ دستور فرمود بخششها را به صاحبان اصلی بازپس گردانند. آنچه از نصوص برمی‌آید اینکه بعد از جریان یهود بنی قریظه بیشتر بخششها به صاحبان اصلی بازگردانده شد. تنها مقدار کمی از آن در دست مهاجرین نیازمند و محتاج باقی ماند. اما بعد از فتح خیبر و وصول غنائم آن به مهاجرین و انصار، مهاجرین

۱. طبقات ابن سعد ۲/ ۱۰۷.

۲. بخاری، شماره ۴۲۴۲.

۳. بخاری، شماره ۴۲۴۳.

اقدام به بازپرداخت بقیه بخششها به صاحبان اصلی کردند و آنچه از حدیث آتی به صورت اشاره فهم می شود اینکه اغلب این بخششها درآمد حاصله از میوه های خرما بود.

ابن شهاب گوید: انس پسر مالک به من خبر داد که چون رسول خدا از کار خیبر فارغ و به مدینه بازگشت، مهاجرین بخششهای انصار را - که از آن استفاده می کردند - به برادران انصار خود بازپس دادند.^۱

۳- صُفَه

در فاصله زمانی طولانی - از بدو هجرت تا فتح قلعه خیبر - صُفَه نقش اساسی در وضعیت اقتصادی مدینه ایفا کرد. اینک رشته کلام را به دست حضرت ابوهریره می سپاریم تا مشاهدات خود را از صُفَه برای ما باز گوید. جالب توجه اینکه ابوهریره بعد از فتح خیبر به مدینه هجرت کرد، پس آنچه او برای ما تعریف می کند مربوط به مرحله بعد از خیبر است نه قبل از آن.

ابوهریره گوید: هفتاد نفر از اهل صُفَه را به چشم خود دیدم هیچ احدی از آنها عبايي نداشت، یا از يك دامن استفاده می کردند یا چادر که آن را از گردن می بستند که بعضی به نیمه ساق پایشان، و بعضی به قوزك پایشان می رسید و با دستهایشان آن را بر خود می پیچیدند که مبادا عورتشان نمایان گردد.

قبلاً اشاره کردیم این فشار سنگین که بر اهل صُفَه بود، به علت کثرت مهاجرین بود. چون بعد از صلح حدیبیه گروه گروه به مدینه می پیوستند و بتدریج تا هنگام فتح مکه - روز به روز افزایش می یافتند و اشاره به این مطلب نیز هست که فشار ناشی از کثرت این مهاجرین بیش از این بود که غنایم خیبر بتواند از عهده آن برآید. لذا وضعیت بد اقتصادی علی رغم فتوحات فراوان همچنان ادامه داشت.

مهمانسرا

۴- رسول خدا ﷺ منزلی به عنوان مهمانسرا تعیین کرد که وفدها در آنجا سکونت می‌گزیدند. این خانه متعلق به رمله دختر حارث انصاری همسر معاذ پسر عفره^۱ بود. در اینجا به بیان بعضی از وفدهایی که در صنفه مستقر می‌گردیدند می‌پردازیم و چون تعداد آنها فراوان بود و عده‌ای از آنها هنوز اسلام را نپذیرفته بودند - یا علل دیگری - که لازم به توجه و عنایت به آنها بود، آنها را در این منزل - خانه رمله - مستقر می‌نمودند. اینک برای مثال به نام بعضی از این وفود اشاره می‌کنیم:

۱- وفد محارب که حضرت بلال برای آنها صبح و عشاء غذا می‌آورد... سرانجام مسلمان شدند.^۲

۲- وفد تغلب: مرکب از مسلمان و نصاری بودند.^۳

۳- وفد ضیفه: آنها نیز در مهمانسرا سکونت گزیدند و مرتب برای آنها غذا می‌بردند. یک بار نان و گوشت، یک بار نان و شیر، یک بار نان و روغن و یک بار خرما و گوناگون و پراکنده.^۴

۴- وفد نخع: دویست مرد بودند.^۵

۵- وفد بنی فراهه.^۶

۱. هنوز برایم معلوم نیست به چه علت این منزل به عنوان «مهمانسرا» تعیین گردید. آیا حضرت رمله آن را به عنوان تبرع برای این مقصود به رسول خدا بخشیده بود؟ یا اینکه منزل مسکونی بزرگ با اتاقهای فراوانی بود، لذا برای این منظور تعیین گردید؟ امام واقدی به هنگام بحث از وفد سلمان نقل می‌کند و می‌گوید: رسول خدا ﷺ به ثوبان گفت: این گروه را در منزل مخصوص وفود (نمایندگان) مستقر گردان. ثوبان ما را راهنمایی کرد تا به ساختمان بزرگ و وسیعی رسیدیم. در آنجا درختهایی از خرما وجود داشت و گروه‌های دیگری از اعراب در آنجا مستقر بودند. این منزل متعلق به رمله دختر حارث بود. (به نقل از کتاب نظام حکومت رسول الله موسوم به ترتیب‌های اداری ۱/ ۴۴۶).

۲. طبقات ابن سعد ۱/ ۲۹۹.

۳. طبقات ابن سعد ۱/ ۳۱۶.

۴. طبقات ابن سعد ۱/ ۳۱۶.

۵. طبقات ابن سعد ۱/ ۳۴۶.

۶. مواهب اللدینه قسطلانی ۲/ ۲۸۶.

مسئولیت دولت

وفدهایی که از اطراف و اکناف به خدمت رسول خدا ﷺ می آمدند، هیچ کدام با دست خالی به مملکت خود بر نمی گشتند. بلکه رسول خدا به آنها هدایا و بخششهایی می داد. شاید بعضی سؤال کنند که رسول خدا این همه هدایا را از کجا می آورد؟ در جواب گویم: بیشتر این وفدها در سال نهم هجری به خدمت رسول خدا شرفیاب شدند و قبلاً گفتیم ۱/۵ غنایم به دست آمده از خیبر و نصف غنایم فدک به رسول خدا اختصاص یافته بود و سرانۀ مردم تیماء نیز کلاً در اختیار او قرار داشت.

این موارد و امثال آن پایه اساسی واردات دولت اسلامی را تشکیل می داد و بهبودی شرایط اقتصادی در دو سال اخیر بعد از فتح مکه به آن حد رسیده بود که مقادیر زیادی اموال در مسجد جمع آوری شده و به مردم داده می شد و به فردی همچون عباس عموی پیامبر به اندازه توان حمل پرداخت گردید.

در حکومت صالحه و حقۀ اسلامی وضعیت اینچنین است. اگر دولت با مشکل و نداری مواجه گردد، توده ها موظفند به یاری آن بشتابند و اگر دولت ثروتمند و مردم نادار باشند، دولت موظف به یاری رسانی به آنها است. زیرا اموال دولت سرمایه مردم است و بایستی بوقت ضرورت به خود آنان برگردد.

در فصل پیشین گفتیم که رسول خدا ﷺ از اقامۀ نماز بر جنازه فرد مدیون ابا کرد. اما وقتی وضعیت اقتصادی رو به بهبودی رفت این حکم لغو گردید و فرمود: این حکم موقتی بود.

از حضرت ابوهریره روایت شده است: اگر فردی متوفا می شد، جنازه او را به خدمت رسول خدا می آوردند. می فرمود: آیا دینی بر گردنش وجود دارد؟ و کسی هست آن را از بابت او ادا کند؟ اگر متوفا مدیون بود و کسی عهده دار بازپرداختش می گردید، بر جنازه اش اقامه نماز می کرد و اگر نه، می فرمود: برخیزید بر جنازه برادر خود نماز اقامه کنید. اما وقتی خداوند ممالک را بر او بگشود و آنها را فتح کرد، فرمود: من نسبت به مسلمانان از خودشان اولی ترم، اگر مدیونی متوفا می شد، دین او را برایش می پرداخت و بر جنازه اش نماز می خواند و اموالی که از خود گذاشته بود

به عنوان ترکه به وارثینش می داد.^۱

در روایت دیگری آمده: «اگر کسی ترکه‌ای از خود باقی می‌گذارد از آن وارثین او است. اگر اهل و عیالی فقیر و ناداری از او بازپس بماند، ما مسئول تأمین معیشت آنها و رفع مشکل شان هستیم.»^۲

و در روایت دیگری آمده که فرمود: «من در دنیا و آخرت نسبت به هر مرد و زن مسلمانی از نفس خودش اولی‌تر هستم. اگر می‌خواهید (حقیقت این مطلب را دریابید): آیه:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ - (احزاب: ۶)

«رسول خدا ﷺ نسبت به ایمان آورندگان از نفس و جان خودش اولی و برتر است.»

را تلاوت کنید. پس هرگاه مسلمانی از دنیا رفت باید که دارایی و ترکه‌اش به طریقه ارث به عصبه و سایر وارثینش برگردد و اگر مدیون بود مولا و فرمانروایش من هستم و دین او را برایش پرداخت خواهم کرد.»^۳

بدین گونه رسول خدا ﷺ از مسئولیت دولت اسلامی در قبال افراد امت در کلماتی کوتاه اما رسا و جامع پرده برمی‌دارد. مسلمانان در طول تاریخ حکومت اسلامی از ثمرات و برکات این قانون و تشریع عظیم استفاده نموده و از ثمرات آن بهره‌مند شده‌اند.

تاریخ خلفای راشدین و خلیفه راشد عمر پسر عبدالعزیز و دوران صلاح‌الدین ایوبی (رحمهم الله علیهم اجمعین) مصداق عینی و نمونه بارز این واقعیت است.

و در آینده نیز هرگاه دین اسلام فرصت یابد، حکومت به دست گیرد، دولت اسلامی در قبال یکایک افراد مسلمان این مسئولیت عظیم را برعهده دارد.

۱. بخاری، شماره ۲۲۹۸. مسلم، شماره ۱۶۱۹. متن حدیث از مسلم است.

۲. بخاری، شماره ۲۳۳۹ و مسلم، کتاب الفرائض، شماره ۲۷.

۳. بخاری، شماره ۲۳۹۹. متن حدیث از او است و مسلم در کتاب فرائض، شماره ۱۶.

فصل پنجم

پرورش در مرحله سوم مدنی

در این فصل دو بعد از ابعاد تربیتی را مورد تحقیق و بررسی قرار می دهیم :

۱- تربیت جهادی .

۲- تربیت اقتصادی .

۱- پرورش جهادی .

فاصله دو مرحله :

سوره محمد (به سوره قتال نیز شهرت دارد) - بنا به قول اصح - در فاصله زمانی بین دو جنگ احد و احزاب بر رسول خدا ﷺ فرود آمد . مضمون و محتوای این سوره تشویق مسلمانان به شرکت در جهاد (جنگ رهایی بخش) و کمترین سستی از خود نشان ندادن در این زمینه است . این سوره دارای بیانی نیرومند ، که متناسب با اهداف و مضمون آن ، که جهاد است می باشد . لذا بی مناسبت نیست بعضی از آیات آن را ذکر کنیم .

﴿ فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَتْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُثَاقَ فَاِمَامَنَّا بَعْدَ وَاِمَا فِدَاءٍ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ﴾ (محمد : ۴)

« پس هرگاه با کافران (در میدان جنگ) روبرو می شوید ، گردنهایشان را بزنید و همچنان ادامه بدهید تا به اندازه کافی دشمن را (به وسیله کشتن و زخمی کردن) ضعیف و درهم بکوبید . در این هنگام اسیران را محکم ببندید . بعدها یا بر آنان

منت می گذارید و یا فدیة می گیرید تا جنگ بارهای سنگین خود را بر زمین فرو بنهد .»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ - (محمد: ۷)
 «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر خداوند را یاری کنید (اوهم) شما را یاری خواهد کرد و (در هنگام جنگ) قدمهای شما را ثابت و استوار نگاه خواهد داشت .»

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾ - (محمد: ۱۱)
 «این هم بدین خاطر است که خداوند مولا و سرپرست مسلمانان است و بدرستی که کافران را مولایی نیست .»

﴿وَلَنَبْلُونَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَ نَبْلُو أَخْبَارَكُمْ﴾ - (محمد: ۳۱)

«و بتأکید شما را امتحان می کنیم تا مجاهدین و صابرین از شما را بشناسیم و اخبار شما را مورد امتحان قرار دهیم .»

﴿فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾ - (محمد: ۳۵)

«سست مشوید و (کافران را) به صلح مخوانید . چرا که شما برترید و خدا با شما است و هرگز از اجر و ثواب اعمالتان نمی کاهد .»

﴿هَٰ أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَ مَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾ - (محمد: ۳۸)

«آگاه باشید که شما از جانب خداوندتان دعوت به انفاق می شوید . بعضی از شما بخل می ورزند . هرکس هم بخل بورزد، در حق خود بخل می ورزد . زیرا خدا بی نیاز است و شما نیازمندید . و اگر شما سرپیچی کنید مردمان دیگری را جایگزین شما می گرداند که هرگز همسان شما نخواهند بود .»

مسلمانان بزرگوار صدر اسلام با استفاده از این توجیهات قرآنی و ارشادات

نبوی که مبین و توضیح‌دهنده آیات جهاد بشمار می‌رفتند در سنگر نبرد، استقامت و توان رزمی بیشتری پیدا می‌کردند.

قبل از فرا رسیدن زمان صلح حدیبیه، مسلمین به حدی تحت تأثیر این معانی قرآنی قرار داشتند و اثر آنها آنچنان بر قلب و درون ایشان نشست بود و چنان عاشق جهاد و شهادت در راه آرمان و اعتقاد بودند که وقتی قرارداد صلح بین رسول‌الله و مشرکین منعقد گردید، بعضی از آنها زبان به اعتراض بگشودند.

سید قطب شهید (رحمه الله) در بیان مقارنه بین مضامین سوره قتال و فتح می‌فرماید:

با موازنه سوره محمد و سوره فتح روشن می‌گردد که در فاصله زمانی سه سال، چه تغییرات عمیقی در مواضع جماعت مسلمان بوجود آمده بود که به عقیده ما تغییر ایجاد شده ظرف این سه سال - که به قول راجع فاصله بین زمان نزول این دو سوره می‌باشد - بیانگر تأثیر عمیق قرآن کریم و تربیت رسول‌الله بر روح و روان آنان بود ...

جو عمومی سوره فتح و اشارات آن نشان می‌دهد که ما در مقابل جماعتی قرار داریم که از نظر عقیده به کمال مطلوب رسیده و محتوای ایمانیش تجانس یافته، درونش آمادگی کامل برای پذیرش مضمون دین پیدا کرده، بنابراین برای اقدام به انجام تکالیف دینی نیازمند تحریک فراوان، و به زور برانگیختن نیست. و آماده است جان و مال خود را سخاوتمندانه تقدیم باور و عقاید خود نماید ... و آنقدر آمادگی جان نثاری و فداکاری در او قوت گرفته که نیازمند کنترل و جلوگیری است تا مطابق راهنمایی رهبری حکیمانه رسول‌الله عمل کند.

آری، جماعت مسلمان در وضعیتی قرار نداشت که با آیاتی چون:

﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ﴾ - (محمد: ۳۵)

«سست نشوید و در نتیجه خواستار مصالحه با مشرکین گردید».

و چون:

﴿هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِنُتَفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ - (محمد: ۳۸)

«بدانید که شما آن گروه و جماعتی هستید که به اتفاق در راه خدا دعوت می‌شوید.»
 مورد خطاب قرار گیرد و در عین حال آماده تهاجم به دشمن نباشد و مشتاق شهادت در راه خدا نباشد.
 «سخن از سکینه و آرامشی است که خداوند آن را در قلوب ایمان آورندگان مستقر نمود و بر آنها فرود آورد علاوه بر این، تقویت سکینه و آرامش درونی آنها بر فروکش نمودن حمیت و غیرت جاهلی نیز دلالت می‌کرد.»^۱
 بدین وسیله تربیت جهادی ثمر و نتیجه خود را بخشید و این مرحله آخر که با صلح حدیبیه شروع گردید، فصل چیدن و برداشتن ثمره تلاش چندین ساله جهادی بود که برای نمونه به چند واقعه اشاره می‌نماییم.

صلح حدیبیه و ثمرات جهاد

بعد از اینکه حضرت عثمان پسر عفان (رض) در مکه توسط قریش بازداشت گردید - در حالی که به عنوان حامل پیام رسول خدا به آنجا رفته بود و حامل پیام هم مصونیت سیاسی و دیپلماتیک داشت - علی رغم اینکه اغلب همراهان رسول خدا ﷺ استعداد و آمادگی کافی جنگی نداشتند، زیرا اولاً لباس احرام به تن داشتند، ثانیاً بجز شمشیر هیچ سلاح دیگری در اختیار نداشتند، رسول خدا ﷺ از یکایک اعضای همراه خود بیعت گرفت. اما سرانجام مسأله به خیر گذشت و جنگی رخ نداد، بلکه به جای آن معاهده صلح بین طرفین منعقد گردید ... و چنانکه دیدیم بند دوم پیمان مصالحه در ظاهر به زیان مسلمانان بود ... لذا حضرت عمر به فعالیت گسترده‌ای برخاست و اگر می‌توانست این مصالحه را ملغی اعلام می‌کرد و با قریش به جنگ می‌پرداخت.
 حضرت عمر (رض) گوید: به خدمت رسول خدا ﷺ آمدم. عرض کردم: آیا تو

فرستاده بر حق خدا نیستی؟ فرمود: بلی. گفتم: آیا ما بر حق و دشمنان ما بر باطل نیستند؟ فرمود: بلی. عرض کردم: پس چرا این همه دنائت و پستی را در دین متحمل شویم؟ فرمود: من رسول خدا هستم و نافرمانی امر او را هرگز نخواهم کرد. این وضعیت، ویژه حضرت عمر (رض) نبود، بلکه عامه مسلمانان در همچون وضعیتی قرار داشت. بعد از انعقاد قرارداد صلح، رسول خدا ﷺ به اصحاب دستور داد به نحر هدیه (قربانی) و حلق برخیزید. سه بار امر خود را تکرار کرد. اما کسی از جای خود تکان نخورد... تا اینکه خود برخاست و قربانی خود را نحر کرده و موهای خود را تراشید... آنگاه مردم به تأسی از او اقدام کردند....

در واقع، سختی صدمه‌ای که از بابت صلح بر آنها فرود آمده بود به حدی سنگین بود، انگار فرموده رسول خدا را اصلاً نشنیده گرفتند... و این هم به نوبه خود نشان دهنده عمق ایمان و اوج اخلاص اصحاب کرام بشمار می‌رود که مال و جان - نزد آنان - در مقابل دین کمترین ارزشی نداشت.

جنگ موته

تعداد لشکریان مسلمان سه هزار نفر بود... وقتی رودرروی دشمن قرار گرفتند، دریافتند که تعداد نفرات آنها بالغ بر صد هزار نفر است. به مدت دو شبانه روز متوالی مکث کرده و به تفکر پرداختند... سرانجام عبدالله پسر رواحه (رض) برخاست و فرمود: ای مردم، سوگند به خدا، آنچه که هم اکنون از آن می‌ترسید و دلهاتان را مملو از هراس کرده، همان چیزی است که در طلب آن از خانه و کاشانه خود بیرون آمده‌اید: شهادت، بلی شهادت. ما با اعتماد به کثرت نفرات و تجهیزات مدرن به جنگ دشمن نمی‌رویم. ما با نگاه به دینی که خداوند به وسیله آن بر ما منت نهاد به جنگ دشمن می‌رویم. پس برخیزید و یورش برید که بهره ما یکی از دو «حسنین» خواهد بود: پیروزی یا شهادت.

مردم یکصدا گفتند: سوگند به خدا عبدالله پسر رواحه راست گفت.

جنگ تبوك

جنگ تبوك كه به «جيش العسره» موسوم است ... مسلمانان به انفاق و بخشش مال فرا خوانده شدند. استقبال آنان براستی بی نظیر بود
اما مع الوصف اموال جمع آوری شده کفایت هزینه لشکری به این تعداد را نمی کرد، لذا کسانی به علت نبود وسیله کافی افتخار شرکت در آن را نیافتند. بناچار از آن تخلف ورزیدند. این مسأله تا آنجا در قلب و مشاعر آنان تأثیر نهاد که عده ای به گریه افتادند ... قرآن کریم نیز به این مسأله تصریح کرده می فرماید:

﴿وَأَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلْتَ لَآتِيَهُمْ قُلْتُ لَا أَحْجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيَتْهُمْ تَقِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾
(توبه: ۹۲)

«همچنین ایراد و گناهی نیست بر کسانی که وقتی به پیش تو آمدند تا آنان را بر مرکبی سوار کنی، تو گفتی: مرکبی ندارم که شما را بر آن سوار کنم. ایشان برگشتند. در حالی که چشمانشان از غم پر از اشک بود. چون چیزی نداشتند که آن را صرف جهاد کنند.»

وائله پسر اسقع در شهر می گردید و بانگ برمی آورد: هان ای مردم کیست مجاهدی را با خود حمل کند و سهمش برای او باشد؟ به يك پیر مرد انصاری برخورد کرد. گفت: سهمش برای ما، و او را پشت سر خود سوار خواهیم کرد و غذایش بر ما ... سپس با مجاهدین از شهر خارج شد.

حضرت ابوذر غفاری به علت نداشتن شتر نتوانست همراه رسول خدا از شهر خارج شود. لذا پیاده و کوله بار بر پشت به دنبال رسول خدا به راه افتاد و سرانجام به آنها پیوست. این بود نمونه های بیانگر اوج رغبت و علاقه مسلمانان به جهاد در راه خدا و حرص بر مشارکت در آن، که از برکت توجیهات و پرورش قرآنی و اقتدا به رسول خدا بدان دست یازیده بودند.

درسهایی از حنین

یکی از ویژگیهای مواجهه مسلمانان با دشمنانشان در تمامی جنگها قلت تعداد نفرات و توان رزمی آنها درمقایسه باطرف مقابل بود. جز درجنگ حنین که تعداد نفرات مسلمانان در برابر مشرکین مثل هم و مساوی برآورد می شد و از آمادگی کافی رزمی برخوردار بودند... با این وصف در اولین لحظات شروع جنگ مسلمانان شکستی فاحش و سنگینی متحمل شدند. سپس رسول خدا ﷺ با استفاده از صدای رسای عمومی عباس به جمع آوری و سازماندهی مجدد افرادش پرداخت و تعدادی از افراد بیعت «شجرة الرضوان» پیرامونش را احاطه کرده و مجدداً بر دشمن تاختند و بر آنها پیروز شدند. این درس به ما نشان می دهد که نباید بر تعداد نفرات اعتماد کرد. قرآن کریم در آیات جاویدان این درس مهم را برای ما دست نشان کرده و می فرماید:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ . ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ - (توبه: ۲۵-۲۶)

«خداوند شما را در مواقع زیادی یاری کرد و درجنگ حنین آنگاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت ولی آن لشکریان فراوان اصلاً به کار شما نیامدند. و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شده و از آن پس به دشمن پشت کردید و پا به فرار نهادید. سپس خداوند آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گرداند و لشکریایی را فر فرستاد که شما آنها را نمی دیدید و کافران را مجازات کرد و این است کیفر کافران.»

برای تکمیل پرورش جهادی در همه میدانها و جوانب جنگ، این درس و تجربه لازم و ضروری به نظر می رسد تا اعتماد و توکل بر خداوند پایه اساسی حرکت جهادی باشد و از آمادگی رزمی تنها به عنوان وسیله ای که خداوند بدان امر فرموده استفاده شود و این استفاده هم فقط در راستای عمل به فرمان خدا باشد که دستور فرموده از ابزار و وسایل استفاده کنیم.

﴿وَ أَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ - (انفال: ۶۰)

اهمیت جایگاه جهاد

سوره توبه که از سوره‌های آخر قرآن - از حیث زمان و ترتیب نزول - بشمار می‌رود، به تفصیل از جنگ تبوک - که اولین برخورد مستقیم رسول خدا ﷺ با رومیها بود - سخن گفته است.

به تعبیر دیگر - جنگ تبوک - اولین برخورد دعوت اسلامی با يك ابرقدرت جهانی و اولین حرکت جهان گسترانه اسلام بشمار می‌رفت. لذا به دنبال این واقعه در سوره توبه احکام نهایی جهاد و اهمیت آن در تعالم اسلام مورد بحث قرار گرفته است.

در حقیقت نشر دعوت و جهاد در راه آن و حمل و رساندن آن به همه اطراف و اکناف عالم، امری است واجب:

﴿حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ - (انفال: ۳۹)

«با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد.»

﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ - (توبه: ۴۱)

«به سوی جهاد حرکت کنید، سبک بار یا سنگین بار و با مال و جان در راه خدا

جهاد و پیکار کنید. اگر دانا باشید می‌دانید که این به نفع خود شماست.»

ابوطلحه سوره براءت را تلاوت می‌کرد به این آیه

﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ - ()

رسید. فرمود: می‌بینیم پروردگارمان پیر و جوان ما را به حرکت برای جهاد در راه

خدا امر فرموده، پس ای فرزندان دلبندم تجهیزم کنید. فرزنداناش گفتند: رحمت خدا

بر تو باد، تو در رکاب رسول خدا به جهاد پرداختی تا اینکه به جوار خدایش شتافت.

پس از آن در جوار ابوبکر به جهاد پرداختی تا به رحمت خدا پیوست. سپس در

رکاب عمر به جهاد پرداختی تا به رحمت خدا پیوست، اکنون ما به جای شما به جهاد

می‌پردازیم (تو استراحت کن). قبول نکرد و خود را به دریای معرکه انداخت ...

ابو ایوب انصاری می‌فرمود، خداوند فرموده:

﴿انفروا خفافاً وثقالاً﴾

«پس من از یکی از دو حالت خارج نخواهم بود خفیف بار یا ثقیل بار».

ابن جریر می گوید: حیان پسر زید شرعی تعریف می کرد: همراه صفوان پسر عمرو — که قبل از افسوس فرماندار حمص بود — رهسپار جهاد شدم. در میان مجاهدین يك پیر مرد دمشقى سوار بر اسب را دیدم که از فرط پیری ابروهایش بر چشمانش فروافتاده بودند. جلوش رفتم و گفتم: عموجان تو نزد خداوند معذور هستی، ابروهایش را بلند کرد و گفت: برادرزاده، خداوند خطاب به پیر و جوان ما اعلام فراخوانی کرده و هیچ عذری نداریم.^۱

مخاطبان آیات (گروه مسلمانان) با این ایمان راسخ و عمیق به ندای قرآنی جواب لیسک می گفتند و از جمله دلایل فراگیر و همگانی بودن این ندای آسمانی اینکه: یکی از متخلفین جنگ تبوک پیرمردی به نام هلال پسر امیه بود که بدون عذر از شرکت در آن تخلف ورزید... همسر نامبرده وضعیت او را اینچنین بازگو می کند: هلال پسر امیه پیری ضایع و کهنسال بود، با این عذری برای تخلف از جنگ نداشت. (به نقل از بخاری).

چگونه ممکن است ندای قرآنی را خطاب به مؤمنین در غیر جای خود دانست و حال اینکه رسول خدا ﷺ که ۶۰ سال از عمر خود را سپری کرده بود، خود فرماندهی نیروها را به عهده داشت.

بدین ترتیب، در عمق درون هر مسلمانی قرار گرفته بود که شرکت در جنگ و جهاد بر او لازم و ضروری است تا مقتضیات ایمانش تکمیل شود. در حدیث صحیح آمده است: هرکس بمیرد و به جهاد برنخیزد و عشق به جهاد را در درون خود زمزمه نکند، بر شعبه‌ای از نفاق مرده است.^۲

طبق مفاد این حدیث بر هر مسلمانی واجب است، برای مشارکت در جهاد

۱. به نقل از تفسیر ابن کثیر آیه مذکور.

۲. مسلم، شماره ۱۹۱۰ و ابوداود، شماره ۲۵۲۰ و نسائی هم روایتش کرده.

تلاش کافی مبذول دارد و ابداً شایسته حال او نیست که مرگ او را دریابد، اما در طول حیات به این فریضه اقدام نکرده باشد. بنابراین جهاد به عنوان «فرض عین» جلوه می‌کند، از اینرو بسیاری از فقها آن را رکن ششم اسلام تلقی کرده‌اند و این نظریه که جهاد فرض عین است، هیچ تعارض و تباینی با حکم فقهی مشهور و متداول ندارد که جهاد - در حالت عادی - فرض کفایی است و اگر بعضی از افراد امت اسلامی به آن برخاستند از سایرین ساقط می‌گردد. زیرا این نظریه برخاسته و نشأت گرفته از حکم بر کل امت اسلامی به عنوان يك مجموعه بهم پیوسته است و شامل یکایک افراد و شرایط اضطراری نمی‌شود.

اما در حالاتی که فرد به خاطر وجود موانع نتواند در جهاد شرکت ورزد، دین اسلام راه دیگری و درس دیگری فراوری او باز کرده و آن اینکه با تجهیز جهادگران و فراهم نمودن امکانات آنان، عذر خود را جبران کند. در حدیث صحیح رسول خدا ﷺ آمده است: «هرکس يك مجاهد در راه خدا را مجهز و آماده کند، در حقیقت جهاد کرده و هرکس مسئولیت تأمین هزینه زندگی خانواده يك مجاهد را به خیر و نیکی به عهده بگیرد، در حقیقت جهاد کرده است.»^۱

بدین گونه جهاد به عنوان يك رکن اساسی از ارکان تربیت اسلامی در قلوب و مشاعر مسلمین جا گرفت که در هیچ حال و وضعی نباید آن را نادیده گرفت و از آن چشم پوشید. خداوند متعال در سوره توبه، کسانی را که در انجام این فریضه سستی به دل راه می‌دهند بشدت مورد تهدید قرار داده و آنها را از عذاب الیم بیم می‌دهد.

۱. متفق علیه: در کتاب مسلم، به شماره ۱۸۹۵ مندرج است.

در صحیح مسلم به نقل از انس مروی است: جوانی از طایفه اسلم عرض کرد: ای رسول خدا من آماده و دلباخته شرکت در جهاد هستم، اما اسباب و امکانات شرکت در این فریضه را ندارم. فرمود: نزد فلانی برو، او خود را آماده کرده بود اما مریض شده. نزد او رفت و گفت: رسول خدا سلامت می‌رساند و می‌گوید: آنچه را برای شرکت خود در جنگ تهیه کرده‌ای به من واگذار کن. گفت: ای فلانی آنچه برای خود تدارک دیده بودم به شما می‌دهم. اما مبادا چیزی از آن را برای خود نگاه داری. قسم به خدا هر آنچه از آن را برای خود نگاه داری، خداوند برکت خود را در آن قرار نخواهد داد.

﴿إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (توبه: ۳۹)

«اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را عذاب دردناکی می‌دهد و قومی را جایگزینتان می‌سازد که جدای از شمایند و (شما با نرفتنتان) هیچ زیانی به خدا نمی‌رسانید و خدا بر هر چیزی تواناست.»

سید قطب شهید در تفسیر این آیه فرموده: «آیه خطاب به گروه معین و در موضع و موقف معین است، اما مفهوم و مدلول آن شامل تمام کسانی که دارای عقیده هستند، می‌شود. و اما عذابی که در صورت ترك جهاد کیان آنها را تهدید می‌کند منحصر به دنیای آخرت و روز جزا نیست، بلکه علاوه بر قیامت در دنیا نیز دامنگیر آنها خواهد شد، عذاب ذلت و پستی برای «قاعدین» و سستی‌کنندگان از جهاد و مبارزه که در نتیجه مغلوب دشمنان واقع شده و از تمامی خیرات محروم خواهند گردید. و دشمنان از آن به نفع خود استفاده خواهند کرد که چند برابر زیان نبرد و جهاد است و به جای کرامت و عزت در کشتارگاه ذلت و پستی ذبح خواهند شد که اگر با جهاد کرامت خویش را حفظ می‌کردند، قربانی آن بمراتب کمتر و کمتر می‌بود. زیرا هر قومی جهاد را ترك کند، خداوند مهر ذلت را بر پیشانیش می‌نهد و مورد طمع سرسختان نسبت به دین واقع خواهد گردید که اگر اقدام به جهاد می‌کرد، هرگز آن را نمی‌دید...».

در اواخر سوره توبه — که یکی از آخرین سوره‌های نازل شده است — بار دیگر تکرار می‌کند که قضیه جهاد جزء ایمان و مکمل آن است و بر ما مسلمانان واجب است به این التزام وفا کنیم، چرا که جهاد بیعتی است که بر گردن هر مسلمانی قرار دارد و وفا به آن بر هر مسلمانی واجب است:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِآنَ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَغَدَاً عَلَيْهِ حَقٌّ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِالَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه: ۱۱۱)

«بیگمان خداوند کالای جان و مال به بهای بهشت از ایمان داران خریداری می کند که در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند. این وعده ای است که خداوند آن را در تورات و انجیل و قرآن ثبت و وعده راستین آن را داده است و چه کسی از خدا به عهد خود وفاکننده تر است؟ پس به معامله ای که کرده اید شاد باشید. و این پیروزی بزرگ و رستگاری سترگی است.»

براستی این تربیت جهادی ثمرات خود را بخشید و نسل اصحاب (رضوان الله علیهم) به عهد خود وفا کردند ... گروه های مسلمان نسل اندر نسل به تبعیت و پیروی از آنها برخاستند که انتشار توسعه اسلام چیزی جز ثمره طیبه این وفا و پایداری نبود و اگر اراده شود اسلام بار دیگر نقش خود را ایفا کند، لازم است دوباره همین راه را پیمود و برای پرورش نسلها از آن استفاده کرد ...

۲- پرورش اقتصادی

تربیت اقتصادی در این مرحله دربرگیرنده جوانب متعدد بود. بعضی از این جوانب به توجیه رهبران مربوط می شد. و بعضی به بیان ارزش سرمایه جهت انفاق آن در راه خدا و بعضی به تخذیر مسلمانان از دلبستگی و علاقه وافر و شدید به دنیا ... که اینک جداگانه تمامی این جوانب را مورد بحث قرار می دهیم.

نصیحتی برای فرماندهان: انسانها در هر موقعیت و مکانی باشند، قضایای اقتصادی و مالی در درون آنها تأثیر خواهد داشت. این امری است که خداوند به صورت فطری انسانها را بر آن آفریده است. لذا بر مسئول و فرمانده ای که مسئولیت مالی بر دوشش نهاده شده لازم است بین مردم با عدل و دادگری رفتار کند و اگر احیاناً به دلایلی نسبت به بعضی از افراد امتیازی قائل باشد، باید جهت و دلیل این امتیاز برای همگان روشن و معلوم باشد تا شیطان لعین نتواند از این امتیاز به عنوان وسیله برای نفوذ در دلها استفاده نماید.

هنگامی که رسول خدا ﷺ خواست غنایم بنی نضیر را توزیع کند، انصار را

جمع کرد و بعد از حمد و ثنای خداوند متعال و یادآوری خویبها و بخششهای انصار به برادران مهاجرشان، فرمود: اگر بخواهید و دوست داشته باشید غنایم به دست آمده از بنی نضیر را بین شما و مهاجرین توزیع خواهم کرد، اما مساکنی که هم اکنون در دست مهاجرین است، به آنها وامی گذارم. با این توضیح برادران انصار نیز دریافتند که رسول خدا چه نظریه‌ای پیرامون تقسیم و توزیع غنایم دارد. بویژه بعد از این بیان و توضیح، هیچ گونه نگرانی و سوء ظن در درون هیچ احدی باقی نماند.

آری اسلوب رسول الله ﷺ در هر امری که مظنهٔ وسوسه‌های شیطانی بود، اینچنین بود و با این توضیح زمینه بقاء و ساوس شیطانی را از میان برمی داشت. در فتره‌ای که ما درصدد بحث از آن هستیم، بعد از جنگ حنین مسلمانان به غنایم هوازن دست یافتند. رسول خدا ﷺ به دست خود به تقسیم اموال پرداخت و اولین کسانی که از این اموال به آنها بخشید مؤلفهٔ القلوب بودند. صد شتر به ابوسفیان بخشید. گفت: یزید پسر من چی؟ صد شتر دیگر به او داد. گفت: معاویه پسر من چی؟ صد شتر دیگر را به او بخشید و همچنین به بسیاری از کسان دیگر بخشید.

این بود بخشش فراوان و سخاوتمندانه رسول الله ﷺ به قریش و سایر قبایل عرب، و اصلاً سهمی برای انصار در آن نبود. این عملکرد تأثیر منفی بر دل انصار گذاشت و در دل خود تصویرهایی کردند، تا آنجا که عده‌ای گفتند: سوگند به خدا رسول خدا به اقوام و خویشان خود رسیدگی کرده است، عده‌ای دیگر گفتند: خداوند رسول خدا را ببخشاید، به قریشها عنایت بیشتری دارد و ما را از اعطای بخشش محروم می‌نماید و حال آنکه خون آنها از شمشیرهای ما می‌چکد؟

سعد پسر عباده به خدمت رسول الله ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ، به خاطر کاری که در زمینه تقسیم این غنایم انجام داده‌ای، چیزی در قلب و درون این عده از انصار قرار گرفته است. چون سهام کثیری به افراد قوم خودت (قریش) و

دیگر قبایل بخشیده‌ای، اما چیزی از آن برای این قبایل (انصار) در نظر نگرفته‌ای؟ رسول خدا ﷺ فرمود: نظر شما پیرامون قضیه چیست؟ عرض کرد: منم فردی از افراد قبیله‌ام هستم. فرمود: افراد قومت را در این محوطه جمع کن ...

سخن از نحوه توزیع غنائم ورد زبان انصاریها بود و رسول خدا ﷺ به تقسیم غنائم اشتغال داشت و وقت کافی برای تفصیل قضیه و بیان علل این کار نداشت. و اگر انصار صبر می‌کردند تا رسول الله ﷺ از توزیع غنائم فارغ می‌شد. به روال عادت همیشگی در این گونه موارد مسأله را برای آنان روشن می‌کرد و توضیح می‌داد.

بلاخره انصار در محوطه‌ای جمع شدند. سعد (رضی الله عنه) به خدمت رسول خدا آمد و خبر تجمع آنها را ابلاغ کرد. رسول خدا ﷺ به میان آنان آمد و بعد از حمد و ثنای شایسته خدا گفت:

ای طایفه انصار، این چه حرفی است که از سوی شما به گوش من رسیده است. گویا نسبت به نحوه توزیع غنائم از سوی من رنجیده‌اید؟ آیا هنگامی که من به میان شما آمدم، در گمراهی نبودید، اما خداوند هدایتان کرد. فقیر نبودید، خداوند ثروتمندتان نمود. دشمن همدیگر نبودید، خداوند بین شما مودت و الفت بوجود آورد؟ عرض کردند: بلی و سوگند به خدا، خدا و رسولش بر ما فضل و منت بیشتری دارند.

سپس فرمود: «آیا مرا اجابت نمی‌کنید ای طایفه انصار؟» عرض کردند: در چه چیزی اجابت کنیم ای رسول خدا؟ درحالی که فضل و منت خدا و رسولش بر ما خیلی بیشتر از آن است که ما بتوانیم از عهده اجابت آن برآیم.

فرمود: «سوگند به خدا، اگر می‌خواستید می‌توانستید بگویید - که در صورت گفتن هم راست می‌گفتید و هم مورد تصدیق ما قرار می‌گرفتید - وقتی قومت تو را تکذیب کردند به نزد ما آمدی و ما تو را تصدیق نمودیم، تو را ذلیل و خوار کرده بودند ما یاریت کردیم، طردت نموده بودند جایگاهت دادیم، فقیر و عائله‌مند بودی به تو انس و الفت دادیم. ای گروه انصار آیا به دلیل اینکه من به کسانی چیزی از اموال دنیا بخشیده‌ام، تا از این طریق ایمان آورند، شما چیزی در دل خود می‌گیرید،

درحالی که من شما را به اسلام سپرده و اسلام را به شما سپرده‌ام؟ ای طایفه انصار، آیا شما به این راضی نیستید که سهم دیگران گوسفند و شتر باشد و سهم شما هم دین اسلام و رسول خدا، و همراه با او به سوی دیار خود برگردید؟ قسم به آنکه جانم در قبضه قدرت اوست، اگر مسأله هجرت در میان نبود، خود را به عنوان يك مرد انصاری معرفی می‌کردم، و اگر مردم راه دره‌ای را در پیش بگیرند و انصار دره دیگری را، من دره انصار را انتخاب خواهم کرد. خداوندا، به انصار و فرزندان انصار و فرزند فرزندان انصار ترحم کن.»

انصارها چون این جملات را از رسول خدا شنیدند، آنچنان بگریستند که گونه و ریششان در دریایی از اشک غوطه‌ور گردید و گفتند: ما به رسول خدا ﷺ به عنوان سهم و نصیب خود راضی و شاکر هستیم. سپس رسول الله ﷺ برگشت و آنان نیز متفرق گردیدند.^۱

آری انصار - و بر همگان معلوم است که آنها چه کسانی بودند - چون دیدگاه و موضع رسول خدا را نشناخته و فهم نکرده بودند، از این عمل او چیزی به دل گرفتند. هرچند آنچه که رسول الله ﷺ بر آنها توزیع کرده بود، خمس غنائم بود نه تمامی آن - یعنی از آن قسمی بود که به رسول خدا تعلق داشت و تصرف در آن خاص او بود - و در همان حال اطلاع داشتند که رسول خدا چیزی از آن به مهاجرین نیز نداده است. اما علت ناراحتی انصار این بود که به امثال ابوسفیان عنایت مالی شده است درحالی که خود را مستحق‌تر می‌یافتند.

توضیحی که رسول خدا ﷺ برای انصار داد، درسی است برای تمامی فرماندهان و مسئولین حرکات، هرچند مورد اطمینان و اعتماد تمامی اعضاء و هواداران جماعت خویش باشند. با این حال لازم است، علل تصرفات و جهات خرجهای خود را برای افراد توضیح دهند. چرا که غفلت در این موارد موجب تفرق افراد و به دل گرفتن کینه‌ها از سوی آنها نسبت به رهبری خواهد شد.

نیروی بخشندگی

مردم عصر ما در میدان اقتصاد به عنوان «نیروی خریدار» مطرح هستند، زیرا بازار اجناس و قیمت کالا همواره در نوسان بوده، جنسی که امروز به يك قیمت خریداری می گردد، دیروز دارای قیمت و ارزش دیگری بود. در واقع، کالا همان کالا است، لکن عامل زمان و ظروف متغیر باعث تغییر قیمت و ارزش آن شده است.

در این مقطع از سیره رسول خدا ﷺ خداوند متعال بیان فرمود که ثواب و ارزش انفاق در راه خدا طبق شرایط زمانی و مکانی در تغییر و نوسان است و عامل زمان در این موضوع تأثیری بس فراوان دارد.

﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنٰی وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ - (حدید: ۱۰)

«چرا در راه خدا نباید ببخشید و خرج کنید و حال اینکه بر جایی مانده آسمانها و زمین به خدا می رسد؟ کسانی از شما که پیش از فتح (مکه) بخشیده اند و جنگیده اند با دیگران، برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح مکه بذل و بخشش نموده اند و جنگیده اند. اما به هر حال خداوند به همه وعده پاداش نیکو می دهد و او آگاه از هر آن چیزی است که می کنید.»

انفاق قبل از فتح به نص صریح قرآن کریم از نظر درجه و اعتبار نزد خداوند برتر و عظیم تر از انفاق بعد از آن است. حال چه مقصود از فتح، فتح مکه یا صلح حدیبیه باشد، مبدأ و مقصد ثابت است.

کسی که در شرایط سخت و دشوار، که هیچ احدی خریدار کالای ایمان و عقیده نیست و یاری رسانیان دعوت در اوج قلت و ندرت هستند و در شرایطی که انفاق هیچگونه منفعت و جاه و مقامی را برایش به ارمغان نمی آورد، از تمام مایملک خود می گذرد و آن را سخاوتمندانه در راه عقیده می بخشد، یقیناً با آنکس که در

شرایط امنیت اقتصادی و کثرت انصار و زمان پیروزی و غلبه بر دشمن و انتظار شرف یابی به پاداش قریب المنال دست به انفاق می زند، مساوی و برابر نیست... چرا که اولی از همه چیز بریده و به خدا وصل شده و خالصانه برای او اقدام به انفاق می نماید. تنها اطمینان و اعتماد به خدا او را به این کار برانگیخته... در راستای قیام به این عمل خیر مستقیم از ایمان و عقیده مدد می گیرد و از منبع دیگری استمداد نمی جوید. اما این یکی در این کار انصار و یارانی دارد تا با استعانت از آنها نیتش برای خدا خالص گردد و به تجرد و اخلاص گروه اول برسد.^۱

امام احمد از انس روایت می کند که بین خالد پسر ولید و عبدالرحمان پسر عوف مشاجره ای درگرفت. خالد به عبدالرحمان گفت: از اینکه چند روزی در اسلام بر ما سبقت دارید بر ما زبان درازی می کنید. این گفته به گوش رسول خدا رسید. فرمود: «اصحابم را به حال خود رها کنید و موجبات ناراحتی آنها را به هیچ وجه فراهم نکنید. قسم به خدایی که جانم در دست اوست، اگر شما به اندازه اُحد طلا ببخشید، بازهم به اعمال و درجه آنها نخواهید رسید».

در صحیح آمده: «نسبت به اصحابم بدگویی نکنید. قسم به آنکه جانم در دست اوست، اگر فردی از شما به اندازه کوه احد طلا ببخشد، به اندازه يك مشت یا نیم مشت آنان ارزش نخواهد داشت».^۲

بدین گونه بر ما لازم است، دقت نظر به خرج دهیم تا هنر و فضل بزرگواران بر ما روشن گردد و آن را بشناسیم و تا متأخرین و آیندگان در وضعیت خود و موقعیت خود تجدید نظر کنند و به این نکته پی ببرند که چگونه در شرایط کمبود و محرومیت نیز خود را از فضل و کرامت انفاق و بخشش بی نصیب نگردانند. آنچه در حادثه جنگ تبوک رخ داد درست مصداق همین بود. رسول خدا مردم را به نیکی و بخشش تشویق فرمود. مسلمانان هدایا و بخششهای خود را به خدمت او آوردند...

۱. فی ضلال القرآن، تفسیر آیه مذکور.

۲. این دو حدیث را ابن کثیر در تفسیر آیه مذکور آورده است.

از جمله این نیکوکاران مردی به نام ابوعقیل انصاری بود. يك پیمانه خرما نزد رسول خدا ﷺ آورد و گفت: دیشب تا بامداد با مشک آبکشی کرده‌ام و توانسته‌ام از اجرت آن دو پیمانه خرما پیدا کنم. یکی را برای زن و بچه‌ام نگاه داشته‌ام و یکی را خدمت شما آورده‌ام ... منافقون به عیبگویی آن مرد انصاری پرداختند.^۱

در رابطه با همین رویداد بود که رسول خدا ﷺ فرمود: «يك درهم بر صدهزار درهم پیشی گرفت». عرض کردند: چگونه؟ فرمود: «مردی دو درهم داشت، یکی از آنها را در راه خدا بخشید. دیگری مال فراوان داشت، از گوشه‌ای از آن صد هزار درهم برداشت و آن را در راه خدا بخشید.»^۲

رسول خدا ﷺ این مسأله را اینچنین تفهیم نمود که تنها از جهت قلت و کثرت مال بذل شده به اجر انفاق نظر نمی‌شود، بلکه از زاویه حال بخشنده و شرایط او به بخشش نظر می‌شود. در فصل پیش توضیح دادیم که اسلام چگونه در هوادارانش روح بخشش و اعطاء را پرورش داده بود.

بدین وسیله است که انفاق يك درهم برابر یکصد هزار درهم محسوب می‌گردد و این عامل است که همگان را وادار به انفاق در حد توان می‌نماید. مهم این نیست که چه چیزی را می‌بخشد ... چون معیار الهی غیر از میزان انسانی است ... در ترازوی او يك ذره هم حساب و کتاب دارد.

هشدار و زنگ خطر

چنانچه در فصول پیش دیدیم، مسلمانان بر تحمل صبر و شکیبایی بر انواع مصایب و مشکلات پرورش یافتند و بر انواع مصایب از جمله فقر تحمل ورزیدند ... روزهای آخر زندگی سراسر برکت و رحمت رسول خدا ﷺ فرارسید.

۱. تفسیر ابن کثیر، آیه ۷۹- توبه.

۲. روایت نسائی کتاب الزکات، باب جهد عقل.

ارکان دولت اسلام استحکام و اقتدار یافته بود... دعوت اسلامی در میدان گسترده‌ای در دلها نفوذ کرده... دوران ثروتمندی و فراخ فرارسیده بود... از همه سو سیل اموال و سرمایه به‌سوی مدینه سرازیر بود.

براستی صبر بر ثروتمندی سنگین‌تر از صبر بر فقر است. چون فقر انسان را وادار به تلاش و تحرك می‌نماید تا نیاز خود را برآورده کند و به‌عنوان «امت سفلی» در جامعه مطرح نباشد. اما ثروت انسان را به غرق در لذات و شهوات دنیا - هرچه بیشتر - فرامی‌خواند. چون سرشت و فطرت آدمی بر حب سرمایه آفریده شده - چنانچه در فصل پیش دیدیم - اگر انسان دو دره از طلا داشته باشد، آرزوی دره سومی خواهد کرد.

مطلب دیگر اینکه ثروت انسان را به سوی «طغیان» می‌کشاند، مگر کسی که خداوند او را مصون بدارد.

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ . أَن رَّاهُ اسْتَعْنَى . إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ﴾ - (علق: ۶-۸)

«نه اینطور که می‌پندارید نیست. بدرستی که انسان سرکشی می‌کند، اگر بی‌نیازی به او نشان داده شد، بدرستی به‌سوی پروردگار تو است بازگشت».

لذا توجیه مسلمانان و تحذیر آنان از این پدیده خطرناک لازم و ضروری به‌نظر می‌رسید... مبدا اهتمام و دلبستگی به دنیا بر آنها چیره شود... و در نتیجه وظیفه اصلی خود را - که عبادت خداوند به مفهوم عام و گسترده آن و دعوت به‌سوی دین خدا است - فراموش کنند.

این توجیه در روایت ذیل بیان می‌شود.

از عمرو پسر عوف روایت شده است: رسول خدا ﷺ ابو عبیده پسر جراح را به بحرین فرستاد تا جزیه آنجا را به خدمتش بیاورد... برادران انصار دریافتند که ابو عبیده همراه با جزیه اهل بحرین برگشته است. اتفاقاً بازگشتش درست مصادف با نماز صبح بود که آنها پشت سر رسول خدا ﷺ به نماز ایستاده بودند. بعد از نماز، سلام خود را بر او عرضه داشتند.

وقتی رسول خدا ایشان را دید، تبسم کنان فرمود: «گمان می‌برم شنیده‌اید که

ابوعبیده برگشته و چیزی همراه خود آورده» گفتند: بلی، ای رسول خدا. رسول خدا ﷺ فرمود: مژده بدهید و آرزو کنید چیزی (به شما گویم) که شما را خوشحال می‌کند! قسم به خدا من بر فقر شما خوف و ترس ندارم. اما می‌ترسم ثروتمندی به شما روی آورد، و دنیا برایتان رام گردد. همچنانکه برای افراد قبل از شما نیز اینچنین بود. آنگاه شما برای دستیابی به آن به رقابت برخیزید، چنانکه آنان چنین کردند و شما را به غفلت اندازد، چنانچه آنان را به غفلت انداخت.^۱

رسول خدا ﷺ اینچنین آنها را از مسلط شدن اهتمام به دنیا و حب آن بیم داد. مبدا در اثر غفلت آنها را از وظیفه‌ای که برایش آفریده شده‌اند بازدارد که فتنه بزرگ و بلائی جلّه نکند و خطمزلک این است.

خاتمه

در آخر، امیدوارم در این کتاب موفق به بیان بخشی از حرکت دعوت اسلامی و مراحل مختلف آن شده باشم. و آرزو مندم این اقدام، گامی باشد در راستای فهم و شناخت هرچه بهتر و بیشتر سیرهٔ عطرآگین رسول خدا، و دعوتگران مسلمان بتوانند در میدان عمل و تطبیق از آن استفاده ببرند. و این گام باعث استحکام التزام آنان به دین و تلاش در راه جلب رضای خدا شود.

در پایان به عنوان حسن ختام و استدراك مطلب متذکر می شوم که بنده به طور عمد (مخصوصاً) در بخش اول به اصطلاحات رایج سیره نویسان مقید نبوده‌ام. چون هدفم بیان وقایع بوده نه قصد يك بحث نظری و فکری... لذا چون به بحث از تربیت پرداخته متذکر قضایای مهم و اساسی شده‌ام. سپس به روند و مسیر آن پرداخته‌ام و این عناوین را از واقعیت حاکم بر اوضاع وقت اقتباس و اخذ کرده‌ام و به طبیعت بحث از تزئین الفاظ و جمله بندی خودداری کرده‌ام.

هذا و احمد الله تعالى ، الذي بنعمته تتم الصالحات و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين ...

فقه الزمان

دین اسلام از واحدهای منسجم، به هم پیوسته و متکامل به وجود آمده است. در اسلام اخلاق و شریعت، اقتصاد و حکومت، مسائل اعتقادی و اجتماعی، همگی به هم پیوسته و در هم تنیده‌اند. با این وصف هنگامی که از چگونگی پرورش و نخبگان و پیشتازان دین در «دوران مکی» سخن به میان می‌آوریم، می‌بینیم احکام در این مقطع بیشتر جنبه اخلاقی داشته‌اند. به سخن دیگر، تربیت در مکه بیشتر حالت توجیهی داشت تا حکمی و پرورش از طریق فرمان‌ها و دستورات صریح و جزئی صورت نمی‌پذیرفت. این روش تربیتی در نوع خود بی‌مانند و کم‌سابقه به نظر می‌رسد.

ساختمان اخلاقی مسلمانان در «دوران مکه» تأسیس و تکمیل شد و تقریباً تمامی ارکان و پایه‌های آن در آیات مکی مورد بحث قرار گرفت. از آنجا که روش قرآن در تمامی موارد بر بسنده کردن به کلیات و خودداری از پرداختن به جزئیات استوار است، در زمینه اخلاقی نیز بر ذکر قواعد کلی و بنیانی بسنده کرده است.



انتشارات احسان

فروشگاه شماره ۱: تهران، خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران. مجتمع فروزنده، شماره ۴۰۶
تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان ناصرخسرو، کوچه حاج نایب، شماره ۱/۱۱
تلفن: ۳۳۹۰۲۷۵۰

